

امام مالک و حدیث انما ایشان تدرین فرمود و آنچه از سینه السینه منتقل میشد در بطون و قراطین و دلیت نمود
 با اهل آفاق از جمیع مصاص بسوی او متوجه شدند و نقل حدیث و چه در قادی و سر آمدیم شد و در وقت خود
 و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیک بود و مشایخ نبود و مدتی ندید باین ریاست و دیانت
 و مدینه مکرمه که روح عالم است دل المصداکت فرمود و بعد از آن روز یکشنبه لرین شد و بیست و دو روز در طریقت
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول یعنی کفنه اند چهار دهم ربیع الثانی و تسعین و یایه بدار القرائت انتقال فرمود
 سخن گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و مدینه مشرفه در منصب اجتهاد و افاق شصت سال
 گذشت فرمود انتهی پس درین حدیث از اطراف و جواب مسائل پیش می آمدند و جواب با صنوب می فرمود
 خاتما شاعری در مدح وی گفته شعری یدع الجواب فلا میراجه هیت * و السائلون لا کس
 الاذقان * ادب الوقار و عو سلطان التقی * بهو المطلم و لیس ذال سلطان * یعنی مگر از
 جواب ادعایک سائلان بر سینه افکنده باشند زنجبار یعنی مجال گفتگو مانند پس گفت و شنود کرده نشود با
 ایهت هیت و آن هیت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس دمی فرمان برداری
 کرده شده است و غیت صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
 در خواب دید که گویند میگویی قد اصبح الاسلام دغیر و لکنه * غداة تؤی الاهدای لکنه
 طمد القبر * اصنام الهک ما ذال العلم صابنا * علیه سلام الله فی الخالد هس * هر اینه گشت سلام
 باین صفت که جنبش داده شد اساس او را صبا می که جای گرفت را بنمای عالم نزدیک الحذر قبر امام همد
 همیشه نگاه دارند و بزرگوار بود و بی سلام خدا باد تا آخر زمان و اید دانست که مدینه مشرفه در زمان او بیشتر
 از زمان متاخر بی شبهه مرجع فضلا و محط رجال علما بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از آن
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بودند ایشان در آخر همه این کار و بار بر امام مالک
 و امام مالک ارشاد است آن همه شد چنانکه شمای محسوس کسی از دست کسی میگیرد و در گفتن او بدست خود کس
 محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طایف عالم کتاب او رجوع کردند و در حساب امام
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرمایه قضا است در بطون و علم اوست با جمله این چهار امامان
 که عالم اعلم ایشان احاطه کرده است امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او و در عصر تنج تابعین نبودند مگر ابو حنیفه و امام مالک که در بعضی

من الساده ساهرا
 بعد فقول الفقرا الى
 حمة الله لهم احمد المدعو
 بولى الله بن عبد الله بن
 منى الله بنى
 معنى الله عنده و انطقه
 سلفه الصالحين ان عالم الفقه
 اشخ العلوم و انفعها و اوسعها
 و كتاب النواحي و كتب الفقه
 و شهرها و اقلها و اجمعها

سپرد و در بیان مردان هرگز خواهند بدید و صف کنند گویند مالک عصر خودت و وفا فاقم الیه تقوی و خشیت
و لا کان یرضی فی الآله و یغضب فی الآفاق نشر بر عالمان مگر تقوی خداست تعالی و ترس او بسبب آنکه امری
عنده بر او غضب کرد و بر خدا فلا زال یسعی قبله کل عارض به منشیق ظلت عن الله شکست پس همیشه
آب می دید قبر او را بر آب بسیار جاری که هست دامن شکلهای او و نیزان و از آن شاخ و برگ گی آنست که یقین
معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه معنی معرفه احکام شرعی از اولیه تفصیل می رسد و دست الا از یکم چه که موطن المومنین
و وصل مرسل آن و اخذ اقول صحابه تابعین بشناسد و نظر مجتهدان که تخدیه مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل متنبین کن
و شرط و ادب و تخصص بقواعد کلیه مانده و معرفت علل احکام و تقیم تخصیص احکام بحسب علل مانند آنست اختیار کند
و مقدمات شافعی غیر آن و نظر دارد و بعد از آن چه کند بعلم احکام الهی یقین یا غائب ای حاصل کند بدلائل
بر آن سائل و تفصیل این محل آنست که اجتهاد در هر عصر فرض الکیافیه است و در آن از اجتهاد و ایضا اجتهاد مستقل است
مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تقلید و مرجع رجال معرفت لغت و مثل آن محتاج بشخص دیگر نبود و همچنین در اجتهاد
سابق بارشاد کسی بل معرفت احکام شرعی از اولیه تفصیلیه تقریر و ترتیب مجتهدان اگر چه بارشاد صاحب فقهی
بوده باشد و آنکه گفتیم اجتهاد در هر عصر فرض است چه آنست که سائل کثیره و التوقع غیر محصورند و معرفت احکام الهی
واجب آنچه مطهر بودند شده است غیر کافی و در آنها اختلاف بسیار که بدون رجوع بادل اصل اختلاف آن توان کرد و در
آن تا مجتهدین غالباً مستقیم پس غیر عرض بر قواعد اجتهاد راست نیاید و آنکه گفتم که از هر طرق اجتهاد مسدود است
از خجیت بسبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایه نیکنند لابد است از آثار صحابه تابعین و مالا یج کتبی که
مقدم باشند و نظر مجتهدان در آن کرده پس طبقه بعد طبقه غیر موطن نیست این امر محتاج بدلیل نیست نزدیک سیکه کتب نافه
که اصول شرع اندر شاخه باشد و نظر مجتهدان و حکم علما در آن دانسته باشد و مساده لوحان زمان که ازین جانب
معروض اند ما و صفت هماری دینی خود محکم کرده اند و میدانند که گنجایر و مذکار و بار ایشان دیگر است و ایشان را از فهم
امور مکلف نتوان کرد خلق الله الحوالب جلاله و بحال القصصه و شری و با بحله و احاط این امور شوق و
موطا و او لا شرح آن تا نیاید اگر در شرح ترتیب ترویج مسائل فقهیه بحسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه
به رباب شرح غریب ترجمه هر حدیث و بیان اختلاف فقها در هر مسئله بوجود آمد و تخدیه الفاظ و آورده در فصوص و
استخراج علت هر حکمی تخصص بوسطه آن بقواعد کلیه مانده و تعقیب شافعی و غیر آن که غرض اهل سراسر اجتهاد است که کرده شد
و وصل مرسل و اخذ اقول صحابه تابعین که از غرض من علوم محدثین است نیز فاکر کرده شد و اگر اصل نشان بفهم این غرض من

[illegible]

و از غنیت شمارند گنجه نیست زیرا که از غنیمت مجتهدین و غنیمت محدثین هر دو معوض مرتقا فلان اند و فلان امیزال عدو
 لما جعل باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث نبضت صلی الله علیه و سلم نهاده است که سند باشد یا مرسل لقاة
 بعد از آن از عیایای حضرت عمر و بعد از آن بر قنوی ابن عمر و عمل اول بعد از آن بر قنوی و سمری و فقهای دیگر که بعد
 بن ابی سعید بن الزبیر و قاسم و سلم بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابوبکر
 بن عمر بن الحارث و عمر بن عبد العزیز و خلیفه و مانند ایشان است اما اختیار قضایای حضرت عمر بن ازیه است که رای
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند از رویای خود که حضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم بن عمر و زید و یقیناً خود را و بعد از آن علم بود و بر هر قسیمی سلیخ دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه السلام میشدند و اما عمل ابن عمر پس سبب آن اختیار نمود که اکابر صحابه باستقامت او و قوت
 او در آن باب بر سایر صحابه گواهی داده اند از آنجمله قول خدیفه لقد تکررنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر بر آن گنجه شقیم حضرت ائمه صلی الله علیه و سلم
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیست از جمله یاسجیس الاخیر کرد از آن وضع که بر آن بود عمر و عبد الله بن عمر قال لایک
 بر این بن قال ابن شهاب لا تقدل عن رای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سنین سنه فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و سلم و احثاً عدل کن
 رای ابن عمر پس بر آینه وی اقامت کرد و بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم شصت سال پس پوشیده ماند بر سحرچی
 حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب و دو عاشره رضی الله عنهما گفت ما داین الزم لا امر الا دل من عبد
 بن عمر بن ابی بکر لازم تر از اول یعنی سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان
 عمر خیر هذا اقامت بود ابن عمر بهتر من این است سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابی بکر و ابی سعید و غیر ایشان را
 کانوا یرون انبلیل احد منهم علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم غایت
 این جماعه اصحاب میدیدند که نیست هیچکس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن غیر
 ابن عمر و جاب گفت اذا سمع ان تنظر الی اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بغیر او لم یبدلوا فانظروا الی عبد الله
 بن عمر ما منا احد الا غیر و قیکه خوش وقت کند شما را که ببینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن صحابه که تغییر
 تبدیل کرده اند پس ببینید بسوی عبد الله بن عمر نیست از یاسجیس مگر تغییر کرده و ابو جعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیثاً احداً ان لا یرید ولا

صاحب حدیث
 مستند الیه فی کتب
 فی تعانیه الفقهیین
 شرح غریب و ضعیف
 مشکوٰۃ من بیات
 الفقهیه من بیات
 حلی الحکم و انقسامه
 ۱۳
 و تامل فی حدیث غنای
 الفقهیین و شیخنا
 و لم یخف علیه شیء
 من امر رسول الله
 اصحابه که حدیث من
 کان فی موده لم یبدلوا
 لان البیاض ما یزول

و است ی اهل نقل مختلف اند بسیارترین صحابه است در روایت حدیث و اسانید محکی بسیار احادیث او را هم رید است و دیگر رید است
در غیر حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آن باز ظاهر سعادت صحبت بود و در سفر و حضر شمه پنجاه و هفت متوفی شد
و غیر این نیز گفته اند عمر او ششاد و هشت سال سید بن المسیب قریشی مخزومی سید ان بعین است و جامع در فقه و حدیث
در عهد و عبادت و درج علم نامس بود حدیث ابی هریره و تصانیف عمر سینه ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن
بن عوف یکی از فقهائمی مدینه است و از ثقات و مفتیین است سنا رابع و تسعین متوفی شد اقحج نام وی عبد الرحمن
بن عوف است ثقه ثبت است از علماء علم و مدینه منوره اکثر واقعه او از ابو هریره است سینه سبع عشره و مائة متوفی شد ابو اناس
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سینه ثلثین و مائة متوفی شد ابو صالح سنان نام او زکوان است
ثقه ثبت است جلیس کرد زیت را بکوفه ازین جهت زیات و سهان گویند سینه اصدی و مائة متوفی شد سهیل بن ابی
صدوق است و آخر عمر حفظ او متغیر شده بود و از بیعت بخاری و غیره مقرر و بغیر او یا معلق روایت می کند شخصی مولی ابی
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صد و هشت سینه ثلثین و مائة انتقال کرد و ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است
سینه مائة انتقال کرد و از سوالی بود نزد یک مقبره مدینه ساکن میشد از بیعت مقبری گویند سید بن ابی سعید از مشایر
مدینه است و ثقات ایشان در آخر عمر اختلاف پیدا کرد و اندک قبل از اختلاف روایت کرده اند سینه ثلث و عشرين و مائة انتقال
نموده انس بن مالک انصاری از مکشترین در روایت است و دو سال بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اختیار کرد و ده سال بر خدمت مقید شد و بیست سال بود که واقعه با مکه آنجا بعلیه صلوة و اسلام پیش آمد و در
عنایات بسیار شده بود دعا و در حق وی مستجاب گشته در نزد و نه سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر صفات
تابعین نیز از وی روایت کردند الحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقعی
مالک تقدم علیه أحد مالک بروی مقدم منکر و میچاکس سینه اربع و ثلثین و مائة متوفی شد زبیه بن ابی العجم
المخزومی بر مقة الراهی یکی از فقهائمی مدینه است خوض در مسائل سلف و استنباط بروی غالب بود
ازین جهت او را براسه نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کثیر الحدیث است
سینه ثمان و اربعین و مائة و در گذشتة قال الاصمعی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا الی سید بن
عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری المدنی الفاضل ثقه سینه
سینه ثمن و ثلثین و مائة برفت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از آنکه در جمیع مشاهد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سینه ثلث و اربع و ستمین

متوفی شد عمرو بن عیسی بن عماره المازنی ثقه است بعد ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی سعید
 الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعی در زمان فاطمه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازده سال از پدر
 و هو اخو من یحیی فی المذینة مسند احمد و الثعلب بن متوفی شد ابو عازم سلمه بن دینار ثقه عابد است از سهل بن سهل
 روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السجستانی صحابی ابن صحابی در نورده و غزو و جابر
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نو و چهار سالگی سه سبعمین متوفی شد ابو الزبیر السجستانی محمد بن مسلم در سن
 بیست و هفت و سکون دال جمله و هم اموی الا سیدین صدوق است سه سبعمین و عشرين و مائه برفت از دنیا بسبب
 در وقت بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب است بزین العابدین
 سیادت و عبادت و مقام است جمیع کرده بود قال الزبیری ما روایت قریشیا افضل منه سنه ثلث و تسعین برفت
 از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بابا قریش پدر بزرگوار شرف سیادت و علم مبرک کرده بود از جابر و از پدر خود
 روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است
 امام و شریف صاحب مناقب بسیار سه شان و اربعین و مائه برفت از دنیا و هب بن کیسان مولی قریش از ثقات
 مدینه سنه سبع و عشرين و مائه برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل است منه ثلث و مائه برفت حسن بصری یکی از فقهائ
 تابعین است و مناقب و شهر از آن است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشرين و مائه برفت از دنیا ابوبکر
 بن ابی تمیمه کیسان السجستانی بفتح سین الملهه بعد از اجمعه ثم مئنه ثم محتامیه و بعد الاثلاثون نسبت است بعمل
 ثقه است از کبار فقه و عباد و منه احدى و ثلثین و مائه برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی الملهه است
 خمس و ثلثین و مائه برفت محمد اکرم بن ابی المنار بن یزید بن جابر حجازی الاصل نزیل مکة ثقه است سنه ست و عشرين
 و مائه برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الخینه عالم ثقه است عابد حسن پسران وی اند زهری ایشان را
 قرین میگوید از عقیقه عبد الله بن عبد الله بن عقیقه بن مسعود فقیه ثقه است از اهل مدینه کثیر الروایه از ابن عباس نه اربع
 تسعین برفت عطاء بن یسار فاضل صاحب اعط و عبادت است سنه اربع و تسعین برفت زید بن سلیم مولی عمر عالم
 ثقه است مالک و تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائه برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زهره ثقه عابد است سلم
 ابی النصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقه است سنه ست و عشرين و مائه برفت داود بن حصین ثقه است
 خمس و ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروه پرورش داد او را ثقه است سنه سی و چند و مائه
 برفت علقمه بن ابی علقمه بلال مولی عایشه ثقه است سنه سی و چند و مائه برفت زید الدبلی کسریال مهربان و عابد

در این کتاب
 جمیع اشیای
 علی بن ابی طالب
 الا ثلثی
 مائة و تسعة
 الشیخ حسن بن علی
 الی مالک بن
 مناره الی آخره
 جمیع اشیای
 الشیخ حسن بن علی

بشرح آن کرده شود اما تحدید الفاظ پس بنای آن چهار چیز است قسمت مثال و تخرید مفهوم و متبع و دلائل شرعی اما
 قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شیء شامل ابد و فطری و ابد و سمع و آنچه مندرج اند در آن و قطعش بفرقی
 در میان شیء مطلوب و غیر نظیر او و هر فرق را قیدی بنهاده که اعم بمنزله جنس باشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت
 از آنکه اخبار خبریاتی است که در استقامات لغت بر آن اطلاق کنند بقدر طاقت و تخرید مفهوم عبارت است از انقضاء
 لازم بوجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم آن باز آنهم را سیر کردن و از آنکه اخبار اطلاقات بر حکم
 زدن و متبع و دلائل شرعی به نتیج حکم شرع است بوجود حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه
 کردن و بعدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بر آن اداره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن کا ہی تفرج
 بسیارین میباشد و گاهی همیان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که
 تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهوله رجوع و این معنی در سفر نیست و در همیان و سفر فرق عدم تعیین
 و تعیین آنست و مثال مثال جده تا که سفر است و عثمان تا که ذات له نسبت تا مدینه سفر است و علی بن ابی طالب
 و مثال تخرید مفهوم خند ملبوس است در ارجل زاز ثوب بلکه از ادیم و مانند آن و بودن فوق الکعبین یا الی آن
 اثری نمی کند زیرا که محل فرض عمل جلین است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال یا فوق و
 مثال متبع دلائل شرع متبع حج حج است در میان عمره و حج در شهر حج بقوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الى الحج و
 بودن ناسک اهل آفاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهلا جاضعا لجماع المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب
 اما تعیین رکن و شرط پس بنای آن متبع نصوص و اشارات شرع است و استقراء مواضع که در شرع آن را
 بیان می نمایی کنند و تفتیش اجزا و شروط آن و تخرید آن مفهوم که در ذهن گنجیده از آنچه بحسب عبادۀ بان لاحق
 بوجود و دلائلی که میسر آید اما متبع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن کلاصلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب
 و نحو عیها التکبیر و تحمیدها التسلیه و انجم فصل فانک لم تصلی لانه قال اذا قمت الى الصلوة الخ لا تقبل صلوة
 احدکم حتی یتوضا و حکما فانی ادخلتهما طاهرین و اما استقراء پس آنست که از شارع و حکم شرع افراد و صود را
 وجع بر نهند و از آنجمله قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عبادۀ بان لاحق شده است بیشتر نمایند بدلیل آن شلادرا
 آنحضرت صلعم شخوف و شبری نبود عقل دلالت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد بر حکم
 خروج است از وطن آنحضرت صلعم مدینه چهار کعبت گذارند و در ذی الخلیفه دو رکعت خصوصت رسول اثری ندارد و منا که خروج است از وطن
 و نظیر استقراء و تخرید و امر عرفی آنست که گاهی در عرب می رود و بار بار در میان آنها می شنود پس میفهمد که بار است و بار است

هر چند کسی تصریح نکرده باشد و گاهی بیجا قاطع نیز میگوید پس باید مخصوص کار عین و بر دیگر غیر خرق نهادن است
 بعد از آن بعضی از حکام می شناسد که آب بجز رانیز شامل است و اما معرفت علت حکم پس باید دانست که خداوند
 خواست که مرضی خود را از مرضی اطلاق دهد و فعل هر مکلفی در شرائع تصریح نموان کرد پس لابد است از عنوان
 حکم را بان دایره گفتار و وصف مکلفین یا وصف مایع علیه فعل و گاهی آن صفت مرکب باشد از صفت و شتی بعضی
 در مکلف یا مایع علیه فعل بعضی در غیر آن و قید گاهی استثناء باشد و گاهی غیر آن پس آن صفت علتی که گویند
 حکم ایجاب یا مذاب یا با حه یا اگر نیست یا حرمت بر آن اداره کنند و مراد از علتیه پیش ازین نیست مثال صفت
 من ادرك صلوٰه و هو عاقل یا لم یطیق غیر حائض و جب ان یصلیها و من شهد الشهور و هو عاقل
 یا لم یطیق غیر مسافر و لا عیض و لا حیاض و جب ان یصومه و من مملک بضایا و حال علیه الحی
 و لیس علیه دین یحیط بالنصاب او یقصد و جب ان یرکبه و من کان مسافرا جاز له القصص الا و طای
 و مثال صفت مایع علیه فعل مجرم شرب الخمر و مجرم اکل الخنزیر و مجرم اکل کل ذی ناب من السباع و مجرم کلام الا
 و مثال صفت مکلف و مایع علیه فعل جمیعاً مجرم علی الرجال لبس الذمیب و الخمر و لا یجزم علی النساء باو شستن
 علت از میان او صافیکه در نفس است کار مهم است از کارهای اجتهاد و فنیای آن متبع دلائل شرع و سب و حد
 و متبع مناسط و معرفت مناسبت عقیده استقرار مواضع حکم و عدم حکم و تجرد علت از او صافیکه بحسب عادت بان
 شد و اما متبع دلائل شرعی پس مثال آن الزامیه و الزانی فاجله و البین در حدیث غیر محضین بان الحق کردند و زانی
 محضین را رحم قرار دادند السارق و الساذقه فاقطعوا از حدیث معلوم شد لا قطع الا فی ربح وینا مثال سب و حد
 و متبع مناسط البر بالبر و الخیر بین جمیع اوصیاء بر را و احد بعد واحد تا نعل کردیم هر یکی قابل علیه نشد الا معلوم
 مققات مذخر مقدر و ثبوت در شمعین باو متبع دلائل شرعی گاهی نبض باشد مانند کل مسکر حرام و گاهی با اشاره
 و اما با اقتضا و بیان آن طولی دارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعۀ بعد باو فی عنایتی میتوان گفت
 رضا و طاعتی صحیح الذی برضا و طاعتی و طاعت و قرب بعد و نسبت فعل بر صفتین مثل ملائکه و انبیاء و اهل بیت
 و غیر مصدقین مثل شیاطین و منافقین و اهل نار و اهل جهنم و میان جزای مرتب بر فعل و تشبیه مجبور در عرف باشد
 مسکن مذموم در آن مانند فی کلب و اتمام حضرت صلی الله علیه و سلم فعل آن و اجتناب از آن نزد یک خصوص
 و داعی آن اما تیسر در ضامی که در وجوب مانند در صفا غیر که در نماند در خط و که در مرتب مانند در خط غیر که در است مانند پس متبع
 شرعی باشد و ملوک نجما عاقل و مانند ذل شد لفظ مذکوره بتسمیه شارع آنرا مذکوره لفظ و قول فقها صحابانند قول حضرت عمر که سجد ملاوت

واجب است و قول حضرت رضى و ابن عمر و عباد بن ابي اسحاق که در واجب است و اما حال مقصد که مکمل طاعت است
 یا سجد ذریعہ اش یا دو رکعت و حسن است یعنی موکد باشد یا داخل است در رکعت ادا رکعت اسلام یا المی یا رکعت است که
 باشد و اما اقوال مخبرین اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلاً چون دیدیم که شارع تحریری را در توجیه قبله معتبر است
 قول مخبر از ان در باب شنباه ادا و ان بار طاهر یا غیر طاهر و شنباه شیب طاهر یا غیر طاهر و همچنین در جمیع شروط
 صلوة کشیده برویم و تقریریم نیست که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول فقه خود می یابیم پس اگر نظیر آن مسئله
 مصرح یافتیم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بملازمات و منافات امور مصرح
 گرفتیم یا ما یا ما و اقتضا و نحو آنهم کردیم خواهش نهیم حرمت ضرب از لا تعلق لهما و اقتضا مانند آنکه عفت و رتبت برین
 ملک الکت میکند و صلیت بر قطرت و ایام الکت مفهوم دستنوا و غایه و عدد و شرط و وصف است و این حاش
 زیاده و الزام است که تفصیل آن در مقدمه گنجایش کند لیکن ما لا یدانک کلک لا یتدک کلک لا کاسته ایم نهیم
 مقدمات اجتهاد و دستنوا است که در جزم ما بمرور شرعی بکار آید زجل بر ما که علم شرع نیست بلکه علماء دنیا از ابرار
 رواج باز را خود اختراع کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من أحدث من أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد
 باید دانست که این فقیر کتاب بوطار وایت کرده است از شیخ ابوطاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی سید عمر بن محمد
 ابن نبی شیخ عبدالعزیز بن سالم البصری ثم الملک بسام بعض و اجازه باقی بعد از ان بر شیم و قد الله المصنف
 المولود المنسب امر آن خواند و اینجا بر همین سبب و اخیر کفای کند که مسلسل است بسام جمیع و الله یوفی و تعالی

اینجا هم والدی عبداللہ
 بن یحیی سماعی قال خبرنا
 والدی یحیی بن یحیی
 البصری سماعی و سماعی
 عن امامی و سماعی
 ۲۲
 لا یخرج الکتاب من انک
 لا یخرج الکتاب من انک
 فتن زیاد بن عبد الرحمن
 عن الامام مالک بن انس
 رحمه الله تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بفضله تنم المصالحات وعلى فضله المعول في جميع الحالات وصلى الله على خير خلقه
 وآله وصحبه جميعين أما بعد فيقول الفقير الى رحمة الله الكريم احمد المداوني بن عبد الرحيم
 الدهلوي طاب الله ثراه نسباً على الله عند الحق بسلفه الصالحين اخبرنا بجميع ما في اللوطار واية يحيى
 بن يحيى المصنف في الاثر في رحمة الله تعالى واسعة الشرح محمد وقد الله الملك المالك في قراءة معنى عليه من
 الى اخره بحق سماع جميعه على شيخه المرحوم الملک الشيخ حسن بن علي التيجاني الشيخ عبد الله بن سالم البصری
 الملک قال قال اخبرنا الشيخ عيسى بن سماع عن لفظه في المسجد الحرام بقراءة لجميعه على الشيخ سلطان بن احمد
 المزاحي بقراءة لجميعه على الشيخ احمد بن خليل بقراءة لجميعه على الشيخ علي بن علي بن عبد الله بن محمد

طعن على الحديث الذي يروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الصلاة على النسيء
عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القزويني سماعاً عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخوزمي القمي
سماعاً عن أبي عبد الله محمد بن محمد بن فخر بن محمد بن الطلاع سماعاً عن أبي الوليد يونس بن عبد الله بن معتب
الصفار سماعاً عن أبي عيسى محمد بن عبد الله سماعاً قال أخبرنا عم والدي عبد الله بن يحيى سماعاً قال
أخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماعاً عن أمام دار الهجرة مالك بن النضر سماعاً قال أبو باب
ثلاثاً من آخرها اعتكاف فغن زياد بن عبد الرحمن عن أمام مالك بن النضر رحمه الله تعالى

كتاب الصلوة

باب الصلوات الخمس أحاديث كان لا يسلم على المكلف من الصلوة شيء غير الخمس كذلك الصوم
ولا غيره من شيء غير رمضان وكذلك الزكوة نماز ناسي سجدة كي لا يركن إلى سلام ست وواجب في شورب مكلف
أزقيم نماز جزري بحر اين چرخ نماز وجميع سجدي ظهر ست پس اهل باشد در نماز ناسي سجدة وجميعين در روز كي لا يركن إلى سلام
وواجب في شورب مكلف از قسم روز جزري غير رمضان وجميعين زكوة مالك عن عمه أبي مهيل بن مالك عن
أبي سمع طحي بن عبيد الله يقول جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من أهل نجد ثائر الرأس يسلم
دوى صوته ولا يفقه ما يقول حتى دق من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الإسلام فقال رسول
صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال بل على غير هذا قال لا إلا أن تطوع قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل على غير هذا قال لا إلا أن تطوع قال وذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم
الزكوة فقال هل على غير هذا قال لا إلا أن تطوع قال فأدبر الرجل وهو يقول والله لا أزيد على هذا ولا
انقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أفلم أن صدق طمعه كنت آدمي سموي فخرت صلى الله عليه وسلم
أهل نجد برشان سرشیده میشد آواز نمی غیر منموم فمستنده ما نمی ش چیزیکه میگفت تا آنکه بروی یک انداز رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس ناگاه وی سوال می کرد از اسلام پس هم و رسول الله صلى الله عليه وسلم کی از اركان اسلام بچرخا
ست در روز و شب گفت آیا بر من واجب است غیر این پنج نماز فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت رسول الله
صلى الله عليه وسلم و دیگر از اركان اسلام روز و گشتن ماه رمضان است گفت آیا بر من واجب است غیر رمضان
فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طمعه و ذکر کرد من حضرت صلى الله عليه وسلم زكوة را پس گفت آیا بر من واجب است
غیر این فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طمعه پس پشت گردانید آن مرد و او میگفت قسم بخدا زكوة كنتم بر من قد

قلت وفي الحديث دليل على
صلوة الوتر و صلوة العشاء
وعليه الشافعي ووافقه ابو يوسف
و محمد في الزكوة وهو طاهر كلام
محمد في العبد جيب قال
اذا اجتمع عدلان قالوا
دعوا فما اذ ان صدق مقناه
الفهرست

نیت در عمل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نمی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون اگر چیزی
 شرعاً بتصریح ايجاب آن فرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که زیاد و شرک و عاده و آن
 نباشد باز متبیح این قول کنیم که عمل کردن برای خداست تعالی حیثیت البتة معین آن نیت که خدا تعالی را نفس عمل
 شود بلکه تا حاصل شود قرب او بجهت امتثال امر او یا بجهت تحصیل موعود می که خدا تعالی بر آن عمل مقرر فرموده است
 از درجات جنة و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحه عی
 که مشروط است بآن مثل خلوة و طواف و مسجده که لازم امتثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل
 امتثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بحضرت حق ضروری است بهر وجهی ازین وجود که باشد
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجود و نیت کرد با آن تبرور صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر
 قصه بوده باشد و بقول **مسئله** حد غسل نزد یک جمهور اسالته ما بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا
 زیرا که ریش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر بعضو و فرق در غسل و مسح با اسالته ما بر است
 و در ریش و غسل تقاطر و جمعی دلالت اند بر غسل قید معتبر دانند و صناعه تجربه مفهوم آنرا از هم بیاندازد زیرا که
 یکی که در غسلات الشوب میفهمد و در وضو متوازش سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا با این سهولت
 و آسانی عیسری آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلده الماء **مسئله** حد وج
 طولاً و ابین مناسبت شستن را شستن غالباً و اسفل الذقن و ابین اذنین عرضاً و سبیش است که ریش
 و وجه و اذنین و ماتحت انگشت هر یکی عضو می است مبائن عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا **مسئله**
 بر اعضای لب یا ریه ملتحمی را اگر لحمیه او خفیف است غسل بشو و فرض است و اگر کثیف است واجب شود
 غسل ظاهر لحمیه و عن الی یوسف بیاض معتبر من بین الاذن و الشعر خارج است از حد وجه قلت
 هو الظاهر فی صاحب الحیة الکثیفه و قید غالباً برای اخراج ضلع است و الله اعلم **مسئله**
 غسل یدین تا مرفقین فشر من است بامتنع که مرفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است خال
 در کعبین اجماع جمهور است و طاهر لفظ شاد آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد
 تفریع کردند که فشر من است غسل باقی **مسئله** اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
 شستن فشر من است و شستن دست و پا سه و دیگر واجب زیرا که مقتا بله جمع

مجموع مقتا بله واحد و احده واحد تقاضای می کند

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسما می است بشهره اس یا شافعی
متصل است یعنی آنکه مترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر قلیله که مسح
بر آن جاری است و آنکه مسح تمام هر فرض گفته است و نظر بر مسما را کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی قوی بیناید و مسح بیده الحایط نفییدن استیجاب حائط شایه است زیرا که
و قول خفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بر آن زیرا که گفته هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم اس و لفظ ناصبی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع را می کند و اگر کند ثبوت فعل متکرم نفی جواز اقل نیست و حکایه
آیت و بیان حدیث مغیره از این مدخل است بعدم صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عامله باطلاق خود یا صاحب
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد و مسئله وظیفه جلیین غسل است مسح چنانکه شیعه میگویند
بدلیل آنکه وضوء اکثر کثیر الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و از
دخل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلیین آموختند و تابعین از صحابه و تابعین از
تابعین و هكذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور انکار ضرورت و در آیه و اگر چه منصب جبر
خوانده اند در صورت نصب یا برست و در صورت جبر جمیع جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم المیم
جبر ضرب خرب جمعی دیگر گفته اند که مسح فی کلام العرب یکون غسل و یکون مسحاً و فی مواهب الرحمن لو ضربه
غسل شقوق یجلید اجری الماء علی ظاهر الداء قلت و بما قول مسئله ان کنتم جنباً فاطهروا مربوط
با قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرط غسل صحیح نماز از این آیه فهمیدند
مسئله داده جنب لانه بر بعد میکنند و چون جمیع در مواضع بعید و مستوره میشود جنب معنی جامع اطلاق گرفته جمعی
گفته اند که مرد قریب اجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از حیث جنب گفتند و غسل جنبه شریعه قدیمه است که
امروا بهی بر آن جاری شد حالاً در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در اینجا شرط است یا نه و این بحث خواهد
مسئله یکیه تخلف شد نیز در حکم جامع دخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قلام را خواستیم که منع کنیم قید نوم منجز
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیه نوم عله غسل
نیز مقبول است یعنی نه پس شافعی خروج منی اعاده ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاد میکند و حدیثی نهی
و فارق در آنها چیست بیشتر خواهد آمد و اگر منی از مخرج غیر مقادیر آمد مثل صلب یا فیان تغیر کرده اند و وجوب غسل را
و نزدیک فقیر بعید بیناید و این بحث در تنقیح اکل شرط غسل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند از

در قلع است بلکه نظر آن می نماید که شایع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادان الوقوع را علت نداشته و اگر
اصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریرها را گنجایش تسلیم نیست مسئله اظهار ببالغه است در عبارات و مراد از آن اساله است
بر جمیع بدن باجماع و جمعی متسک کرده اند بان در وجوب مضغه و اشتقاق و غسل و دن الوضوء و آن ضعیف است
زیرا که معنی مبالغه در استحباب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و اشتقاق مسئله
و آن نکته موصی اوعلی سفر متعلق است با قبل یعنی تاراده نماز کند و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز
تیمم است مسئله غت بیان حساب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن کنیم مرضی مرضی جمیع مرضی است مانند
جریم و جرحی و مرئین در عرف کسی است که مرضی که در عرف از آن حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدره و شیره و
الشتقاق رجل و مانند آن و مرئین را بنظر انقدر تشخیص نزن آن کرد و از اقتصامی آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص
مرضی جز در این احصا ببالغه نمی باشد خصوص جهت نیست پس در حد ضرر حاشا و شافعی گفتند مرضی بخان من استماله علی منفعة
و کذا بطور البر او لثین الفاحش فی عضو ظاهر و خفیان گفتند تیمم یعنی خاف شده المرض و بطور البر استماله کما هم و ذی الجدر و خاف
است که ضرر نیز جواد بر عوف است مسئله و علی سفر نمیکرد و قصر صلو و اطلاق صوم معتبر است اما در تیمم شرط نیست هر از احادیث آثار است
که در سفر تصویر تقریبی است بعد و جدان ما چنانکه ذکر سفر و مسئله این مقتضای آن نیز همان است زیرا که علم جواد ما بر شاعر است
بانکه ما را حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بآنکه عدم وجدان در
نادان الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک اما آن فکر بدخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما را با سفر
یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با بودن خارج بلد امر است که علی بن ابی قرآن و سنت مفهوم میشود و چون
لازم شد که علت عدم وجدان ما را باشد نذر و وقوع و کثرت وقوع فرق نمیدهد چنانکه چون علت ربوا تحقق شد هیچ گندم
نسید بوجهیکه گندم را زنیاده از بوجهیکه در آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جز زیاده باشد و آن از حوادث
کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و اطلاق است حوادث قلیله الوقوع مثل سیرک
میل در وقت شب در محله در غایت رفاه و غایت مانع علیه از نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چه
نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری نذر و وقوع را در شرع و عتیله و حساب نزدیک شایع اثری است همانا محلی عدم
قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است بخلاف المهرج مسئله اوجاء احدی من الغایط فاما
بیان حساب وجوب تیمم میفرماید نزدیک ازاده صلو و وجود حساب عدول از وضوء و غسل به تیمم غایط زمین نرم اگر
و مراد اینجا اقتصامی حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصریح این الفاظ نکرده بود

مدول فرمود بکنایه درج طلق است باین دو اجماع مهت و حدیث صحیح مسئله از مسوق کلام فیه شد که این خیر است یا بد
یا غل بود است و بقدره حدول کرده شد به تیمم خدا تعالی جمع کرد در میان موجب جنو و موجب غسل تبریک
و جنو و غسل پس بجای از غایط و آنچه طلق با دست ناقص وضو است ناقص تیمم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله از
مسوق کلام ظاهر شد که ارتقاء سبب ضروری که در شخص تیمم است قبل از ادای صلوة تجدید طهارة بر وضو و غسل واجب میکند
و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهد فیه است مسئله اولاً مستم الدنار ملامت در اصل یعنی درست است
است باید گیر و استعمال غالب در جماع دارد و از آن کنایه کرده میشود پس حضرت عمرو بن مسعود حمل کردند بر درست است
بنی جماع و برین تغیر لازم آمد که لیس ناقص وضو دارند و نزدیک ایشان آیه از نیابت تیمم و غسل ساکت باشد پس سبب
ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالة نقض لیس و وضو ساکت باشد
و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل و نه سبب بن عباس همین بود و ابن عمر نه سبب دیگر داشت که بر نیابت تیمم از غسل و نقض
از لیس مراه بر دو قائل بود گو یا لیس اعلم از جماع و من داشته است پس خدا تعالی لیس را موجب تیمم ساخت با معنی که اگر
در صلوة جماع متحقق نشود نایب غسل خواهد بود و اگر در صلوة لیس متحقق گردد نایب وضو خواهد بود و این توجیه دخول
بعدم صحت جمع بین الحقيقة و المجاز و بین معنی المشترك ممکن است که ابن عمر شک کرده باشد بانا حضرت عمرو بن
مسعود درست رسانیدن و بحديث عمرو بن العاص و عمار و عمران در نیابت غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شدند و
اقوال ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا عل در ماخذ باید کرد و از آن جهت باب ترجیح باید کشاد پس آنچه درج مینماید
ملاست بر جماع است زیرا که نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام مخبر بعید مینماید که اشاره کند بر نیابت از طهارة وضو
و اسهال فرماید نیابت را از طهارة کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبل و وضو نقل
کرده اند هر چند دامان گفتگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه منی افقد مسئله
فلنمجد و اما ظاهر آنست که متعلق بفرست زیرا که وجدان ما بر مرض مانع تیمم نیست و تحیل که مراد عدم قدره باشد
زیرا که وجدان بر لیس مانند لا وجدان است مسئله فقها را از تاثیر عدم وجدان ما در ترخص تیمم و از تاثیر ضرورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقد آله است تا از دل و رشا یا عدم امکان حصول ما را از جهت عدم وسیع محل تر
است و تضرر بسبب حرکت لیس ما یا احتمال آن ملحق است بر مرض همچنین مشغول بودن بجابت ضروری از غسل و غیر آن مسئله
مجدلان مختلف است زیرا که در ممکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته منی شود نزدیک باشد یا دور اگر چه یک
سره باشد یا بشکستن عدم وجدان ما در عرف جامی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن مخرجی نمایان بود یا نه از آنجه

مسافران هر روز مقاساة میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله هیچ تمام میشود یا قافله بخود او نرسد
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جایکه اهل قافله از انجا بمی آرند و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آوردن است از انجا
 واجد ما است و تخدید میل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فایده تعلق است زیرا که تشریحی جدید میشود و مسئله
 در عرف اطلاق کرده میشود و بر ما مطلق اگر مولى عید خود گوید که اصل آنی ما را بر مطلق متمثل میشود و مقید بانند ما در پس
 و مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند هو با یقع علیه اسم المار بلا قید و التبعیر مستغنی عنه که مخفیان تغییر تمنع اطلاق اسم
 المار لیس لمطلق بخلاف التبعیر الیسیر الذی لا تمنع اطلاق الاسم و بخلاف التبعیر مثل مکث و هین و طحلب و حنفیان گفتند هو با
 علی او صفا خلقته کما برهما و العیون و الا با و الجار و الحد و ان و ان تن بطول الملکث او تغییر مالا ینفک عنه کالتراب
 اوراق الاشجار لا با غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبة فقیل غلبته الاجزاء بحیث لا یسئل و قیل اختلاف اللون لا ما را
 عص من شجر او نذر قول اول مبنی است بر جاده و تنقیح لغته و نامکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر ما مطلق نیاید
 عدل تیمم اگر چه بنید بالبن موجود باشد بعضی قرآن زیر که بنید ما نیست بعضی که تقدیر کردیم مسئله از فحوا سی آیت معلوم
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو و غسل است زیرا که فرمود و ان کن کنه حیفا فاطهارا و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
 میفهمد که غرض در وضو و غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آبکی مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
 آب شرط صحت وضو و غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم سفیر یا یفتیه مولى تیمم در اصل بعضی قصد آمده است پس اگر بر رو
 افتد و ترخ کند و بعد از آن نیست نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بمالده صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و وجوب
 در تیمم آن ضعیف است زیرا که نیست مستبر در شرح گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صحیح طیب است
 نه از گردانیدن عمل نذر و قصد عمل از عمل جدا نمیشود و خلاص باشد یا روان قصد امر ضرورت تکلیف شرع را بان حاجت
 نیست پس این است دلالت چهار ظاهر است بلکه مستند و خوب نیست خدیش انما الاعمال بالنیات و آیه و ما احووا الا لیعبده الله
 خلاصین له الدین است مسئله پنجم اطمینان صیغه در لغت تراب اگر نید و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صیغه
 بر زمین و نوره و حاقه خدش و نفع و حجر و طیب هر اگر نید پس شرط پیدا شد قصد بودن تراب یا رمل و طهارت آن
 مسئله فاسحا بوجه حکم و ایدایکونه ظاهر آیه احتیاط و جبر و یدین است الا آنچه شاق باشد مانند
 تحت لجمه الخفیفة و از سبب آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیرا که در کلام عرب چون کسی از
 قبو در گذرد در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس بی برده اند که تا کوع کف
 میکند و ظاهر اول است مسئله ششم دلالت نمیکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه

دست بسبب برتراب بند و بسبب برادر و جاز و بنو مسئله آیه از ضرورت و ضرورتان ساکت است نقل کتاب مسح باید خواه ضرورت باشد
 خواه ضرورتان محتمل گفته اند که از فطم تجد و سبق طلب مفهوم میگردد پس طلباء برای هر تمیمی لازم باشد و فی نظر زیر که فطم تجد
 بر سبق غالب ای بعد و بعد آن لالت میکند خواه طلب باشد خواه با خبر صدوق خواه بتوعی از اجتهاد و لازم مستحبات
 این غالب ای است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیم طهاره ضرورت یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لغتی است
 زیرا که ضرورت یعنی آنکه مشروعیته آن نزدیک فطارت است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در اباحه صلوة
 و غیر آن بشرط متانف پس عامل تیم طهارت ترغیت از متوضی بلکه بر یکی در مظان خود مطیع است پس تفسیری که بر ضرورت
 تیم کرده اند با بر محل بحث است مانند لا یقیم لغز من قبل وقت فعل و تیم کل فرض و بیوی استباحه الصلوة
 لا در حدیث مسئله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتقوا فیه علیکم این آیه
 اصل است در جبر و عصبان و در و اینکه بر شقوق جل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند الصلوة
 سلس البول و الفلوات الحج و السلام **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضو

عن سهیل بن ابی صرکم عن ابی عن الحسن بن علی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا توضأ العبد المسلم
 او المؤمن فغسل وجهه خرجت من یدیه کل خطیئة نظر الیها أبغض من الماء او مع آخر قطر الماء او
 هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء حتی یرج
 نقیاً من الذنوب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا کف بنده مؤمن درین شک
 را دست پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و بچشمهای خویش یعنی هر گناهی که
 حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلده برمی آید همراه آب یا کف همراه آخر چکیدن آب یا کف کلامی دیگر معنی این
 شک را نیست پس چون بشوید و دست خود را بر آید از دست او هر گناهی که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل
 است اگر گرفتن بدست برمی آید همراه آب یا کف همراه آخر چکیدن آب یا کف که برمی آید این بنده مؤمن صفاتی شده از
 جمیع گناهی که در روایت لغوی زیاده است که فاذا غسل رجلیه خرجت کل خطیئة مشتهها رجلاه مع الماء او مع آخر
 قطر الماء یعنی پس چون بشوید و پایی خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است
 از مشی با آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا به شمار است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو
 آنکه خفای حقیقه جسمی است که آب مخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظائر بسیار است نیز باید
 که اکثر علما تخصیص کرده اند این خطایا یا البغائر بدلیل حدیث صحیح الصلوة الحسن للجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان فاما

ما اجتنب الکبار و این حدیث دومین وادی است که ما اجتنب الکبار خارج باشد مخرج متشنه گویا میفرماید الا الکبار و دیگر آنکه
 این فصل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترکیب کبیره را این فضل نیست آئینن آخر نزدیکتر است بآیت ان تجتنبوا
 کبارا که نهون عنه نلکهم عنک سبیل تکه الایه و این را مخصص گفتن در باب کفراست اقدست و تودی سبیل را اصل
 کرده است الله علم باب یحب الوضوء من المذکر واجب میشود وضو بپایندنی می باشد
 عن ابی النضر عن مولی عمر بن عبد الله عن سلیمان بن سيار عن المقداد بن الاسود ان علی بن ابیطالب
 امره ان یسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل اذا دخی من اهله فخرج منه المذکر ما اذا علی قال علیه
 فان عبد الله بن رسول الله صلی الله علیه وسلم وان استخیر ان اساله قال المذکر اذا دخی رسول الله صلی الله علیه
 وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احدکم فلیضح فوجب بالماء ولیتوضأ وضوءه للصلاة المقداد بن الاسود
 گفت که حضرت علی بن ابیطالب امر کرده که هر کس برای او از رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم در یک چو ن نزدیک شود و باز
 یعنی قبله و معاقل کند برآید از فرودی مذی چو چیز واجب شود برین شخص یعنی غسل واجب شود و یا وضو گفت حضرت علی
 نزدیک نیست دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرم میدارم که این سبیل از حضرت پرستم گفت مقداد پس سوال کردم از
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم این شخص پس فرمود چون بیاید مذی را کسی از شما باید که بیفتد مذی بر فرج خود یا و باید
 وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال انی لاجد یحسد
 مثل الخنزة فاذا وجد ذلك احدکم فلیغسل ذکوه ولیتوضأ وضوءه للصلاة یعنی المذکر حضرت عمر گفت هر آنکه
 مثل یک که این خنیزه و وحی آید از من مانند دانه بلور پس بگوید یا زکی کسی از شما پس باید که بشوید ذک خود را و باید که وضو کند
 وضو خود برای نماز و در میداشت ازین اشاره مذی **مالک** عن زید بن اسلم عن جنید مولی عبد الله بن
 عباس الخ و حی انقال سالت عبد الله بن عمر عن اللذی فقال اذا وجدته فاحصل فوجک و توضأ
 وضوءک للصلاة جذب گفت حوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیایی آنرا بشوی فرج خود را و وضو کن
 وضو خود برای نماز فلیضح کبیر الضماد مسلم مذی تغییر میم مسکن ذال سحر بر لغت اصح و شهر و غیرین نیز منقول است ابی
 سفید قیق لرج که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة دوفق منی باشد و بعد از آن در غصو و جلیه کسفر قوی
 و گاهی احساس بخروج آن منی شود و در نماذی بسیار میباشد بنبت رجال مسلم و حکم مذی عدم وجوب غسل است
 باجماع و وجوب وضو بر آن خواه گوئیم متقیج او جارا احد منکم من الفالط خروج من السبیلین است متعاد باشد یا غیر متعاد
 یا گوئیم مخصوص است بمعاد و در خصوص حکم مذی و سستی آنکه دلیل متانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که متقیج

فلیغسل
 یجدای بنزل الفرج و بالک
 المصطفی قبل المعجزة المبرور
 شایه باقی الصفاء قال لکن
 اهل العالم اذا خرج من احد
 الفرجین شعث
 سواک کان عینا و ریحاً
 وسواء کان معتاداً او غیر
 معتاد لان المذی غریب
 معش

7

وغيره
والله اعلم
بالحق

عن الطيبي
المخالفة في دفع التارك
ان يكون معنى ملائمة
وقال المصنف في الضميمة
قد راجعنا علماء

FF

۵۲

قال الشافعي في النوم
الوضوء لا يؤمن
بأنه يؤمن

مستعملته وقال
لو شاق قاعاً وقاعاً
أو سجداً وضرباً
لها

حق بنایم
اوستکشا ۱۴

عمل عمر بن زید است که در جدای فخل بشود مسئله و دیگر حکم نمی نفع فرج است و در اول الفتح است و اصل است بر این روایت که
 ذکر و توابع فخل و جک از فرج قدر که نمی بکن رسید و باشد و این بنا بر است پس اگر غیر فرج آلود شود آنرا نیز نباید
 و اگر بعضی فکر آلود شود همین آخر است و لازم نیست مسئله عمل ذکر بطریق واجب است پس اینجا بجز رندی شروع بنا
 یا بطریق استجاب یا قیاح بر حسب ادق و بلا و اقوی نزدیک فقیر اول است و اقتصاد بر جبر در معاد آمد و است پس متوجه آن
 که شایع نمی دهم هر چه باشد دل از آن در قلع است **باب** مایروی من الوضوء فی ترک الوضوء عن الکود باین
 چیز دیگر روایت کرده شد از حضرت در ترک وضو بسبب خروج و دی مالک عن یحیی بن سعید عن سعید ابن
 سعید و حسن بن سعید و قال فی الجبل و انا اصطفا فاضل فقال له سعید لو سال علی بن محمدی ما انصرفت حتی
 صلیت یحیی بن سعید گفت شنیدم از سعید بن السیب در آن جای که شخصی از وی سوال میکرد گفت سائل هر آنکه من
 میام تری را در حالیکه نماز میگذارم پس آیا باز کردم از نماز یعنی آیا ترک کنم نماز را و وضو مشغول شوم پس جواب
 سعید ابن السیب این سائل را گفت اگر روان شود و دی بر او این من باز نکردم آنکه با خبر سام نماز خود و حال
 عن الصلت بن زید و قال سالت سلیمان بن یسار عن الجبل اجده فقال انتم ملکت ثوبک بالک و اذ عنده کنت
 صلیت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم تری کنی یا نه از این گفت میفشان بر آنچه در زیر جامه است آیا میبش
 بر فرج خود یا نه فخال کن از آن تری ترجم گوید رضی الله عنه چو علماء بعد از خروج و دی یقیناً رخصت ترک وضو را
 و مشک کرده اند بآنکه وضو متعین میشود از بول اجنه تا دومی نیز نظریه است از بول و بوی و تا بویا برگردست بر و
 حدیث را که مراد است که شک ثقیض وضو نیست پس اگر وضو سه بخاطرش رسد که تری از سر ذکر بر آید است این اتفاق
 ممکنه و نماز خود را با خبر رساند و تغییر باین طور از جهت سهالغ است و از جهت تسبیح سائل یا بلیغ و در این است
 و وضو علی من فاه مضطجعا علی من فاه قاعدا واجب وضو بر کسیکه خواب کرده باشد و در واجب نیست بر کسی
 خواب کرده باشد و الک با سار و ان فقم هذا لایة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية ان ذلک اذ قمتم من غیر
 یعنی التی فی غیر این آیه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة ایست که وجوب وضو ثابت میشود و قیاس بر خبری از آنجا
 میدارد و نوم را یعنی مراد است که نوم ناقص وضو است **باب** من زید بن اسلمه مولد عمر ان عن الحسن
 قال اذا نام احدکم مضطجعا فلیتوضا حضرت عمر رضی الله عنه گفت چون خواب برد کسی ز سار بر پهلوی نشسته
 وضو کند **باب** من فاه جالساً فلیتوضا و لا یتوضا علیه من عمر خواب میرفت نشسته بازگذاشت
 وضو نکرد و اندازین دو اثر احادیث از نحوه است از جمله حدیث ابی داود و حینان و کماله السیرین نام است و سار و سار

حلقه بر را گویند و حدیث ابی داود و اما الوضوء علی من نام مضطجعا و فی اسناده ضعف و حدیث مسلم و شافعی ابی داود
 کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یفتضون الماء فیناموا ثم یوضوون حتی یخفوا و یصلون و لا یتوضون مسلماً
 چون علت نقص نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کارالسہ پس غیر نوم مثل اغما و سکر نیز ناقص شد و تنقیح مسئلہ آنست که زوال
 عقل ناقص وضو است مسلماً تنقیح نوم قاعداً از روی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس سیکه نریل باشد و در بیان مقعد
 و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجعا نیست که تمکین مقعد نباشد هر حال تمکین بود و بعد ازین و ذکر اضطجاع و تنقیح
 و تصویر ستر خامی و عجزاء و نزدیک استخفیه رکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعداً دارد و مشکلی که بزوال تمکین بقید حکم مضطجع دارد
 و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی اینها میاید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع سه مرتبست مضطجعا
 صریح است در علت استرخاء و چون انظر و اشهر در بیانات نوم ستر خامی اضطجاع و مستحکم است آنرا بر روی کار آورده اند
 و حصراً بآن متوجه ساختند **باب** یحب الوضوء من مس الفرج واجب میشود وضو بسبب مس رسانیدن انگشت

مسألة عن عبد الله بن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انه سمع عمر بن الخطاب يقول دخلت على مروان بن الحكم
 فقال انما يكون منه الوضوء فقال مروان ومن من الذكر الوضوء فقال عمر انه ما علمت ذلك فقال مروان بن الحكم

اخبرتني بسنة بنت صفوان انها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول اذا مس احدكم ذكره فليتوضأ نحوه
 بن الزبير گفت داخل شدم بر مروان بن الحكم پس بایکدیگر مذاکره کردیم در موجبات وضو پس مروان گفت از منس که مروان
 واجب میشود و غرضه گفت من این را ندانسته ام پس گفت مروان بن الحكم خبر داد مرا بسره بنت صفوان که وی شنید از
 رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذكر خود پس باید که وضو کند **مسألة** عن

السميع بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال كنت اوسلک مصعب

على سعد بن ابی وقاص فاحتككت فقال سعد لعلك مسست ذكرك قال قلت نعم قال

فتم فتوضأ فقلت فتوضأت ثم رجعت مصعب پس سعد بن ابی وقاص گفت که من

نگاه میداشتم مصعب را بر سعد بن ابی وقاص یعنی مصعب را بدست میگرفتم و در وی نظر

می کردم تا در محل اشتباه بروی فتم بکنتم یعنی لقمه دهم پس درین اثنا خارجیدم بران خود را پس

گفت شاید تو دست رسانیده بذکر خود گفت مصعب گفتم آری گفت برخیز و وضو کن پس پرسیدم

و وضو کردم پس باز آمدم یعنی مصعب گفتم **مسألة** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول اذا مس

احدكم ذكره فليتوضأ ثمی گفت عبد الله بن عمر چون دست رساند کسی از شما بذکر خود

پس باید که وضو کند **صالح** عن هشام بن عروة عن امیه انه كان يقول من مسح ذكره فقد جعل عليه الوضوء
 میگفت عروه هر که دست رسانید بکمر خود پس وضو **صالح** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول يا ابت ما يجزيك الغسل من الوضوء فقال بل يكفي
 احبانا امس ذكری فاقضها گفت سالم بن عبد الله دیدم پدر خود عبد الله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو رخت
 گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در شمار غسل
 بکمر خود پس وضو میکنم **صالح** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر
 فرايت بعد ان طلعت الشمس توءاء ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت لتقبلها فقال اني
 بعد ان توءاءت لصلوة لهم ميسنت فوجعني نيت ان اتوءاء فتوءأت وعدت لصلوتي
 گفت سالم بودم با پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از نماز آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم
 گفتم او را این نماز نیست که تو میگذاری آنرا گفت بر آئینه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بکمر خود و با وضو
 کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و دو رکعت کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم متبرجم گوید رضی الله عنه تعجب کرده اند بر کس
 جماعت مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بن عبد الله بن علقم بن علی را و تیره کردن رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 من ذکره و تیره نماز قال بل هو الا بضعه من جسده که تروی سوال کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از حکم سیکه دست رسانید که
 خود را یا وضو کند گفت نیست بلکه الا بضعه از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با تا حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
 حذیفه را بودند و در عمار و سعید بن اسیب حسن بصری که از من ذکر وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جواب داد بنوی ازین
 تعجب با آنکه حدیث بسره متاخرست زیرا که ابوهریره از روایت کرده است و او تاخر الاسلام است طلق بن علی اول من
 هجرت بخد مت اخضر آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اولاً بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم
 میشود که قبل از آن حکمی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس
 اینست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر
 نمیتوان کرد در باب ترک وضو همانست النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو همانست النار روایت کرده است و بر آن
 عمل میکردند حال آنکه قاضی ابوهریره و واقعه خیر بود و سعید بن النعمان روایت کرد که در راه خیر حضرت عبد الله بن عمر و سالم بن عبد الله
 خوزه و نماز گذاردند وضو نکردند پس می بایست که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و همچنین نیست با اتفاق و علی
 که بسیار بود که ابوهریره و از سایر صحابه قدما را روایت میکردند و هیچی از حدیث گفته اند نمیتواند بود که در حدیث مرفوع من ذکره یا زبولان

قلت قال الشافعي
 الوضوء من غسل الوجه
 و شطآنه ان يمسح بين
 الكف او يطحن بهما
 المصالح وقال ابو
 حنيفة من افترج
 خفيه لم يجز
 لا ينقص الاحتياط
 صلى الله عليه وسلم
 هل هو الا بضعه منك

چنانچه استخارجی از غایت این استیشو فقیر گوید میتوان بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص نیست بلکه بران مصلحت است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفته و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدار که وضو بر شرعی کثیر التوقع است پس بعد از اینها بدی اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امور را اختلاف در ذرورات مثل آن در صحابه شایع بود بلکه هر یک بر خصصت میں میکردند **باب الوضوء من قبل المأه** و جسد باب در بیان حکم وضو را از قبله زن و دست رسانیدن مرد و زن

مالک بن انس شہابی عن سالم بن عبد اللہ عن ابی عبد اللہ بن عمر ان کان یقول قبلہ الرجل اءراء تہ وجہا
 بید من الملامتہ فین قبل امرؤ اوجہا بید الوضوء عبد اللہ بن عمر سیکت کو قبلہ کردن مرد زن خود
 و من کردن او را بدست خود از ملامت دست یعنی در قول خدا تعالی اولاً مستموا النساء و اخلت پس ہر کہ قبلہ کند زن
 خود را یا من ثلایہ اول بدست خود و بروی وضو واجب میشود مالک انہ بلغہ ان عبد اللہ بن مسعود کان یقول من قبلہ

الرجل امة و الا وضوء عبد الله بن مسعود يگفت از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم می شود **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول من قبله الرجل امة و الا وضوء ابن شهاب يگفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود **بخاری** و **عقب** کردن بر مالک **محمد بن حنبل** حدیث عرو و حن عائشة عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم از قبل بعض نسائه ثم خرج الى المصلاة ولم يتوضأ قلت من هي الا ان فضحتك قبله که در رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد و عروه گفتیم نیست آن زن که تو پس عائشة بخجید و جواب دادند ترندی و غیر آن که سنا دین حدیث متصل نیست تحقیق آنست که منشاء اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان است و تفسیر قوله تعالی و الا ستم النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود هر کس که در نماز بر دست رسانیدن بر سائر بغیر جماع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقص وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم غسل بر اساکت باشد پس نه سبب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت لغض لمس وضو بر اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس نه سبب ابن عباس همین بود و ابن عمر و سبب ثالث پیش گفت که لمس اعتم است از جماع و پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت با مضمی که اگر در صورت جماع متحقق گردد و با غسل غسل فایز بود و اگر در صورت مس متحقق گردد و با غسل وضو فایز بود پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تیمم از غسل و قائل بود بر لغض مس و راه وضو را در آنچه بعد از جماع است که در آن عظیم و مواضع بسیار و ملائمه و مس از جماع کنایت آمده است و هستند لال دیگران این آیه تا بهضی ختم است اما خارج از الاحتمال بطلان است لال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا علی اینها باید که در تاجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله مذکور بن مسعود از یحیی بن یسین سبب گذاشته است با وجود اشیاء و ایشان را در سائر مواضع و اشیاء اگر چه ضعیف باشد ترجیح

قل قال الشافعي ينفق على
الرجل المرأة وضواها
وقال ابو حنيفة ليس
لا يؤجر بها الا في وقت
صلى الله عليه وسلم
انه قبل ولم يتوضأ
وفيه نظر وبان الرد
بالامساك للجماع

از رعا ف و زان خون و داند می که سیلان کند او جسد و وضو کرده نمی شود الا از جهه ای که برمی آید از ذکر بعد بیا از نوم مشرک گویند
متشکر دست محمد بن الحسن باین دو اثر برد و مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص وضوست دیگر آنکه اگر کسی بغیر امتیاز رجعت
پیش آید در انظار نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است و حساب شمار و باقی ادا کند و دوران وضو اند
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینجا تنظیف است غسل مهم نه وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح شد
از ابن عمر انه قال نمین اجتمع لیس علیه الا غسل محایجه گفت این عمر در باب کسیکه حجامت کرد نیت بروی واجب
شستن مواضع حجامت را همچنین محفوظ از مذہب سعید بن المسیب علم نقص وضوست و این غیر گوید چنان
دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده باشند برای معاوجه رعاف زیر اگر شستن روی و اطراف بازو
رعاف را و همچنین حدیث ابو دردوان النبی صلی الله علیه وسلم قارفا فطر وتوضا ولا تملک بر موجدیه تی
وضو از زیر که آن برای معاوجه تی بود و شستن روی و اطراف بازو میدارد و دفع میکند غشیان را اما آن
دیگر پس نگذرد رفت نه بجبهه انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن یحیی روایت کرده
از عبد الرحمن التیمیرو روایت سابق را باین عبارت از برای سالم بن عبد الله بن عمر مدخل اصبعه فی الفم اذا صبغ
ثم خبز بها و فیها شی من دم ففیتکه ثم یصله و لا یتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که دمی آورد و انگشت خود را به بینی
باز بر می آورد آنرا و در آن انگشت چیزی از خون بود پس میمالید با انگشت آن خود را لبس نمازمیکند از وضو نمیکند
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت بخبرج من الفم دم حتی یختضب اصابعه و این لفظ تاویل نکرد که قبول نمی کنند
والله اعلم و باجماع چنان متبادر میشود که ارجح مذاهب در موجبات وضو مذہب حسن بصریست وضو از ماخرج من
السیلین و از نوم میشکند و از لبس مراة و مس فکر و قی در عافت نمی شکند والله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا
الناس را دیگرست و مصلحت نفوس ایشان و مفقود نفوس ایشان دیگر و شارع هر دو عالم فاعده فرموده است و بر فقهای کرام علیهم السلام
عالم دیگر مقبیه میکرد پس شریعت خیر است که در اولاد اعلی بر ایشان مکتوب شد و ایشان را بان مکلف ساخت خواه حبس حرکم یا سجده
منکره و مکرره موکد و موکدان چیز بسیار است که در تهذیب نفس یا توثیق نفوس داخل دارد لکن حکما مستی مقتضی آن نیست که بر ایشان
مکتوب گردد و در اصل این خبر را بعضی اصحاب بیان جعل میکردند بعضی عمل نمیکردند و بر همین اصل فرموده اند و مسئله دیگر لمس راه دور و قی
والله اعلم باب ترك الوضوء لما سنه النبايان تركه و وضو اخیر کی رسید آنرا از اش یعنی چیزی که باعث خسته شدن دستها
مرآة عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يترك شاقا

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خور وشارب نرى باز نماز گذارد و وضو نکرد و **مالک** عن يحيى بن سعيد عن
بن يسار مولى بنى حارثة عن سويد بن النعمان انه اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا على
وهي اذ في خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله العصر ثم دعا ابالا ذوا فم ثبوت الا بالسويق فاصبر فستوى
فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب ففحص فمضمض ثم صلى ولم يتوضأ ثم رآه رسول
بن النعمان همراه حضرت صلى الله عليه وسلم سال خيبر يعني در سايكه غزوه خيبر واقعتا و فتيكه رسيد و بصهار و ان يكون
ازجا با متصل خيبر يعني توابع خيبر پس خود آمد حضرت صلى الله عليه وسلم پس گذارد نماز عصر را با طلب کرد تو شهار پس
حاضر کرده نشد مگر سويت پس حکم فرمود بدست ساقن آن پس نناک کرده شد پس خور و حضرت صلى الله عليه وسلم
خور و حکم باز بر خاست بسوی نماز مغرب پس مضمض کرد و حضرت صلعم مضمض کردیم باز نماز گذارد و وضو نکرد
مالک عن محمد بن المنکدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى طعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل
ثم توضأ ثم أتى بفضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم را طلبیده
برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد با حضرت صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد و از آن طعام باز وضو کرد و باز
نماز گذارد و بعد از آن آورده شد پیش حضرت صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذارد
و وضو نکرد و **مالک** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الانصاري يقول رايت
ابا بكر الصديق اكل بحا ثم صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابوبكر الصديق را که خورد و گوشت را بعد از آن نماز
گذارد و وضو نکرد و **مالک** عن محمد بن المنکدر وعن صفوان بن سليم انهما اخبراه عن محمد بن ابراهيم
بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهذيل انه قال سمعت عمر بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن
عبد الله طعام شام خور و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالک**
عن ضمرة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزا ولحما ثم مضمض وعسل يديه
وسبح بها وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خور و نان و گوشت باز مضمض کرد و دست خود را
وسح کرد و دست رومی خود را بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد و **مالک** انه بلغه ان علي بن ابي طالب
بن عباس كان لا يتوضأ انما مسحت الناء حضرت علي بن ابي طالب بعد از آن عباس وضو نکرد و نماز خورد و
چیزیکه ریده است آن اش یعنی چیزی که با تش نخته شده است و **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله
عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلاة ثم يصيب طعاما قد مسه الناء ايتوضأ قال رايت ابي يعقوب

وحيط ولا يتوضأ يحيى بن سعيد قال كره عبد الله بن عامر ان يحكم بكى وضوءه وكره ان يمشى في نازل بعد ان يبرد
بطحا سيكه سيده است ادراش يعني تناول كرد طحا بخير از آيا وضوء كن گفت يدم بر خود را كه عامر بن ربيع باش ميكر و كابر
و نازي كن از دو وضوء نكره مالک عن موسى بن عقبة عن عبد الرحمن بن زيد لا تضارحى ان انس بن مالك

قال من العراق قد دخل عليه ابو طلحة والي بن كعب فقام بها طعنا ما قد مسته النار فاكلوا منه فقام انس فترضا
فقال ابو طلحة والي بن كعب هذا يا انس اعلم قية فقال انس ليتني لم اقبل وقام ابو طلحة والي بن كعب فليام لم يترضا
انس بن مالك ثم كره ان العراق ليس داخل شدند بر دي برای ملاقات ابو طلحة والي بن كعب پس نزديك ساخت باين عزيز طعنا
كه رسیده بود از آنراش پس هر سه خورند پس خاست انس پس ضوكر پس گفت ابو طلحة والي بن كعب حبيت اين ضعلت
انس يا اين ضعلت عواقبه است يعني خرق آدمي آنرا يعني در شربت خود نيت پس آيا آنرا خرق آدمي نيت پس گفت
انس امي كاش ميكر دم سيكارا در بخاستند ابو طلحة والي بن كعب پس نازگزار دند وضوء نكره بايد دانت كه ابو هريره و عمر بن
عبد العزيز ميگفتند كه طحا بچي شود بخورن طحا سيكه او را كاش بخير باشد و تك ميكر و نديجديت اخضر صله الله عليه وسلم توضا
حماست لنا وضوء بجهور صحى و باجلين خلاف نيت چنانكه امام مالك تفصيل بيان فرمود پس قطع مخالفت بين الراشدين
يكى از دو وجه تواند بود يا نيت كه حديث توضو امامست لنا وضوء باشد باين احاديث يا مجهول باشد بر غسل و تغليف ك

معنى لغوي وضوء است والله اعلم باب آخر في الامور الموضوعة باب در بيان چيزيكه واجب نميشود وضوء بر او مستحق

مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر شكك ابنا السعيد بن زيد و كذا ثم دخل المسجد فجلسه ولم يتوضأ
متروك كويد و نسخ كويدش فقيرت از روايت يحيى بن يحيى المصنفى حكى مسطور است و در روايت محمد بن الحسن خطا نكره است
خطا قد يم طحا كاف مشبه ميشد يعني روايت اول نيت كه عبد الله بن عمر شكك كيك فرزند سعيد بن زيد را يعني قرا
خائنه و در مان طفل نومتولد شده بخت بجهت ترك و برداشت او را يعني در بر خود بعد از ان داخل شد بسي پس نازگزار
و وضوء نكره روايت ديگر آنست كه عبد الله بن عمر خطا مالايد در بركت فرزند سعيد اين زيد و خطوط آن خوش بود را گوئيد كه در بد
مرده است حال ميكنند يعني سعيد بن زيد را فرزندى مرده بود عبد الله بن عمر خطوط در بدن او مالايد بعد از ان نازگزار
و وضوء نكره از روايت اول مستفاد مى شود كه بر دشمن طفل نومتولد شده و دست رسانيدن با و موجب وضوء است
و دست نيت و از روايت ديگر مستفاد ميشود كه خطا مالايد در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضوء نيت است
مسئله جمعي خلاف داشته و جمهور بعد هم موجب وضوء گرفته اند والله اعلم و اين روايت ثانيا كه خطا باشد وضوء نيت است

باب بلفظ الاستحباب بثلث اشجار كفايت ميكند برای تنجيز سن مالك عن هشام بن عروة عن اب

عامة اهل العلم عن
الوضوء ما مستند
منسوخ من اهل العلم
على غسل اليد والقدم
قال قتادة عن شبل
فهو فصل توضا الصلوة
بغير الوضوء والى اسم
مكان ادى خبير اى
طحا با يلى المدينة
اخرى فيهم المنة
و نقتل بالى و نقتل
اى نقتل بالى و نقتل
استقل فيهم
المراد من اهل
المدينة عليه
قلت مستطاب
فصلنا حاشا
وفى رواية حاشا
لما نقل الجاهل
في الجاهل و على كل
نقل في فليده غامة
اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجادل أحدكم فقلت اجعلوا برسيدهم فقلت صلى الله عليه وسلم
استجاب لي من رايي ما يدعي انما هي منك ايضاً يعني منك كفايت بيكنه بشرط حصول نقاشه ثم كذا يستطاعه ولو لغت فقلت
معني طهارة و مردان در عرف طهيريست از لغو و بول باب يا حجر و عجين استنجوا و ابوا و دوسا لي اخذت ادايت و كذا
بطريق مسلم بن قزوين گفته عن عروة عن عائشة مسئله و اجبت از ان نجاستي كه بسبب قنوط و بول حاصل شود و كي از ديو
آب يا حجر اما باب پس استفادست از حديث غسل دم حصص چنانكه بايد اما حجر پس استفادست از حديث رجوع در مياست و در
مسئله ذكر حجر چيز اعتيادست و الاكل و متجافا كنهه و حكم است پس تفريح كردن حجر را بجايد قانع اما جلد پس خدا آن تمام
استنجاست دون اخلاص و فروع اختلاف و فظيلن نزد يك ارف بلطفه و اما قانع پس خدا آن فحاشي او را بجايد حكم كنند
و مانند است كه عار گفته ميدهد كه عرض از ان از ان نجاست پس تصيب پس كفايت كنند مسئله و اجبت كه سنگ استنجاست
مستخرج باشد اما طاهر پس خدا آن نهي اخذست معلوم از رجوع بعض از برون و بعض تفسير كرده اند و بعضي نيكه كه
بان استنجاست كرده باشد و اما غير مستخرج پس خدا آن نهي اخذست معلوم از استنجاست با استخوان بعله آنكه طعام من است پس معلوم
من بطريق اولي و آنچه انتفاع معتد به بان متوقفت مانند جامه نودان حكم داخل باشد مسئله شرط القاء حجر است
نجاست خشك نشود و الا عرض استنجاست كه از ان نجاست مستحق نشود و انتقال نكند از خارج غير ان و خدا آن است
شماره مبروع فرموده است استنجاست را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاهر نشده باشد نجاستي ديگر غير خارج از سبيل
استنجاست را خارج از سبيلين است نه براي غير ان مسئله از لفظ اولي بجايد حكم كنند اما حاشي هم ميشود و اولي استنجاست
حاشي است و حديث سلمان بن ابي نواس رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستنجي باقل من ثلثة ارجاء و اوضح است در معني و تفصيل
ثلث سمات است پس اگر حجر كبر باشد و بطرف آن مسح كنند جايز باشد بشرط كفايت ثلثة ارجاء القاء است آن هم
خارجي كلام است پس اگر ثلثة ارجاء استحال كنند و القاء حاصل نشود يا در بايد كه بر ثلثة واجب يستنجي الا يتارخا الا استنجي
استنجاست استحال عدو در دستنجاسته الك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هني عن ابى هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اذا توضأ احدكم فليجعل في انفه ماء غليظاً ثم يمسح به في وجهه و رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و چون وضو كنند
و انشا بايد كه داخل كنند و زميني خود آب را باز نشياند و هر كه استنجاست بايد كه عدو حاق استحال ناپيد ترجم كند و استنجاست
معني كلام است اگر نقابو تر حاصل نشود بر ان اقتضاي ناپيد و اگر بغير و تر حاصل شود و كي را زياده كند تا ايتا محقق
مسئله در حديث نهي كند دست از غسل در موضع نجاست در ان موجب اداي مردمان باشد
بلكه و حديث ناس طريق ايشان و زير شجره و ثمره و از استنجاست راست است از فضل اخذست صلى الله عليه وسلم فرمود و تر

[illegible]

برچی که آواز خارج نشنود و بوی آن احساس نکنند و دستار بقدر دولت فراع یا زیاد و از آن و گفتن نزدیکان خل
 اللهم انی اعنی بک من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده **باب** یستحب الاستغناء بالماء عن غیره
 و یستحب استنجاء **باب** از غیر و جوب **ما لک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یسئل عن الوضوء
 من الغائط فقال انما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضو بسبب
 غایط یعنی استعمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء آب وضو زنان است **ما لک** عن
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اياه حدثه انه سمع عمر بن الخطاب یقول یوضأ بالماء وضوء
 لما تحت اذناه **باب** غسل از عجز شنید از عمر بن الخطاب که وضو میکند عمر **باب** وضو کردن برای آنچه زیر از او بود یعنی حی
 ذکر و بر عرو را قال یحیی یسئل ما لک عن غسل الفرج من البول والغائط هل جاء فیہ اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی
 کما نوا یتوضأ من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مصدومی سوال کرده شد ما لک ان
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسیده است خبر من که بعض سلف می شست
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول شتر هم گوید از مرد و از هر حال شد که استنجاء با حجار کنایت میکند و استعمال
 آب شستن ذکر و بر از آب زیاد ترست در نظافت تطهیر **باب** النهی عن استقبال القبلة واستئذانها عند قضاء
 الحاجة و اخلافهم فی ذلک و بیان نهی از روی و نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبلة کردن نزدیک ای حاجت
 بیان اختلاف علما درین باب **ما لک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولى لال الشفاء
 و کان یقال لمولى ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبی صلی الله علیه وسلم وهو بمصر یقول والله
 ما ادری کیف اصتم بهذا الکوا تبس قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا
 یستقبل القبلة ولا یستقل برها یفوجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او در آن وقت بمصر بود
 که میگفت قسم خدا میدارم که چگونه کار کنم با من خلا جا با و حال نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است
 چون بروی کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبلة و باید که پشت نداند بسوی قبله بجهت
 یعنی این خلا جا با در مصر روجی نباشد بود که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبلة یا پشت بقبلة بنشیند
 پس ابو ایوب میگفت منیدانم که چه کار کنم درین خلا جا با که راس بیاسی تحت کتف یعنی جایی ضرور و جمیع کتف
 و کتف راس بزین نیز همین معنی دارد **ما لک** عن نافع عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان یتقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه باروی بقبلة یا پشت بول

۹۰
 فکلمة
 معنی الوضوء و استنجاء
 الغسل و التطهیر
 و علیها عامة اهل
 العلم

قال الحسن بن علي
 رضي الله عنهما
 في الدنيا فافقوا
 والعقل والدين
 وسائر العبادات
 وقال ابو حنيفة
 في الدنيا فافقوا
 والعقل والدين
 وسائر العبادات
 وقال ابو حنيفة

مستقبل

امام حسن علیہ السلام

عَلَّمَ
الَّذِينَ نَفَعْتَ
الشَّيْءَ الَّذِي تَقْضِيهِ وَ
تَعْلَمُ أَنَّكَ مَعَهُ يَا
مُؤْتَلِبُ مُوَافِقًا دُونَ
تَعْلِيمِكَ ۝

باز شست دوست خود را تا پنج دو و دو بار تا مسج کرد و سر خود را بدوست خود و پنج مرتبه بر روی خود را در سجده
کشید آنها را شروع کرد بدست مردم سر خود یعنی شست و دست را بر صد غنیمت بر ناصیه نهاد و بعد از آن بر دست خود را بر
قفا خود بعد از آن باز آورد و در دو تا آنکه رسید بهمان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شست و پاشی خود را
مترجم گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل بین پیش از وضو که در آن وقت آب شست دست نزدیک خواب باشد یا
دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق
و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نکرد و ظاهر پیش فقیران مینماید که چون استنشاق برای سنت است
است مطلوب جمعی همان است که تفکر کرده شد بذكر استنشاق از استنشاق و اینجا ثلث گفتند است پس متبادر است
که وصل کرد میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرغره گرفت و بعضی از او در دهان داخل کرد و بعضی از او بینی باز کرد و غرغره
گرفت و هر دو چیز کرد و در غرغره سیوم همچنان است این در بعضی روایات صحیح آمده است با جمله غسل و فصل بر دو دست است
مودی از سنت است قال یحیی سمعت مالکاً يقول فی الرجل یغضض لیستغفر من غرغره واحدة ان لا یابس بذلك عینی
شستیم از مالک که میگفت در باب شخصیکه مضمضه و استنشاق کند از یک غرغره که هیچ پاک نیست و نیز معلوم شد که شستن
غسل نهج کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز مودعی است از سنت و نیز معلوم شد که شستن مسح و آنکه سنت
استعیاب سر مسح و نیز معلوم شد که وظیفه جلیس غسل است نه مسح و در روایت بغوی از طریق ابو صعب که است
ان رجلاً سأل عبد الله بن زید المازنی و هو جده عمر بن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی و اکثر را
موطا تحریفی زفته است که آن سال عبد الله بن زید المازنی و هو جده زید را که این عبارت او را میکند که عبد الله جده عمر و باشد لا یراد
و ان خلافة و اقله و واقع است و گفته اند نام این سائل عماره بن ابی حسن المازنی است و او جده عمر است مسئله تنبیه اول مضمضه و غسل
لحمیه اصابع و اطلاله غرغره و تحمیل مولاة و گفتن بعد از وضو تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و تشهد ان محمداً عبده و
رسله و یحیی بن النعمان و اصحابه من المطهرین اینها سنتهاست که در احادیث عملاً و قولاً ثابت شده **باب استحباب التیمم**
الوضوء و الغسل واجب است نیت کردن در وضو و غسل قال الله تعالی و ما اقموا الصلوة الا لیعبدوا الله علی خالصین که الذین
در روی مالک پنهانده فی غیر روایت یحیی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انما الاعمال بالنیات **باب یس غسل الیدین قبل**
ادخالهما الا ذاء سنت شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود آنها را و طرف آب **باب مالک عن**
الزناد عن الاصحیح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا استقیظ احدکم من نومیه فلیغسل
قبل ان یدخلها فی وضوءه فان احدکم لا یدیک این بآیه فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله چنانکه میبارش و

٢٥ قلنا قل
قال اذ اهل العلم غسل
اليدين الى الكوعين ثلاثا
في ابتداء الوضوء سنة
سواء قام من
نوم ولا خيز
لا يقسم بده في ثلاثاء
حتى يغسل ارجل خمس
قل الفصل في تعليم
نحو سبعة ركعة ولا يعلم
المسلم

الزناد عن الأعمش عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا استيقظ أحدكم من نومته فليقل
قبل أن يذبحها في وضوءه فان أحدكم لا يدري أين بآتت يده فمرو رسول الله صلى الله عليه وسلم حين يمد يده فمرو

فقر

مستأنف
المحضرين والمستشارين
الشاف

الفصل جميعا وقال ابو
حسيفة

الفضل سيدنا في
الوضوء والآ

سمعت النكاح يقول في
الرجل يعضضون

مفتی محمد رفیع

من خوف
نابلس بنك قال
والوحي في

الفصل
جائز ان وقال ابو جابر
في هذا الفصل

لا يسير
وعدن شاعبد الله
البحر

دليل الوصل

Q. 11

قالت يا فخر

از شما از خواب خود بیدار شوید و دست خود را پیش از آنکه در آورده و از آب وضو خود پس بر آن کشید کسی از شما میگوید که
کجا شب بیدار بیدار دست او یعنی احتمال دارد که نجاست رسیده باشد یا بوی نجاست رسیده باشد که طبع اذن متعذر
و آنجا بان حمل نگردد و باب بیعتی است و استنشاق و الاستنشاق و غیره و وجوب مسح است آب در بینی رسانیدن
و افشاندن بینی از غیر تا یکبار یا دو بار
قال من توضأ فليست تلو من يتخير فليوثر فمور رسول خدا صلى الله عليه وسلم هر که وضو کند باید که میثاق در بینی خود را
استحبی کند پس نگارد که عدد حلق را بخواند و این سخن را از رسول خدا صلى الله عليه وسلم هر که وضو کند باید که میثاق در بینی خود را
لین علی بن ابی حمزة و لیست تلو ما یستقبل النجاس بیدان بصلی گفت یعنی بر رسیده شدن از آنجا که
مردیکه فراموش کرد وضو کردن را یا بینی افشاندن تا آنکه نماز گذارد و گفت ملاک محبت لازم بر وی که اعاده کند وضو
خود را و باید که وضو کند یا بینی از بینی را برای آینده اگر خواهد که نماز گذارد مسئله مبالغه در وضو و دستش را
است الا در حق صائم باب لین السواک مسنون است سواک کردن در ماه الک عن ابی الزناد عن احمد
عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال لو ان اثنی عشر علی لاحتهم بالسواک فرمود حضرت صلعم که
خوف آن بودی که مشقت بهم است خوردن آب یا میگردم ایشان را سواک باب الک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الله
بن عوف عن ابی هريرة انه قال لو ان اثنی عشر علی لاحتهم بالسواک مع کل وضو ابوبهره گفت اگر خوف
که حضرت حمید علیه السلام مشقت در یافت خوردن البته امر فرمودی ایشان را سواک با هر وضو هر چه که بیدار بینی محله
که سواک با وضو فضل دارد و لازم نیست مسئله تحقیق کرده اند سواک بهتر شبی که از راه وضو ندان کن تا اگر چه وضو
ثوب باشد الا اصبح خود زیر اگر حضرت حمید علیه السلام و صحاب با وجود اصبح طلب سواک میکردند و البته
سواک سواک اگر است جهت اتباع مسئله سواک بعرض باید کرد نه بطول و سواک مستحب است نزد
و بان وصیحت که صائم را نکرد و نیست اگر چه بعد از زوال باشد زیرا که حدیث فانهم یسئو دخلوا
اطیب عند الله من دخیل المسک تخصیص صاحب عبادت است و آن کنایه است از محال مجوسیت صائم نه
بابا بخلاف و این از متبع موارد احتمال روشن تر میشود و باب محی للزیت فی الوضوء واجب است حایة
وضو قال محی شمل ما لک عن رجل توضأ فغسل فغسل وجهه قبل ان یغضض و غسل ذراعیه قبل ان یغضض
فقال اما الذی یغسل وجهه قبل ان یغضض فلیغضض و اما الذی یغسل ذراعیه قبل ان یغضض فلیغضض
وجهه فلیغضض ذراعیه حتی یكون علی وجهه اذا کان فی مکانه و حضرت ذی الکرسی الکرسی کرده و در آن

قال الشافعي
الذين يفتنهم
نص في القرآن
فرض وقال
ابن حنبل
سنة ١١

پس فراموش نمود پس شست روی خود را پیش از آنکه مضغه کند یا شست و دوست خود را پیش از آنکه بشوید روی خود را
پس گفت مالک ما کسیکه شست روی خود را پیش از آنکه مضغه نماید پس باید که مضغه کند و عاده نکند شستن بر روی
خود را و اما آنکه شست و دوست خود را پیش از شستن روی خود پس باید که بشوید روی خود را باز عاده نکند شستن
و دوست خود را آنکه باشد شستن آنها بشستن روی و فقیه که باشد در همان مکان یا نزدیک یا مکان با جملة تریب
نزدیک شافعی در اعمال خنوف فرض است بر مخصوص قرآن و نزد حنفیان سنت است **باب** يستحب مسح الاذنين ^{حلیل}
مستحب است مسح کردن و گوش **باب** نومه **الحاکم** عن نافع ان عبدالله بن عثمان ياخذ الماء باصبعه لا ذنية محمد له
بن عمر يكره ان يمسح به و گوش خود را خنوف فعل ابن عمر حديث مرفوع است که بهیچ وجه حاکم تصحیح
کرده اند عن عبدالله بن زید قال ایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤخذ فاخته لا ذنیة ما خلا المار الذی یأخذ
الاحادیث الاذنان من الراس اگر صحیح باشد و لالت میگرد بکفایت مسح اذنین از مسح راس این خلاف اجماع است **باب**
لا یكفي المسح على العمامة والحنابلة حتى یمسح الشعر کفایت نمیکند مسح بر عمامه و مخرج تا آنکه مسح کرده شود بر روی سر مالک
ان یبلغه ان جابر بن عبدالله الانصاری سئل عن المسح على العمامة فقال لا حتى یمسح الشعر بالماء جابر سأل کذا
ان مسح بر عمامه پس گفت کفایت نمیکند تا آنکه مسح کند موی سر را **باب** مالک عن هشام بن عماره ان اباه عماره بن
الزبیر کان ینزع العمامة و یمسح راسه بالماء عروه بر میداشت عمامه از سر و مسح میکرد در سر **باب** مالک عن نافع
ان راوی صفیة بنت ابی عبیدة را حوثة عبدالله بن عمر بن زفر خمارها و تیسر علی اسمها بالماء و نافع یوشد صغیر نافع
صفیة بن عبدالله بن عمر را که بر میداشت مخرج خود را مسح میکرد بر سر خود **باب** و نافع آن روز صغیر بود و تشریح گوید این
آثار مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمارها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را
بر عمامه ساکت است و الله اعلم مسکله و حدیث مسلم ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری مسح بر ناصیه
در بر عمامه تمام فرمود پس هر وقتیکه غیر شود رنح عمامه مستحب است اکمال مسح بر عمامه **باب** اطالة الغرة و التحجیل
بیان استحباب یاوه از قدر و ضرر و شستن پیشانی و دست یا مالک باسناده ان یسبغ صلی الله علیه
قال فی الامتناع انهم یأتون یوم القیة غلججین من الوضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و رقی هست خود که بینید
روز قیامت در خالیکه پیشانی ایشان و دست و پای ایشان سفید باشد بسبب وضو **باب** الاستیعاب
و وجوب غسل الوجهین در بیان اکمال وضو و تاکید شستن بر روی یا مالک ان یبلغه ان عبد الرحمن بن ابی بکر
غسل علی عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله یوم متاعه ان ابی قحس قد عابوض فقال له عائشة یا عبد الرحمن اسبغ الوضوء

قلت مالک الشافعی
یاخذ الماء جلیلاً
و یأخذ من جلیلاً
و یأخذ من جلیلاً
قلت قال اهل العلم یحیی بن علی
العمامة و الخمار
مسح علی الراس و قال
الشافعی الفضل بن
ما یطابق علیه اسم
المسح و قال ابو یحیة
مسح و رقی الراس و قال
مالک مسح و تسبیح
الرأس

قليت على
الملك العجول
الذي التفت إلى
مستحيي الإفناء
لا يستجاب عونه
ولا جبر وهو
والأسيخ منه
يسلم وأحبار
النصارى لله عليه
النفوس من
أهل الحق وهو
الرجائي ناجي
وعلى محمد وآله
قليت

[illegible]

فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ويل للاعقاب من الكناد عبد الرحمن بن ابی بکر و دخل شد بر حاشی
و بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز یکم بر دستخدا بن ابی و قاص پس طلب کرد آب منویس گفت حضرت عائشه او را می
بعد الرحمن سبیل کن یعنی کامل کن خود را زیرا که هر آنی که من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که میفرمود و او می
استنها را و از آنش بینی اگر کامل نکند غسل جلیین او پاشه خشک انداختن و درخ حلول خواهد کرد و ترجمه گوید باید دانست
سبیل باغ و در نوع است فرض سنت سبیل فرض استیعاب موضع غسل است و سبیل سنت و تفسیر آن اختلاف واقع
شده بعضی با نقاء و نس بد که غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طلاء غره و تحمیل بعضی بر تشییت الله علم و ابی بکر
سبح علی الخلقین جائز است مسجد بر موز اما مالک عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد و هو من ولد المغيرة
بن شعبه عن ابيه المغيرة بن شعبه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما ذهب فخرج يديا من تحت جنيته فلم
تقطع من صنيق حتى اخرجتهما فخرجهما تحت الجبة فضل يديا مسح مسح على الخفين وفي الحديث
قصة
بره بن شعبه گوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفت برای حاجت خود بصبحه او غزوه تبرک گفت میفرماید پس می بردم
حضرت صلی الله علیه و سلم آب پس آمد حضرت بعد قضاء حاجت از خلا جا پس بخیم بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب آب پس
از خود آب شروع کرد که بر آرد و دوست خود را زد و استینا چیه خود پس نخواست بر آرد و استینا استینا چیه پس
دست از زیر جیبش آورد و اطراف سین خود کشید و دو استینا چیه زد و دست را کرد پس شست و دست خود را و دست خود را
بر دوز خود و ترجمه گوید از این حدیث معلوم شد که اگر کسی بر کسی آب بریزد در وقت وضو جائز است و اگر کسی آب طهاره را
بر دارد و دست مست و معلوم شد که در سفر و مانند آن چیه تنگ استینا چیه شود جائز است و نیز معلوم شد که مسح غره و شستن
وقت اجتماع شرط است غسل جلیین میزاندند و این حدیثی است اجماعی از امام حدیث مثل انسائی و غیر آن روایت کرده اند
یق صحابہ بر می عن زهری و در روایت ایشان واقع شده عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغيرة عن ابيه المغيرة بن
رقال النخعی لم يذكر مالک عن عروة بن المغيرة و علماء گفته اند که درین حدیث بخیم بن یحیی را هم واقع شده زیرا که عباد
یاد برادر عبد الله بن زیاد است و از ولد مغیره بن شعبه نیست مترجم گوید در اصل واقع شده بود و عن عباد بن زیاد
عن ابيه من ولد المغيرة بن شعبه عن ابيه این موافق روایت شافعی و مسلم است از ابن جریج بعد از آن منقطع عن عروة ساقط
بن یحیی و ابن وهب از ایهین طریق مذکور روایت کرده یا آنکه امام مالک هم در سند خود میگفت عن ابن شهاب
باب بن زیاد عن المغيرة حتى ظهر الكلام نال است و گاهی میگفت عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبه بن جریج

عن نقله عن أبيه عن جده

بخانقہ قاضی عیاض از بخاری نقل کردہ است پس کسی بنیحمی این ہر دور را واحد دانستہ عباد بن زیاد از اولد مغیرہ مقرر کرد
والد علم مالک عن ناظم ابن عبد اللہ بن عمر بال فی السوق ثم تو صا و عمل مجہد ویدید و مسجد براسم محمد
لجنازة لیصلہ علیہما حين دخل المسجد فسمع عن اخيه ثم صلے علیہما تا فمات کت کہ عبد اللہ بن عمر بل کرد و باز از باز
وضو کرد و پشت روی خود را و دست خود را مسح کرد و سر خود را باز طہیہ شد بسوی بخانقہ تا نماز گذارد و بران وقتیکہ
مسجد پس مسجد کرد و بر دمنوزہ خود عبد از ان نماز گذارد و مالک عن سعید بن عبد الرحمن بن رقیش لا شعرا

ان قال رايت انس بن مالك اني قبله فبال ثم اني بوضي فوضها فاحسن وجهه ويدي الى المرفقين وسبح برأسه
على الخفين ثم جلاء المسجد فصل في سجد بن عبد الرحمن گفت دیدم انس بن مالک که باید بقیبا و قیبا موضع سب از عوالی بدین
پس بل کرد پس آورده شد پیش او آب وضو پس خنوک در پیش بست روی خود را و دو دست خود را تا آنجی مسح کرد بر سر خود
مسح کرد بر دوش و موزه بعد از آن باید بر سجده پس از گذاردن مسجده حدیث سائر موضع وضو است که ممکن باشد تا پیش شیوه آن سائر
در حاجات خود نزدیک است و تر حال و غیر آن منسوبی که منع نفوذ آب نکند مانند پای تا به جامه و نبات و زجر موق که خفی بالا
خفی یک بر پوشند و ملبوس در قدم چند قسم است خف و غل مجرب و جزم و قوی و یکی را بر دیگری سه تعالی می کنند پس نعل سائر
تمام قدم نیست مانند انگ پس بقیاس این صفت نفسی پیدا شد در حدیث و ستر ساق بالای شتالنگ نموست زیرا که
فرضیه نعل ایران موضع را نهیست پس در حدیث موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم و انهای ستر ساق دلالت کند و جزم
ز جامه نبات و مانند آن میباشد و تحقیق آن جسمی است که نفوذ آب را منع نکند پس اختر از کردیم از آن و جزم موق خفی است که بالا
صف پیشنهاد پس از آن نیز اختر از کردیم و چون در افرا و اخافیکه در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف نظر کردیم
که آن مشی در آن صفت لازم یافتیم چون امکان مشی تفاوت است بحیاطت خف و کثافت آن چنانکه در نعل می بینیم
نعل شتر فین طاق مشی بست کرده و می کرده که اهل بند و میر و ندکجا پس قدریکه اهل رفاهیت از آن منفک نیستند
مذکوریم پس این حدیث است که از هند سازند و سفل او را محو و کشف گرفته باشند و کشف و او را و اینست شرط

قلت قال عامة
اهل العالم المسموعين
جاني بشطح وفي الخائب
دليل على انه كذبة لا تستقام
وفي اثار ابن عباس دليل على
ان الكلام لا ينسب لاجابة
رفيقين مصغرا خسر
مجهول

یکشنبه روز در حق میقیم و سه شنبه روز در حق میافروست مگر که باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بشکلی تقدیر نماز عشا است
 بشکلی شب و تقدیر صدقه لفظ است پس از نماز عید معجزه در حل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و چه بود که توقیت باشد
 مختلف بود و تقدیر نماز عشا و عید و شامی گفتند ابتداء مدت از اول حدیث است که بعد لبس خفین حادث شود و احمد
 و اسحق گفته اند که ابتداء مدت از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم **باب** حفته اسح علی الخفین بیان طریقی
 مسیح بر بر و موزه **مالک** عن هشام بن عماره انه دای اباه عیبه علی الخفین قال وکان یزید اذا مسح علی الخفین یطأ علیهما
 ثلاثین بطنه یا هشام دید پدر خود و در راه اسح میکرد و بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده و منیکر و چون مسح موزه کرد
 بر آنکه مسح میکرد و بر پشت پای مسح میکرد و جانب پائین پاها **مالک** انه سال ابن شهاب عن اسح علی الخفین کیف هو
 فادخل ابن شهاب احکامه ید تحت الخف و الاخری فوقه فاسحهما مالک سوال کرد ابن شهاب از مسح بر دو موزه که
 چگونه است آن لبس آورد و ابن شهاب یکی از دو دست زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو
 دست را مترجم گوید و در صفت مسح دو روایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز است و واسع مسئله حدیث
 حضرت مرتضی علی رضی الله عنه که لو کان الدین بالرای الخ ترجیح میداد قول عروه را پس اختیار ما همان است
 کفایت میکند سمای مسح بر بالای خف قلیل باشد یا کثیر لقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس با خود است
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل **باب** اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل الاول
 اول اینها چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود **مالک**
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب عثمان ابن عفان وعائشة زوج ابی بنی صلی الله علیه
 و آله یقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشه زوج
 آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرمودند چون زبرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن را آن گنایه است از او
 سرزد کرد و در فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله ما یوجب الغسل
 فقالت هل تدبره ما مثلک یا ابی سلمة مثل الفروج یسمع الدیكة یتخرج فیخرج
 معها اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل ابوسلمة گفت سوال
 کردم از عائشه رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل را گفت ایامیدانی که
 صفت توصیف است ای ابوسلمة مثل تو نباشد چو زده مرغ سبک می شنود از خروس

قال الشافعی صحیح
 الخف فرض و مسح اسفل
 سنة قال ابو خنیفة
 لا یصح الا اعلی
 قال شافعی
 علی هذا الا نزل العلم
 من من جامع امراته
 ۲۹۹
 فقیه الشیخ و جی
 الفصل فیها وان انزل
 و الختان موضع الفرج
 من ذکر العانة و انما
 الجارية ۱۲

که با نیکو بپس می نیز با نیکو میکند و آن است که ابوسلمه در وقت سوال بالغ نبود و محتاج بتفقیق این مسئله نبود
 مردان شنیدند که درین مسئله بحث میکنند و می نیز سوال کرد عاتشه گفت چون تجاوز کند موضع ختنه مردان موضع ختنه
 واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اباموسی الاشعری انی جائتہ زوج النبی
 صلی الله علیه و آله فقال لها قد شق علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی امرانی الاعظم ان استقبلت
 فقال ما هو کنت سائلا عنک اقل فیکل الرجل یصیب اقله فیکل ولا ینزل فقالت اذا جاء ولکم الخصال
 فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا الحد ابعده ابدا ابو موسی اشعری آمد نزد یک عاتشه پس
 گفت اورا هر آینه دشوار شده است بر من اختلاف اصحاب بخبرست صلی الله علیه و آله وسلم در مسئله که امر عظیم میدهم یعنی چیا میکنم
 از ان که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عاتشه چیست آن مسئله ایچو سائل میشدی از ان مادر خود پس سوال کن ملا از ان
 پس گفت ابو موسی مرد میرسد بزین خود باز اسال میکند و انزال میکند پس گفت عاتشه چون تجاوز کرد موضع ختنه مرد
 از موضع ختنه زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال کنم از این مسئله میچایس از تو هرگز یعنی متکین صراحت شده
 نماز **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب بن عوف عن یحیی بن عقیل ان یحیی بن لیدیا لاصحابک سال ان ینزل
 الا تصار عن الرجل یصیب اهلکم فیکل ولا ینزل فقال زید بن خنسل فقال یحیی ان ابی بن کعب کان لا یرحم الغسل فقال زید
 ابی بن کعب بن عمر عن ذلك قبل ان یقرب محمدا بن لید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم مردیکه جماع کند با زن خویش
 اسال نماید و انزال نگیرد پس گفت زید بن کعب گفت اورا محمدا بن لیدیا ابی بن کعب غسل واجب نمیداد گفت
 زید بن لیدیا ابی بن کعب جماع کرد از این مذمب پیش از آنکه نیت **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول
 اذا جاء ولکم الخصال فقد وجب الغسل میگفت عبدالله بن عمر چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن
 شود غسل متبرجم گویی که در مجاوزة ختان از ختان را بدخل ختنه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد
 یا فرج بهر حال این پیغمبر است که ختان از خط مضدر است لابد اینجا محل ختنه مرد را داشته اند باز ذکر ختان بر حسب عاده
 پس جماع تلف یا زنی که او را خضض نکرده اند پس حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر تصانیف است
 با خروج منی است ختنه اردان و غلی نیست پس آن کنایت است از ختنه و سیکه ختنه او قطع باشد قدر ختنه
 در حق وی حکم ختنه دارد مثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت از دخول است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون نیت
 ختنه مقام انزال منی بجای نیت که انزال امر است خفی پس سبب ایجابی او نصب کردند و حکم ابران اداره فرمودند
 یا محی کردن این قضای شهوت را با قضای شهوتیکه در صورت انزال عیاشند بر تقدیر عارف لغت می شناسند پس از
 محی

لما قلت عاتشه
 انزال العلم من جامع
 اوله یغیب الشبهة
 وجب الغسل علیها
 وان لم ینزل
 اثبات موضع القطع من
 ذکر الغلام ذواته الجارح

فرق ندارد و فرج بهیمة آدمی یکسان است البتة علم مسکله اگر گوئیم علت قضاء شهوت جماعت بر یکدیگر اوست که شستن
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم و وجد البلیل غسل غل غل
 و تنگی کسی محکم شود و در یاد تیری راعل بکند و بشوید جامه خود را **مسائل** عن هشام بن عمره عن ابيه عن
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ذلك فيهم عمر بن العاص ان عمر بن الخطاب عرس
 بعض الطلبي قريبا من بعض المياه فاحتلم عمر فقام ان يصيبه فلم يجد ماء فركب ماء فركب حتى اذا جاء الماء
 فغسل بغير ما اراد من ذلك الا خلاصه حتى اسفر فقال لعمر بن العاص صبحر ومعدنا ثياب فداء ثوبك بغسل فقام
 عمر بن الخطاب و اسجد لك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجد ثيابا والله لو فعلتها لكانت
 سنة بل غسل ما رايت و انفتح عالم اذ يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره و عمره عمر بن الخطاب و در میان جمعی از
 شتر سواران که در جمله ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب را شربت برای شربت نازل شد و بعض
 طریق نزدیک بعضی آنها یعنی حوضها یا چشمهها پس محکم شد عمر و نزدیک شده بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران
 آب البس سوار شد تا آنکه رسید آب پس شروع کرد شستن با آنچه دید از ایشان احتلام تا آنکه بوقت روشن درآمد گفت
 او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های میگیرست پس بگذارد جامه خود را شسته شود پس گفت عمر ای عجب حال تو چه
 بن العاص اگر تو میایی با جامه های میگیرم مردم میانند جامه ها و الله اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدیم و آب بپاشیم
 بر آنچه دیدیم متحرک گوید سخت که بر مواضع شرب آب فشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس است و هو الاصح
 مسکله ماخذ اثر حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلمه از احتلام سوال کرد و حضرت صلی الله علیه و سلم
 بر او شست و او فتوی بوجوب غسل داد پس این حدیث باقتضای دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث
 مرفوعه بسیار شاهد بر منی است و در غسل ثوب حدیث عائشه که منی شست منی را از جامه حضرت صلی الله علیه و سلم
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از مخرج برمی آید مثل بول مذی و این قیاس بالا و اولی است مسکله احتلام و یا فتن بل
 نتیجه کرده اند بخرج منی از طریق معتاد و یا غیر معتاد و نزدیک است فقیه و بخرج منی از طریق اعتدال با شهوة نزدیک است
 و این قولانی اقوی است نزدیک است این فقیر زیرا که روایت مقتضیات از اول نوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند
 بر آنکه اگر نیافت بل غسل لازم نمی آید اگر چه بیاورد و در جنس و نوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیه آن غسل
 مستعمل نیست پس باقی نماند الا بخرج منی با شهوة از طریق معتاد و بل فقط عام است شامل بول مذی و مذی منی
 در آنجا نیست الا منی زیرا که هر کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و هر ازان خبری خاص باشد بدلیل سابق که من الذی

قلت

على هذا الاثر اهل العلم
 على غسل الجنابة بغير بل
 ان غسل الجنابة بغير بل
 الا من يابا باذغال الشفة
 في الفرج ويجوز عدم الماء
 من الرجل والماء والماء البليل
 المني فان اى بل لا يثبت
 عند اكثر اهل العلم وقال
 الشافعي لا يوجب غسل
 ولا يوجب غسل عند ان
 كان تنظيفا ولا اذا فزع
 ماله برفقه شيئا وقال ابو
 حنيفة نجس كل يطهر
 الثوب من يابس بالفرج

اوس این غسل مسئله تیز در میان منی و دودی ضرورت پس صفات حمیزه هر یکی بحسب اقتراسان کردند غسل
 میشود منی بچیدن بالذات یا فتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بجزئه اگر خشک باشد و در نزدیکی
 و دفع وقت و عضو منیت و رقیق تر است از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از لعل مسئله منی او
 طاهر است نزدیکی بحدیث شیخین عن عائشة انها كانت تحك الحني عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يمسح
 ونحوست آنزدیک بحدیث ابو حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فکر یا بس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و آنکه
 نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در نیوقت باین استقامت دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث
 کفایت تحک معنیش نزدیک فقیر تحکشی است از غسل مثل قرص صحت و حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث
 مشتمل اند بر غسل بطرق شاذه را بر همان معنی حل باید کرد و الله اعلم مسئله الفصح محلی که بقین در آن نجاست معلوم
 نیست و شبه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول بختاب آن والله اعلم مسئله اقل غسل نیست
 رفع حدث اگر که موجب غسل شده است یا استنجاج چیزی که محتاج است به صحت و غسل مثل صلوئه یا ادائیج من
 چنانکه در وضو گذشت تعظیم بدن با سائله آب شکر و بشیر بمیه باید رسانید و حقیقان مضمضه و استنشاق و غسل
 فرض گشته اند و جواب از استلال ایشان گذشت اما نیست پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما تعظیم
 ماخذ از لفظ غسل از نظر و غیره میگوید نزدیک استحال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل از اذاعتدای نجاست
 است که بر بدن باشد و او را غسل از منی و رطوبه فرج و غیر آن و تعدد معاطف مانند شکر و غسل و شکم و دلت و غیر آن
 قطعه مخلوط با آب فرج داخل کند بجا غسل حیض مسئله بسبب حدث اگر حرام میشود و قراة قرآن بحدیث ترمذی لا یقرب
 و الحائض شیتا من القرآن و فی مسنده مقال که شواهد باب اذا نسى الحنظل فصله و لم یغسل ان ینکر فی الصلوة

استأنف او بعد ابعاد و لو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد و حال آنکه غسل نکرد و استأنف او را
 کرد در اثباتی صلوئه از سر فرستاده کند و اگر ادا کرد و در فرج از آن اعاده نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد و حال آنکه
 عن یحیی بن حمزہ عن عطاء بن ریان عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام في صلاة من الصلوات فرأى ان يسهل
 بيده ان امكثوا فذهب ثوبه و جعل يجله اثر الماء رسول الله صلى الله عليه وسلم يكلمك في وقت نمازي از نماز تا بجا
 از آن اشاره کرد بسوی مستعدی آن بدست خود که بر جامی خود ساکن بشید پس وقت بخانه بعد از آن رجوع کرد
 و بر بدن او اثر آب بود و مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن الحسن بر سبق حدث در صلوئه بخانه کردن صلوئه
 بعد وضو و شیخین تمهیدی و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مخرج است که بر خنصر است و مسلم

غسل بود و آنحضرت آنرا فراموش کرده بود و بعد از یکبار بیا آورد و دین بر سر او کمر کرد و بخانه مبارک و غسل نمود و دستین او را
 مالک بن هشام بن عمرو عن ابی عن زید بن الصلت قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فتنظروا
 قد احلهم وصلى ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الا وقد احتلمت فما شعرت ووصليت فما غتسلت قال قال
 وغسل ما اراي في ثوبه ونضح ما لم يده واذن واقام ثم صلى بعد ارتفاع الضحى متمكنا زید بن اهلصت گفت برآمد
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضع است نزدیک مینه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر بن الخطاب
 که روی محکم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت بگفت متهم بخدا منی بینیم خود اگر محکم
 شده ام و نماز استماتم نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن اهلصت پس غسل کرد و شست آنچه دید و بجا
 خود یعنی از منی و آب زد بر آنچه ندید یعنی بر آنچه که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت بعد از اذان نماز گذار و بعد
 شدن گرمی آفتاب باطمینان دانست که در شب تابان و سبک مالک بن اسماعیل بن ابی حلیه عن سلیمان بن سیل
 ان عمر بن الخطاب غدا الى ارضه بالجحفة فزای فی ثوبه احتلاما قال لقد ابتليت بالا احتلامه منذ ولیت
 الناس فاغتسل وغسل ما اراي فی ثوبه من الاحتلام ثم غسل بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح
 بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت که من مبتلا شدم باحتلام اذان زمان که مرا
 شولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حرام پیدا میشود و اگر
 سبب آن زیاده تولد منی است باوجود رخاوة او عیبه او پس غسل کرد و شست آنچه دید و جامه خود را از اثر احتلام
 نماز گذار و بعد از آنکه برآمد آفتاب باقیب اذ اراي فی ثوبه احتلاما و لا یدک شیتا راه ما اذا یفعل چون به بند
 در جامه خود اثر احتلام و یا در بدن هیچ خوابیکه دیده باش چه کار کن قال یحیی قال مالک فی رجل وجد فی ثوبه
 احتلام و لا یدری متى کان و لا یدک شیتا راه فی منامه قال لیغتسل من اخر نومة نامها فان کان
 قد صلی بعد ذلك النومة فلیعود ما کان صلی بعد ذلك النومة من اجل ان الرجل ربما احتلم و لا یدری شیتا
 و یرعی لا یحتلم فاذا وجد فی ثوبه ماء فغلب العسل او ذلك ان عمر بن الخطاب عا د ما کان صلی لا
 نختة نامها ولم یعد ما کان قبله گفت مالک باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی
 احتلام دیدار و چنین یک دید آنرا در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که نختة است بان خواب
 باید که اعاده کند آنچه گذارده است بعد ازین خواب بسبب آنکه مرد گاهی محکم میشود و در خواب بی بین چیزی و گاهی
 در خواب می بیند و محکم نمیشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بروی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

حضرت عمر عاده کرد و آنچه گذارده بود بعد از آخر خوابی که خفته بود بان خواب عاده نکرد و آنچه پیش از خواب گذارده بود بپای **اذا ذات**

المروءة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون بر بیدار زن مانند آنچه می بیند مرد باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب

عمره بن الزبير ان ام سلمة قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المروءة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل **الغسل**

فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فلتغتسل فقالت لها عائشة اوت لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها

رسول الله صلى الله عليه وسلم توتت يمينك ومن اين يكون الشبهة ام سلمة التماس کرد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم

یا رسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد یا غسل کند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را می باید که غسل

کند پس گفت ام سلمه آنحضرت عائشه و گفتا شدم از تو آیا می بینی این قسم خواب زن پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حالش چنان

آلوده باد دست راست تو و این کلمه تنبیه است بر چهل سفره نه دعای بد و ابد علم داد که جای باشد شبیه یعنی شب بیدار

والله و ولدی شود مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است مستبعد از غسل و چوبی ندارد و علم

مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم

انها قالت جللت ام سليم امرأة الى طلحة الانصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان

لا يستحي من الحقي هل على المرأة من غسل اذا هي احتملت قال نعم اذا ذات الماء ام سلمة سلمت ان ابو طلحة انصار

سوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله هر آنکه خدا تعالی شرم ندارد از جنس راست آیا بر زن غسل است **چون**

و می خواب بیند فرمود آری و قتی که بیدار می آید شرم جم گوید از جنس مذکور معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست نه بر دیدن

خواب و درین حدیث اختلاف کرده اند چنانچه گفته اند هر یک باید باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ما و محققین بر آنند

که از آب منی را را رده کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح و فکری کرده داشتند **باب**

الغسل بجه وضع باید که غسل **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة ثم أدخل أصابعه في الماء

فیتخلل بها أصول شعرا ثم يغسل برأسه ثلاث غمرات بیدیه ثم یغسل فیض الماء علی جلده کل درویت آنحضرت

عائشه رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد و باین کیفیت که می شست و

خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز وضو می آورد و انگشتان خود را در آب پس داخل میبخت آنها را در

بینهای موی خود بعد از آن میبخت بر سر خود سه غمره بود و دست خود را از آن جاری می کرد آب بر بدن خود میزد

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم أدخل أصابعه في الماء فغسل

ثم مضمض واستنثر ثم غسل وجهه ونضح في عينيه ثم غسل يده اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل رأسه غسل
فافان عليه الماء عبد الله بن عمر حوین غسل میکرد از جای شروع میکرد و باین کیفیت که بر خیزد دست راست خود
آب ایست می شست آزارا با می شست فرج خود را بعد از آن مضطجع میکرد و دستش را می نمود و بعد از آن می شست و
خود را آب میزد بر هر دو چشم خود را بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از آن
شست سر خود را بر غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب مالک اند بلغدان عالشته ام المؤمنین

سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقال قلت لغضن على رأسها ثلاث حَفَنَاتٍ مِنَ الْمَاءِ وَلَتَضَعُثَ رَأْسَهَا بِنِهَا
سؤال کرده شد حضرت عائشه را از کیفیت غسل زن از جنابة پس گفت باید که دو دست خود را بر کرده ریزد بر سر خود و سه
آب را باز باید که بر هم کند و ببالد موی سر خود را بدو دست خود مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
دست است قبل از ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی داشته باشد بدو دست
آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی ببالد بعد از آن جاری کند آب ابر تمام بدن باستیعاب سه
جاری کردن تمام سنت است باقی مانند آنکه آب زدن بر دو چشم نیز و یک جهت سه نیست بلکه با شستن دست تر شود
ببالد و وضو کند سه بار این عمر است فقط دیگر آنکه نقض صفای یعنی باز کردن گیسو یا ربافته در حق زنان ضروریست بلکه
رسانیدن آب به پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن یا نهادن بعضی روایات در اثنا می وضو واقع شده است
و در بعضی روایات عقب غسل هر یکی را و چه هست **باب** اذا ادا الجنب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحب له الوضوء

چون ارادہ کند جنب کہ بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل استحباب است اورا وضو کردن **ما لک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله صلی الله علیه وسلم انه تصیب جنایتہ من اللیل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ وغسل ذکرک ثم ذکرک وحضرت عمر حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسد اور اجابت دے بعض اوقات شب یعنی در انجالی غسل میفرستد و والدہ علم پس گفت اور رسول صلی الله علیه وسلم

عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
عليها السلام كانت تقول إذا أصاب أحدكم المرأة ثم أراد أن ينام قبل أن يغتسل فلا ينام حتى يتوضأ وضوءاً للصلاة
حضرت عائشة رضي الله عنها می گفت چون برسد یکی از شما بر زن خود یعنی جماع کند بعد از آن خوابد که بخوابد و رویش بر آن
غسل ناید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر
كان إذا أراد أن ينام أو يطعم وهو جذب غسل وجهه ويديه إلى اللرفقين ومسح برأسه ثم طعم أو نام عبد الله بن عمر

برای تعیین و تحدید نیت زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت تصدیر از درون و تفرید و غیر آن مختلف پس گاهی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب صیغ عمل میکرد و گاهی بکثیر از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان جعل الله
علیه السلام یغسل بالصابون الی خمسة امداد و کان یؤوضا بالماء غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک صاع تا پنج برود
میکرد و یک صاع نیز یک اصل یعنی بخیر طریقتی است و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع درین یک طریقت
طل خواهد بود باب ماء الحیض طهق آب در ایامی شود پاک کننده است **مما لک** عن صفوان بن سلیع عن سعید
بن سلمه عن ابی جابر از رقی عن المغيرة بن ابی بردة و هو من بنی عبد الدار انه اخبره انه سہم اباہنیر یقول جاء
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اننا نکتب البیض فنجعل من الماء فان قوضاء نأید
افقوضا من ماء البیض فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطهر فی ماء الحیض میتة ابوہریرہ گفت که آن شخص
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله بر آئینه ما سوار میشود بر دریا و بر می داریم تا خود آب اندک پس اگر
و خلو کنیم آن نشئه باینیم پس ایاد ضو کنیم بآب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است
و طلال است مرده و یعنی مایه ای را بیج میخوانند و آن خود باب الحیاض لا تصد بورود السباع و دخول قوم
الشیء لا تخلو عن النجاسة و ضما بنحس میشود بآب خورن جانوران و زنده و در آمدن با یکا ایشان در آن خالی نیستند
از نجاسات **مما لک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابی اہریرہ عن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن
حاطب ان عمر بن الخطاب خرج فی ركب فیم عمر بن العاص حتی ورد و اوصافا فقال عمر بن العاص لصاحبه
الحوص یا صاحب الحوص هل ترد حوضک السباع فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوص لا تخشانا
فاننا نرد علی السباع و ترد علینا حضرت عمر بر آمد یعنی باراد و سفر در جمعی از مشرکین و آن که در میان آن جمع
عمر بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمر و ابن العاص صاحب حوص را
ای صاحب حوص آیا وارد می شود بر حوص تو جانوران و زنده پس گفت او را
عمر بن الخطاب ای صاحب حوص خیر ما را زبیر که بر آئینه ما وارد حوص می شودیم عقب
درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر نیست معلوم ما با القطع مانع طهاره نمیشود
مترجم گوید معلوم است بریقین که حیاض حجاز غدیر کبیر می باشد و در عشر در عشر
و نیز معلوم است که حفره و منبر را حوص نمی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سحابة
که تغیر نکند طعم یا بوز یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول توایم سباع است پس حاصل شد

لعل قلبك
وعليه أهل العلم في جوار
الوضوء بماء البخر

الخطوة
على قلبه
الخطوة

قدما الشافعي
لا ينجس بوقوع النجاسة
بالقننين

محدث اذا بلغ الباق
ما لم يتغير

قلنا يا ابا جعفر
قلنا يا ابا جعفر
قلنا يا ابا جعفر

۵۶

بِأَلْفِ بِرٍّ

لا يتذكر جانب منه

في العشي

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر منبره احد اوصاف در آب کثیر آن آب نجس نمی گردد و مذمت مالک است که آب کثیر نجاست
غیر منبره احد اوصاف نجس نمی شود بخلاف ما ذلیل لیکن تقدیر نگارده است کثیر را و از اینجه مفهوم شود از لفظ غرض
دو تن حفره و نامیکند از در شامعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث اذ بلغ الماء قلتین لم يحمل خطا یعنی گفته است که
نقل کرده است شامعی از ابن جریر این حدیث را و در آن روایت گفته است بقلال بجر و بجر یعنی نام دهی است گفت
جرجر من دیده ام قلال بجر یک قله از آن است و سبب میکند دو قریب را یا دو قریب چیز بی بالای آن بعد از آن شامعی
کرده است بجر قریب یا آنرا آن گفته اند بجر قریب یا قصد رطل میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز بجهتین اجماع میشود عند
زیرا که قله کاهی کلان میباشد و گاهی خرد و چنانچه ابن جریر تصریح کرده و از شی لازم نیست که نصف قریب اخذ کرده شود
مگر بنا بر احتیاط و قریب نیز متفاوت میباشد از بر صدر رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس اصح اقوال همان قول
اولست و آن شبهه است بحد ارباب سلف تفویض بمقامیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم
بازمان نیست دید زیرا که هر چه درون قلتین باشد در خدا وانی و حفره داخل است و هر چه فوق قلتین باشد چون
زمین معتدل الانخفاض بود و عرض و جای میتوان گفت و جمعی بمالک نسبت کرده اند که فرق ندارد آب کثیر و آب

قلیل این خلاف قول مالک است در موطا قال یحیی و سل مالک عن رجل جنب وضع له ما یختل منه فغسله فدخل ربه
فیہ یعرف جرمه اما من برده قال مالک ان لم یکن اصحاب صابعه اذی فلا رسی ذکات نجس علیه سوال کرده اند مالک
از حکم مردی باجنب است که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنب است رسیده است پس داخل کرد
آنکشت خود را در آب تا بازشناسد گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر رسیده باشد باگشته های او با مالک
نمی بینیم که این فعل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس مفهوم آن لم یکن اصحابه دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقتاً
او رسیده باشد نجس کند بر وی آب بی ادنی رساله ابن ابی زید و قلیل الماء ریخیه قلیل النجاسته و یعنی گفته است
تقدیر کرده اند بعض اصحاب الرأی ما کثیر را که وقوع نجاسته غیر موثره نجس نشود یا نمک باشد و در و این تحدید
که باصله از اصول شرع رجوع نمیکند و بعض آخر تقدیر کرده اند یا نمک باشد غیر غشیم چه یکجه جنبانیده شود و کجا آنست
و جنبش نیاید جانبی بگردان حد نهایت و چهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوه و ضعف
و اند حکم تحقیق درین مسئله نیست که درین باب حدیث مردی شد یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض طوالت
شده است اذ کان الماء قلتین لم یحمل الخبث و این حدیث مفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه با دو تن قلتین
حمل نجس نمینماید دیگر حدیثی که در سیرت جامعه وارو شده است ان الماء لم یطهر الا بجره شی و آن بجهت دلالت میکند

بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلیتین استیم حدیث لایبال فی الماء الدائم الذی لای یجری ثم یغتسل
و این حدیث دلالت میکند باقتضای بر آنکه بار را که نجس میشود ببول قهرا از غسل آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
بر آنکه حکم جاری خلاف حکم بار را که دست پس مالک است قول مشهور قائلست بآنکه با قلیل نجس نمی شود و وقوع نجاس
در وی تا وقتی که تیغیر نشده است بجهت عموم ان الماء بطهور لای یجیبه شیء و شافعی حدیث قلیتین را پیش گرفته است بقرینه
گفته که حدیث بر رضاعه مخالف حدیث قلیتین نیست زیرا که بر رضاعه بار کثیر بود که وقوع این اشیا را و را
متغیر می ساخت مترجم گوید فیه نظر بر آنکه استدلالات معمول لفظ است نه بخصوصی و اگر گویند این عموم خاص
بقلیتین با فوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم ما دون قلیتین غیر حکم قلیتین است اگر چه
آن مغایرت بکراهت کلی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقید دیگری دون الآخر و ابو حنیفه بار جاری را
خاصیتی می دهند که بخلافه نجس نجس نمی شود و مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث بار را که بر آن است که حله نهی نجس
بقرینه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و قید هر دو مقدمه بحث است بلکه حق آنست که علیّه ایذای بنی آدم
استحقاق لعن است بسبب تخمین بالفعل اگر فی الحال تغیر کرد یا بسبب تخمین بعد حین اگر فی الحال تغیر نکند زیرا که چون بن
شخص فحشا یا بد دیگران افتد یا در امر خیر گردد و تغیر تخمین بجهت نهی از مجامع بول و غسل نیست بلکه از مل و احد
بدلیل حدیث ابی داود و ابی یونس احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیہ من یحیاته و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکم بیک
مکذوب است و او را در معرض نفرت طبایع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق مینماید آنست که اینجا دو حله است هر دو مذکور
تغیر نجاست و مخالطه نجاست پس تغیر را در نجس میباید و قطعی و مخالطه مکروه و میباید و دیگر استیسه شده که خبر بضرورت نیاید
مگر کثرت آن آب قلیل است اختلاف کثیر و متفق بر این حاجب القلیل نجاسته است و کثرت نجس یعنی با قلیل که مخلوط
باشد نجاسته مشهور از سبب مالک آنست که مکروه است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلیتین و مفهوم
مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء بطهور را شتی پیدا کردند و اصل علم با **باب جواز الوضوء مع النساء** در بیان جایز

بودن وضو با زنان **مسألة** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول ان كان الرجل في النساء في زمان
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليضوء و ان جميعا ابن عمر گفت که هر آنکه بود مرد و ان زمان در زمان آنحضرت صلی
علیه وسلم وضو میکرد باید که بگوید یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صفه وضو میکرد و نند **باب اذا خلعت الحائض**
و الجنب بماء هل يجوز الغسل بذلك چون مطلق شود زن حائض یا جنب با آبی یعنی وضو کرد یا غسل نمود یا جایز است
مرد را غسل کردن بان آبی که باقی مانده باشد از وی **مسألة** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول ان یاس

فلسفہ

الحمد لله رب العالمين

ملفوظات

2

۱۰۰

55

2017

22 58

...

باب غسل بقض المرأة ما لم تكن حائضا وجبها بعد الصلاة من عمر سبعت سبع باک نیت از آنکه غسل کند باریس پس ماند و
 مادام که نباشد این زن حائض یا اجابت تشریح گوید جمعی از علما مثل احمد و سحنی قائل اند بآنکه مکروه است و صلو
 کردن بآب پس از آنکه زن و بعد از بن عمر بآن رفته است که سبعت است و صلو کردن بآب پس از آنکه از وضو زن
 حائض یا اجابت از زن محمد نه و تعقب کرده اند حفاظ حدیث هر دو مذکور است بحدیث حسن ترمذی و نانی که میگویند
 میگوید جنب شوم من و رسول الله صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم از جنسه یعنی بپای کتلان و باقی ماند و جنسه
 بقیه از آب پس آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل نکرد از آن جنسه گفتند هر آینه من غسل کرده ام ازین جنبه
 پس غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه آب بروی جانب نباشد و الله اعلم باب سؤا المرأة طاهرا
 پس فرموده که بایک است **مألات** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة الاضاهاى عن حميد بن ابي عتيبة بن
 فرود عن خاله ما كنت ببيت كعب بن مالك وكانت تحت ابن ابي قتادة انما اخبرته ان ابا قتادة دخل
 فسكبت له وضوءا فجاءته هرة لتشرب منه فاصغى لها الا ناء حتى شربت قالت كيشة فرائى النظر اليه ف
 التفت يابسة انى قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما اليسيت بخبرنا ما
 الطوافين عليكم و الطوافات بود كيشة زن پس از بوقاده و می خبر داد که ابوقاده داخل شد بر کيشة پس بحدیث
 برای او آب وضو داد و ندی پس آمد که بر تابو شد از آن آب پس کبر ساخت ابوقاده برای گریه آوردند تا آنکه
 بنیت میگفت کبش پس دیدم ابوقاده که می نگرم پس می او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من که بگفت
 پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابوقاده هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه گریه نیست
 هر آینه وی از ذکر طواف کنندگان است بر شما یا از اناف طواف کنندگان است یعنی اگر گریه نیست
 داخل است و اگر ماده است و طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی را دو جا و هم واقع شده یکی آنکه
 یحیی بن یحیی حمید بکسر میسم و فتح حامی محفوظ است و صواب است که اکثر رواة موطا ذکر کرده اند حمید
 بتصغیر و دوم آنکه یحیی بن یحیی بنبت ابی عبیده ابن فرود گفته و آن وجه هم است حدیث است که ابو بصیر
 اکثر رواة موطا گفته اند بنبت عبیده بن رفاعة و الله اعلم خطابى گفته است که نه من اطوافین علیکم او الطوافات
 یکی آنکه را از طوافین و طوافات علما مان و کثیر کان پسند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میروند و دیگر
 سلطان باشد که بر دروازه های مردمان گردند و سوال میکنند بهر تقدیر نشینی است گریه با و میان در چهار
 قال ملک لا باس بها الا ان تری فیها نجاسة گفت مالک هیچ باک نیت پس خورده گریه را

وقال ابو عبد الله
 لا يردوه وهم الصواب
 قاله سائر الروايات
 للمطابقين عبيد بن
 يرفعة قال اكثر اهل
 العلم سوادهم ظاهر
 الا ابا خيفة قال
 عكرمة بن قيس قال
 من الطوائف على ما
 الطوائف على ما
 خيفة ان الفقيه
 ان كان حله فمضى
 ان يكون سوادهم
 كما انهم في الفقه
 في الصافي والشيخ
 عن حماد بن محمد
 وعلى بن ابي نجران
 سائر السامع
 وعلى قول الشافعي
 على قاضيه
 عليها بالجملة
 المالك والشافعي
 المسالك

مفت

قال به أكثر أهل
العالم وقال

اذا شربوا حلاوة

مکانا
رجبیا بحیرہ

بالتوازي وقاس

وہ فیض غیبیہ
لفافہ

المصنف كان في

فعلت الشئ في

النخذه و قال ابو

در زمان او نجاستی سترجم گوید شافعی مخیر از فقهتای محدثین محل کرده اند برگ برگ یوز و در دایه و خراز زیر اکثر کتب
حرام است و دهن او و آنچه او تشخیص است پس چون این را در گربه اثری پیدا شد حکم سائر سباع و حمار نیز همان
باشد بخلاف سگ که نجاست آن غلط است پس محمول نباشد برگ برگ و البوصه فی تخصیص کرده است طهارت سوزا
گربه و کلبه آنها من الطوافین علیکم و الطوافات بیان فارق دانسته زیرا که آن اشاره است بخرج تحفظ
از خوردن و آن معنی در سائر سباع یافته نمی شود بالجمله نزدیک جمیع علماء این حکم مخصوص است بصورت گربه
نجاست بر دهن گربه ظاهر نباشد اگر نجاست بر دهن گربه ظاهر دیده شود نجاست با آب بشوید و کلبه
شخص غسل بزند الا ناء سداً کسب خوردن گستاخاکی است مشتمل شود از زنی آوند را سفست مار مالک

عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في اناء
اخذك فليقله سبع مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگت آوند کسی از شما باید که
بنوشد یا نوزده هفت بار مترجم گوید شافعی شیخین از طرق دیگر روایت کرده اند این حدیث را در آن روایت
است این کلمه او لهن و اخرهن بالتراب تختین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد
بخاک یعنی بعد آلوده کردن بخاک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهای محدثین اگر سگت بکشد
آوندی که در آن آب باشد یا مانع دیگر آن چیز را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن
مکدر بخاک کرده و شافعی حمل کرده است خوک را بر سگت چه بود حمل نکرده اند زیرا که عرب مخالطت داشتند
با کلاب پس شرح هفت بار شستن فرمود از لعاب آن مانع باشد اشیاء را از نزدیکی کلاب را این معنی
در خوک یافته می شود و الله اعلم مسئله متفق کرده و منع از بلاقات چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق
یا عضوی از اعضا زیرا که هم کلب طیب اعضا را و سبب پس حال اعضا دیگر بطریق اولی مانند آن باشد
یعنی منع رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند او است بول خبیث از وی را بکف فیصل دم الحیض بخورد

ثُمَّ شَدَّ مِنْ حَيْضِ مَالِكٍ عَنْ هَاشِمٍ بْنِ عَمْرٍوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُذَنَّبِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَنَّهَا قَالَتْ سَأَلْتُ أُمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ إِدَابَتُنَا إِذَا أَصَابَ ثَوْبُهَا الدَّمُ مِنَ الْحَيْضَةِ كَيْفَ تَقْدِسُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَصَابَ ثَوْبُ أَحَدِكُمُ الدَّمُ مِنَ الْحَيْضَةِ فَلْيَقْرَصْهُ ثُمَّ لْيَتَغَيَّضْ بِالْمَاءِ ثُمَّ لْيَتَوَضَّعْ فِيهِ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ كَوْنَتْ سَوَالُ كُوفَرِي لِي أَنَا خَضِرْتُ صَلَواتُكُمْ عَلَيْكُمْ كُنْتُ أَيْدِيكُمْ عَلَى الْأُمَمِ وَفِيكُمْ بَرَسَةٌ جَانَّةٌ وَأَرْخُونِ الرَّحِيمِينَ يَكُونُونَ كَارِئِينَ لَيْسَ كُنْتُ أَخْضَرْتُ صَلَواتُكُمْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ بَرَسْتُ مَجَانَّةً

الخندق وقال
 خفية لا علم في غيلة
 ولا تقدر فكسا الزمان
 قال يحيى عن هشام بن
 عروة عن أبيه عن الجبير
 وهو هم والصواب
 اسقا لفظ من شيب
 القصر من شيب
 على موضع الجماعة
 بل صبر وبقية فتو
 جبرا وليك حفي
 فجل ما تشي من
 التمس الممار بالنظر هو
 النسل ويقال على
 ان الورع في غسل
 الجماعة في الكعب
 ليس بشروط في التمس
 الحديث
 عنها وارتها واية
 الاشارة بالقرص
 النسخ لان يشق
 ذهاب اثره فيش
 عنه وفي بعض النسخ
 ان يغلب على
 نقلها

يُحصل عندها ١٤
١٤٠٠ غالب الظن
١٤٠٠ وإنما قد روي في بعض النسخ
١٤٠٠ قال في الحديث

و فی نظر فکذا ما یستخرج علیه بغوی گفته که بخیریت در نجاست خشک است که متعلق شود و ثوب بعد از آن متناهی شود
و فی نظر زیرا که اکثر آنچه متعلق میشود بشی در مکان قدر نجاست رطبات و آن معلوم است از عاده بقطع آنچه
خیزد و در آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تاویل بعید میباشد مسئله طین الفارغ بطهره لایحه
نوعی از توسع است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند به معفو عنه اولاً باس به لکن عدول
کردند از مقتضای مقام به نادر و تطهیر بخیر که مطهر نجاست نمیتواند شد پس البته شد که معفو عنه است و این
ابلیغ است از اول باب سبب نزول التیمه در بیان سبب نازل شدن تیمم مالک عن عبد الله

بن القاسم عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض

اسفاده حتى اذا كنا بالبيداء او بذات الحيش انقطع عقدي فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم

على التماسه واقام الناس معه وليسوا على ماء وليس معهم ماء فأتى الناس الى ابي بكر الصديق فقالوا

الا ترى ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلى الله عليه وسلم وبالناس وليسوا على ماء وليس

معهم ماء قالت عائشة فجاء ابو بكر ورسول الله صلى الله عليه وسلم واضم راسه على فخذى قد نام فقال

حسبت رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس وليسوا على ماء وليس معهم ماء قالت عائشة فما تبني

ابو بكر وحصل يطعن بيده في خاصرتي فلا يمنعني من التحرك الا مكان راس رسول الله صلى الله عليه وسلم

على فخذى قد نام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح على غير ماء فانزل الله تعالى ايها التيمم فقال

اسد بن الحضير ما هي باول ركعتكم يا ال ابي بكر قالت فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقد

كنت عائشة نادر سلمانان که سرور آمدیم همراه آنحضرت صلعم و بعض نفرها آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفیقیم تا و تکبیر

رسیدیم ببادیه که بنده نام دارو یا بادیه که ذات الحیش نام دارو بگفت گلو بندی از ان من پس درنگ کرد

آنحضرت صلعم برای چنین آن و درنگ کرد و مردمان همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بنود فرود آمدند

بر آب و بنود همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابو بکر صدیق پس گفتند ای امنی یعنی خیری را که

بجمل آورد عائشه درنگ کنانید آنحضرت را و مردمان را و نمیتند فرود آمده بر آب و نیست همراه ایشان

آب گفت عائشه پس آمد ابو بکر صدیق حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباده بود و سربار که خود را

برزان من بخواب فتمه پس گفت ابو بکر صدیق بند کردی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و مردمان را

و نمیتند فرود آمده بر آب نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس عتاب کرد مرا ابو بکر و شرمزد

میخواهند دست خود را در تبریکها پس منع میکند و ملازمت میداند مگر بودن سر مبارک آنحضرت صلعم بران من حیث
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتی که صبح کرد و بر عیوب این نازل ساخت خدا تعالی آیه تيمم پس گفت ای بن حنیفیت
 اینجا و نه اول برکت شما ای اهل بیت ابو بکر یعنی ارشاد همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده اند و هست پس بر خیز ایندیگر
 و شتری را که من سوار بودم بران پس یافتم گویند از زیر آن شتر باب **صَبَّ الثَّمَرِ** باب در بیان کیفیت تيمم صلی الله
 عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یسیر مع الی الموفقین تيمم میکرد و عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید
 و بکفین گفتانیکه و قال یحیی و سئل مالک کیف التيمم و این ببلغته فقال یضرب ضربة لوجه و ضربة لیديه و یسبح
 الی المرفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک چگونه میباشد تيمم و ناگوار رسانیده شود آنرا پس گفت باید که بزرگند
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یکضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آرنج شترجم گوید و صفت
 تيمم اختلاف کرده اند چه بگفته اند تيمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و حجت
 گفته اند که تيمم یکضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد و ضربه و در قدر مسح و تسکین
 کرده است احمد و حجت بحديث عمار بن ماسر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فرموده اند انما کیفیات افاض ضرب بکفیه الارض
 ثم مسح بها وجهه و کفیه بخراش غیت که کفایت میکند تر این کار پس زد و بکف خود زمین را بعد از آن مسح کردن
 دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فعل این کمال
 سنت است و تيمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقل تيمم است چنانکه لفظ کیفیات آن ارشاد میکند پس چنان
 اصل وضو یکبار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین موضع مضطرب نشو
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تيمم یکضربه مسح تا و بوند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و آنچه
 جمیع اختیار کرده اند که اگر یکضربه تيمم کند کفین را بر روی کماله و اصابع را بر دو دست تا بر آب استعمل تيمم واقع نشود
 حکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله علم **باب** اذا لم يجد الماء فی الحضر تيمم و صلی چون نیایاب در طهر
 تيمم کند و نماز گذارد **مالک** عن نافع اذا قبل هو و عبد الله بن عمر من الجوف حتی اذا کانا بالمرید نزل عبد الله فتيتم
 صعيدا طيبا فمسح بوجهه و یدیه الی المرفقین ثم صلی بازا نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد
 تا وقتی که رسیدند بمرید یعنی جایی شستن شتران فرو داد عبد الله از او برخاست قصد کرد زمین پاک را پس چرخ
 بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد و شسته جم گوید این اثر دلالت میکند که سفر شرط صحیح تيمم
 نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تيمم کند بسبب بعد از شستن اگر چه بعد یک میل نباشد و همین است مذکور است که

و علیه التامع
 ابو حنیفه قال لا یزیم
 صرنا ان ضربت الذرع
 وضربه لیدیه و
 المرفقین
 و علیه اکثر العلماء انه
 یجوز التيمم بعد من الماء
 فی الحضر و انما یکتفی
 بالمرید
 ۱۵

زیر که آن مرد و کس را که در وقت حیض با او آمیزش کند و از او فرزند آید یا نه و نیز در این نیست که عمل با او بفرموده
است خدا تعالی آن را از وضو کردن کرسی است که یافت آب آئینه کردن برای کسی که نیافت آب پیش از آنکه غسل شود و نماز
باب الحائض من الحيض و ليس عليها قضاء حائض بانها نماز و لازم نیست بر وقت نماز کردن مالک

باستاده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال و لست حائضه فاذا اقبلت الحيضة فاتركي الصلوة فاذا ذهب
قد ما غلب الدم عنك و صلى تحضرت صلواته و هو در حق سقا حد پس چون پیش آید حیض یعنی ندیکه پیش از آن حیض
نزد کن نماز را پس بقیه بگذرد و قدر مدت حیض پس بشوی خون را از خویش تا زنگار **باب الصفره و الكلدانه**
ایام الحيض حیض زردی و کلدانه در ایام حیض حکم حیض است **مالک** عن حلقه عن امه و كذا عاتشه لم يدر

انما قالت كان النساء يبعثن الى عائشة بالذبح فيها الكرسف في الصفره من دم الحيض يسألنها عن الصلوة
فقول لهن لا تعجلن حتى ترين القصة البيضاء تريد بذلك الطهر من الحيضة زنان میفرستادند بسوی حضرت
عائشه درجه را در آن درجه پارچه جامه می بود در آن پارچه زردی از خون حیض سوال میکردند و در آنجا ادا می نماز درجه
حقایت از شب که زنان خوشبو میشد آن در آن نگاه میدادند پس میگفت حضرت عائشه آن فرستندگان را نشتاب کنید

ادای نماز تا وقتی که به پیشید قصه سفید را و او میگوید و از قصه پاک از حیض قصه که اگر گویند آن کتابت است از سفید بآید
پارچه که در فرج نگاه داشته باشد بی آئینه سرش خون و بعضی گفته اند که قصه چیز است سفید که در وقت انقضا حیض از فرج زن
بر می آید و ظاهر از این کلام و جمل است پس چون از فرج زن پارچه سفید خاص بر آید و آن بانقطاع دم و صفره باشد

حیض او منقطع میشود و چنین است ندیب فقها که صفره و کلدانه در ایام حیض ملحق بحیض است و اگر بعد از انقضا عادت ظاهر
شود جامع بر آنست که حیض نیست و به قال احمد و نزد شافعی حیض است بشرطیکه از باز زده روز تجاوز نکند و او حنیفه گفته که
حیض است بشرطیکه از زده روز تجاوز نکند **باب ترك النظر الى الكرسف بالليل** نظر نکردن زن حائض در شب پارچه که
فرج در ایام حیض میدارد **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن محمد بن عبد الله بن ثابت انه بلغها ان النساء

كن يبرعن بالمصابير من خوف الليل ينظرن الى الطهر كانت تعينن ان عليهن و تقول ما كان النساء يصنعن
هذا فبرسیدند برتر زید بن ثابت که زنان گاه سبائی میکنند چراغ را در وسط شب می بینید بسوسه هر بود و تر زید بن ثابت
که عیب کردن کار را بر ایشان و میگفت زنان منکر و داین کار را تشریح گوید با حقیقا و در علمم کردن ابتدای وقت ظهر
از حیض غرض شرعی متعلق است اگر قبل از طلوع صبح ظاهر شده است نماز عشا بر تو واجب شود و منهد در زمان آنحضرت
صلى الله عليه وسلم انفق رتمن نبوذا ما نكح در آخر حیض کاهی طهری میداد و یک سقته باز زن رجوع می کند و آن بهر حیض است

و انما قالت كان النساء يبعثن الى عائشة بالذبح فيها الكرسف في الصفره من دم الحيض يسألنها عن الصلوة فقول لهن لا تعجلن حتى ترين القصة البيضاء تريد بذلك الطهر من الحيضة زنان میفرستادند بسوی حضرت عائشه درجه را در آن درجه پارچه جامه می بود در آنجا ادا می نماز درجه حقایت از شب که زنان خوشبو میشد آن در آن نگاه میدادند پس میگفت حضرت عائشه آن فرستندگان را نشتاب کنید ادای نماز تا وقتی که به پیشید قصه سفید را و او میگوید و از قصه پاک از حیض قصه که اگر گویند آن کتابت است از سفید بآید پارچه که در فرج نگاه داشته باشد بی آئینه سرش خون و بعضی گفته اند که قصه چیز است سفید که در وقت انقضا حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر از این کلام و جمل است پس چون از فرج زن پارچه سفید خاص بر آید و آن بانقطاع دم و صفره باشد حیض او منقطع میشود و چنین است ندیب فقها که صفره و کلدانه در ایام حیض ملحق بحیض است و اگر بعد از انقضا عادت ظاهر شود جامع بر آنست که حیض نیست و به قال احمد و نزد شافعی حیض است بشرطیکه از باز زده روز تجاوز نکند و او حنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از زده روز تجاوز نکند باب ترك النظر الى الكرسف بالليل نظر نکردن زن حائض در شب پارچه که فرج در ایام حیض میدارد مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن محمد بن عبد الله بن ثابت انه بلغها ان النساء كن يبرعن بالمصابير من خوف الليل ينظرن الى الطهر كانت تعينن ان عليهن و تقول ما كان النساء يصنعن هذا فبرسیدند برتر زید بن ثابت که زنان گاه سبائی میکنند چراغ را در وسط شب می بینید بسوسه هر بود و تر زید بن ثابت که عیب کردن کار را بر ایشان و میگفت زنان منکر و داین کار را تشریح گوید با حقیقا و در علمم کردن ابتدای وقت ظهر از حیض غرض شرعی متعلق است اگر قبل از طلوع صبح ظاهر شده است نماز عشا بر تو واجب شود و منهد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم انفق رتمن نبوذا ما نكح در آخر حیض کاهی طهری میداد و یک سقته باز زن رجوع می کند و آن بهر حیض است

و انما قالت كان النساء يبعثن الى عائشة بالذبح فيها الكرسف في الصفره من دم الحيض يسألنها عن الصلوة فقول لهن لا تعجلن حتى ترين القصة البيضاء تريد بذلك الطهر من الحيضة زنان میفرستادند بسوی حضرت عائشه درجه را در آن درجه پارچه جامه می بود در آنجا ادا می نماز درجه حقایت از شب که زنان خوشبو میشد آن در آن نگاه میدادند پس میگفت حضرت عائشه آن فرستندگان را نشتاب کنید ادای نماز تا وقتی که به پیشید قصه سفید را و او میگوید و از قصه پاک از حیض قصه که اگر گویند آن کتابت است از سفید بآید پارچه که در فرج نگاه داشته باشد بی آئینه سرش خون و بعضی گفته اند که قصه چیز است سفید که در وقت انقضا حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر از این کلام و جمل است پس چون از فرج زن پارچه سفید خاص بر آید و آن بانقطاع دم و صفره باشد حیض او منقطع میشود و چنین است ندیب فقها که صفره و کلدانه در ایام حیض ملحق بحیض است و اگر بعد از انقضا عادت ظاهر شود جامع بر آنست که حیض نیست و به قال احمد و نزد شافعی حیض است بشرطیکه از باز زده روز تجاوز نکند و او حنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از زده روز تجاوز نکند باب ترك النظر الى الكرسف بالليل نظر نکردن زن حائض در شب پارچه که فرج در ایام حیض میدارد مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن محمد بن عبد الله بن ثابت انه بلغها ان النساء كن يبرعن بالمصابير من خوف الليل ينظرن الى الطهر كانت تعينن ان عليهن و تقول ما كان النساء يصنعن هذا فبرسیدند برتر زید بن ثابت که زنان گاه سبائی میکنند چراغ را در وسط شب می بینید بسوسه هر بود و تر زید بن ثابت که عیب کردن کار را بر ایشان و میگفت زنان منکر و داین کار را تشریح گوید با حقیقا و در علمم کردن ابتدای وقت ظهر از حیض غرض شرعی متعلق است اگر قبل از طلوع صبح ظاهر شده است نماز عشا بر تو واجب شود و منهد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم انفق رتمن نبوذا ما نكح در آخر حیض کاهی طهری میداد و یک سقته باز زن رجوع می کند و آن بهر حیض است

تا آنکه حاصل شود و از این غالب که دم منقطع شد و باز نمود و بخوابد که و از آن وقت حکم کرده میشود چنانکه مرصع از صحن
 انتقال میکند بعبه تدریجاً و بنامی وجوب دوم نیست الا بر این غالب بر قوه صدم که حاصل شده است و الله اعلم بحیو کائنات
 که عیب از آنچه که در آن است گفت میگردند چیزی را که لازم نبود بر ایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخص حکم کرده و قنیه برای آنچه
 بر خیزند مترجم گوید فی نظر زیرا که تخص حکم در شب باتفاق لازم است تا عشا اگر در وقت خود ادا نمایند اگر در وقت آن حکم میکنند
 معلوم کنند بلکه وجوب آنست که در میاد شب انقدر تخص ضرورت بلکه آخر شب قدریکه دست عمل نماز داشته باشد
 نیز کافی میکند و این از لفظ حرف اللیل بر ظاهر است یا آنکه منظور و تخص حال رنگ بود تا اگر زردی یا کدورت باشد حکم
 حکم نیست پس عیب حقیقه متعلق بانامی صفره و کدورت است نه تخص و تحجب و این معنی در حدیث حضرت عائشه مخرج
 واقع شده اخرج الدارمی عن عمره قالت کانت عائشه تنهی الناس ان یلبسوا فی الحقیق و تقول انه قد یكون البصره و الکدور
 یا آنکه قصار نماز عشا در صورت نزدیکی لازم نبود از پنج عیب بنمود و بنمود سید بن جابر الفقیه و عیب البصره
 آنست که قصار نماز عشا بر وی لازم است اگر در آخر وقت ظاهر شد و نزدیک شافعی تصدای مغرب و عشا هر دو و الله اعلم
 باب ما تری الحامل حیضاً خونی که حاملی بیند در حکم حیض است ما لک الله یلفه ان عائشه زوجة النبی صلی الله علیه
 قالت فی المرأة الحامل تری الدم احتیاجاً فی الفحولة خبر رسید ما لک که حضرت عائشه فرمود در باب آن حامل که می بیند خون را
 بمنزله نماز یعنی باز نماز مالک الله انسالی بن شهاب عن المرأة الحامل تری الدم قال کتبت عن یصلوه مالک سوال کرد
 ابن شهاب از حال آن فی حامل که می بیند خون را گفت باز نماز از نماز مالک و ذلك لا یجوز انما لک سبعین است
 حکم مسلم و مقرر نزدیک این نزدیک اهل مدینه مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه آنچه حامل می بیند متخاصه است نه منیکه نماز
 و نه روزه را زیرا که در شرح حیض علامات بر آن در جم از حمل مقرر کرده اند و آن مقتضی تنافی است میان حیض و حمل و آن
 میگوید تنافی مسلم است اما تنافی دو قسم میباشد تنافی غالباً و تنافی دائماً و اینجا تنافی غالب متحقق است و آن علامت آنست
 کفایت میکند باب المتخاصه بقصه و تصوم و تتوضا الحکل صلوة متخاصه نماز که ارد و روزه دارد و وضو کند بک
 بر نماز ما لک عن نافع عن سیلان بن یسار عن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه و آله ان امیة حنانت تهرق
 الله ما فی نعل رسول الله صلی الله علیه و آله فاستغفرت لها ام سلمة رسول الله صلی الله علیه و آله فالتفت علیها و الا یا امیة
 کانت حیضاً من الشهر قبل ان یصیبها الذی خاصها قلت لک الصلوة قدر ذلك من الشهر فادخلت ذلك
 فلتغتسل من الشهر قبل ان یصیبها الذی خاصها قلت لک الصلوة قدر ذلك من الشهر فادخلت ذلك
 و مسلم پس طلب فتوی هر دو براسه و سه ام سلمة از حضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم باید که بر بند شمار آن مشبهان و در نماز که خایض میشد در آن از برپا می پیش از آنکه برسد و اگر آنچنین
یعنی پیش از آنکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر سهان مدت از ماه و چون پس گذران مدت از این
که غسل کند بعد از آن بر فرج خود بندد و باید بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن عائشہ بنحو

النبی صلی اللہ علیہ وسلم انھا قالت قالت فاطمة بنت ابی حمیش یا رسول اللہ انی لا اظہر افا دعو الصلوة فقال
لھا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما ذلک عرق و لیست بالمیضة فاذا اقبلت المیضة فانزکی الصلوة فاذا ذہب
قد رھا فاخصلی الدم عنک و صلیت فاطمة بنت ابی حمیش یا رسول اللہ ہر آنکہ من پاک میشوم پس آبار ترک کنم
نماز پس فرمود و او را انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر این نیست که این روان شدن خون رگیت و نیست حیض پس
چون پیش آمد حیض یعنی مدتی که پیش از آن حیض پیشتر که کن نماز را پس بقیه بگیرد و مدتی که حیض پس نشو بی خون
از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که خلطی است حاصل شده از شکاف شدن رگها و نیست حیض
مستحکم گویند تحقیق آنست که مستحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت ناست و بر طریقه آنست
برای بنندگان خود جلیت ساخته است و مستحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زدن آن بر طوط و فساد و حیض پس

کایت کرده شد از فساد و عریه تصدیق عروق **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن زینب بنت ابی سلمہ
انھا اذات زینب بنت جحش الی کانت تحت عبد الرحمن بن عوف و کانت تستحاض و کانت تغتسل و تفضل
زینب بن خنجر ابو سلمہ گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در کجای عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس غسل میکرد
و نماز میکرد و مترجم گوید قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت
جحش بیوگاہ در کجای عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در کجای عبد الرحمن بود ام حبیبہ بنت جحش خواهر زینب است
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد حمہ بنت جحش مستحاض شده بود در عهد انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بغض نگردد

که ام حبیبہ حمہ سر و بر من مستحاضه مبتلا شده بود و در حدیث **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیہ انہ قال
لین علی المستحاضة الا ان یغتسل غسل واحد ثم تنوض بعد ذلک کل صلوۃ گفت عروہ نیست بر مستحاضه
غسل کند یکبار بعد از آن و ضرر کند برای ہر نماز **مالک** عن صفی بن ابی بکر ان الفقہ بن حکیم و

زید بن اسلم و اسلاہ الی سعید بن المسیب یالہ کیف تغتسل المستحاضة فقال تغتسل
المستحاضة من طهر الی طهر و تنوض کل صلوۃ فان علیہا الدم استنشرت
تغسل و زید بن اسلم هر دو فرستادند صفی را یوسف سعید بن المسیب تا سوال کند او را چگونه

۴۱

قلست
استغفار بالثلثة
والاعذار ثلث و اعذار
فرجا و قوله زینب بنت
جحش و هم الصبا
اشقاق زینب الی جحش
عبد الرحمن و ام حبیبہ
او ام حبیبہ بنت جحش
قال ابو حنیفۃ المستحاضة
تغسل الی عادہ و الا فاضل
تغسل و تطامع و غصب

۴۲

القیل و القلہ
علیہ و سلم فاندہم
اسود یوز و هم منی
قوله صلی اللہ علیہ
وسلم و اذا قبلت
المیضة فانزکی الصلوة
واعذر العادۃ فطهرت
ام سلمہ فاضل الی حدیث
لا یأمر بالیا و غصب
بنی لا یمن یا ہمان
کانت لها عادیۃ و غصب
بقول القیو
و بن ابی بکر
العامۃ

غسل کند مستحاضه پس گفت سعید بن اسیب غسل کند مستحاضه از یک طهر تا طهر دیگر و وضو کند برای هر نماز پس از آن غسل کند
 بروی خون بر بند و بز فرج خود یا بر چهره برای احتیاط از تلوث ثوب و مکان و سایر بدن **قال** مالك لا یغسلها عندنا
 ان المستحاضة اذا اصبحت ان لزوجها ان یصیبهها و كذلك النساء اذا بلغت اقصى ما یسبك النساء الدم فاما
 رات الدم من بعد ذلك فانه یصیبهها زوجها واما هي بانزلة المستحاضة گفت مالك امریکه تقر شرب نزدیک است
 مستحاضه وقتی که نماز گذارد میرسد زوجه او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس وقتی که نگاه میدارد
 زنان خون یعنی آخر دیکه از زنان صاحب نفاس جاری میشود پس اگر بدید خون را بعد از این پس جماع کند با او و اگر
 جز این نیست که وی مانند مستحاضه است مسئله ظاهرند باینکه شافعی است که مستحاضه را از حیض بدو چیز میتوان شناخت
 عادت دوم تیر لون اما عادت پس دلیل حدیث ام سلمه تسطر حد الايام والالیام و اما تیر لونه صلی الله علیه وسلم فانه
 استوی عرف و لفظا اذا اقبلت لم یفقه فانه هر دو را محتمل است پس اگر زن را عادت و تیر سر و متحقق باشد تیر سر
 است در اعتبار و الاروت الی العادة و ابو حنیفه میگوید که هر تقدیر مستحاضه را بعبادت رد باید کرد و الله اعلم مسئله شافعی
 استقراره است که اقل سن حیض نرسال است و اقل مدة او یک شب از روز و اکثر او یا نوزده شبانه روز و اقل طهر در میان
 دو حیض یا نوزده روز است و اینها مستقر است و دلیل قوی درین باب یافتنی میشود **باب الصلوة** **الحکم فیها**
 نماز پنجگانه زائل میکند صفاتی که در میان اینها باشند **مالك** عن هشام بن عماره عن عیسی بن عمار عن ابي
 عثمان ان عثمان بن عفان جلس علی المقاعد فجاءه المؤمن فاذا یصلو له بعض قد عاباء فتوضا له **قال** الله لا
 حد شکم حد ینا لولا انه فی کتاب الله عز وجل ما حد شکموه **ثم** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ما من
 امرأتین فیمن وضوءه **ثم** یصلی الصلوة الا خفیه ما بینه و بین الصلوة الا خرمی حتی یصلیها **قال** یحیی **قال** مالك
 اراده برید هذا الا یتا قلم الصلوة طوفی النهار و لفا من الليل ان الحسنات یدهن السيئات ذلك ذکره
 للذکر بن عثمان بن عفان نشئت برقع و ان نام موضعیت که مردم اینجا می نشستند پس اندیش او مؤذن پس
 خبر داد کرد او را بنام عصر پس طلب کرد حضرت عثمان اب ایس صوکر و بعد از آن گفت البته خواهم گفت با شما سخن را که
 نه آن بود که مضمون وی در کتاب خداست ای ست با شما می گویم آنرا بعد از آن گفت شنیدم از حضرت صلی الله علیه و آله
 میفرمود نیست هیچ شخصیکه وضو کند پس نیک کند وضوی خود را بعد از آن بخواند نماز را اگر مرزیده شود برای او آنچه در میان
 این شخص در میان نماز دیگر باشد تا وقتی که ادا کند آنرا لغت مالک گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه را
 الصلوة طوفی النهار الا یتا یعنی بر پا دار نماز را هر دو طرف روز و ساعات از شب هر آیه نیکبند و میکنند بدین را این است

چند پذیرند از کافران یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را روایت نمی کردیم
 تا کسی این حدیث کند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر عاقلین و نفسا پس اگر کافر می مسلمان شد
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته ذیر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحاب و تابعین و علم جبر اگر مسلمان
 او را تحلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عواید ایام حضرت ابوبکر صدیق
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول شد و الله علم و حدیث الاسلام بحیث قبله است
 است مرتد را و اگر کسی بالغ شد یا مجنون یا نهمی علیه بپوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است
 بدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال را چون بهفت سالگی برسند بنماز تعلیم آن و چون بدو سالگی برسند زدن
 بر ترک آن بحدیث ابی داود و ترمذی مراد الصبی الصبیوة اذا بلغ سبع سنین و اضربوه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**
 نزول جبریل علیه السلام و تعیینه اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه و سلم **باب در بیان فرود آمدن جبریل علیه السلام**
 و تعیین اوقات نماز را بر امی آنحضرت صلی الله علیه و سلم **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد الغفر
 امر الصلوة یوما فدخل علیه عمر بن الزبیر فأنخبره ان المغيرة بن شعبه أخر الصلوة یوما و هو بالوقوف فدخل
 علیه ابو مسعود کلا قصدا فقال ما هذا یا مغيرة الیس قد علمت ان جبریل نزل فی صلی فصل رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ثم فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد الغفر انما علم ما يحدث به یا عروة و ان جبریل هو الله اقام لرسوله
 صلی الله علیه و سلم وقت الصلوة قال عروة کذا کان بشیر بن ابی مسعود کلا قصدا یحدث عن ابيه ان
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود انصاری پس گفت حدیث ای مغیره آیا اند
 که جبریل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی همراه جبریل بعد از آن
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد ترا یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر
 عبد الغفر تا مل کن چیزی را خبر میدهم ای عروه آیا جبریل نهون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز گفت
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد و از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا تمامه مذکور نمودند

له قلت
 هذا حدیث مختصر
 من کتاب ابن عباس
 فی جبریل علیه السلام
 و ما روایتها
 و به شیخه الانکاسی
 علی تأخیر العصر

وهمان متوجه میشود انکار بر تافیر عصر چون مقصود عروقه تذکیر آن حدیث بود تمام ذکر نکرد بجهت شهرت آن و در مقام

باب الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوات الخمس وهي اوائل اوقات باب در بیان اوقاتیکه تحب است

وآن ادای نماز پنجگانه و آن اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى

الليل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان شهقا موعودا من غروب برپا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب سنجید

و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را هر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند

ترجم گوید معنی الی غسق الليل است که از وقت میل آفتاب از غیر وقت غروب وقت خالی نیست پس نماز حکما مستحب است

از دلوک تا غا و مراد از قرآن الفجر سورة طویله خواندن است در نماز فجر **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر

يقول دلوك الشمس ميلا عبد الله بن عمر كيفت معني دلوك شمس ميل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب

مالک عن داود بن الحصين قال عن ابن عباس كان يقول دلوك الشمس ان اواء الفجر و غسق الليل

اجتماع الليل وطلعت عبد الله بن عباس ميگفت دلوك آفتاب وقتی است که باز گردد سایه غسق لیل بهم آمدن است

باطلت غروب **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر ان عمن بن الخطاب كتب الى عمار بن انهم لم يروا عند الصلوة

فمن عظمها و حافظ عليها حفظ دين و من ضيعها فهو لما سواها اضيع فكتب ان صلوا الظهور اذا كان ليلتي

ذو دعا الى ان يكون ظل احدكم مثله والعصر والشمس وتقع تبصاء نقيية قد ما يدير الراكب فوسخين او ثلثة قبل

عن عبد الله بن سهيل بن مالك عن أبيه أن عمر بن الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري أن يصل الظهر إذا راعت الشمس
العصر والشمس بيضا فبقيت قول أن قد حلتا بصفرة والمغرب إذا غربت الشمس وأجرى العشاء ما لم تقم وضل الصبح الغيم
بأدب مشككة وأقرأ فيها يسودين طولين من الفصل عمر بن الخطاب في رجب بن موسى الأشعري كذا رماز ظهر
وقد كمل كذا آفتاب الزوسطا آسمان وكذا رماز عصر رماز آفتاب بيضا في عبادات بن موسى الأشعري كذا رماز ظهر
مغرب وقديك فزود آفتاب تأخير كمن عشا الزما وقديك عبادات نرفقه وكذا رماز طلع آفتاب كذا رماز ظهر كذا رماز
مغرب ودر نماز صبح كذا رماز ودر الزم فصل الغيم طبع آخر من قرآن مالك عن زيد بن زياد عن عبد الله بن داود عن

ام مسلمة روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ابا هريرة عن وقت الضلوع فقال ابو هريرة انا اخبرك عن فضل الظهر اذ ا

[illegible]

عن الحسن بن عمار عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وآله قال إن كان رسول الله صلى الله عليه وآله في الجنة فليصير في الجنة

[illegible]

ت با جره برای هر سبب البتة از یکدیگر میسوزد و میگوید ای کسی که مرا مالک سخن این شهیاب قال عمره و له حد التبرع

عن النبي صلى الله عليه وآله ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي بعضه في الشمس حتى يراها قبل ان تظهر رايته
تتبع عائشة رضي الله عنها في ذلك ما رواه عن النبي صلى الله عليه وآله ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي بعضه في الشمس حتى يراها قبل ان تظهر رايته
عن النبي صلى الله عليه وآله ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي بعضه في الشمس حتى يراها قبل ان تظهر رايته

لما نزلت القصص لم يجد الانسان الى ما في غيبه من عيوب فيجد لهم ليلون العصى

انبساط شمس و شجر تا قبل از آن قطره از آن گشت که انبساط الصبح و غروب الشمس و انبساط قیام و انبساط نهار و انبساط
 کان غلبت شمس و شجر تا قبل از آن قطره از آن گشت که انبساط الصبح و غروب الشمس و انبساط قیام و انبساط نهار و انبساط
 بشل نانی بکدام که از شمس آن نیز باده تر گردد و صاف گشت و در وقت مغرب حضرت میگفت و المغرب اذا غربت الشمس و انبساط
 نیز مانند آن میگفت و در وقت شمس حضرت فرمود و العشاء اذا غابت الشمس الی ثلث الليل و در روایت دیگر گفت و العشاء اذا غابت الشمس
 و این نیز سوافتن است و اول آن برادر که وقت نهم غالباً پیش از ثلث لیل میباشد و در روایت دیگر فرمود و العشاء اذا غابت الشمس
 و او هر سه گفت و این یک بین ثلث لیل پس وقت شمس عشاء است از اول خود بشتق احمد تا سیوم حضرت باب
 استیجاب لا بداد بالظلمة ایام الصیف در بیان احتیاج داخل کردن مهر در وقت سردی و ایام تابستان **فَاللَّيْلِ**
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان شدائد الحزن من فیهم یجسم فاذا اشتد الحزن
 فابروا عن الصلوة وقال شکتک النادی و یا رب اکل بعضه بعضا فاذا نزلها فبقین فی کل عام انفس
 و الشقاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر گاه کسی از شدت گرمی و دوزخ است پس چون
 سخت شود گرمی پس در وقت سردی و قبل شوی تا خیر کرده نماز را در فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم اطهار طلال کرد و شمس بجا
 پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخور و بعضی من بغضه مرا پس اذن داد و خدا متعالی تشنگی را بر آوردن و نفس
 هر سال یکدم در رستان و یکدم در تابستان **فَاللَّيْلِ** عن عبد الله بن زید بن جری عن ابي عبد الله بن سفيان عن ابي
 بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابي بصير عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اشتد
 فابروا عن الصلوة فان شدائد الحزن من فیهم یجسم و ذکر ان النادی و شکتک الی و یا رب اکل بعضه بعضا فاذا نزلها فبقین فی کل عام انفس
 و الشقاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی
 گذشته از او ای نماز پس بر آید سخت گرمی از انشمار گرمی و دوزخ است و ذکر کرد و حضرت صلی الله علیه و سلم اطهار طلال نمود و شمس
 بجا پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال برودم یکدم در رستان و یکدم در تابستان مسئله
 تخصیص کرده اند اما در اول جمله سجد که از جبار و در قصد گفتند و صبح نزدیک فقیر محم است و حدیث شکون الی رسول الله
 علیه و سلم و بعضی از علمای کمال محمول است برابر آنکه از وقت بیرون گشت ترجمه گوید معنی او آنست که شسته گرمی را با خطا و از
 و آن قریب یک شل میباشد بآن معنی که چون از نماز فارغ شود و خفیه یا یک شل کرد و سوا می نویزد و الی پس تا آخر کلام
 تا آخر وقت در ایام شسته گرمی در حدیث ابن مسعود وارد شده کان قد صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الصیف ثلثة
 اقدام الی خمسة اقدام و فی اشتها خمسة اقدام الی ستة اقدام آخره البودا و الی ای شیخ ابن عربی در نفس گفته که مراد از این

قل
 قال الشافعی و یرویه
 و کان امام شیخنا و یرویه
 الناس من یقات قال
 احمد و یرویه یاق
 الصیف مطلقا قال
 البغوی هو لاشبه
 بهما متابع

[illegible]

قلتم من ذهب الى الدار الى
 ان الجنيح من تحت الجوز
 وركض الشاب الى الطول
 ان يجتمع بين الصلوتين
 ان كان المراقب لم يفلح
 اقتطاع الصلوة الى اوك
 الاخر من تحت الجوز
 السريين ان يجتمعوا
 بعض الشغب في الخفايا
 في تأمل هذا الحادث فقل
 ما لا تدرى ان كان في
 مطر ويدهس وادبوسم
 من غير سفر في مطر
 وانه كان عندك ان ابن
 عياض الى الخبايا ما
 فقلها النبي صلى الله عليه
 وسلم في التوبة عليه
 الجمع وقوله في غير ذلك
 واشفر منه ما بينه
 ابن ماجه فقال في السفر
 من غراب يعل الشجر
 لا يظله عداوى ارا
 السفر حايه السائر
 واما من قال في حبيته
 بالمدينة او في حبيته
 وسبعها او في حبيته
 على الرغم من لفظ
 على الرغم من لفظ

این شخصیت میگرداند نیز صورت کجایش داشت لکن فی الجمله حرجی هم موجود بود چون رخصت جمیع راجع حالات سفر هم
گردند حرج علی زایل شد و اصل علم هم هم گردید تفهیم کرده اند جمعی بر جواز جمیع در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد و از آخر وقت
قدر احترام لازم میشود و بعدی ظهر و عصر و بعدی عین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر احترام لازم میشود و بعد نماز
و عشا زیرا که وقت این هر دو نماز یکی است در حالت عذر و فیه نظر داریم اگر هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب نماز
و از برای شود و بعضی حالات قصار را تجویز داشته اند و آنرا در علم اثم مثل ادراش کرده اند و چون این در بعضی از قضایات
که اثم از ورع کرده اند و وجوب قضای واهی ندارد و اصل علم بآب من نام عن ضلوة فلیصلها اذ اذکوها هر که بخوابد
و اصل شده از نمازی مانند که بگذارد آنرا وقتیکه بیاورد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله

بسم الله عليه حين فصل من جبالهم حتى اذا كان من آخر الليل عن س وقال ليلال اكلنا لنا الصبح ونام

رسول الله صلى الله عليه وآله وأصحابه وكل بلال ما قد له ثم استند إلى راحلته وهو مقابل القم فخلعت عينا

فلم يستيقظ رسول الله صلى الله عليه وآله ولا يلا ولا أحد من الركبي حتى فرغ منهم الشمس ففرغوا يستولوا الله صلى الله عليه وآله

عليه فقال يا بلال فقال بلال يا رسول الله احدث بنفسك الذي احدث بنفسك فقال رسول الله صلى الله عليه

عليه وسلم اقتادوا محبتهم اقتادوا شيئا من أمر رسول الله صلى الله عليه وآله فاقام الصلاة

رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبر ثم قال حين قضى الصلوة من شئ الصلوة فليصبر لها إذا ذكرها فإن الله

يقول في كتابه اقيم بصلوة الذكرى ايجد في رسل النبي صلى الله عليه وآله وسلم والبر والوفاء بين ما جرد

مروءه انداز طریق ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن معمر بن انس یعن ابی سهريرة رسول الله ﷺ

سالم و قنیکه رجوع کرد از خیمه وقت شبانه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نمرود فرمود آخر شب ای پسر مرا

حضرت بلال انکار مہمانی کن براسی مانا کہ صبح از خواب رفت حضرت و خواب قتل را صحابہ حضرت صدیق اکبر علیہ السلام

گاهستانی کرد بدال نامیکه مقدر شده بود و برای ازین مانی که خدا متعالی خواهد بود و این مانی که کرد و استی

دوازدهوی خود کرده بود بسوی خجریس غالب بنابر روی و چشم بعضی خوابیده بود و بعضی که سر خود خواست که چشم

در او کبر نتوانست این بنده از خدمت حضرت صلوات الله علیه و سلم و نه بلال و نه هیچ کس از شترستان ساقانگه افتاد

و اما باین مضطرب که حضرت جدی علیه السلام گفت چیست این امی ملال پس گفت ملال

رسول اللہ ﷺ گرفتہ راہب در گرفت ثمر الغنی جواب بروز و کس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمارے شیعہ

پیشتران خود را پس بر خیزانید شتران خود را و آنها که سیدی بودند سابقاً بنی ابراهیم و بعد از آن و بعد از حضرت

صلى الله عليه وسلم بلال ايسر اقامت نماز گفت پس گذارد بايشان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز صحیح بعد از آن وقت
 و فقیه که تمام کرد نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و فقیه که بگذارد آنرا نیز باید که هرگز آنرا خدا تعالی نپذیرد
 در کتاب خود بر پا دارد نماز را وقت یاد کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز باید تو آید که خدا تعالی در اینها فرموده است
 و من نماز نگذازد او هم همان وقت نماز را بگذارد مترجم گوید همین است مذاهب فقها و کسی که نماز را بعد از آنوقت کند حکم او برنا
 و نایم قیاس کرده اند و علماء را درین حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و آن عینی تنلمان و لا ینما
 قلبی لبعضی علماء جواب داده اند بآنکه آنحضرت رضى الله عليه وسلم دو حالت بود گاهی قلب هم موافقت در نوم می کرد
 و گاهی نه دو حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع بر احاطت اول مصادقت کرد و در فیه نظر بر آنکه حالت اول
 هرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود پس نادان مجرب و احتمالی که مخالف عموماً نصوص موسوم نسیه مترتبه فائز جیل هم
 المصلوة و التیمه باشد بعبایت شیعیه است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر و جدانیات را یا حسنیات را
 که متعلق بغیر آدمی است مثل حدیث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بحیث است و موقوف بر تقلید حدیث ازین جهت
 خارج است نوم عین خود مضمون صحیح حدیث است اگر گوی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک نتواند
 لکن گذشتن زمان دراز را البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست با یقینان که او را در امور مهمه هو واقع میشود
 پس جایز است که بر اعانت مصلحت تشریح قضای سهوی را بر خاطر مبارک انتخاب الفکر کرده باشد یا قلب مبارک مشغول تفکر
 در آیات الله و مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که اینوقت مستثنی بود از سایر اوقات لمصلوة و التیمه
 و هو الاوجه و الله اعلم **باب هل یكون الغش حکم النہایا** است بهیوشی احکم جواب مالک عن ناظر ان عبد الله بن عمر
 علیه فذهبت عقله فلم یقیض لصلاة قال تالک و ذلک فیما نرى و الله اعلم ان الوقت ذهب فلما من افاق و هو وقت
 فانه یصلی بهیوشی کرده شد عبد الله بن عمر پس وقت عقل او پس قضا نکرد نماز را گفت مالک این نکردن قضا
 در آنچه مینماید ما را و الله اعلم سبب آنست که وقت رفته بود و اما کسیکه بهیوشی باشد و در وقت پس هرگز آنرا نماز نگذارد
 مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه حل غشی قلیل بر نوم و عدم حل بیهوشی است و تشبیه خود را هر است و وجه فیه
 آنست که تکلیفات شرعی بر عقل است اگرست تا هم فیشی علیه عقل نیست پس واجب صلوه نباشد و شرع قضای آنم فرمود
 بخلاف قیاس پس خاص باشد بهیوشی و این عمر عدم حل را اختیار کرده و الله اعلم مذاهب شافعی آنست که اگر احتیاج
 مرض یا امری مباح واقع شود ساقط میکنند آنچه در حلال اغما از دست رفته است از نماز یا و اگر
 اغما بنا و لیکر بهم رسد قضا لازم است و مذاهب ابو حنیفه آنکه مدت اغما اگر بروز

قال الشافعی ان اغشی
 علیه لعل من یصلی
 سقط عنه ما کان
 فی حال اغما منه من
 الصلوة و ان اغشی
 علیه یبطل یخیر فی
 وقال ابو حنیفه ان
 کان الاغما یوما و لیلة
 فمدون ذلک قضی
 وان شغل علی ذلک لم
 یقض و لا یفرق بین
 الاغما

در شب گذریا کم ازین باشد قضا لازمست و اگر زیاد از شب روز باشد لازم نیست و در سبب فرقی نکرده و بعد از آنکه مالک

الصلوة الوسطی آیهی نماز وسطی کدام نمازست قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
فرموده افعال محافظت کنید بر نماز و تخصیص محافظت کنید بر نماز میان دو ستاده شعیب برای خدا و عاکنان یا قرآن خوانان

مالک عن زید بن اسلم عن ققاع بن حکیم عن ابی یونس مولی عائشة ام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان
لها مصحفا و قال اذا بلغت هذا الآية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغتها اذنتها فاعلمت علی حافظوا

علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین ثم قال سمعتها من رسول الله علیه و آله یروی عنک کفر و مؤخرت عا
بنه سیم بر او حضرت عبداللہ ان گفت چون بر شی بین آیه پس خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی پس چون رسیدیم باین آیه خبردار

کردم او را پس ملا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
شنیدم این آیه را از آنحضرت صلعم **مالک** عن زید بن اسلم عن عمرو بن رافع انه قال کنت اکتب مصحفا الحفصة

ام المؤمنین فقالت اذا بلغت هذا الآية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
فلما بلغتها اذنتها فاعلمت علی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین ثم

ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حفصة ام المؤمنین پس فرمود چون بر شی باین آیه خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات
و الصلوة الوسطی الایة پس چون رسیدیم باین آیه خبردار کردم او را پس ملا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة

الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن الحنفی انه قال سمعت
ابن ثابت یقول الصلوة الوسطی صلوته الظاهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز ظهرست **مالک** انه بلغه

ابن ابی طالب عبد الله بن عباس کا نا یقولان الصلوة الوسطی صلوته الظهر خبر رسید با مالک که حضرت علی بن ابی طالب
و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوته وسطی صلوته صبح است ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوا

علیهم در نماز وسطی صبحی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدای عزوجل میفرماید و قوموا لله قانتین و قوت طول قیام
یا قرات را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن لقوله تعالی و قرآن انجیران قرآن انجیرکان مشهود و السبب آنکه این وقت

متوسط است میان لیل و نهار و صبحی گفته اند که نماز ظهرست زیرا که در میان روز و ادر کرده میشود و جمیع گفته اند نماز عصر
و بعد از آنکه مرفوع آنرا رسانده اند و حدیث حضرت عائشه ماضی است زیرا که عطف دلالت میکند بر غایت و آنچه

حضرت عائشه و حفصة ملا کرده اند زنی بود از زنی قرآن رخصت حاصل شده است و قرارة جمیع احرف و قبضه بن
گفته است که نماز مغرب است زیرا که بحقیق در وسط و نماز غشاء چنانکه سلف وسطی گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

زیرا که در مسأله در میان دو نماز یک قصر کرده نشو و باب فضل صلوة الفجر والعصر باب در بیان مفصلیت نماز صبح نماز
 قال الله تعالى وسبح بحمد ربك بالعشء والا بکاد و تسبیح گوی با ستایش پروردگار خود را بیگاه و بیگاه مراد نماز نهار است قال
 الله تعالى و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشاهودا ولازم گیر خواندن قرآن فجر را هرگز خواندن قرآن فجر را حاضر شوند و شنیدگان
 و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرات طویل در آن سنون است **مالک** عن ابی الزناد عن الاخرج
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملئكة بالليل وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة
 العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم كيف تركتم عبادكم فيقولون نتركهم وهم يصلون
 و اتيناهم وهم يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرماد از پی یکدیگر می آیند یک جمیع از فرشتگان در شب یک جمیع در روز
 و باهم جمع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شناس سوال میکند ایشانرا
 خدا تعالی و او دنا ترست باحوال بندگان خود چگونه گذرانیدید بندگان مرا پس میگویند گذرانیدیم ایشانرا در آن حال که نماز
 میکردند و آمدیم ایشان در آن حال که نماز میکردند **باب** الاذان باب در بیان شروع شدن اذان **مالک**
 عن يحيى بن سعيد انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراد ان يتخير خنبتين يضرب بهما الحجر للناس للصلوة
 فأرعى جند الله بن زيد الا نضاد ثم من بنى الحارث بن الخزرج خنبتين في النوم فقال ان اثنين اخيرا هما يريدان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقيل لا تؤذون للصلوة فألقى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين استيقظ فذكر له ذلك فامر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بالاذان گفت يحيى بن سعيد که خواسته بود بخضرت صلی الله علیه و سلم که بسازد دو چوب که زده شود این هر دو
 یعنی آواز که شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمیع شوند مردمان برای نماز پس نمودند محمد بن زید را که از قبیل انصاری
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبیل خدرست از میان انصار دو چوب و در خواب پس گفت این دو چوب را
 با نچرا زده کرده است رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت ای اذان میگویند بنماز پس محمد بن
 زید پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بخیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خواب پس فرمود
 آنحضرت جملعم باذان مترجم گوید اذان واقامت باجماع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند
 بر ترک اذان واقامت سلطان را بیدار کند بان جماعه قتال کند و در حدیث صحیح آمده کان اذاعوا قوا لم یکن یخیر علیهم
 یصیح فینظر فان سمع اذا ناکف جهنم وان لم یکن یسمع انار علیهم و اگر شخصی بغیر اذان واقامت نماز گذارد و اعاده برود
 نزدیک جهنم و از توب عطا یسار و مجاهدین جبرائیل است که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم میشود و الله اعلم
باب فضل الاذان باب در بیان فضیله اذان **مالک** عن ابی الزناد عن الاخرج عن ابی هريرة ان رسول الله

سلم ۸

قلند

المراد من العلم هو
العلم بالحقائق
كلية فاعلم ان العلم
فانما هو العلم
قال بالحق
الاذان لم يزل
قال ابو حنيفة
منه
قلند
صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم قال اذا نوى الصلوة ادبر الشيطان لضرط حتى لا يسمع النداء فاذا قضى النداء قبل ان يركع
ثوب بالصلوة اذ يحرقه اذا قضى التشويش قبل حتى يحط من بين المني ونفسه يقول له اذكر كذا واذا ذكر كذا الما لم يكن منك
حتى ينظر الرجل ان يدركه حتى يرأيه رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو جرح بانك گفته میشود برای نماز است سر
شیطان در آن حال که او را ضرط است تا آنکه نشود بانگ نماز را پس چون تمام کرد میشود بانگ نماز را میشود
سوی صلیت با چون اقامت گفته شود باز پشت داده میگردد تا چون آخر کرد و شود اقامت را پیش می آید تا آنکه بانگ
میشود در میان مردم نفس امارتی این مرد با نفس خود متر کرده بود که حدیث نفس وجودند شیطان در میان
نفس امارتی آید تا آنکه در بر هر نزدیکی شیطان فلان کار را یاد کن و فلان کار را یاد کن در حق کاری که
نمی خواست که یاد آن کند تا آنکه میشود مرد باین حالت که نمیداند چه حرکت گذارده است مالمک عن صلی
ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالمه السامی عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء
والصف الاول ثم يجيئهم الاذان لكانت لهم علة لستم بها الا انتم صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بداند مردان فضیلت را که در بانگ
نماز وصف اول است بعد از آن رجب کنند آن و منافق نمایند در آن دنیا بنده طریق فیصل کردن منافق الا آنکه
نمیزد بر بانگ نماز وصف اول البته قرعه نمیزد و باب صفة الاذان و الاقامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت
همه ائمه عن محمد بن اسماعيل بن مهزيب عن ابياته قال لا اعرف شيئا مما ادرت عليه الناس الا النداء بالصلوة
ماكب بن ابی عامر جدا هم ماكب گفت من شناسم خبری از آن خبر که یا قسم بر آن مردمان که بانگ نماز یعنی در هر خبری آنها را خبر
یا قسم است الا اذان که در زمان ماكب بن ابی عامر همان سئو بگویند که در زمان صحابه بود قال محمد بن اسماعيل ثلثة النداء والا قامة
فقال لم يلق في النداء والا قامة الا ما ادرت الناس عليه فلما الا قامة فاما الا نشئ وذلك انك لم تزل عليه اهل العلم
سوال کرده شد آنکه از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسید است این در باب اذان و اقامت خبری مگر خبری
مردمان را بر آن اقامت پس بر آید نودی و دو بار گفته منی شود و نیست آنچه همیشه بودند بر وی اهل علم در شهر ما مترجم گویند
عنه وارضاه اهل حرمین و اهل شام و ملین و معتزین اندر آنکه کلمات اقامت را یک یک بار باید گفت از لغت قد قامت
که جمعی از او بار گفته اند و در حدیث از ابو حنيفة و در حدیث از ابو حنيفة و در حدیث از ابو حنيفة و در حدیث از ابو حنيفة
اقامت است و الله اعلم ما الاذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیح بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک باشد است که
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است که ما شاف کاف و لاند ماكب تعرض ترجیم و غیر آن نشد باب استحب
فقال الصلوة خير من النوم في هذا الصبح و در بیان استحباب نماز در این صبح همه ائمه صحیح است که اذان و اقامت

جاء عمر بن الخطاب يؤذنه لصلوة الصبح فوجدوه نائما فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فاسمعوا له
 في نداء الصبح فسر سريدا بالمكان المؤذن اذ لم يسمع عمر بن الخطاب خبرا وادركوا باي نواز صبح ليس بافت اورا وچراي نيه
 گفت نماز بهتر است از خواب اي امير المؤمنين پس امر کرد اورا حضرت عمر که دخل کند اين کلمه اورا و اذان صبح مترجم گوید
 رضی الله عنه وارضاه که تسبیح است در بانگ صبح زیاده الصلوة خير من النوم دوبار و امام مالک بن دای این کلمه از حضرت
 عمر ذکر کرده است و در حدیث ابی حمزه رواه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند فان کان صلوته یصبح فليكن
 خير من النوم الصلوة خير من النوم واحتمل انه لو لم يذکر في غير ترك کرده باشد این کلمه را در نفس اذان و بعد از اذان گفته
 پس حضرت عمر امر کرد با و خال این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت او شود باب من صلی فی بیت جماعه تکبیراته قاتا
 کسیکه نماز گذار و در خانه خود با جماعت کفایت میکند او را اقامت قال یحییٰ سئل ما لک عن قوم حضی بالاد و اذان
 مکتوبه فاراد و اذنت یهوا و لای ذنوا قال مالک ذلک عجز عنهم و اما یحب النداء فی مساجد الجماعات
 یجمع فیها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذارن نماز فریضه دارند بجماعه یعنی در خانه
 برخاستند که اقامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و بخیر این نیست که در
 اذان گفتن در مسجد با جماعات که بجماعت گذار و بشود در آن مساجد نماز را ترجم گوید چنان است مذکور است و ظاهر
 مذکور است فی آنست که اذان و اقامت هر دو برای وی مسنون است باب فضل نغم الصبح بالاذان باب و فضیله
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعه عن ابي بصير عن ابي ذر عن
 امیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال لما فی اذانک تحب الغنم و البادية فاذا كنت فی غنمک و بادیة
 فاذنت بالصلوة فارفع صوتک بالنداء فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و لا انس
 ولا شیء الا یشهد له یوم القیمة قال ابو سعید انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ابو سعید خدری گفت عبد الله را هر آینه من می بینم ترا که دوست میداری بدهم که سفینه ان را در
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرا یا خود پس بانگ می بنمازی پس بلند کن آواز خود را بانگ که
 هر آینه نمی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن
 روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید جمهور اهل علم تسبیح
 بلند کردن آواز را بانگ شامی گفته مگر در مسجد یکبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار دیگر
 میکنند بمشغول است اذان گفتن آواز بلند کنند باب یستحب ان یقولوا اللهم مثل ما یقول المؤذن مستحب است

قلنا
 و طایفه ابو حنیفه
 و طایفه من هب
 الشافعی انه یسبیه
 الاذان و الاقامة
 قلنا
 و طایفه اهل العلم
 یسبیهون ما رفع
 الصبح بالاذان
 ما لکنه بالجماعه
 قال الشافعی لا یجوز
 و قسطنطین جماعه

حضور حج عامه و تقوی قاصد ۱۲

گویی شنیده اذان مانند آنچه میگوید مؤذن **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید الیه عن ابی سعید الخدری عن رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم وموجودن شنیده یا بگوید یا

بگوید مانند آنچه میگوید مؤذن مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعض احادیث وارد شده است که بجای جملتین لا حول الا

بالله العلی العظیم بگوید و چون مؤذن قد قامت گوید راسع را باید که اقامه بدهد و ادها بگوید چنانچه در حدیث مرفوع آمده **باب**

یستحب الذی اعقب الاذان

مالک عن ابی حازم بن دینار عن ابن سعد الساکنی انه قال سألنا ثقیف لهما ابواب السماء وقل خاع ثور علیه دعوت حضرت النداء للصلاة والصلوة

فی سبیل الله سهل بن سعد گفت در ساعت است که گشاده کرده میشود در آن دو ساعت دروازه های آسمان دگم دعا کنند و

کرد و درود دعای او بخواند یا گمراه و در صف جهاد در راه خدا مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث یقین فطر دعا

وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التامة **باب** التذین للصبح فی وقت السحر وریان گفتن اذان برای نماز صبح و وقت

قال یحیی وقال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الفجر فاما خیرها من الصلوات فانالم تؤمها ینادی لها الا بعد ان یجلی وقتها

گفت مالک همیشه نماز صبح بایک کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما خیر صبح از نماز پس بر آنرا میگویم که مالک گفتی

برای آن که بعد از آن که در آید وقت او مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی اشیا چنین است و ابو حنیفه میگوید مجتهد است بایک

پیش از طلوع فجر **باب** یستحب لساfran یوذن من غیر تکیید و لا قامة الا لمن الاذان تحبها سافر واکو اذان

او غیر تکیید یعنی سنت مؤکده نیست اما قامة فی الجملة مؤکده ترست بر نسبت اذان **مالک** عن زاهر بن عبد الله عن

کان لا یزید علی الا قامة فی السفر الا فی الصبح فان کان ینادی فیها ویقیم وکان یقول اما الاذان للامام الذی

یحکم وکان اسجد لسن بن عمر زیاده میگوید در اقامه در سفر مگر در نماز صبح پس بر آنرا ایضا میگوید در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت

اذان لازمست برای امام که هیچ میشوند پیش او و زمان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباہ قال لدا کان فی سفر

فان شئت ان تؤذن و یقیم فاضل ان شئت فاقم ولا تؤذن عروہ گفت هشام بچون در سفر باشی اگر خواهی که اذان

بگویی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو مترجم گوید پس سنت مذہب علمای شافعی گفته ترک الاذان

فی السفر اخف منه فی الحضر زیرا که در شرح سفر را خالصی نهاده اند که تحفیت عبادات میکند چنانچه در اباقه مقرر است و مستحب است

تأخیر کرده **باب** یستحب للفرد فی الفلاة ان یوذن من غیر تکیید تحب است مشهور در میان آن که اذان گوید

نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا کان فی عملک و یا دیتک فاذا نیت بالصلوة

فاذقم صوتک بالنداء ابو سعید خدری گفت و قیام باشی تو در راه گویند اذان خود یا در خانه خود باشی بگوید برای نماز

قلت
قال اهل العلم
فی الجملة یفقد
لا حول ولا قوة الا
بالله

قلت
وعلى الشافعي
٨٤
وقال ابو حنيفة
لا يستحب الاذان

قبل طلوع الفجر
قلت وعليه
سبح
اهل العلم قال الشافعي
ترك الاذان في السفر
منه في الخصا

عن أبي جعفر عن سعيد بن سعيد بن السديك كان يقول من صلى بأرض فلا يصح عنه عيبه عن
شمال مكة فان اذن واقام الصلوة صلى وراه ملائكة امثال الجبال سعيد بن السديك يكتف به ركنا زكوا وروين صحرا
نمازك ورجانك است او يك فرشته وجانب مست حب او يك فرشته ليس الا اذا ان كويد واقامت كند نمازك زكوا وروين
او فرشته كان جماعات لبيار مانند كوهها باب الاقامت للقاء تباب وريان اقامت كفن بر نماز فوت شده
مالك عن زيد بن اسلم في قصة القريش ورسول الله صلى الله عليه وسلم بل كان ينادي بالصلاة انهم
مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن ابيبة في قصة القريش ثم رسول الله صلى الله عليه وسلم بل الاقام الصلاة
كذبت ودر روایت زید بن اسلم شك ودرسته است كه حضرت بلال را باذان فرمودند يا باقامت ودر روایت سعيد بن
ذكر اقامت امدت بغير شك باجملة اقامت موكدة ترست واذان نیز در حق فائدت بحدت نيت الله اعلم مسلكه ابو
رحمة الله قال است بانك اذان واقامت هر دو برای نماز قضاست است وپسین است قول قدیم شافعی **باب**
استقبال الكعبة في الصلوة باب در بیان فرضیت و آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالى قد نرى تقلب وجهك في السماء
فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره طبرانی في معجم
روى نزاد بجانب آسمان یعنی بتوجه نزول هر یک استقبال قبله پس البتة متوجه خواهیم ساخت ترا قبله که رضایت شدی
پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام وهر جا که بشی ای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام متوجه گوی
قبله حتی را گویند که در نماز روی آبان جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بدین مشرف و نزول
فرمود متوجه بجانب بیت المقدس بنشیند و اگر ندید که کعبه قبله ای باشد پس خدا تعالی فتاوی حضرت صلی الله علیه وسلم را
وایتزستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهر یا در بیابان یا در دریا یا باید که در نماز رو
بمسجد الحرام کنند **مالك** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال سمنا الناس فقيل في صلوة الصبح اذان
اذ قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزل عليه الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها وكان
وجههم الى الشام فاستدوا والى الكعبة عبد الله بن عمر كفت وراى وقت كمرمان ودر مسجد قبا بودند و نماز صبح را گاه از
باشان آئینه پس گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد بر وی شب آئین از قرآن و هر آینه امر کرده شد بخبر
صلی الله علیه وسلم که رو کعبه کن پس شمار و کعبه کنید و بود و ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز گشتند بسو کعبه آن نماز
مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن السديك قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان قدم المدينة سنة
عشر شهرا نحو بيت المقدس ثم حلت القبلة قبل بدلتها من نمازك ودر حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن كه

له قلت
هو القول الجليل
للشافعي
به قلت
هو القول الجليل للشافعي
ان يعقبا لها ولا يؤخذ
وقال ابو حنيفة يؤخذ
هو القول القديم
للشافعي
به قلت
القبلة هي الجهة التي
يشترط استقبالها
في الصلوة قبل انزل
للقول بان قبلة قضا
كان استقبال الكعبة
نظرا في الحديث
دليل على ان كل الفجر
لا بد ان الانسان
قبل بدلتها من صلي
وكان من صلي
الوجهة بالجملة
ثم ان له يقين
الخطا فانه لا
يعلم هو قول
ان كل اهل العلم
والمؤمنين المتأدبين

قلندر
عبد القسبة الى
اهل المدينة وقال
الشيخ المصطفى
بالحج اوصى كعبه
فان بيت الله كالحرف
في لغة العرب
والله اعلم بالصواب
عليه السلام
المطلوب بالاجابة
وجه الكعبة

آورد بدین مشرف نشاند و ما بجانب بیت المقدس بعد از آن تغییر داده شد قبله را پیش از خود و بدین ماه منبر حرم
رضی الله عنه وارضاه و خدای عزوجل معین گردانید قبله را برای اکبریه او معلوم است که نشاید آن بخیر حاضرین را
و در صورت عدم مشاهده نیز دلائل قطعیه یا اقراش غنیه بی توان برود دلیل قطعی هم حال میسر نیست پس بطریق
اقتضا فحیدر شد که در حال غنیم و اختصار و دلائل بقرائن غنیه مشک توان نمود و از قصد اهل قیام معلوم شد که تا وقتیکه
یا خبر حکمی از احکام شرعی نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجویز مقرر کنیم بعد از آن خطای آن
تجویز یقین معلوم شد خواه در نماز خواند بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود
و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند من بعد خطای آن گمان
یقین خاطر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و مستینان نکردند و الله اعلم باب قبله من خاب عن مکة
جمعا قبله کسی که درست از مکة طرف قبله است ما لک عن ناقه عن عن من الخطاب قال ما بین المشرق
المغرب قبله اذا توجه قبل البيت محمد بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورد شود
بطرف خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب بجانب است راست گذاشته شود و مشرق را بجانب است چپ
و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه محقق شد اگر چه در اینجا جهت بسیار پیدا می شود که توجه بآن
مکن است و قید اذا توجه قبل البيت احتراز است از آنکه نسبت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست
چپ بجانب مغرب گذارد و الله اعلم مسئله طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطع فی انحاء چهارم
سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سخن در وجه اجتهاد و بدلائل غنیه تقیید کسیکه با جهاد قبله را شناخته باشد تا
در جدول میرساند یعنی آن التفات نباید کرد و اقوال صدوق و اجتهاد میرساند تقیید نباید رفت و صحیح است که واجب است
تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابر هم نیز مسئله سهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید
که در مساجد یکدیگر مسلمانان ثقه از او قبله را است کرده باشند و با جود و توجس که آفتاب بر بهر اخیر از خاک فرود و سایه امتحان
کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صورت وضو آفتاب بایستند و جای که سایه افتد معین نمایند و بهمان
سایه که یاد گرفته بودند استقبال میکنند و در وقت فجر و مغرب و غشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب شفق احمر را با خطه
نمایند که از قبله کدام جانب است و بهمان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد ما وقتی میتوان بر دو کسافت بعید و نشاء
و چون در منزل و از دهنزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر امتحان باید کرد و باب تقطع فوضیه القبله
الحائث و عن الحسن الملقب علی الدابة ساقط میشود فوضیه استقبال قبله از شخصیکه ترسند و باشند از غیبه و از نماز و از

حضرت محمد علیه وسلم که فرموده بآن بکار برده شود و سوار بر این می شود و اگر کسی مسجد را بر روی مسجد حرام یعنی مسجدی که در آن واقع است و مسجدی که در آن نیست و مسجدی که در آنجا یا گفت بیت المقدس و هر دو یکی است بقوی گفته است تخصیص مسجد برای آنست که این مسجد را بنیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و اما اگر کرده اند بافتن یا ایشان پس اگر کسی نذر کند نماز گذارد و مسجدی ازین مسجد را بگذارد لازم میشود که برود آن مسجد و نماز گذارد و آنجا پس اگر گذارد و در غیر این مسجد نماز نکرده و از عهده نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد و در مسجدی است که این مسجد را بگذارد و متعین نمیشود آن مسجد پس در این است که نماز گذارد و هر جا که خواهد ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه تحقیق در اینجا است که در باب طهیه سفر میکردند و با وضو متبرکه که در عزم پس حضرت صلعم باب تحریف فرمود و سفر را برای مواضع متبرکه که غیر از قصد خصوصیت است که با وضو منع فرموده و امر بطله رواج بگیرد و این یعنی بکسر و غفاری نهی را شامل طور و پشت و او بر ریه و از طور منع کرد و الله علم باب فضل القعود

فی المسجد لا انتظار الصلوة و للمشی الیه و بیان فضیلت نشستن در مسجد بجهت انتظار نماز و راه رفتن بسوی آن **باب**

عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الملائكة تكتب على احدكم ما دام في مصلاه الذي يصلي فيه ما لم يحدث اللهم اغفر له اللهم ارحمه قال يحيى قال مالك لا ارى قوله ما لم يحدث الا الاحداث الذي ينقض الوضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده بر تیره فرستگان در دو مفرستند بر یکی از شما تا وقتی که در نماز خود است آنجا نیک نماز گذارد و است و آنجا تا وقتی که محدث نشده است میگویند یا بخدا یا یا میاز او را یا بخدا یا رحم کن بر او گفت

یعنی یعنی قول و ما لم يحدث مگر محدث کسی نکند وضو **باب** عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال احدكم في صلاة ما كانت الصلوة تحبسه لا يمنعه ان ينقلب الى اهله لا الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده همیشه هست یکی از شما و نماز تا وقتی که نماز نکرده است و از وضو نیک نماز نکرده باز کرد و بسوی او

نماز **باب** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن ابيه عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا

اخذتكم بما يحول الله به الخطايا ويرفع به الدرجات اسباغ الوضوء عند المكاره و كثرة الخطا الى المسجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط فذلکم الرباط رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده یا خیر ندیم شما را می نموده خدا شما را سبب آن عمل گنایان او بلند کند بسبب آن عمل درجات را تمام کردن وضو است نزدیکی مشقتها یعنی سبب و بسیار کام زدن بسوی مسجد و انتظار نماز بعد از آن نیست بپای نیست بپای نیست بپای نیست آنچه امر واقع شده است و آیت یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و ذابوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و در باب و در صلح و یا در شستن آب

جهاد است و را و اینجا است که صبر کردن نفس با انتظار نماز نیست از جهاد **باب** لا یخرج من المسجد انسان من المسجد بعد

رسول الله صلى الله عليه وسلم دید و دیار مسجد که بجانب قبله بود آب زمزم را با آب زمزمی را که از سینه برآمد و
پس حکم کرد آنرا با آب کراهه دخول المسجد لمن اكل الشهاب در کراهت در داخل شدن مسجد کسی که سر خود را در

مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب

مساجدنا یؤذینا بریح النعم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود

ایضا بخورد و او را بریوی سیر نفوس گفته است که جمعی کل ثوم را از اعذار ترک جماعت گفته اند و تحقیق این مورد

داشتن نیست بلکه زجر است او را که از آنکه تناول کند ثوم را در وقتی که مسجد میباید رفت با آب حجاز النعم

اذالم یؤذ المصلین و جاز الاستلقاء و اصفا احدی رجله علی الاخری اذالم یحش انکشاف العورة باب

عائز بودن خواب و مسجد فقیهه ایذا ندهد نماز کنندگان را و رخصت دراز کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپای

بر پای دیگر و فقیه نترسد از این هر شدن عورت مالک عن ابن شهاب عن عباد بن نعیم عن عماره و اخی

رسول الله صلى الله عليه وسلم استلقیا فی المسجد و اصفا احدی رجله علی الاخری عم عباد و دید آنحضرت را صلى الله عليه وسلم

و سلم که دراز کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پای دیگر مالک عن ابن شهاب عن

سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا یفعلن ذلك عمر بن الخطاب عثمان بن عفان یكرونا

این کار را یعنی استلقاء در مسجد باین صفت که سیکه باشند یکپای بر پای دیگر مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه از این

معلوم شد که استلقاء و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست

در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهی کرد از بر داشتن یکپای بر پای دیگر و علماء در وجه تطبیق گفته اند

که عوب از این غیر سافغ می پوشیدند پس بر داشتن یکپای بر پای دیگر خوف انکشاف عورت باشد و این مانع کرده

پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد بآنکه از او اسع باشد یا سر او بل پوشیده باشد هیچ یکن نیست در الله علم باب

لا تقنع النساء من المساجد اذالم یکن خوف قلعة منع کرده شود زنان را از دخول در مساجد و فقیهه نباشد بر قننه

مالک انه بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتنحوا اماء الله حله

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کنید کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد خدا مالک عن

بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادرت

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث النساء من المسجد كما منعت نساء بنی اسرائیل قال عی

بن سعید فقلت لعمرة انتم نساء بنی اسرائیل المسجد قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود اگر در می

ان حضرت صلی الله علیه وسلم خصلت را که پیدا کرده اند از زمان یعنی بیاباکی و بی امتیاز علی را البته منع میفرمودند ایشان را
از دخول در مسجد چنانکه منع کرده و شد از زمان بنی اسرائیل را گفت بجای گفتم عمر و را ایمنش کرده شده و بودند از زمان بنی اسرائیل
از دخول در مسجد گفت آری ما لک عن یحیی بن سعید عن عاکله بنت زید بن عمرو بن یقطل امرأة عن ابن الخطاب انما
كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فبقول والله لا اخرجن الا ان تمنعني فلا يمنعني عاکله زن
بن الخطاب طلبا فان یکرد از عمر بن الخطاب تا بر آید بسوی مسجد پس خاموش میشد پس میگفت عاکله قسم بخدا که خواهم بر آیم مگر
وقتیکه توضع میکنم پس منع نمیکرد حضرت عمر از مترجم گوید علیا مکرر ده هشت تا اندر زنان جوان را که در مساجد حاضر شوند
و تمام کایشان حدیث حضرت عائشه است و حضرت داده اند که عجز در فجر و مغرب و حشا بآید و بعضی در جمیع اوقات
حضرت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد اذ من ظلیبا باب در بیان آنکه از نیکه اراده دخول مسجد کند لازم است
بر وی که استئصال خوشبوی نماید ما لک ان یزید عن یسیر بن سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شهدنا
احد یکن صلی العشاء فلا تمسن ظلیبا فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه اراده که نیکه از شما ای مسلمات
که حاضر شوند نماز عشاء را پس باید که استئصال نکند خوشبوی را باب استنجاب اتحاد مساجد البیت باب در بیان استنجاب
بناساختن مسجد و رخا نه ما لک عن ابن شهاب عن محمد بن لیبید الاضداد ان عتبان بن مالک کان یوم فی
وهو احمی و انه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم انها کون الظلمة والمطر والبسید وانا رجل خفی بالبصر وفضل یا رسول الله
فی یومئذی کانا نأخذ به صلی قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال این یحب ان اصیبه فاشار له الى مکان من البیت
فصل فی رسول الله صلی الله علیه وسلم عتبان بن مالک است میگوید و قوم خود را و ابیا شده بودند و هرگز از او بجنبه باسالت ما
صلی الله علیه وسلم عرض نمود که هرگز نیت نیت که عیب باشد تاریکی شب باران و سیل و در مردی ام که ما و یست بهر
پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا ما گیرم آن مکان را بجای نماز گفت عتبان پس تشریف آورد و حضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود کجا دوست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد و عتبان برای حضرت صلی الله علیه وسلم
بمکانی از خانه پس نماز گذار و در وی حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید مسجد البیت است مسجد دار و میگوید
و هر یکی سبیل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماعت و مسجد
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز لکن سبیل نیست بجای بن کعبی درین حدیث و هم کرده
بجای محمود بن الربیع الاضدادی محمود بن لیبید گفت و الله علم ما لک عن هشام بن عماره عن ابیه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم رسول الله صلی الله علیه وسلم و مکرر بعضی نماز

۱۱
فلسفہ
فی کلام الہیہ بکیر و محسن
بانت حضور

فی کلایہ حضور
ای لانسوائٹ حضور
الجماعات و لایس
تحتی فی الخیار

مجلس
الشيخ
فان يثبت في المرات

ایمان بھری پی پی پی
قلمستان
کراچی

۹۳
وہم بنییدو
بنییدو

خود در خانه های خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی اعطان الابل وجازها فی الصلوة **باب** در بیان آن
 نماز در شست گاه شران و جایز بودن آن در شست گاه گوشتدان **مسئله** عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله
 المهاجر بن لم یومذ باسانه سال عبد الله بن عمرو بن العاص اقصی فی عطن النبل فقال عبد الله لا ولكن جعل فی
 الغنم روی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص آیا نماز گذارم در شست گاه شران نزدیک حوض گفت عبد الله نه یعنی
 جایز نیست لکن نماز گذار در جای شب مانند گوشتدان مترجم گویند سبب مجوز فقها آنست که نماز در شست گاه شران
 مکروه است و اعاده لازم نیست ترجمه قایل شدند بمرور اعاده و در حدیث صحیح بنی وارد شده است از نماز گذاردن
 در مقبره و حمام و فرزند و نذج حیوانات و در میان شارع عام و بر پشت کعبه و غیر ازین هفت موضع تمام زمین محل نماز است
 بخصوصیت موضع که از اجتنابی شود آری طهارت مکان شرط است و مخصوصیت آن نیز موجب که اگر تیره و تار باشد
 نماز در تنجانه های کفار اگر صورتی در اینجا نباشد حضرت علی کرده است نماز را در خرف بابل و از اینجا معلوم شد که در موضع
 ملعونه و قتل شدن و تقرب بعباد اکون خوب نیست **باب** کراهیه اتخاذ القبر مسجدا **باب** در بیان آن که اگر
 مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه است **مسئله** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم لا تجعل قبری و مثالی قبرا یسئل الله علیه قوم یخذوا قبور انبیائهم مسجدا
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار خدایا اگر دو آن قبر مراستی که عبادت کرده شود بسیار غضب است تا بر تو میکشند قبور انبیاء خود را
 مسجد کردند **باب** وجوب ستر العورة فی الصلوة **باب** در فرضیت پوشیدن عورة و نماز قال الله تعالی یا ای
 آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای فرزندان آدم بپوشید لباس خود را نزد یک مسجد نمازی مسجد مصدر میمی است یعنی مسجد
 و مسجد تغییر میکند نماز را و از اینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنجا قتل لباس کسی مرد را
 در آن نماز مایه گذارند از راست و چپ از راست که ستر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه قتل لباس
 که زن حره را می باید که در آن نماز گذارد و چهار و کمره سالیح است و کمره سالیح آنست که ستر جمیع بدن باشد از روی
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و طین و ظهر و عاز و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اواصل ظهر و قدین الا کعبین
 و وجود اصابع جلین و آنچه بان نزدیک است و الله اعلم مسکله حد ستر لباسی است که مانع او را که لون بشره گردد زیرا که
 ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمودند لعن الله الکاسیات العاریات
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون بشره نمی شود مانند جامه رقیق و پهل انج یعنی جامه که در میان خیط و افضل باشد جایز
 نیست پس بعد از آنکه انتقال کرده شد و در طین و ماله که تر و دست تری که آنرا لباس نمیتوان گفت **باب** الصلوة

نه قلنت
 التک مکررا
 الابل و الماعز و الغنم محل طهر
 نه قلنت
 الزینة ما داری
 عن زید بن اسلم
 قال عطاء بن السجیان
 الصلوة العباد نوع
 الثیاب جاهل عباد

التوب الواحد باب در نماز گذاردن در یک عالم **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة قال
 سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في ثوب واحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم او كلكم ثوبان
 سوال نمود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بدست هر کسی شما دو
 است یعنی هر کسی دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد خرج خواهد بود **مالك** عن هشام بن عمر عن
 ابيه عن عمر بن ابي سلمة انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في ثوب واحد مثملاً به في بيت ام سلمة و
 طهره علي حاتق بن عمر بن ابي سلمة ویدر رسول الله صلى الله عليه وسلم که نماز میگذارد در یک جامه مثمال کرده اند و خانه
 ام سلمه نهاده بر دو طرف آن ثوب بود و مشکب خود شتمال است که بجانب چادر از زیر بغل راست برآورد و بر
 اندازد و جانب دیگر از بغل چپ برآورد و بر مشکب است اندازد **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب
 قال سئل ابو هريرة هل يصلي الرجل في ثوب واحد فقال نعم فقيل له هل تفعل انت ذلك فقال نعم او لا يصلي
 في ثوب واحد وانت ثوبان في ثوب واحد **المشجب** سوال کرده شد ایوم بره رایا نماز گذارد و در یک جامه گفت آری پس گفته شد که
 آیا تو میکنی این طور گفت آری هرگز من نماز میگذاردم در یک جامه هرگز نه **مالك** عن ابن شهاب عن
 بلغة ابن جابر بن عبد الله كان يصلي في الثوب الواحد جابر نماز میگذارد در یک جامه **مالك** عن ربيعة بن عبد
 ان محمد بن عمرو بن حزم كان يصلي في الثوب الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میگذارد در یک جامه پس **مالك** عن ربيعة بن عبد
 الواحد چگونگی نماز گذاردن در یک جامه **مالك** انه بلغه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كبر
 ثوبين فليصلي في ثوب واحد ملتحق به فان كان الثوب قصيرا فليؤثر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نیاید دو جامه
 پس باید که نماز گذارد در یک جامه مثمل شده بان یعنی جانبی را از زیر بغل راست برآورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر
 بغل چپ برآورده بر کتف راست اندازد و این اقرار است از شتمال است که جامه را در گلو گره زند و دو دست در میان جامه
 پس اگر چادر بر دار و کشف عورت لازم آید و اگر نه بر دار و دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس
 بندد و از **باب** اقل ما يجوز طهارة ان فصل فيه اقل ثيابي که جایز است زن را نماز گذاردن در آن **مالك** عن
 محمد بن زيد بن قنفذ عن ابيه انها سالت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ما اذا انفصلت فيه المعة من الشيا
 فقالت فصل في الخمار والدرع السابعة اذا عصبته طهورا قد عصبها محمد بن زيد سوال کرد ام سلمه چه چیز است
 نماز گذاردن در وزن از قسم جامه پس گفت نماز گذاردن در و منی و کر نه کامل وقتیکه می پوشد پشت قد های خود را **مالك**
 انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت فصل في الدرع والخنجر حضرت عائشة نماز میگذارد و در دست

قلنا المشجب
 آملی تظمن و در سما
 و یوضعه علی الثوبین
 ۹۵
 قلنا
 امه بالاحادیث لا اشتلا
 به مخالفین طریقه
 علی حاتق بن عمر

علاء و بنو نصر بن عبد ربیع بن کلاب بن مره مالک عن هشام بن عروة عن ابي ان رسول الله صلى

من العام في
منه ان تظن في
يدني في الصلوة لا
الرجوع والكون في
ان كان ظن في
عكسها فاصولها
بارة قال في الصلاة
هو لا حرج قال الشافعي
انما انكشف في
سوى الوجه واليد
44
فذلكم الاعادة قال ابو
حنيفة اذا انكشف في
اليد العظمى اعاده عليها
في قوله
قال ابن ابي نجر كان من
العرب الثقات في الصلاة
على الخوف فهو
في الصلاة

حقیقت شامیه لعل علم اعطاها بابا جهم و اخذ من ابی جهم انجانیة له فقال یا رسول الله فم قال فی نظرت الیه
 علیها فی الجملۃ رسول الله علیه وسلم یوشیه فیصد شامیه کما و علم بود بعد از آن داد آن جمیع علم بآبای جهم و گفت
 عرض آن از ابی جهم انجانیة را از آن اویس گفت ابی جهم یا رسول الله چرا در کوی جمیع علم اختیار نمودی انجانیة را
 برانید من نظر کردم بسوی علم این جمیع در نماز انجانیة جاریست ساد و منسوب بانجمن یا منج نام شهر است متبرک
 از خیر و بد معلوم شد که نماز مقارن حالتی و در جائه مکانی گذاردن که ظن اشتغال بآن و غفلت از ارکان نماز
 غالب باشد مکروهست و در حدیث شریفین واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارند در جائه ابریشمی بعد از نماز
 از آن عرض کردند و فرمودند لایق به الذائقین فی العلم باب احتیاج اتخاذ البقرة للمصلی فی الصحی و نحوها من غیر
 باب در احتیاج سترو گرفتن کسیکه نماز میکند در صحرا و مانند آن یعنی در جائه که گذر مردان میباشد مالک ابن بلغان
 صلی الله علیه و سلم کان یستتر و اخلته اذا صلی عبد الله بن عمر سترو میگرد سترو ساری خود و قنیه نماز میکند و مالک
 عن هشام ابن عمر انه ان اباه کان یصل فی الصحی علی غیر سترو عوده نماز میکند در صحرا بسوی غیر سترو متبرک گوید
 در احادیث امر کرده اند با قاتل سترو در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر باین احتیاج است زیرا که عرض
 بن الرزیر بغیر سترو در صحرا نماز گذاردن و نیز از احادیث معلوم شده که احتیاج است نزدیک بودن از سترو بوضیقه در میان صلی
 و سترو قدر سجود باشد تا مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترو هم از هر چه جل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخره جل
 تا آنکه در طول مقدار یکدست باشد و در عرض مقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از در ظاهر پیش و در محصل غرض همان
 و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عضا و ششیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیر از میان قدر موخره
 الرضی التفتیش نمیدادند و این دلیل صریح است بر آنکه خبر وی کفایت نمیکند و الله اعلم باب التخی عن الما و بن یدى المصلی
 و الاثر و الما و باب در سج از گذشتن پیش روی نماز گذارنده و امر دفع کردن گذرنده و دشمنای نماز مالک بن ابی
 مولى عن ابن عباس عن عبد الله بن مسعود ان زید بن خالد الجهنی او سئل عن رجل یسجد لیسنا له یأذاه من رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فی الما و بن یدى المصلی فقال ابو جهم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو علم الما و بن یدى المصلی ما
 علیه لكان ان یقف الیبعین خیاراً لئن ان یسجد بین یدیه قال ابو النضر کلا یدى اقال الیبعین یوما و امشوا و اوسنته
 زید بن خالد جهنی فرستاد بسیر بن سعید را بسوی ابی جهم سوال میکرد از روی چیزی شنیده است از آنحضرت صلی الله علیه
 در حق گذرنده از پیش روی نماز گذارنده چنین گفت ابو جهم که فرمود رسول علیه السلام اگر بدانند گذرنده پیش روی نماز
 که چه و نال است بر او و بر آئینه میباید استادن او چهل دوره بهتر برای او از آنکه بگذرد و پیش روی او

الحبيصة شرب من
مطر واصل من عليه
كيس الياكس الماء الشبان
مدرس إلى من
مدينة وهي مكسوة
الباء ١٢٠٠ قلست
وطر به اهل العامة
قال القتيبي القوا من
العلم على كراهة الشر
بين يدي المصلين
فعل فلم يصلوا برفعة
ولا يزال في اول الامر
فان ابيهم عطف وهو
الروم في المقالة فان
لم يكن بين ابيهم
فليس ادهم ناز

حالی نگذاشته باشد و گفته است که من نمی بینم این را جایز و قبیح که برپا کرده شود نماز و بعد از آنکه تمیز تحریر گوید امام و بنیاد دارد
راه دخیل شدن در چیزی که در میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة قعودی نمی شکنند نماز گذشتن چیزی پیش روی
خوابگاه یا بشنودن زن حائض **مالک** ان یبلغه ان علی بن ابیطالب قال لا یقطع شیء الصلوة حائض یا بن یحیی
علی بن ابیطالب گفت ای شکنند نماز چیزی را از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء حائض یا بن یحیی **المصنف** عبد الله بن عمر سبغت فی شکنند نماز
چیزی را از آنچه گذرد پیش روی نماز گذارنده مترجم گوید پنج جهت درین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و درین است
است بن مالک حسن البصر آن بود که گذشتن زن مخصوصاً از حائض گذشتن بگ خصوصاً بگ سبغت و همچنین خر قطع میکند نماز را
لکن احادیث صحیحیه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان حضرت صلی الله علیه و آله
و در میان قبله می بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس در حق سگ اند علم **باب** وجوب طهارة بدن المصلی
و توبه محل صلوة و باب در وضو است یا که در شکن بدن نماز گذارنده و جابره او و جابی نماز او قال الله تعالی و یتأبک قطعاً
و الآخر فافهم و جامه های خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک باسناده قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اذا صاب ثوب احدکم من الخیضة فلیغسله بالماء ثم یتوضأ فید ترجمه بالا گذشت مترجم گوید و باید
بایام خود و دلالت میکند بر آنکه پاک جامه مقدم نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گذارد
و داخل مبارک می نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاع نداشتند جبریل آمد و بران حال مطلع گشت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فی الحال غسل خود را بر تاقتند و نماز را تمام فرمودند و ازین نجاست معلوم شد که طهارة فعلی و جابره و دیگر
و احیاناً است و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود و بهین آیات و عمرات انکفا باید کرد و احمد حاکم گفته اند که اگر کسی
گذارد و در جامه او غسل او نجاست بر او و امید است اعاده نماز بر وی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر درهم باشد پس
تقصیر علاج دادن و جبریل نجاست فعلی این قول قوی است **باب** من بجز جرح سائل یغتفر له ما یتعلق
بجده و توبه من ذلک الجرح سیکه از زخمی روان باشد عفو است او را آنچه متعلق میشود و بدن او و جامه و از آن ختم
عن **مالک** عن هشام بن عماره عن ابیه ان المسود بن عفره متخذه اند دخل رجل علی عمر بن الخطاب **ص**
من الیل الی طعن فیها فاقطعها لصلوة لصبغ فقال عمر نعم و لاحظ و الا سأل عن من ترک الصلوة فضله عمر
یتعبد و ما **ص** و در می بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانیده شد از زپس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

قلت
وطیبه اهل العلم
قلت
فلا یقطع الصلوة فی بدن
علی بن ابیطالب
انما انما النجاسة
كانت جائزاً و طیبه
اهل العلم فی الجمله
قلت
وطیبه اهل العلم
ای سال و الشهور من
من هب الشاخی و طیبه
و القرح و موضع الفضل
و الجامة انکان و طیبه
بالهم سیار و طیبه
لا المسح و طیبه
لکل فی فیضه و طیبه
العقوب و طیبه
لعمد البلی و طیبه
طیبه اهل العلم

من كان محال
يتمسك بالصلوة
ثابتاً قبل الصلوة
جاءه انما يفسد
و ما قاله

وصفی اندیشه انچه از دلائل معلوم میشود آنست که اخذ آن بخداستعالی در نیت و قصد تقریب باین محل فرض است تا از عادت
و ریاضت و شکر امتیاز واقع شود و تعیین این محل مانند آنکه طهر است یا خضرت فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا دو
رکعت لازم نیست، بدلیل آنکه بعضی صحاب نیت احدی است یا حج و اجماع و اما قرآن نموند و بعد از استفسار از حضرت
صلی الله علیه و سلم تعیین کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریر فرمودند و عمر و جمعی بسیار از علمای امت
پس نیت مترد بوده در میان فرضیه و تعلیه و بعضی صحاب نیت حج کردند و نمیدانستند که صفة حج حیثیت بلکه آنرا
از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلقی نمودند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلاوة و الله علم خلافاً للمساج فی قوله
فان صلی فرضاً و حب قصد فعله و تعیینه و الاصح وجوب نیت الفریضة دون الاخذ فی الی الله تعالی محل نیت فکبر است

و نطق عدم نطق بآن یک است **باب نیت تکبیرة الافتتاح** فرض است تکبیر ابتدای نماز قال الله تعالی
و دبیت فکبر بر و روگذا خود را یاد کن یا الله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه و سلم
تکبیرها التکبیر جزوی از نماز که غیر نماز را بر مصلحت حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود تکبیر است و فی حدیث العرب
المسی فی صلاوة قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا قمت الی الصلوة فاصبغ الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر حین بر خیزدی
نماز پس کامل کن وضو را و روبرو شود گردان پس تکبیر گوید قال مالک فی الذی یصل لنفسه فتنی تکبیرة الافتتاح انه

یستأنف صلوته و قال فی الامام یسئ تکبیرة الافتتاح حتی یفترخ من صلوته قال اریحان یعید و یعید
من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و افانهم یعیدون گفت مالک در باب شیخ فیکه نماز گذارد و برای او
خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد و بخیار افتتاح را که وی استیفاء کند نماز خود را و گفت مالک یا ایها المیکه فراموشش کند
تکبیرة افتتاح را تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت می بینم که اعاده کند امام و اعاده کنند آنرا آنکه پس پشت او بودند
نماز را و اگر آنکه پس پشت او بودند بخیار گفته بودند نیز اعاده کنند مسأله معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است
پس تغییر پسیر مانند الله اکبر ضرر نمیکند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا افتتاح است بخلاف الله اکبر که در عرف آنرا تکبیر میگویند
و تحقیق تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله عظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ تر گفت کفایت میکند یا

حب القیام علی القادر فی الفریضة و رخص القعود فی المأثم لا یقید ما فرض است قیام بر کسیکه قوه قیام دارد
در فرضیه و رخصت داده شد نشستن در حق آنکه قدرت بر قیام ندارد و قال الله تعالی و قیوم و الله

قانتین استیبرانی خدا قراة کنان دعا گوین یا الله عز و شاه بر عروق
عن ابیه عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت صلی رسول الله صلی الله

عن محمد بن
 عن ابن شهاب عن
 عن علي بن ابي طالب
 عن علي بن ابي طالب
 عن علي بن ابي طالب

عليه و هو قال فصل في الصلاة ما لم يثبت نماز گذار در حضرت صلوات الله عليه وسلم حال آنکه حضرت صلوات الله عليه وسلم نماز گذارند
مالک عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركبا فرسا فصرخ عند فحش شقرا الا
 فصل في صلوة من الضلوات وهو قاعد الحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم سار شديدا ربي يس فاقدم بالانبياء
 ان يس يس خراشيد شجانب راست از بدن مبارک حضرت صلوات الله عليه وسلم گذار و نمازی از نماز او داشتند بود مسکله
 قیام نصب قنار ظهر و انصبان فخذ و ساق است و این رصدهای بسیار میتوان شد و حکم در آن صورتهای اتباع حرکت
 پس اگر آنکه بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا مسکله عجز از قیام متحقق میشود و بجز
 شديده در انسانی صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که میضایان را توالت نفس و گران عضا و برهمزدگی حواس می سید بیدار
 مرض یا دوران سرد رسیده و مانند آن مسکله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذار و خواه برصفت جمله خواه مربع و اگر نشستن
 نتواند بر جنبه خود نماز گذار دوروی بقبله کند و بر پهلوئی است خفتن بهتر است از پهلوئی چپ پس اگر بر پهلوئی نشسته
 بر پشت خود غلطد و دو پای بجانب قبله کند **باب** یحجزان یقعد القادر فی النافلة جائز است نشستن در نماز
 کسی که قوه بر قیام دارد **مالک** عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد عن المطلب بن ابی وادعاه السهمی عن
 زوج النبیه صلوات الله علیه انها قالت ما دایت رسول الله صلوات الله علیه فی سجدة قاعدا قطعתי کان قبل وفاته
 بعام فكان یصل فی سجدة قاعدا و یقل بالسورة فیونطاحی تكون اطول من اطول منها کنتم حضرت حضرت زید
 آنحضرت را صلوات الله علیه در نماز نفل شسته هرگز تا آنکه شد پیش از وفات خود بیکال پس نمازی گذار در نفل خود نشسته و بخواب
 سجده ای بر تن میگرداند تا آنکه دراز تر میشد از سجده که دراز تر بود مسکله قوی آنست که بر پهلو نشسته نیز نفل میتواند گذار و با وجود قدرت
 بر قیام و قعود بحدیث شریف من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و من صلی قائما فله نصف اجر القاعد
 بنام مصلح است **باب** یحجز فی النافلة ان یصل حاله اذا البقی من القراءة شیء قلیل قام و قرا ترکم جائز است
 در نماز نفل اگر نشسته بگذارد پس چون باقی ماند از قراة آنکه چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالک** عن
 عمام بن عروة عن ابیہ عن عائشة زوج النبیه صلوات الله علیه انها اخبرتهم ان رسول الله صلوات الله علیه یصل صلوة
 قاعدا قطعתי اسن عن کان یقعد قاعدا لحواف اذ ادان یرکم قام فقرأ نحو من ثلثین اولین ثم و رکع آنحضرت رکعت
 مردیت که نذر رسول الله صلوات الله علیه وسلم گذارده باشد نماز شب است سجدات تا آنکه معشر پس بخواند در حال نشسته
 تا چون میخواست رکوع ایستاد پس بخواند و بر لبی آیه اچیل آیه باز رکوع میکرد و **مالک** عن عبد الله بن زید
 ابی القضر مولى عن عبد الله بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبیه صلوات الله علیه ان رسول الله صلوات الله علیه

كان يصلي جالساً فافقر وهو جالس فاذا بقى من قرآنه قد مر ما يكون ثلثين اداء لعين اية قام فقرأ وهو قائم ثم رجع
 وسجد ثم صنع فذكر كذا الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذازد و نشسته پس میخواند قرآن را نشسته پس
 میماند از قرآن او قدر یک باشد سی آیه یا چهل آیه می ایستاد پس قرآن میگردانید و بعد از آن رکوع میکرد و سجده میکرد و بعد از آن
 اگر در رکعت دوم مانند آن باب **فصل في القائه على القاعد في النوافل** باب در بیان فضیلت کسی که ایستاد و بگذارد نماز را
 بر کسی که نشسته گذارد و **صالح بن عبد الله بن محمد بن محمد بن سعد بن ابی وقاص بن مولى النخعي بن العاص** و **عبد الله بن**
عمر بن العاص عن عبد الله بن محمد بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله عليه وسلم وهو قائم على من يصلي
 صلياً وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو نماز یکی از شما که نشسته گذارد مانند نصف نماز است ایستاده هر
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر بن العاص انه قال لما قلنا من المدينية نالنا و باؤ من و حكمها شديداً فخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سبعتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمرو بن العاص گفت برنگا سیکه آدمیم با مدینه رسید با و بار سخت
 از تپیدن نه پس برآید آنحضرت از خانه مبارک خود بر مردان و ایشان نماز میگردانیدند در نفل خود نشسته پس فرمود
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز ایستاده است یعنی در ثواب باب **جواز التقوى في النوافل**
 محتملاً او معتقاً باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتیاجاً یا جازاً **رواه عن الصادق عليه السلام** انه بلغه ان
 عمارة الزبير وسعيد بن المسيك كانا يصليان النافلة و احتبياً كعمرة بن الزبير وسعيد بن المسيك گذاردند نماز
 نفل را و هر یک ایشان محبتی بودند احتباً نیست که بر سرین فشنیدند و هر دو ساق ایستاده و در چادر را بر پشت بستن
 بر بند و یا در دست را بجای چادر بند و یا **باب** يستحب رفع اليد من حذو الملتكبين عند الافتتاح و اگر
 و القیام منده مستحب است بر داشتن دودست برابر و دوشش نزویک یکدیگر افتتاح و نزویک رکوع و وقت قیام زکوع
صالح بن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا
 افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعها كذلك ايضا وقال سمي الله
 حمداً و بذلك الحمد و كان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم و قبحه كشرع محمداً
 نماز را بر می داشت دودست خود را برابر دوش خود و قسمتی که بر می داشت سر خود را از رکوع بر می داشت
 و دودست خود را نیز همچنين و میگفت سمي الله من حمداً و بذلك الحمد یعنی شهادت خود را ساقی کسی که بر سر
 گفت او را می پروردگار را تراست مستطابش و می که رفع یدین را در سجود **صالح بن عبد الله بن**
عبد الله بن

قلته
 و عليه اهل العلم
 قلته
 قال اصاب
 و قيل له
 قلته
 قلت الاجباء
 فم الساق الى اليمين
 ثوب او باليد
 هذا جاز عند اهل العلم
 و اختصار ان يجلس
 جلسة التشهد
 الصلوة

له قلت
قال مالك لا يقرأ بالبسملة
فان قرأه لم يفسد
ولا قال ابو حنيفة
يمن ان يقرأها
وقال الشافعي فانه
فرض من الفائقة
والجمهور ما في الجملة
سنة ١٠٤

له قلت
ان قال مالك عن
ابو حنيفة
يمن ان يقرأها
وقال الشافعي فانه
فرض من الفائقة
والجمهور ما في الجملة
سنة ١٠٤

واجب گفته و ترك واجب انصاف عظيم و نماز را داشت الا انك نماز پیش روی فاسد نمی شود و شافعی قائل است بآنکه هر انصاف
فاسد هم میشود مسئله جمعی گفته اند که وجوب سجده فاتحه بخیر میشود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حرکت
زیر اگر وجوب فاتحه شامل است اینهمه را و صحیح است تا وقتیکه شناخته شود که اطلاق کلمه بخواند درست است بحديث ابی داود که
ان حضرت مسلم بن احمد بن حنبل اعرابی عجمی مشیخ کبیر هم قرآن میخواندند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الحمد لله انتم و هم
والاستثنی فی تصویب آنهاست و استهجان قومیکه تجوید قراءه کنند بقصد دنیا فرمودند و شیخ جاثبات نشده است که حضرت
صلی الله علیه وسلم صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول عجمین و اعراب اسلام مسئله کلمه کلمه از فاتحه
بدانکه بوجهیکه در عرف انرا قراءه فاتحه نگویند نماز درست نشود و فصلی که اسم قراءه را نفی کنند ضرر نمیرساند و چنین
اگر بجهی باشد که اسم قراءه کل فاتحه نفی کند قاطع قراءه اوست بخلاف آنکه نفی نکند مسئله اگر فاتحه بخواند ذکر گویم قراءه
که خواهد و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی توی ندارد و **باب لا یقرأ بالبسملة الله الرحمن الرحیم اذا افتتح**
الصلوة بخواند بسم الله الرحمن الرحیم شروع کند نماز را **مالک** عن حمید الطویل عن النبی بن مالک
قال قلت و داء ابی بکر و عمر و عثمان حکام کان لا یقرأ بالبسملة الله الرحمن الرحیم اذا افتتح الصلوة النبی گفت ایستادم
پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان عینی اقتدا کردم بایشان پس بپشت ایشان میخواندند بسم الله الرحمن
و قتیکه شروع میکردند نماز را منترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و ظاهر این حدیث است که میخواندند بسم الله الرحمن الرحیم
بذنب امام مالک و جمعی تاویل کرده اند بآنکه بخواند بوجهیکه سمیع میشود پس لالت کند بر نفی جهر بر نفی قراءه مطلقا و
پس دلیل از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافه است که لالت کند بخواندن بسم الله خفیة و در پیش شافعی خواندن بسم الله
فرض است زیرا که جهر فاتحه است و جهر بسم و صلوته جهریه است و در پیش ابو حنيفة سنون است خواندن آن بطریق
اختلاف جهریه و سریه و الله اعلم **باب النبی عن مناداة الامام فی القراءة** باب در شیخ از مسامعت امام در خواندن قراءه
یعنی مقتدی آنبا که یا امام قراءه قرآن کند **مالک** عن ابن شهاب عن ابن اکیمة الدیلمی عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه و آله من صلوته جهر فیها بالقراءة فقال هل قراء مع منکم احدنا فقال رجل نعم انایا رسول الله فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اقول ما لا ینزع القرآن فاشهد الناس عن القراءة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
چشمه رسول الله صلی الله علیه و آله بالقراءة حیث سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویة از ابو هریره
رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت از نمازی که جهر کرده بود در آن بقراءة پس فرمود یا خوانده است یا من کسی از شما
انحال پس گفت مروی آری من خوانده ام یا رسول الله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه من میگویم حدیث را که

نزع کرده بشود و باین در قنات یعنی ششصد و در نماز سبب اندن قنات و عویس بازمانده مردان از قنات
 خواندن با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یک چهارمیکه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن بقراءة و فیکه شنیدند این را
 آنحضرت صلعم **باب** اختلف السلف فی القراءة خلف الامام علی اقول ثالثها ان یقرأ خلفه فیما استوفیه
 استعجاباً بدون آنکه بقیه اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در قنات مقتدی پس پشت امام بر اقول سوم آن اقول
 بخواند پس پشت امام در نماز یک چهارمیکه است و بطریق اخباری بطریق وجوب بخلاف نماز یک بند که در قنات
 در آن **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل هل یقرأ خلف الامام قال اذا صلح احکم خلف
 الامام فحسبه قراءة الامام واذا صلح وحده فلیقرأ قال وکان عبد الله بن عمر لا یقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر
 و فیکه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام پس
 گفته است او را خواندن امام و چون نماز گذارد و تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام
مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا بصير
 اني احب ان اكون وراء الامام قال فممن ذاعى فقال اقول بها في نفسك يا فارسي فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه
 يقول قال الله تعالى قُتِبَتْ اَصْلُو بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِكَ نَفْضًا فَيُنْضِفُكَ اِلَيَّ وَنَفْضًا يَنْضِفُكَ اِلَيَّ وَلَعَلَّكَ مَسْأَلُ ابْنِ
 گفت که گفتن ای ابوهریره هر آینه من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه
 پس گرفت ساعد بن عبد الله از آن گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا میخیزد و نشود پس بر آید من
 از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا استعالی قسمت کرد نماز در میان خود و در میان بنده خود و حصه پس نمیدان مرا
 و نمیدان بنده مراست و بنده مراست آنچه سوال کرد یعنی هر کلمه از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است
 میان من و میان بنده من ابوهریره از تسمیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را نماز فهمید که فاتحه کن لازم است
 که در هیچ حال ساقط نمی شود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کرد و در باین سواست جواب آهسته شد که این سوال جواب
 در نماز ضرور است **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابي عبد الله كان يقرأ خلف الامام في الصلاة فيقرأ في كل ركعة
 عوده بخواند قنات پس پشت امام در نماز یک چهارمیکه و امام در آن بقراءة **مالک** عن يحيى بن سعيد وعن ربيعة
 بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الامام في الصلاة فيقرأ في كل ركعة في كل ركعة بالقراءة قاسم بن محمد رآه بخوان
 پس پشت امام در نماز یک بند بخواند امام در آن نماز **مالک** عن يزيد بن رومان ان نافع بن جابر بن مطعم كان
 يقرأ خلف الامام في الصلاة فيقرأ في كل ركعة في كل ركعة بالقراءة نافع بن جابر رآه بخواند امام در نماز یک چهارمیکه و امام

قال الشافعي القنات
 خلف الامام واجبة
 ١٠٦
 ان يقرأ في سكنا
 الامام فيها والا فراء
 معه وقال مالك في
 فيها اسرها في الامام
 في كل ركعة في كل ركعة
 لا يقرأ خلف الامام في كل ركعة
 كان يقرأ

مالک عن هشام بن عروة عن ابي ابيانه سمع عبد الله بن عامر بن ربيعة يقول صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبر
 فقرأ فيها بسورة يوسف وسورة الحج قراءة بطيئة قال فقلت اذا لقد كان يقوم حين يطعم الفجر فقال اجل عروه
 از عبد الله بن عامر بن ربيعة كذا رويهم ليس اشد حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند و روی سوره يوسف
 و سوره حج خواند بدرنگ استخراعتی تبرئیل و توفی گفت عروه پس گفتیم قسم بخدا چون انقدر بخواند الله سوره ششم
 باشد و ششم طلع میکند صبح صادق پس گفت آنرا **مالک** عن يحيى بن سعيد و ربيعة بن ابي عبد الله عن الحسن القاسم
 بن محمد ان الفرافصة بن عمار الخثعمي قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة
 ما كان يردد ها فراغته گفت ياد نگرفتم سوره يوسف را مگر از خواندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب كثرة
 آن **مالک** عن ناظم ان عبد الله بن عمر قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم لا تقرأ من القرآن الا من كان يقرأه
 عبد الله بن عمر بخواند در نماز صبح در حال سفر و سوره نخستين او افضل يعني سوره قاف و الزاريات و طه و انشد آن در هر روز
 ميخواند سوره فاتحه و يك سوره متروك گويد رضى الله عنه ما رآه قهيد رضى الله عنه في بيت بلدا اتفاقا في بيت زبير اكر عبد الله
 بن عمر نادى فليكنه در مدينه و مكنه بود حاضر ميشد در جماعات فاتحه را ميكر و با هم اتفاق امامت كردن در سفر مي افاد و بعضا **مالک**
 باسناده ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري صل الصبر و الفجر صبا و بتيه مستبكة و اوقا فيها تسونين
 طوليتمين من الفصل حضرت عمر نوشت بجايز ابو موسي اشعري كه بگذارد نماز صبح را در آن حال كه ستار را ظاهر و در هر سجده
 و بخوان در آن دوسوره را در او فصل و باب يقرء في اولى المغرب و العشاء و كذا في اول الظهور و العصر من الفصل
 طوليته و قصيره بحسب ما يقدر بخواند در دو ركعت اول از نماز مغرب و عشاء و بخوان در دو ركعت اول از نماز عصر و فصل
 سوره در او يا سوره كوتاه و موافق آنچه ميرايه **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن جابر بن مطعم عن ابي ابيانه قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه و آله يقول في المغرب جبر بن مطعم گفت شنيدم حضرت را صلى الله عليه و آله و سلم كه خواند سوره طه در نماز مغرب
مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت
 الحارث سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول في المرات عرافة قالت ليا ابني لقد ذكر كوتبة فقال انك بهذا السنه انما الاخرى
 من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقرأ بها في المغرب ام الفضل شنيد عبد الله بن عباس را كه ميخواند
 سوره المرات پس گفت اسے پسر ك من برايمند ياد دادے مرا بخواند ان خود اين سوره را
 كه و سے احمد تراستى است كه شنيدم آن را از رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 بخواند آن را در مغرب **مالک** عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن

قال ابو عبد الله
 عندهم و لم يوافقوا
 انتهى على القوم
 اذا نقلوا عن غير
 طولي الفصل على
 بطول الفصل عليه
 حديث عمر عليه
 ان اهل العلم قوله
 كان يقرأ في الصبر
 في السفر في ان يقرأ
 ١٠٩
 السفر افاق و ذلك
 لان ابن عمر كان
 يقرأ في البيت المسجل
 اذا كان مقبلا عليه
 نافع ذلك منه
 الا في السفر

تمام میکنند رکوع او را سجود او است مکمل اقل رکوع است بوجهی که دو کف دست بدر که برسد و این است
آنست که وضع بدن علی الکتبتین منفرج شود و بران عمل جاری گشت پس افراد رکوع پهلوا بختا بودند باین صفت
و بجهت آنکه آنچه قریب قیام باشد وی قیام شدید است و اقل اطمینان آنست که متفصل شود برضی راس از بوی
برمانی خلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و دور کینه ابد و دست
گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک بوی یکم گیرد و رفع بدین کند و زکری از اذکار را نوره مانند سبحان الی اعظم
و سبحان الله سجده بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکنند بوی خیر آن و مثلاً از خوف چیزی
رکوع کند یا سجده افتد و درین مسئله بحث است بمسأله اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا ترک
اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و حله نزدیک شافعی نماز فاسد شد و صحاب ابو حنیفه مختلف اند بخاک
آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و حله سنت و بولصحه در ایة مشهور و شافعی آنکه اطمینان
در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و نشستن بین السجودین و الله اعلم باب النحر
قوة القرآن فی الركوع باب در منع مصیة از خواندن قرآن در رکوع ما لا اله الا الله عن ابراهیم بن عبد الله
بن حنین عن ابیه عن علی بن ابي طالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن قراءة القرآن فی الركوع مختص
بمن قروا تحضرت صلی الله علیه و سلم از خواندن قرآن در رکوع یا ب استحب للام ان يقول اذا قرأ الله ما لا اله الا الله
سم الله من سجده و لا انا اوم و بنی الاک الحمد مستحب است امام را بگوید و فیکه بر میدارد و سر خود از رکوع سمع الله لمن
استجب است مقتضی را که بگوید اللهم ربنا اک الحمد ما لا اله الا الله عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صلی الله علیه
عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا قال الامام سمع الله لمن سمع الله من سجده فقلوا اللهم ربنا الاک
خاندین و اخی قوله قبل المثلثة عظم لها تقدم من ذنب رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیکه گفت امام سمع
لمن سمع الله پس بگوید اللهم ربنا اک الحمد زیرا که حال نیست هر که موافق افتاد و سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد
آنچه پیش از آن گذشت از گناهان او و تشریح گوید که نزدیک است عظم اک تقصیر گناهان بر سمع الله من سجده و مقتضی
بر ربنا اک الحمد امام شافعی بگوید که امام و مقتضی هر دو جمع کنند سمع الله من سجده و ربنا اک الحمد را مسأله گفته اند در
لا بد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس آوازی مهول که بر دارد کفایت نکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت
باب ترك الصلوة و حلاوة الفهم و غیرها باب در بیان ترک قنوت در نماز و غیره و غیره ما لا اله الا الله عن نافع بن عبد
بن عمر ان لا یقنط و شیخ من الصلوة و عبد الله بن عمر قنوت میخواند و بعضی از نماز یعنی نه در نماز و نه در غیر آن تشریح گوید ابو

منع الملاءمة
كراهية قرفة القرآن
في التكميل والتميز
السبح والحمد
الركوع والاعتناء
عندنا لا كمن سب
عليه السلام
وبه يقين
أولاً لا مـ
يعلم القرآن
ولما هو من
على ذلك الحمد
وقال الشافعي رحمه الله
بنيها أسوأ
في قوله
البيضاقي إلى ما فيه
في شيء من القرآن
يفتد ومنه إلى
السنة ومنه إلى
عند أن يحكم كيف
في شيء من العاصم
المكتوبة وذهب
الشافعي إلى أن يفتد
في الصلوة والركوع
الركوع والتميز

گفت قنوت بخواند و چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در دو تر تمام سال یعنی حدیث نزدیک و محمول بر همین است و نزد
خواندن قنوت در نماز فجر سنت است دون سائر اوقات قنوت در وتر نیست نزدیک می برگرد نصف آخر از رمضان
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک است یعنی بعد از رکوع است و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک بر دو
روایت آمده و نزدیک است قنوت چهار بار که در حدیث ابو هریره و مقدریان تأمین گویند بحديث ابن عباس در قنوت
و تر نیز اختلاف علماست نه سبب عبد الله بن مسعود و اقام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری این
المبارک و المکره شنیعه و جامع بیان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است نه سبب مالک و
واقعی درین باب نه سبب احمد و اسحاق است که اگر نماز را از نواز اول بر مسلمین برسد قنوت در صبح فایده و در سائر صلوة
عامه مستحب است و قنوت و تر در آخر نصف رمضان متاکد است و در تمام سال مستحب است علم باب یضم کفیه
علی تأیض علیه الوجه فی السجدة پنجمه همان الکین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را
در حال سجده و بران آرد آن بر دو کف را از هر دو استین **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سجد وضع
کفیه علی الذی یضم علیه و حجه قال نافع و لقد رايت فی یوم شدید البود و انه لیخرج کفیه من تحت برنس لحتی
یضم علی الحصباء عبد الله بن عمر وقتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران روی خود را
نافع و هر آینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن
تا بنهد آنرا بر سنگ ریزه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول من وضع وجهه بالارض فلیضم کفیه علی
الذی یضم علیه حیث یقع و اذا وضع فلیرفه فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه عبد الله بن عمر میگفت هر که
پیشانی خود را بر زمین پسندید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر وارد پیشانی را بیاورد
بر دارد دو کف را زیرا که هر آینه دوست سجده میکند چنانکه سجده میکند روی مسلمة حد سجده وضع هفت استخوان است
بر زمین چهره دیدن و رکبتین و اطراف قد من حدیث شیخین امرت ان اسجد علی سبعة ارباع الخ و لا یسجد
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجده ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا یسجد
از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجده فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجده و الکمال است که بگوید
بیزرفع یدین و سخت رکبتین را بر زمین بنهد بعد از آن یدین را بعد از آن چهره و انف را و ذکر می را از او کار را و
بگوید و میاید که دو دست را نزدیک بکنین نهد و اصابع خود بجانب قبله نشر کند و تقصیر یق کند
میان رکبتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد و مسلمة علم استقی اند

۱۲
قنوت
ذهبنا اهل العباد
ان وضع الوجه فی
السجدة واجب و افض
البدین و الرکبتین
والقدین فواجبه
و الشافعی اطلقه
و ذهب ابو حنیفة
ان ان وضع الیدین
سنة و عامة الفقهاء
علی ان تقطع الیدین
لیس بواجب ۱۳

قلت رطبه
اهل العلم
قلت ربه
قال اهل العلم
من ان يرضع
ويشرب على الارض
قلت
والله الفقهاء على
سكينة التفتاء
وهو هذا ان يرضع
اليك على عقبه
ويقعد مستوفيا
غير مضطرب وان
الاستة ان يجلس
جلسة الشهر الاول
التي المرض

بر روی بضع جبهه سجود آنها نود و دو دست و دو قدم نزدیک شایسته ای واجب از رویک الوجوه وضع بدین
سنت است و نیز متفق اند بر آنکه کشف بر دو دست و بر آوردن آنها از استین ضرورت است **باب** المرضی اذ لم
يستطع السجود او ما رواه ايامه مرضی فقیه که تواند سجده کردن ایما کند بسر خود یا اگر درنی هالک عن نافع
ان عبد الله بن عمر ان يقول اذ لم يستطع المرضی السجود او ما رواه ايامه لم یضعه الى جهنم شیخا عبد الله بن
سکنت و فقیه که تواند یا سجده کردن باید که ایما کند بسر خود یا اگر درنی و بر دارد بر روی پیشانی خود چیزی یعنی خاک یا چیزی
تا بر آن جبهه رساند مسلمة مر فیله اشاره که وضع میکند او را می باید که چیزی که جبهه اقبال بر کتین و اگر چیزی موضعی سجود
کرد اند بهتر باشد و اگر وضع و سجود کرد سجود می باید که اخفض باشد از رکوع **باب** صفة السجود و بیان کیفیت سجود
همان عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن حماد بن عمار عن ابن جابر عن عبد الله بن عمر ان قال له
من الذین یصلون علی اوراکهم قال قلت لادری بالله قال مالک یعنی الذي یسجد لا یرفع عن الارض یسجد
وهو کالحق بالارض عبد الله بن عمر گفت و اسع ابن جابر اشاید تو از جماعه هستی که نماز میگذارند بر سرینهای خود
واسع گفت نمیدانم شرم خدا گفت مالک را ویداشت ابن عمر کسی که سجده میکند و بلند نمی شود از زمین سجده میکند و داخل او
تصل است بر زمین مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه سنت است که بر دارد سرینهای خود را و اعتماد کند بر زمین **باب**
جلس بین السجدةین کجلسة الصلوة و لا یجلس علی صدره و قد اصابه بعضه و قد یجلس علی ریه و یجلس علی ریه و یجلس علی ریه
ما و نه نشیند بر قدم و قدم خود **باب** عن صدق بن یسار عن المغيرة بن حکم انه رای عبد الله بن عمر
یسجدتین فی الصلوة علی صدره و قد اصابه فلما انصرف ذکر الله فقال انها لیسنت سنة الصلوة و انما افضل
ان اجلس انما شئتک مغیره بن حکم دید عبد الله بن عمر را که رجوع میکرد در میان دو سجود و نماز بر قدم و قدم خود پس فقیه
بزرگش از نماز ذکر کرده پیش او این مسلمة گفت هرگز این جلوس نیست سنت نماز و جز این نیست که میگویم این
باب انما یارم مسلمة انما در میان سجدهتین یعنی نشستن بر صدر و قدین نزدیک ابن عمر مکرر دست نزدیک عبد الله
بن عباس سنت و عمل الله را بر او است و اطمینان درین جلوس است لکن سنت است که قومه و جلوس را بر او است
استراحت و ترک آن هر دو حدیث آمد دست و بر دو سجده **باب** صفة الجلوس فی الصلوة بیان طریق نشستن
عن عبد الرحمن بن قاسم عن عبد الله بن عبد الله بن عمر انه کان یوحی عبد الله
بن عمر یرکع فی الصلوة اذ جلس قال ففعلت و انما یومئذ حدیث السن ففما فی عبد الله بن عمر قال انما
یصلو ان شئین جک الیمنی و ثنی رجلك الیسری فقلت له فانک تفعل ذلک فقال ان یجلی لا یجلا

بن عمر كان يشهد فيقول بسم التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا
 وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يقول هذا في الركعتين الأولى
 ويدعو اذا قضى تشهد بما يدا له فاذا اجلس في آخر صلاته تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم التشهد ثم يدعو بما يدا له
 فاذا قضى تشهدا واراد ان يسلم قال السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم عن يمينه فيريد على الامام فان سلم عليه احد عن يساره ودع عليه عبد الله بن عمر تشهد بمخبر
 مكثت بسم الله التحيات لله ثم يجوز ان يقرأ في تشهد اوله وعامه ويقرأ في آخره او يسجد
 وقتيكة تمام ميكرو تشهد خود را پس وقتيكة می نشاند و در آخر نماز خود تشهد بخواند همچنین نیز اگر آنکه مقدم ميكرد فقط تشهد را
 بعد از آن دعا ميكرد و آنچه بخاطر او ميريد پس چون تمام ميكرد تشهد خود را ميخواند است كه سلام دهد ميگفت سلام على
 ورحمة الله وبركاته الحمد لله التحيات السلام عليكم بجانب راست خود بعد از آن روي ميكرد و بر امام پس اگر سلام ميگفت و
 کسی از جانب چپ او روي ميكرد و بر وی يعني جواب سلام ميدها لك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة
 زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها كانت تقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله
 وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته
 السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة ميگفت وقتيكة تشهد بخواند التحيات
 هذا عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله كانت تقول
 اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
 ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم حضرت عائشة وقتيكة تشهد بخواند ميگفت التحيات لله الحمد لله ثم صبح تشهد مروي از قس
 و اختلاف انه در اختيار است و درين اختلاف هم دليلي قومي بهم ميرسد پس بايد گفت كه هر صفتي كه خواند مروي
 سنت است و عامل بخير مسئله شافعي الفاظ مترادف را حذف كرد و اقل تشهد گفته است و اين صفت قريب است
 بقاعه شقيق منا و الله علم باب الاشارة بالمسبقة في التشهد باب در بيان صفت اشاره يا كنت مسجور
 در تشهد هذا عن مسلم بن ابى هريرة عن علي بن عبد الرحمن المعافى انه قال راني عبد الله بن
 عمر انا اعبدت بالحصباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

حدیث اختصار
 الترجمة تشهد بالصلوات
 والشافعي تشهد بان
 عباس و مالك تشهد
 عباس و اختلاف مروي
 عن شافعي في الاختصار

اذا جلس في الصلوة وضع كفه اليمنى على فخذ كفه اليسرى وقبض اصابعه كلها واسأله باصبعه التي تلي لسانها
 ووضع كفه اليسرى على فخذ كفه اليسرى وقال هكذا كان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت ویدم اعدا بدین عمر
 ومن بازی میکردم بسنگ فرما در نماز پس وقتیکه بازگشتم منع کرد و مرا گفت بمن چنانکه میکردم و حضرت صلی الله علیه
 و آله گفت چگونه می کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چون می نشست در نماز می نهاد کف راست خود بر زان راست
 و برید میکرد و انگشتان خود را بر آن و اشاره میکرد بان انگشت خود که نزدیک باهاست و می نهاد کف چپ بر
 زان چپ خود و گفت ابن عمر اینچنین کرد و حضرت صلی الله علیه وسلم صالک عن عبد الله بن دینار انه قال
 قال عبد الله بن عمر اذا دعوا واشتدوا بصبعين اصبع من كل يد فتماني مسكة تحتار نزولك شامي است
 که همه اصابع را جمع کند و مسوچ اشاره نماید چنانکه ابن عمر نقل کرد و موضع اشاره قول اهد است بحديث مسلم بحجة
 آنکه عرض از اشاره توحید است تا قول افضل معاصد یکدیگر واقع شود باب صفة الصلوة على النبي صلی
 علیه و آله باب و کیفیت در دو فرستادن بر حضرت صلی الله علیه وسلم صالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد
 بن عمر بن خرم عن ابيه عن عمر بن سليمان الزرقاني قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله
 كيف نصلي عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على
 وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد صحاب گفتند یا رسول الله چگونه در دو فرستیم بر تو
 پس فرمود بگوئید اللهم صل على محمد و آل محمد صالک عن غدير بن عبد الله المحمدي عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه
 اخبره عن ابي مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن عباد فقال له بشير بن سعد
 ابن نائلة ان نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك قال فسكت رسول الله صلی الله علیه
 و آله حتى قلنا ان لم يسأله ثم قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد
 و آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك حميد مجيد و السلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت
 تشریف آورد و حضرت صلی الله علیه وسلم پیش ما در مجلس سعد بن عباد بن عباد گفت او را بشیر بن سعد
 از فرموده است ما را خدا آتمائے بانکه در دو فرستیم بر تو یا رسول الله پس چگونه در دو فرستیم بر تو
 پس گوئی که و حضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه آرزو کردیم ما که این سائل کا شک سوال میکرد و از حضرت صلعم
 بعد از آن فرمود بگوئید اللهم صل على محمد و آل محمد و سلام بهمان صفت است که دانسته اید مسکه جمهور اهل علم بر آنند که صلوة
 گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب بسوی همین معنی دلالت میکند لفظ

تحقیق
 آتش اهل العلم علی تحقیق
 الاشارة بالمسبحة
 الیمنی عند قوله لا اله الا الله
 و هو الصلوة من فذهب
 ابن خزيمة ذكره
 فی المؤلفات
 قلنا علی ان اصله
 اهل العلم علی ان اصله
 علی النبی صلی الله علیه و آله
 ۱۱
 سلم مسکین فی الشهد
 الاخير غیر واجبة
 و ان هذا بشير لقطان
 عمر و عائشة و ابی
 الشهد و ان الشهد
 الاول محلهما و ذهب
 الشافعي صحه الی جوحا
 فی الشهد الاخير فان
 لم يصل لم يضره صلوة
 و استحبابها فی الشهد
 الاول

قال في
 من لم يقرأ في صلاة
 من التشهد أو في آخرها
 فليس عليه شيء من
 أربع فرائض من
 حديث الباب
 قول أهل العلم ان لا يقرأ
 قبل السلام مستحب
 قال في
 عاقلة أهل العلم

١١٨
 على أنه يسلم تسليماً
 عن عينية وعن سبيله
 السلام عليكم ورحمة
 الله والسلام عليكم ورحمة
 الله واختاروا أن لا يقرأ
 عبد الله بن مسعود
 عن النبي صلى الله عليه
 وسلم أنه إذا بوأ و
 التزمه في وقال مالك
 يسلم إذا لم يقرأ تسليماً
 راجعاً إلى السلام عليكم
 ورحمة الله عليه
 عن ابن عباس
 عن النبي صلى الله عليه
 وسلم أنه إذا بوأ و
 التزمه في وقال مالك
 يسلم إذا لم يقرأ تسليماً
 راجعاً إلى السلام عليكم
 ورحمة الله عليه

ابن عمر حضرت عائشة وروى باب تشهد واما تشهد الامل صلوة فثبت امام شافعي تشهداً فاعلى ست بوجوب صلوة و تشهداً آخر بل كرو
 نزلت في زمانا وحيث ثبت و تشهد اول نزولك شافعي حيث ترجم كويدا قل صلوة اللهم صل على محمد و آل محمد كل ابن صيدنا
 كود كور شهد و صلوة سنت ست نزول و جود و فرض ست نزولك شافعي و قول حج هو اقوى بينهما يدا **باب الدعاء قبل السلام**
 باب و راجع لزودن و عايش اترقتن سلام **ما قال** عن ابى الزبير المكي عن طاووس اليما عن عبد الله بن عباس
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم هذا الدعاء كما اتيكمهم السورة فمن القراء يقول اللهم اني اعوذ بك
 من عذاب جهنم و معذوبك من عذاب القبر و اعوذ بك من فتنة المسيح الدجال و اعوذ بك من فتنة المحييا
 و المميت و روى ابن عبد البر بن عباس عن حضرت صلى الله عليه وسلم في ما عوذت بها من دعاءنا نحن امويث انا
 سورة از قرآن ميگفت اللهم اني اعوذ بك اللهم ترجمين دعاء ثبت اسي بار خدا يا هر كسي من پناه ميگيرم متواز عذاب نزع
 و نيا و ميگيرم متواز عذاب قبر و نيا و ميگيرم متواز فتنة مسيح و جان نيا و ميگيرم متواز فتنة زندگاني و مرگ ترجم كويدا بود او
 از ابو بريد و روايت كرده است اذ فرغ احكام من التشهد الاخير فتعوز بالمد من اربع يعني چون فارغ شوي از نماز التشهد آخر
 بايد كه نيا و ميگيرم متواز عذاب نزع و ترجمه حديث الباب و همين ست فخرت عايش كه دعايش از سلام تسبيح ست **باب**
 حصة السلام قال النبي صلى الله عليه وسلم و تسليما لها السلامه خير لك طلال ميگردد بر صلب بر آمدن از نماز و سخن گفتن
 ست **ما قال** عن عائشة عن ابى حنيفة في حديث التشهد انه كان يقول السلام عليكم عن عبيد بن زياد عن ابي امام فاه
 سلم عليه احد عن يساده و صلى الله عليه ابن عمر سئلت اسلام عليكم بجانب راست خود بعد از ان رد ميگر و بر امام پس اگر
 سلام ميگر و كسي بر سر او از جامعه از جانب چپ او رد ميگر و بروي مترجم كويدا اختيار امام مالك آنست كه امام و منفرد يك
 السلام عليكم قصد كند باز پيش روي خود بعد از ان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقصد مي يك تسليمه بهمين سلامت
 ميگر و ديگر بجانب امام پيش روي خود قصد بكنند و اگر بجانب يسا كسي بر او سلام بكند تسليمه سيوم بجانب يسا روي كويدا
 سلام است و اكمل ان حديث ترمذي عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يسلم عن عينية و عن يساره
 السلام عليكم و رحمة الله عليكم و معزة الله و لهذا جمهور علما بدو تسليمه فاعلى شده اند در حق امام و منفرد و مقصد مي
 و نيز اوت و رحمة الله و الله علم مسلم اقل سلام اسلام عليكم كيا درست چنانكه ابن عمر ميگر و اكمل ان اسلام عليكم و رحمة الله
 بجانب راست و چپ التفات نموده مسئله ترتيب كان بوجهي كه ذكر كرده شده فرض است تير اكر چون رجوع كنيم بهموم
 از لفظ صلوة و نماز كيه تغيير ترتيب كرده شود و اطلاق لفظ صلوة بر ان راست مني آيد پس اگر سجود عايش از كوي كه سجود
 نماز فاسد شود و اگر سهوا كند آنچه بعد ترك ست لغو ست و از همان ترك نماز خود را تمام كند و سجده هم كند **باب**

بعض
 و جهة فيها
 على ما مر

التي يذبحها روضه الميقي على اليسرى وتسمى الركوع والسجدة والذكر في القومة والطمانية فيها وبين السجود بين
 فقلت عليه السلام اني اريد ان اعلم ما في الركوع والسجدة والذكر في القومة والطمانية فيها وبين السجود بين
 من الصلوة الى احدى جهتي شاة بازرك ووصله انما زهر جانبي كثرها به **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى

عن جابر عن عبد الواسع بن جابر انه قال كنت اصلي وعبد الله بن عمر سنيلا ظهري الى الجدار للقبلة فلما اقميت
 صلواتي انصرفت اليه من قبل شيئا لا يغير فقال عبد الله بن عمر ما منعك ان تنصرف عن عيادت قال اقلت
 رايتك فانصرفت اليك فقال عبد الله فانك قد اصبت ان قائل يقول انصرف عن عيادت فاذا كنت
 فصل فانصرف حيث شئت ان شئت على عيادت وان شئت على يسارك واسع ابن جابر انك كنت
 سنيلا اقوم وعبد الله بن عمر ناهية ببوليت خود رايد بوار قبله من فتيلة تمام كردم نماز خود را بازگشتم بسوی او بجانب چپ
 پس گفت عبد الله بن عمر چه چیز منع کرد ترا از آنکه بازگردی بسوی راست خود گفتیم دیدم ترا پس بازگشتم بسوی تو گفت عبد
 اله بن عمر تو نیک کردی هرگز نیکه نکرده میگوید که بازگردی بسوی جانب راست خود البته پس فتيلة نماز میکنی بازگردی بهر جانبی نخوا
 اگر خواهی بجانب است خود و اگر خواهی بجانب چپ خود **باب** الا بعد السلام در بیان ذکر رکعت بعد از سلام منقول
مالك عن عبيد بن سليمان بن عبد الملك عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي هريرة انه قال من سجد في ركعتين
 صلوة ثلثا وثلثين وكبر ثلثا وثلثين وحمل ثلثا وثلثين وثم المائة بل الله الا الله وحده لا شريك له الملك
 المحيد وهو على كل شيء قدير غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر او يهرى وگفت هر که سجده کند بعد از نماز
 مرتبه و الله که بگوید می نسوزم مرتبه الحمد بگوید می نسوزم مرتبه و ختم کند صد را با این کلام لا اله الا الله وحده لا شريك له
 که نام او اگر چه پندماندگفت دریا **باب** من سجد من ركعتين ساهيا اثم وسجد سجدتين بعد التسلية
 بعد از دو رکعت در نماز سگانی یا چهار سگانی یا فراموش کرده باید که نماز خود را تمام کند و سجده کند و سجده بعد سلام **مالك**
 عن ابوبن بن ابي تيمية السخدي عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف
 من اثنتين فقال له ذواليد بن اقصم ته الصلوة ام نسيت يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق
 ذواليد بن فقال الناس نعم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ركعتين آخرتين ثم سجد تسليما مثل
 سجده او اطول ثم رفع فتكبر فجد مثل سجده او اطول ثم وضع رويته از ابي هريرة که رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بازگشت از دو رکعت نماز پس گفت اورا ذواليد بن اياک نماز ساخته شد نماز را يا فراموش کردی تو يا رسول الله
 فرمود حضرت صلعم يا راست گفته است ذواليد بن پس گفت مردمان از من پرسیدند حضرت صلعم عليه وسلم
 پس گفت دو رکعت باقی مانده بعد از آن سلام و بعد از آن تکبیر گفت پس سجده کرد و مانند سجود خود در نماز یا در نماز
 بعد از آن سر برداشت باز تکبیر گفت پس سجده کرد و مانند سجود خود در نماز یا در نماز بعد از آن سر برداشت

من الصلوة الى احدى جهتي شاة بازرك ووصله انما زهر جانبي كثرها به **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى
 عن جابر عن عبد الواسع بن جابر انه قال كنت اصلي وعبد الله بن عمر سنيلا ظهري الى الجدار للقبلة فلما اقميت
 صلواتي انصرفت اليه من قبل شيئا لا يغير فقال عبد الله بن عمر ما منعك ان تنصرف عن عيادت قال اقلت
 رايتك فانصرفت اليك فقال عبد الله فانك قد اصبت ان قائل يقول انصرف عن عيادت فاذا كنت
 فصل فانصرف حيث شئت ان شئت على عيادت وان شئت على يسارك واسع ابن جابر انك كنت
 سنيلا اقوم وعبد الله بن عمر ناهية ببوليت خود رايد بوار قبله من فتيلة تمام كردم نماز خود را بازگشتم بسوی او بجانب چپ
 پس گفت عبد الله بن عمر چه چیز منع کرد ترا از آنکه بازگردی بسوی راست خود گفتیم دیدم ترا پس بازگشتم بسوی تو گفت عبد
 اله بن عمر تو نیک کردی هرگز نیکه نکرده میگوید که بازگردی بسوی جانب راست خود البته پس فتيلة نماز میکنی بازگردی بهر جانبی نخوا
 اگر خواهی بجانب است خود و اگر خواهی بجانب چپ خود **باب** الا بعد السلام در بیان ذکر رکعت بعد از سلام منقول
مالك عن عبيد بن سليمان بن عبد الملك عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي هريرة انه قال من سجد في ركعتين
 صلوة ثلثا وثلثين وكبر ثلثا وثلثين وحمل ثلثا وثلثين وثم المائة بل الله الا الله وحده لا شريك له الملك
 المحيد وهو على كل شيء قدير غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر او يهرى وگفت هر که سجده کند بعد از نماز
 مرتبه و الله که بگوید می نسوزم مرتبه الحمد بگوید می نسوزم مرتبه و ختم کند صد را با این کلام لا اله الا الله وحده لا شريك له
 که نام او اگر چه پندماندگفت دریا **باب** من سجد من ركعتين ساهيا اثم وسجد سجدتين بعد التسلية
 بعد از دو رکعت در نماز سگانی یا چهار سگانی یا فراموش کرده باید که نماز خود را تمام کند و سجده کند و سجده بعد سلام **مالك**
 عن ابوبن بن ابي تيمية السخدي عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف
 من اثنتين فقال له ذواليد بن اقصم ته الصلوة ام نسيت يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق
 ذواليد بن فقال الناس نعم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ركعتين آخرتين ثم سجد تسليما مثل
 سجده او اطول ثم رفع فتكبر فجد مثل سجده او اطول ثم وضع رويته از ابي هريرة که رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بازگشت از دو رکعت نماز پس گفت اورا ذواليد بن اياک نماز ساخته شد نماز را يا فراموش کردی تو يا رسول الله
 فرمود حضرت صلعم يا راست گفته است ذواليد بن پس گفت مردمان از من پرسیدند حضرت صلعم عليه وسلم
 پس گفت دو رکعت باقی مانده بعد از آن سلام و بعد از آن تکبیر گفت پس سجده کرد و مانند سجود خود در نماز یا در نماز
 بعد از آن سر برداشت باز تکبیر گفت پس سجده کرد و مانند سجود خود در نماز یا در نماز بعد از آن سر برداشت

التي يذبحها روضه الميقي على اليسرى وتسمى الركوع والسجدة والذكر في القومة والطمانية فيها وبين السجود بين
 فقلت عليه السلام اني اريد ان اعلم ما في الركوع والسجدة والذكر في القومة والطمانية فيها وبين السجود بين
 من الصلوة الى احدى جهتي شاة بازرك ووصله انما زهر جانبي كثرها به **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى
 عن جابر عن عبد الواسع بن جابر انه قال كنت اصلي وعبد الله بن عمر سنيلا ظهري الى الجدار للقبلة فلما اقميت
 صلواتي انصرفت اليه من قبل شيئا لا يغير فقال عبد الله بن عمر ما منعك ان تنصرف عن عيادت قال اقلت
 رايتك فانصرفت اليك فقال عبد الله فانك قد اصبت ان قائل يقول انصرف عن عيادت فاذا كنت
 فصل فانصرف حيث شئت ان شئت على عيادت وان شئت على يسارك واسع ابن جابر انك كنت
 سنيلا اقوم وعبد الله بن عمر ناهية ببوليت خود رايد بوار قبله من فتيلة تمام كردم نماز خود را بازگشتم بسوی او بجانب چپ
 پس گفت عبد الله بن عمر چه چیز منع کرد ترا از آنکه بازگردی بسوی راست خود گفتیم دیدم ترا پس بازگشتم بسوی تو گفت عبد
 اله بن عمر تو نیک کردی هرگز نیکه نکرده میگوید که بازگردی بسوی جانب راست خود البته پس فتيلة نماز میکنی بازگردی بهر جانبی نخوا
 اگر خواهی بجانب است خود و اگر خواهی بجانب چپ خود **باب** الا بعد السلام در بیان ذکر رکعت بعد از سلام منقول
مالك عن عبيد بن سليمان بن عبد الملك عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي هريرة انه قال من سجد في ركعتين
 صلوة ثلثا وثلثين وكبر ثلثا وثلثين وحمل ثلثا وثلثين وثم المائة بل الله الا الله وحده لا شريك له الملك
 المحيد وهو على كل شيء قدير غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر او يهرى وگفت هر که سجده کند بعد از نماز
 مرتبه و الله که بگوید می نسوزم مرتبه الحمد بگوید می نسوزم مرتبه و ختم کند صد را با این کلام لا اله الا الله وحده لا شريك له
 که نام او اگر چه پندماندگفت دریا **باب** من سجد من ركعتين ساهيا اثم وسجد سجدتين بعد التسلية
 بعد از دو رکعت در نماز سگانی یا چهار سگانی یا فراموش کرده باید که نماز خود را تمام کند و سجده کند و سجده بعد سلام **مالك**
 عن ابوبن بن ابي تيمية السخدي عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف
 من اثنتين فقال له ذواليد بن اقصم ته الصلوة ام نسيت يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق
 ذواليد بن فقال الناس نعم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ركعتين آخرتين ثم سجد تسليما مثل
 سجده او اطول ثم رفع فتكبر فجد مثل سجده او اطول ثم وضع رويته از ابي هريرة که رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بازگشت از دو رکعت نماز پس گفت اورا ذواليد بن اياک نماز ساخته شد نماز را يا فراموش کردی تو يا رسول الله
 فرمود حضرت صلعم يا راست گفته است ذواليد بن پس گفت مردمان از من پرسیدند حضرت صلعم عليه وسلم
 پس گفت دو رکعت باقی مانده بعد از آن سلام و بعد از آن تکبیر گفت پس سجده کرد و مانند سجود خود در نماز یا در نماز
 بعد از آن سر برداشت باز تکبیر گفت پس سجده کرد و مانند سجود خود در نماز یا در نماز بعد از آن سر برداشت

عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان احدكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان فليس عليه ان يركع حتى يذهب عنه ذلك احدكم
فليسجد سجدة ثنتين وهو جالس سئل ابي عبد الله عليه السلام فرمود هر آينه كي از شما وقتي كه مي ايستد و چنانكه نماز ميگزارد و پيش
شيطان مي آيد پس شسته ميگردد و اندر روي تا آنكه نيم اندك چه قدر گذارد و دست پيس چون بيايد يعني راكي از شما بايد كه سجده كند
و دو سجده و او نشسته باشد **صالح** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سأل احدكم

في صلوة فليذكر **صلى الله عليه وسلم** اما اربعاً فليصل ركعة وليسجد سجدة ثنتين وهو جالس قبل التسليم و فاني كنت اذكر كذا
التي صلى خامسة شفهم اربعاً ثنتين السجدة ثنتين وان كانت رابعة فالسجدة ثنتين و خيرة تشيخنا رسول الله صلى الله عليه وسلم و
وقتيكه شك كنند كي از شما در نماز خود پيش است كه چه قدر گذارد و دست آيا سر كند گذارد و دست يا چهار ركعة پيس بايد كه بخيزد
يك ركعت ديگر و بايد كه سجده و كند دو سجده و او نشسته است پيش از سلام پس اگر باشد ركعتي كه گذارد و آن ركعة پنجم ساخته باشد
آزماين دو سجده و اگر باشد ركعة چهارم پيس دو سجده و خاك اورد و كردن است روي شيطان را **صالح** عن عمر بن

بن زيد عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا سأل احدكم في صلوة فليذكر **صلى الله عليه وسلم** الذي يظن انه
سعى من صلوة فليصل ركعة ثنتين و ليسجد سجدة ثنتين في السجود وهو جالس عبد الله بن عمر ميگفت چون شك كنند كي از شما در نماز خود
پيس بايد كه تصد بكنيد چيزي را كه گمان ميكند كه فراموش كرد و دست از نماز خود پيس بايد كه بخيزد و آن ركعة بعد از آن سجده و كند دو
سجده و او نشسته باشد **صالح** عن عفيف بن عمر و السهمي عن عطاء بن يسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن

عنه اني كنت اجد ابن عمر في صلوة فلا يدري كير صلى الله عليه وسلم اما اربعاً فليصل ركعة ثنتين و خيرة تشيخنا رسول الله صلى الله عليه وسلم و
سجدتين و هو جالس عطاء بن يسار گفت سوال كردم عبد الله بن عمر و بن العاص و كعب الجبار را از شخصيكه شك ميكند و نماز
خود پيس نيم اندك سر ركعت گذارد و دست يا چهار ركعت پيس هر دو گفتند بايد كه بخيزد و ركعة ديگر بعد از آن سجده و كند دو سجده
و او نشسته باشد **صالح** عن نافع بن عبد الله بن عمر ان اذ سئل عن النيان في الصلوة قال ليخوض احدكم

الذي يظن انه سعى من صلوة فليصل ركعة ثنتين و ليسجد سجدة ثنتين عبد الله بن عمر وقتيكه سوال كرد و ميشد از شما اين در نماز ميگفت بايد كه تصد بكنيد
يحي از شما چيزي را كه گمان ميكند كه فراموش كرد و دست از نماز خود پيس بخيزد و آن ركعة بعد از آن سجده و كند دو سجده
سألت القاسم بن محمد فقال اني اهم في صلوتي فيكثر ذلك علي فقال القاسم امض في صلوتك فان ذلك يذهب

صحتي تنصرف وانت تقول ما اتممت صلوتي شخصي سوال كرد و قاسم بن محمد را پرسيد گفت هر آينه من شك ميكنم و نماز خود
پيس بيارم باشد اين شك من پيس گفت قاسم برو در نماز خود پيس هر آينه حال ميت كه نخواهد رفت شك از تو تا آنكه
بزرگي و ترسگوني كمن تمام كردم نماز خود را **صالح** انه بعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اني كنت اجد

وقف فی الصف فصیق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلاته فلما ان الناس من التصفيق التفت الى راي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اصكبت مكانك ففر يد يمينه الى الله
 علي ما امر به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوى في الصف وتقدم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في الصف فقال يا ابا بكر ما منعك ان تثبت اذ امرتك فقال ابو بكر ما كان لابن
 ابی جحافة ان يصلي يتلوي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الى رايك انك اكثر من التصفيق
 من نابه شي في صلاته فليسبح فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم فثبت
 بسوى قبيله بنى عمرو بن عوف تا صليح فرما يد بيان الاثان ووقت نماز ورايس آمد موزن بسوى ابو بكر لصديق
 پس گفت ايا نماز ميگذاري بامردمان پس اقامت گويم يعني ايا امانت ميکني پس گفت ابو بكر آري پس نماز شروع کرد
 ابو بكر لصديق پس آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم مردمان درميان نماز بودند پس صفوف را نگاه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 تا آنکه استاده در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابو بكر التفات بخی نموده در نماز خود پس چون بيا
 کرد مردمان دستک زد در التفات فرمود ابو بكر لصديق پس پيدا آنحضرت را صلعم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوى
 حضرت ابو بكر که درنگ کن در جاي خود پس برداشت حضرت ابو بكر و دست خود را پس حمد گفت خدا تعالی را
 به چيزي که امر فرمود او را بان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اين کار يعني بر تشريف استنابه حمد گفت بعد از آن
 تا آنکه برابر شد بامردمان در صف و پيش رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذار و بعد از آن بازگشت
 بامردمان يعني بعد انقضاء نماز پس فرمود اى ابو بكر چه چيز منع کرد تا از آنچه ثابت باشي در مکان خود و قتيکه
 امر کردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه بنود ابن ابی قحافة را که نماز گذار و پيش رفتي آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 پس فرمود رسول صلعم حبيت مرا که دیدم شمارا درين حالت که بسيار کردید دستک زدن را هر که پيش آيد او را
 چيزي در نماز او پس بايد که تسبیح گوید پس هر آينه حال اينست که دقتیکه تسبیح گوید آدمي التفات کرده شود و سب
 و جز اين نيست که دستک زدن مرزنان را خاص است مترجم گوید از اينجا معلوم ميشود که اگر شخصی در بعض نماز خود
 امام باشد و در بعض آخر مقتدي جايزست و نیز معلوم شد که جايزست مفارقت امامي و اقامه با امام و ديگر در اثنا
 نماز و از اينجا دانسته شد که اگر ذکرى بقصد تهنيم غيري بوده باشد مفسد صلوته نيست و تصفيق نیز مفسد صلوته
 و در حکم دست اشاره معنیه گفته اند که تصفيق بغير دست راست بر پشت دست چپ بايد کرد و الا نماز تباه شود
 و اين مسأله پيش فقير صحيح نيست زيرا که در حديث فليصفيق الناس واقع شد و تعيين مهيته تصفيق نکردند

هذه الحديث جازان
 يكون في بعض الروايات
 اماما في بعض الروايات
 وجوز الصلاة اماما
 وفي هذا الحديث جازان
 ان يجعل الله اذا حدثت
 نعمه في الصلوة وجوز
 ان يشاء المفسرين
 ١٢٥
 التصفيق في الصلاة
 ان ياتي كراهه تعالى في الصلاة
 وفيه القدر في الصلاة
 الصلاة في الصلاة
 مع ذلك اعلام شخص
 آخر في الصلاة

واستحبنا في كل باب وجواز دست رسانیدن بسنگریز یعنی برای هموار کردن در نماز و تسبیح نکردن این کار است
مسألة عن أبي جعفر القادري انه قال دایت عبد الله بن عمر اذا اهل المسجد سجدة الحصباء لموضع جهنم
 مسجد اخيفاً ابو جعفر قاری گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو میشد تا سجده کند دست میرسانید بسنگریز یا اگر
 جای پیشانی خود دست رسانیدن بسبک **مسألة** عن يحيى بن سعيد انه بلغ ان ابا ذر كان يقول سجدة الحصباء
 في الصلوة مستحبة واجداً وتركها اخيراً ثم العلم ابو ذر غفاری می گفت دست رسانیدن بسنگریز یا در نماز یکبار است
 و ترک آن بهتر است از کلمه شتران سخن ترجم گوید ترک آنچه شغل کند مصیبت را از محافظت ارکان صلوة بهتر است لکن
 فاسد میکند نماز را و قبیح عمل کثیر نباشد **باب استحباب ترك الاكفات في الصلوة** باب در تسبیح بودن ترک
 بجانب غیر قبله در نماز **مسألة** عن نافع بن عبد الله بن عمر لم يكن يلتفت في صلوة عبد الله بن عمر الاكتفات لم يكن
 در نماز غیر یعنی چپ و راست نمی نگریست **مسألة** عن أبي جعفر القادري انه قال كنت اُصلي وعبد الله
 بن عمر في الصلاة فالتفت فقلت له ابو جعفر گفت نماز میکردم و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من هم
 او را پس التفات کردم پس بدست گرفت مرا یعنی اشاره کرد و بآنکه التفات کن ترجم گوید التفات را سه مرتبه است
 اول آنکه بگوشه چشم نکرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات نه مکرر و سه مرتبه نماز بلکه در حضرت رسالت
 علیه صلوة و السلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدین آنکه از استقبال قبله متحول نشود و این قسم
 حرام است و سبیل صلوة نیست سیم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اکثر بدین از استقبال قبله منحرف شود و این قسم سبیل
 صلوة است **باب التاكيد في حضور الجماعة** باب در بیان تاکید حاضر شدن بجماعت **مسألة** عن أبي الزناد
 عن ابي حمزة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والكنفس بيده لقد هممت ان امسح برأسك
 ثم ارمي بالصلوة فيؤدون لها ثم ارمو رجلاً غيرهم الناس ثم اخل إلى رجال فاقروا بيوهم والى نفسي بيده لو علم
 احدكم اني يحرق عظامي يومئذ او يؤذي ما يتن من عظامي ليشهدوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروهم بكسبي نفس من
 در دست قدرت اوست بر آینه مقصد کردم که بفرمایم حجج کردن همیشه پس چه کرده شود و از اهل عبادان بفرمایم باز پس
 اذن گرفته شود برای نماز و بعد از آن بفرمایم شخصی را پس امامت کند مردمان را بعد از آن تخلف کند از نماز متوجه چشده
 بسوی مردمانی که حاضر نشده اند ایستاده است در وضیعت این مردمان و پیغمبری ایشان متوجه بشوم بجهانهای ایشان
 پس بسوزانم خانههای ایشان را قسم یک نفس من و در دست قدرت اوست اگر بدانند که از ایشان که خوشی آید یا
 استخفافی چرب را یاد و استخفافی بپیکر کسی باشد البته حاضر شود و بنام خدا صلواتی اقول است که جماعت فرض بکفایت

قلنا اهل العلم
 وعليه اهل العلم
 ان ترك ما يشغل عن
 الصلوة احب ولا
 الصلوة الصلوة ما
 يفسد الصلوة
 كان علاماً بسبب
 على قلنا مستحب
 اهل العلم ولا التفات
 لا تفصل الصلوة
 بالتحول عن القبلة
 بجميع بدن لا يشغل
 آراء الناس من التفت
 انهم في
 رسول الله صلى الله
 عليه وسلم
 قلنا لا يزال
 النفس سنة في الصلاة
 صلي الله عليه وسلم
 عددي ان يقول الله
 لقد هممت ان امسح
 براسك ثم ارمي
 بالصلوة على خروجه
 ربما يهملون شيئا من الصلاة
 ثم يظهرون له ما فعلوا
 فلا يقبله فما فعلوا
 بهتة يفتنه ويبتلي
 ايضا ان يقال كان
 المتخلفون في الجماعة
 هم المنافقون وكان
 ذلك علاماً عليهم
 بذلك لا بد من
 التماسك بالعلم
 الشاة بسبب
 واما قوله
 عظم بل لا بد
 التماسك بالعلم
 بجملة القول
 من صفة الدنيا
 في جميع
 الصلوة

قل

في الصلاة الخاصة
في تركها في الصلاة العامة
ما يكتسب من الصلاة
بالسبيل في الصلاة
التي تدعى على الصلاة
خاصة من غير الصلاة
والمسألة الخاصة بالاعتبار
في تركها في الصلاة العامة

في تركها في الصلاة العامة

والمسألة الخاصة بالاعتبار

في تركها في الصلاة العامة

في تركها في الصلاة العامة

في تركها في الصلاة العامة

في تركها في الصلاة العامة

است بوجهي که شعار اسلام ظاهر شود مثلاً در قریه صغیر و کجا و در کبیره و چند جائزیر که خدا تعالی فرمود و اینها را
 و منی اقامت ترویج آن و اظهار الهی و ضبط کرده اند حضرت صلی الله علیه و سلم ترویج و اظهار را با قیامت جماعت
 و در حدیث ابی داؤد آمده من ثلثة فی قریة او بدو لا تقام فیهم الصلوة الا استخوذ علیهم الشیطان ای غلب در حق
 بر کسی سنت موكده که ترک آن بی عذر حق ملامت میازد و حضور مساجد نیز سنت موكده پس اگر در خانه یا جماعت نماز گذارد
 بوجهی که مشهور گردد و در من بالکفایه باشد و تحقیق ملامت بر ترک عمارت مساجد باقی ماند چون این حدیث بطاهر خود
 دلالت بر فرضیت جماعت دارد و علماء در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقدیمت التردد دلالت بر تکریم
 جماعت میکند زیرا که آدمی قصد خیر را میکند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر هر چه بیشتر
 میتوان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس
 این قصد باین نفاق بود **باب** الخصه فی ترک الجماعة عند المصلی بآب در رخصت ترک کردن جماعت نزد یکایک
مألك عن نافع بن عبد الله بن عمر اذن بالصلوة في ليلة ذات برد و روي فقال الاصلوا في الحال فقال ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كان يامر المؤمن اذا كانت ليلة باقية ذات مطر يقولوا اصلوا في الحال عبد الله بن عمر اذن
 برای نماز شبی حسب سری و باد پس گفت و انما اگاه بشید بگذارید نماز در خانه یا بعد از آن گفت هرگز نه رسول الله ص
 میفرمود و موزن را وقتیکه میبود شب سرد و صاحب باران که بگوید الاصلوا الحمد یعنی بگذارید نماز در خانه یا در میانج
 مذکور است که رخصت در ترک جماعت بهیچ حال نیست مگر بجهت عذر عام مثل باران یا باد تند و وقت شب و همچنین کل ایامی
 یا عذر خاص مثل مرض و در عالمگیری گفته که جماعت ساقط میشود با عذر خاص بجز بر مردی منقطع و امثال آنها واجب
 و همچنین ساقط میشود باران و کل امای و به سردی شدید و تاریکی شدید **باب** فضل الصلوة فی الجماعة باب
 فضیلة نماز گذاردن و جماعت **مألك** عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اصلوا الجماعة
 تفصل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده است یعنی از
 ثواب بر نماز یک تنه گذاردن و شود بر بیت و هفت مرتبه **مألك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة احدكم وحده بخمسة وعشرين جزءا رسول
 صلى الله عليه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده تر است از نماز یکی از شما که تنها گذارد و برست و پنج جزء **باب**
 فضل حضور الجماعة فی العمة والصلی باب در بیان فضیلت حاضر شدن در نماز و عشا و نماز فجر **مألك** عن حماد
 بن عروة الا سئل عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بيتنا وبين المناضقين شهود
 العشا

والصبر لا يستطعونها واخوهذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود علامت خارق در میان ما و در میان منافقان
 حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح است منافقان نمیتوانند آنرا یا کلمه گفت مانند این ما **الله** عن سمی حولی الی بکر
 بن عبد الرحمن عن محمد بن الحسن عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو یعلمون ما فی القصة والصبر لا
 تؤهموا ولوجوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در نماز عشا و نماز صبح است البتة بیا میبخشد
 آنها اگر چه بر سرین خود عیش را نهند **الله** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حمزة ان عمر بن الخطاب
 فقد سلیمان بن ابی حمزة فی صلوة الصبح وان عمر بن الخطاب غدا الی السوق ومسکین سلیمان بنی السوق والمسجد فی علی
 الشقیة ام سلیمان فقال لهما لم ابر سلیمان فی صلوة الصبح فقالت انه بات یصلی فخلبت عیناه فقال عمر ان اشهد
 صلوة الصبح فی الجعة اجد الی من اقوم لیلته عمر بن الخطاب نیافت سلیمان بن ابی حمزة را در نماز صبح و عمر بن الخطاب
 اول روز رفت بسوی بازار و خانه سلیمان در میان بازار مسجد بوده است پس گذشت بر شفا مادر سلیمان پس گفت
 او را ندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آئینه او شب گذرانید در آن حال که نماز میکند او پس غالب شد
 بروی و چشم وی یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بزوی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر بر آئینه آنکه حاضر
 شوم من نماز صبح را در جماعتی بهتر است نزدیک من از آنکه استاده شوم یکشب یعنی نماز بتجده گذارم تمام شب **الله**
 یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن ابی عمرة الایضاری انه قال جاء عثمان بن عفان الی صلوة العشاء فوا
 اهل المسجد قلیلا فاضطجعه فی موضع المسجد فنتظر الناس ان یکثروا فاناه ابن ابی عمرة فخلس الیه فساله من هو فاجوبه
 فقال له ما معک من القرآن فاجوبه فقال له عثمان من شهد العشاء فکما اقام نصف لیلته ومن شهد الصبح فکما اقام
 لیلته عبد الرحمن بن ابی عمرة گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس کم دید اهل مسجد پس دراز کشید و از مسجد
 انتظار میکرد و مردمان را که بسیار شوند پس آمد نزدیک حضرت عثمان پس ابی عمره پس نشست نزدیک او پس الی
 حضرت عثمان اورا که نیست پس ابن ابی عمرة خبر داد او را پس فرمود حضرت عثمان حیثیت با تو از قرآن پس
 خبر داد او را پس گفت حضرت عثمان او را هر که حاضر شود بنماز عشا پس گو یا که قیام کرده است نیم شب
 و هر که حاضر شود نماز صبح را نیز پس گو یا قیام کرده است تمام شب امتراجم گوید رضی الله عنه وارفاده
 که در حدیث تاکید حضور جماعت در عشا و صبح واقع شد و از آن جهت که برای کسالت و منافقان بسیار
 دشوار است پس شایع تاکید ببلخ فرمود درین دو نماز تخصیص ناز جز باشد این مردمان را و در بعض
 احادیث تاکید نماز عصر نیز آمده از آن جهت که اکثر ناس اهل زراعت و تجارت و حرفه در نماز روزگار میکنند

ان قلت
 تخصیص این الصلوات
 بالناس لاجل اقلیتان
 ۱۲۹
 علی النفس

بنا بر این باید در خصایص تکیه کسل درین وقت یا پیش از آن باندکی باز اقامت شود و هیچ در میان آید پس چون وقت
اشتغال اکثر الناس بود تا نگردد و شد در اختیار اول وقت و حضور جماعت و بعد علم مسلمة چون افراد جماعت را که در میان
مسلمین واقع میشود و مستتر کثیر نیست چه صفت آن لازم می یابیم از آنجمله تا بعبث تا موئین در ارکان صلوة و این صفت
نفسیه است قطعاً بجهت حدیث انما جعل الامام ليوثق به الخ و از آنجمله اتحاد مکان عرفاً و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفوة
بر بقا سال آنها بعید از قریب می آید و جملوة حدیث ان قریب بعید میگردد و اندک مسجد یک مکان است و فناء اگر حرف از
سافت قیلة میشود اتحاد مکان متحقق شد و الا نه که یا اصل در التزام این صفت ضروری بودن علم است بافتخالات
انهم تمامت با بعت تواند کرد و چون یک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة مغرطه و صیحة بامنه از سمع آواز احوال امام
در باب احوال بعض صفوة و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان نمی
در هیچ جا نقل یافته نشده که کرده باشند بلکه لزوم ستر آنها و تاخیر اینها از شرع مفهوم شد و آن دلالت میکند بر استماع
امامت اینها بخلایف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمة سلمی آمده و همچنین اقتدا بقصدی در شرح و است
نشده است و از آنجمله نیست اقتدا است زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای نمی شود و آیا موافقت در صفت
از فرضیه و نقلیه ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از آن امامت
قوم خود میگردد پس معاذ را صلوة نمازیه نقل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتدا کسیکه مشرود نماز گذارد و باشد یا امام
اگر جماعت در یاد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در
نماز قصر میخواند و بعد از آن میگفت یا اهل مکة انما اصلوکم فاما قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
ازینجا سقوط بر موافقت در قصد او و سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرد و است
آن در صفت سقوط اینها بطریق ادلی فهمیده میشود و آیا تکافو امام و ماموم یا فضل امام در ادوار شرط صلوة و ارکان
ضروریست یا نه آنحضرت صلعم در مرض اخیر قاعد بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که آنحضرت صلعم مسح کردند
بر خنجرین حال آنکه امامت قوم و طبقه آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر عمل کنند و جلیین بودند آنجا
اقتدار متبانی بستم و قاعد بطنج فهمید و شد و جمعی صحه اقتدار سلیم صاحب سل ابول را نیز استنباط کردند و اگر
قاری یا قاری که سوره فاتحه بوجهی نمیتواند خواند اقتدا کرد قول قدیم شافعی آنست که اگر بموم فاتحه خواند و است
است زیرا که احنی معتد و است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بحجیه ارکانها و شروطها تمام کرده است پس
باید کرد و مقتدی متوضی خلف یا حنف و مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فیر اتوی میباشد

و آنست که در صورتی که در وقت قیام بجهت کسی فرج خود کرده است قوی حکم بصحت صلوٰه است بخلاف آنکه
 شافعی می گوید که در وقت نیت که با اتفاق اهل اسلام بر مجتهد یکدیگر باجهت خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده
 تذکره اعمال گذشته ضرورتی در همچنان قضا حکم قاضی دیگر که مجتهد فیما بین باشد نقص بخند پس دانسته شد که شافعی حکم میکند بطلان
 نماز بجهت در حق خفی پس شایسته پیدا کرد با قضا و توسل بر میهمم و اگر معلومات ضروری خود رجوع نمایند بلا صحابه و تابعین
 و علم جواد بسیار از نو قضا و ضرورت معلومه یکدیگر اختلاف داشتند و از آنکه ای یکی بدیگری محتسب نمی شدند پس خرم بگوید
 بصحت اقتدای شافعی بجهت کسی فرج کرده است و اگر اقتدا کند بجا فریاض یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که
 تلاعب و مناقض است در نیت و اگر نماید و بعد نماز دلالت اگر اطمینان بود و تقصیر در تقییدش با و منسوب نمی شود و مثل آن
 محلی امر را عاده کند زیرا که در حکم الشستن است و لهذا انداختن احکام مشهوره شرح عذر نمی شود بخلاف حکام خفیه
 و اگر اطمینان است مثل جنابه و حدث و نجاسته خفیه در ثوب یا اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد و عاده کرده
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم عاده خواه فائحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فائحه با امام در صحابه
 شایع نبود و گویند یا اینکه در مختصر است چنانچه در صورتی یافتن امام را در رکوع ترک فائحه مختصر شد مسئله بخصت نیست و ترک
 جماعت مگر بجهت عذری بگویند که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیل و میطهر و ذات بر و در سجده عذر است بجهت
 شیخین که حضرت صلی الله علیه و سلم و مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الحال از قول ابن عباس معلوم شد
 که قید لیل ضروری الرعایه نیست پس حکم روز و همچنان است و وجع شدید بجهت شیخین از حضرت العشار و اقیمت لیل
 فادعوا بالعشار و عاده آن تضرع رجوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت رجوع و توقان نفس و عطف
 در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قوی از قوی و دانفت اخشین بجهت شیخین موطا و اهل
 ذمی ایجه که بجهت شیخین من اکل من هذه الشجرة المنة فلا یقرین مسجدنا مسلمة حدیث مسلم دلالت میکند که
 اقرار حق است با امامت از علم بسنت بعد از آنکه هر دو مایحور به لعمرو می توانند دانسته گفته است اهل عصا و اول فقه با قرا
 قرآن تحصیل معنی و لیس قاری نبود و الا فقیه پس حدیث در اقرار است از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است
 زیرا که اهل علم با سنت را مرتبه نهاده اند بعد از اقرار پس معلوم شد که گاهی در قراة مساوی می بودند و در علم با سنت متفا
 پس تقدیم اقرار بر علم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرار است و تنویر کج و کولی در محل ولایت
 خواحق است از اقرار و فقه باب یجب اتباع الامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه و آله و اذا صلی جالساً
 فصلوا و اجلسوا واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جالساً فصلوا واجب است

[illegible]

قلست
 من عند
 الخبير
 الباع
 الامارات
 الى
 على
 جوس
 كان
 بصلوة
 انه كان
 خلفه

اقتدا کند با امامی بعد از آن مفارقت کند از وی و اقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لائق شدن امامی بمقدم واقعا
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وثیقه آنست که تا خورشود ابر فعل ماسوم از ابتدای فعل امام
 و تقدم شود ابتدای فعل ماسوم بر فراخ امام از آن پس اگر مفارقت کند ضرر نمیکند الا در تکیه احرام زیرا که هنوز
 امام در نماز داخل نشد که نیت اقتدا کند با او اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از دست قطع اقتدای نمی شود و اگر تخلف
 کثیرلی عذر کرده است تلاعب بصلوة بمحقق شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا
 قطع کند و مشرود شود در نماز خود **باب النبی عن ان یرفع راسه قبل الامام** و یخفیض باب در بیان نبی از آنکه
 سر خود را بردارد و پیش از برداشتن امام سر خود را یا است کند پیش از است کردن امام **مالک** عن محمد بن
 عمر بن علفه عن جلیله بن عبدالله السعدي عن ابی هريرة انه قال الذی یرفع راسه و یخفیض قبل الامام فانما انما
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرو می آورد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست
 که موسی پشانی او بدست شیطان است قال مالک فممن سبی فرفع راسه قبل الامام فی رکوعه و یسبح ان السنة
 فی ذلک ان یرجع رکعاً او ساجداً ولا ینظر الامام و ذلک خطاً ممن فعله لان رسول الله صلی الله علیه
 قال انما جعل الامام لیتوکل به فلا تخلفوا علیه و قال ابو هريرة الذی یرفع راسه و یخفیض قبل الامام فانما
 ناصیه بید الشیطان گفت مالک در حق تخفیه که هر کس بر داشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سجدت
 در سجدت است که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار ببرد از پیش امام نکند و این خطاست از هر که بکند از آنکه رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیتوکل به و ابو هریره گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرو می آورد و از پیش امام پس جز این نیست
 که موسی پشانی او بدست شیطان است مسیما رجوع بر رکوع یا سجود در نیصویره تحت است بر قول منصور و او را نمی شود برود
 زیاده کنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گوید یا بوجوب نیاده مسئله
 اگر پیش از امام در رکوع یا زیاده کرد و بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطا قلیل پس ظاهر نزد یک فقیر نقطه
 اقتداست نه بطلان صلوته و فی المنهاج و لو تقدم لم یفعل رکوع او سجود انکان برکنین بطلت و فیه نظر زیرا که
 مفارقت امام جایز است و عیوناً گفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب علی الامام ان یخفیض فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند و نماز**
 یعنی قیام در رکوع و سجود **مالک** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخفی فان فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر

له قامت
 فاته اهل العلم علی
 هذا الفعل منه علی
 و صلواته علی کثیرهم
 یومنه بان یعول
 الی السجود فی العالمین
 انما رفعه اقتداً
 فی رکوعه و السجود
 قبل الامام ینفی ان
 یعود و لا یصلی
 رکوعاً و یسجد

قلنت
عز قول عامه اهل
العلم فان المانع من
الخطاب ولا يمتنع
الكل المستحب للفقهاء
من طول المفضل
والمساواة في المالك
لا يزيد على القاعة
المستحب ولا يمتنع
على القدم ولكن يخفض
بما كان على التماس
وهو مستحب
قلنت
وهذا قول عامه اهل
العلم

واذا اصل الحكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو وجوب نماز گذاردن يكی از شما با مردان یعنی امام
پس باید که سبک کنی یعنی قیام و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هرگز در میان ایشان ناتوانی هست و بسیارست
بهر طرآن سال است و چون نماز گذارد بر خود یعنی تنها پس باید که دراز نکند هر قدر که خواهد مسئله معنی تخفیف دادن ارکان
و بعضی است و اتیان با ذکر مسنونه متوسطه بطول و قراة سورة المفصل و معنی مفرد دست جماعت محصون که تطویل
نهی باشد **باب ثانی** المأموم الواحد **باب** الامام و الاثنان خلفه بالیستد یک مقتدی بجا نبی است امام و دو کس
پشت او سه مقتدی و چهار در حکم و کس که پس پشت امام صف کنند **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله
بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يسير فممت ورائه فقويت حتى
جعلت خلفه عن يمينه فلما جاءه يراء فأتته فصفقت ورائه عبد الله بن عتبة فقلت دخل شدم بر عمر بن الخطاب وقت
نیروز پس فتم او را کفلس میگذازد پس تمام پس پشت او پیش یک ساخت مرا تا آنکه استاده کرد مرا بر او بخوابست خود پس
و قتی که میرفتم بر او پیش تمام پس صفایستیم پس پشت او **مالک** عن ناخر انه قال قلت ورائه عبد الله بن عمر فصفقت
الصلوة و لم یکن احد غیري فقال لعبد الله بن عمر یه فجلت خلفه عن يمينه فافع فقلت استادم پس پشت عبد بن عمر
در نمازی از نماز با او نبود با او یکس او من پس دراز کرد عبد الله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس انداخته بر او بخوابست
خود مسئله ماذا اثر این فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قصه اقتدا جابر و الحق صخره و اشاره فزون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این بر دو باب گفته اند تا خبر شوند در او مسلم مسئله عاده مسلمین بطبقه بعد طبقه آنست که امامم بر امام مقدم نشود پس سومی می باشد
یا تاخر و نقل کرده اند که هیچ یک از مقتدین در عهد آنحضرت صلعم و خلفای ارشدین بر امام مقدم شده باشد پس که تقدم
یا صفت نفسیه جماعت است یا نه و اگر تقدم شود بر احتمال اهل نماز باطل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح بود قول قدیم
شافعی آنست که صفت نفسیه نیست استعمال صلی و را را الامام یا صلی خلف الامام در جاک اقتدا بر بنای شیوع نیست است
و التزام آن زیرا که تقدیمیکه ازین الفاظ مفهوم میشود مخدوف است بدلیل قیام مقتدی و احاد جزیب امام و با سلسله
که شایع میشود و در افروشی همه ایشان یافته میشود لیکن دلیل عقلی بر حذف آن دلالت نماید بر قول جدید آنست که صفت
نفسیه است و ترک آن نماز باطل میگردد و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختن می باشد است که ترک اقتدا باطل
اولی نماز باطل گردد انیدی و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با ابو بکر صدیق نمودند و اقتدا کرد و آنحضرت صلعم
باب التاکید فی تسویه الصفوف باب در بیان تاکید مهوای ساختن صفها **مالک** عن ناخر ان عمر بن الخطاب
كان یأمر بتسوية الصفوف فاذا جاءه فاختبره ان قد استوت کذب عمر بن الخطاب امر میفرمود بر است کردن

با سخن صفها پس چنانکه می آمدند عزیزان نزد یک حضرت عمر و خبر میدادند و اگر کسی بر او میبویست تکبیر میگفت **مالک**
 عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبة قل ما يدع
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعادوا الصلوة وحاذوا بالمال فان اعتدال الصلوة من تمام
 الصلوة ثم لا يكبح حتى ياتي رجال قد وكلهم بتسوية الصلوة فيخبرونه ان قد استوت فيكبح ويختصر حضرت
 عثمان ميمر مود وخطبه خود کم بود که بگذارد این اوقتی که خطبه میخواهد و قتی که استاده شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر
 کنید که صفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردمانی که
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند و اگر کسی صفها را برابر نشد پس تکبیر میگفت **مالک** حتی
 ابی سهیل بن مالک عن ابيه انه قال كنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اقبل في ان يفرض لي فلع
 اذ لي ككلمة وهو يسوي الحشبة بعلية حتى جاءه رجال قد كان وكلهم بتسوية الصلوة فآخبروه ان الصلوة قد
 استوت فقال لي استوي الصلوة ثم كبر مالک ابن ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس نهاد نماز را
 من سخن میگفتم با او در آنکه مقرر کنند بایانند برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد و سنگین را را بدو فعل خود تا آنکه بگذرد
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفها پس خبر میدادند و اگر کسی صفها را برابر نشد پس گفت مرا برابر شود و صف بعد از آن
 نجیگفت **باب فضل الصلوة الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن
 عبد الرحمن عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو فعلت الناس في النداء والصف
 الاول ثم لم يجدوا الا ان يسبوا عليه لآسبوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلت را که در
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قرعه زنند البته قرعه میزنند **باب الجنب**
 یصل بالقوم وهو ناسی باب در بیان آنکه جنب است که قوم را حال آنکه او را میوش کنند هت جانب است **مالک**
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیار عن ابی الخصاصی عن ابی الناس الصمیم ثم غدا الى ارضه بالجرب فوجد ثوبا
 اخلاهما فقال انما اصبنا الذودك لانت العرق فاغسل غسل الاخذ من ثوب وعاذ لصلاته حضرت عمر نماز
 که از او مردم باز رفت بسوی زمین خود که در جوف بود پس یافت در جامه خود اثر اخلام را پس گفت بر آئینه ما چون رسیدیم
 یعنی تناول کردیم میوه گداخته را نرم شدند و گها یعنی سبب اخلام تناول و در کت پس غسل کرد و شست اثر اخلام
 از جامه خود و باز گشت نماز یعنی قصا کرد و مترجم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کرد و شخصی
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود اعادة صلوة بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر هرگز و قوم را با عاده صلوة نذر کرده

۹۱

قلت نه مثل
اهل العالم تسوي

سنة من قلت
هو قول اهل السنة

مع قلت
وفي بعض طرق هذا

الحديث عن مالك
نصف من اعادة صلوة

۱۳۵
احدا بالاجادة وهو
منهيب الشافعيان

الاجام اذا بان جنبوا
محرا بعد ما صلي بالقوم

فصلوة القوم صحيحة
على الامام ان يعيد

ومنهيب الشافعي
انه يعيد ويعيدون

که قوم اعاده نموده اند و همین است مذکور شد فمحمی نزد خفیه اعاده نماز در حضورت واجب بر اقام و بر قوم نیز بآب مکه اما
 ولذا لانا مکره است امامت کسی که ولد الزنا باشد **مالک** عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یؤم الناس بالقیق فان
 الیه عمر بن عبدالغفر فتمناه قال مالک و انما نهاه لانه کان لا یعرف ابو ابراهیم شخصی امامت میکرد مردمان او را و او را
 تحقیق پس آدم فرستاد بنوی او عمر بن عبدالغفر پس منع کرد او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که بازداشت
 او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او مسئله ماخذ نهی بن عبدالغفر از امامت این شخص حدیث صحیح است که منکم
 منفرین است زیرا که در حضورت تنفر لازم می آید **باب** اذا صلی وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را **مالک** عن زید بن اسلم
 عن رجل من بنی الدیل یقال له یس بن محجن عن ابی محجن انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فاذن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجمه و محجن جالس فی مجلسه فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما منک ان تصلي مع الناس السمت بجل مسلم فقال بلی یا رسول الله و لکنی قد صلیت
 فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اجبت فجل مع الناس و ان کنت قد صلیت محجن بود در مجلس
 با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس همتا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذار و بعد از آن
 بازگشت و محجن نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد ترا از آنکه نماز
 گذاری همراه مردمان یا نیستی مرد مسلمان پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیائی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذارده باشی
مالک عن عقیف بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سال ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلي فی بیتی
 ثم اتي المسجد فاجد الامام یصل فاصلي معه فقال ابو ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلك فان له سهم جمع
 او مثل سهم مردمی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم و هم در خانه خود
 بعد از آن می آیم مسجد پس پیام امام را که نماز میگذارد و یا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز
 بگذار همراه او زیرا که هر که بکن این کار پس هر آینه او را الضیبه جماعت است یا گفت مانند نصیبه جماعت **مالک** عن
 نافع بن رجلا سال عبد الله بن عمر فقال انی اصلي فی بیتی ثم ادرك الصلوة مع الامام فاصلي معه فقال
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ایتهما اجعل صلوة فقال له ابن عمر ادرك ذلك لیلک انک انک الله یجعل لهما شیء منی
 عبد الله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از آن می آیم نماز را با امام یا نماز گذارم

همراه او پس گفت اورا عبداللہ بن عمر از کسی بگذا ریس گفت آنکند کہ ام یک از ان دو دیگر دانم نماز خود یعنی فرض کہ ام
 باشد و نقل کہ ام پس گفت اورا ابن عمر ای این مقرر کردن مفوض بسوی التی غیر ازین نیست کہ این یعنی مفوض بخدا
 میگردد و اندر هر کہ ام یک از ان دو کہ خواهد مالک عن یحیی بن سعیدان در جلد سال سعید بن السید فقال فی فی
 لہ فی المسجد فاجل الامام یصلی انا صلحہ فقال سعید بن السید ثم فقال الرجل فایتمها اجل صلواتی فقال لہ
 سعید و انت تجعلها انا ذلک الی اللہ مردی سوال کرد سعید بن السید ای پس گفت ہر آئینہ من نماز میگذازم در خانه خود
 بعد از ان می آییم مسجد پس میایم ما ہم را کہ نماز میگذازد و ای نماز گذازم با او پس گفت اورا سعید بن السید آری بگذا
 پس گفت آن مرد پس کہ ام یک از ان دو را دیگر دانم نماز خود پس گفت اورا سعید بن السید آیا تو میکنی از اجزین
 نیست کہ این امر مفوض بہت بسوی خدا مالک عن ناظر ابن عبداللہ بن عثمان یقول من صلی المغرب او الصبح
 او دو کھما مع الامام فلا یصلی عبداللہ بن عمر سبقت ہر کہ گذارد و باشد نماز مغرب یا نماز فجر بعد از ان در یاد ان
 با ما باید کہ عاود کند قال یحیی قال مالک ولا اری یا سنان یصلی مع الامام من کان قد صلی فی بئذ الاصلوۃ للمغرب
 فاذ اذ العادھا کانت شفعاً گفت مالک سنی بیستم پنج باک در آنکہ نماز گذارد و یا امام یک نماز گذارد و باشد در خانه خود
 کہ نماز مغرب زیر کہ ہر آئینہ اگر این شخص عاود کند مغرب اشنع خواہد بود یعنی گفتہ است قول اکثر اہل علم التی کہ اگر
 تنها نماز گذاردہ باشد بعد از ان او را کہ جماعت را بگذران نماز را جماعت ہر نمازیکہ باشد از نماز می پنج گانہ
 بہت قول حسن بصری از ہری و ہمین قایل اند شافعی و احمد و یحیی و غیرہ کہ یہ عموم حدیث دلیل ایشان بہت و مرجح
 مذہب ایشان و آنکہ گفتہ اند کہ نماز مغرب اشنع می شود و دخول بہت با آنکہ قرب یکی بہت ازین دو نماز لا علی التبعین
 نہ ہر دو پس نماز فرض سہ رکعت باشد و نقل سہ رکعت و این منتفہ بہت در صورت عدم تعیین و اللہ اعلم مسئلہ
 در جماعت نماز گذارد بعد از ان جماعت دیگر دریافت یا مستحب بہت او را عاود و وجہ درین باب آنکہ بہت مسئلہ
 می باید کہ این نماز دیگر بہت فرض ادا کند زیر کہ سلف اختلاف کرده اند و آنکہ کہ ام یک ازین دو نماز فرض واقع
 میشود و جمعی تفویض بجنب الہی مقرر و گفتند انا ذلک الی اللہ قبل انی ہما اشار و جمیعہ گفتند اول از فرض واقع شود
 و در محل سبب آن فارغ گشت پس ثانیہ منقوہ اند شد الا نقل درین قول نظر بہت زیر کہ جایز بہت کہ نماز اول از فرض
 واقع شد و باشد موخر یا بان معنی کہ اگر نمازی انحل از دی در وقت واقع شود این نماز فرض بہت والا این نماز فرض بہت
 و ان نقل پس بہر تقدیر خلافت منتفہ میشود و اگر در ان صورت کہ نماز ثانیہ را بہتہ نماز اول گذاردہ باشد و اگر نیست
 نقلیہ کرد بہت محل اختلاف نمیتواند شد با لا حیۃ الی الامام فما اذ ذلک صلاۃ و ما فایہ اختہ بہت تاب نہ در

قلہ قلت
 عننا الشافعی انا صلی
 الصلوۃ و فعلہ شافعی
 اورا جماعت یصلی
 معہم انی صلوۃ
 کانت من الصلوات
 الخمس لیس الترتیب
 قال صلی اللہ علیہ
 وسلم بعد صلوۃ
 الفجر یجئین لہ
 یصلی ائمہ اذا
 صلیت فی رحاکم
 الحدیث و قال ابو یوسف
 لا یصلی الصبح و
 البصر و المغرب

ذكر حرف كنه وجهه منسرين بان رفته اند كه نزل آية در سفر است و قيد حرف اتفاق است باب الكتمان في السفر تمام
 خير قصر و در ركعة در سفر تمام است قصر نيست يعنى وظيفة سفر و در ركعة است و ليس انك اختيار است در گذاردن چهار ركعة
 و در ركعة مالك عن صلح بن كيسان عن عمارة بن الزبيد عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه و آله انها قالت وضعت
 الصلوة دكتين في الحضر والسفر فاقرت صلوة السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض گردانیده
 نماز دو در ركعة در سفر و سفر پس بر جای خود گذاشته شد نماز سفر را و زياده كه رده شد نماز سفر را مترجم كعبه رضى الله عنه
 حضرت عمر و حضرت علي و عبد الله بن عمر و غيره از تابعين بان رفته اند كه قصر در سفر واجب است و مالك نيز بان رفته است
 مترجم كعبه از اين حديث لازم مى آيد كه چهار ركعة گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلكه اسكان دارد كه در ركعة وظيفة سفر بود
 آنچه قصر و چه چهار ركعة نيز مودى از فرض باشد چنانكه چون مسافر بغير قصد اقامت نماز او چهار ركعتى ميگردد و الله اعلم
 گويا از اين امر معلوم ميشود كه قصر سفر بآية فاقصر وانميت بلكه در اول دو در ركعة ميخوانند و آن در سفر باقى مانده است
 و در حضر مستحب است كه طه و ص و ق و غير ذلك و بغير قصد اقامت قصر در ركعة ميخوانند و آن در سفر باقى مانده است
 و در حضر مستحب است كه طه و ص و ق و غير ذلك و بغير قصد اقامت قصر در ركعة ميخوانند و آن در سفر باقى مانده است
 مسى است چنانچه مخالفت سلف و ابا باین اسارة نماز او صحيح است يانه خبر آنست كه صحيح باشد يا غير عبد الله بن مسعود
 كه در سبأ و قصر بود و من و خلف حضرت عثمان تمام ميكرد و ميگفت اخلاف شر و از جهت فحوى انقضاض چنانكه در بعض
 كراستقال آب او را ضرر ميداد يا مورد است به تخيم داگر وضو كنند روا باشد زيرا كه عدول به تخيم از جهت شفقت است بر او
 و همچنين اگر بر دوى نبت مخاض واجب شود دوى ناته چهار رساله لطيب نفس خود بدهد روا باشد **باب الفتا التي اذا**
 المسافر اخله الله في مكان مسافر فليكن قصره مسافر و انما احلاله الله ان قصره مالك عن نافع بن عبد الله
 بن عمر كان يسافر الى خيبر فيقصر الصلوة عبد الله بن عمر سفره ميكرد و سبى خير پس قصر ميكرد نماز را مالك عن ابن
 شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه ركب الى ديم فقص الصلوة في منبذيه ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك
 عن ابن اربعة **باب قصره** عبد الله بن عمر سوار ميشد سبى ريم پس قصر ميكرد نماز را و در ان وقت فرود گفت مالك اين مسافر
 چهار ركعتى است و مالك عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر ركب الى ذات نصاب فقص
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النصاب والمدينة اربعة **باب قصره** عبد الله بن عمر
 سوار ميشد سبى و ذات نصاب پس قصر كرد نماز را و در ان وقت فرود گفت مالك اين مسافر ذات نصاب ريم چهار ركعتى
 است و مالك انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف وفي مثل ما بين مكة
 وسفان وفي مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة **باب قصره** و قال مالك

قلنا
 مناه عند الخفية
 انه لا يكون فرض
 المسافر غير ركعتين
 وان صلى بها ولم
 يفقد التشهد بطلت
 صلوة وان فعل
 الصلوة بالركعتين
 انه امر بها ولا خلاف
 نقل عن الشافعية
 ان المسافر اذا قصر في
 السفر فلا يفسد عليه
 تركه اذا صار مقبلا
 بخلاف الصبي فانه
 بعيد ما انظر اذا
 صابره مقبلا فان
 صلى اربع ركعات
 كان ذلك قرضا و ذلك
 كما ان القرض في
 حق الرقيق التيمم
 فان قضاها لم يفسد

و تمام کند تا آنکه داخل شود اول خانه های یی یا نزد یک شود بنا بهای می بین اما کسی که از دیه محسوب میشود و در عرف و عادت مردم است که تا آن مراضع برآیند و در آن مواضع مجتمع شوند چنانکه در کفن و دواب مراعی سهام مسئله ابتدای سفر کی متحقق شود نیست سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آن جادالات حال کنیت امتلاشی میکرد و اندر مورد نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعها ایشان که در مصورت نیست فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله قنجد داشتند سبب سفر آماده کردند مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند و بچنان پس مسافر از زمینی سفر میفرماید و نیست زیرا که آن نیز از آماده کردن سبب سفر است نه صین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج احوال اقامت و همچنین متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از عمارت و فی التهای خان کان در راه یعنی عمارت اشتراط مجاوزتهائی الاصح قلت الاصح لا بشرط و درین توضیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله و یکبار که چندین بار است و همچنین کلام در انتهائ سفر کنیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت بعد بوصول بدان بلد می باشد

باب لسا فاذا اجتمع مکث اربع لیل الی اتم الصلوة مسافر چون عزیمت کند اقامت چهار شب در کجا تمام کند نماز صلاه

عن عطاء الخراسانی اند محمد بن سعید بن السیب یقول من اجتمع اقامته اربع لیل و هو مسافر اقام الصلوة سعید بن السیب

هر که عزیمت نماید اقامت چهار شب او مسافر است تمام کند نماز قال یحیی قال لا بد من ان تجلس لک و ذلک لئلا تحببنا سمعت الی گفت مالک این دو شب احوال است که شنیدم آنرا نزدیک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت و مکث پسید و مکث دیگر که اقامت است و مکث است

پس مکث پسیر است که مسافر بر سر در پیش می آید از مکث یله و بعضی معین یا یوم و بعضی السبین و گاهی مکث زیاد از این باشد مثل مکث در روز سه روز در سفر چنانست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحابه در منی اکثر یوم و غیره و بعد از آن عیش و عشره و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیث نیز آمده است که تقیم المهاجر بعد قضاء لشک ثلثا ازینجا بطریق فیه معلوم میشود که اقامت زیاد از ثلثا و احوال حکام شرعی اثری هست پس سعید بن السیب مکث اربع لیل گفت و شافعی اقامت اربع ایام کو اهل الحجه بر بیت نماز فرود آمد و دو شب مکث اینقدر نیز شرط است بحديث ابن عمر کرمی آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل شدند بکه تا پنج پنجم حجه در اول بهار و ششم یومی منی برآمدند و نهم و عوفات ماندند و دهم و منی آمدند و درین مدت قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط نبود می بایست که نماز اقامت میگذاردند و بوجیه نظر خود را در در تر انداخت و گفت چون مکث یوم یومین هم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام و نقد یات شرعی شهر است و با احکام که

منی احوال حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت بآنزده روز یا زیاد بر آن در شهری یا در دیهی دارد مقیم است و الا بر حکم سفر

۱۷
 قلمت قال الشافعی
 لونی اقامه اربعه
 اربعه موضع انظر
 لوصوله فی المنهاج
 ولا تجلس فیها یوما
 و دخله و خرج و جاعلی
 الصحیح قال ابو حنیفه
 لوزال علی حکم السفر
 لعل لم
 فی بیان و در شرایط
 عشره یوما

اذا جعل به السيد محمد بن المغيرة الغشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم چون شتابان میگردد و از راه رفتن یعنی مقتضی آن میشد که نیکو
 جمع میکرد و در میان مغرب و عشاء **هالک** اند بلوغ عن علی ابن الحسین اند که آن یقول کان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا اراد ان يسير يومه جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلته يجمع بين المغرب والعشاء مرويت از امام زين
 العابدین که آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه میخواهند که سیر کنند در روز خود جمع میکردند در میان ظهر و عصر و وقتیکه میخواهند که سیر کنند
 در شب خود جمع میکردند میان مغرب و عشاء **هالک** عن ابن شهاب انه قال سمعنا من عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعنا من عبد الله بن عمر
 بن الخطاب قال سمعنا من عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعنا من عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعنا من عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعنا من عبد الله بن عمر بن الخطاب
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك اللهم تولى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سوال کرد و سالم بن عبد الله را یا جمع کرده شود و یا
 ظهر و عصر در سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیمایی بی بسوی نماز مردمان و عرفات **هالک** عن محمد بن
 انه قال قال سالم بن عبد الله ما اشد ما رايت اباك اخرا للمغرب في السفر فقال سالم لعنبت الشمس ونحن بذات الجبش
 فصل المغرب بالعقدين يعني بن سويد گفت سالم را چه قدر هست که آن زیاد تر تاخیر باشد از آن جمله که دیدی پدید خود که تاخیر کرده
 باشد مغرب را در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و مادر ذات الجبش بودیم پس گذارد نماز مغرب در حقیقت مسلمة تقدیم
 حقیقت جمع و اگر کان و شرط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول یا آخر وقت او گذارد و نماز دوم را اول وقت
 زیرا که این صورت جمع است بحقیقت آن در اصل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطی و تخلیط صحابی کشد و در بعض
 احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است در جمع و نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه جمع پیدا شد و آنکه از بعض
 صحابه جمع صورتی روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص است در چند صورت میتوان بود و بملاحظه
 خصصت متنوع می شود پس این نیز خصصت آن نیز خصصت و لفظ جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که
 فصل سیر از اضطرار کنید هر دو در بعض حدیث آمده که بین الصلواتین اناخه ابل و وضع احمال آنها کرده اند و موالات است استقرار
 افراد جمع نیز مستقام میشود حتی ترک رواتب متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و تصانی نماز بعد از انقضای وقت
 دیگر است و جمع دیگر و لهذا اسم قضای بر جمع مستعمل نشده پس فرقی می باید دان فارق بجز نیست ترخیص جمع نمیشود و بجز
 این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراج از نماز اول نیت لازم است و در جمع تاخیر پیش از انقضای
 اول تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرا و افراد مستحب است و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر جمع
 و آن غیر جمع است پس شرط عیت آن محتاج بدلیل باشد و لیس فلیس پس این شرط شرعیه جمع پیدا شد و آیا شرط شرعیه
 آن شرط اول است مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را درین اقوال است و آنچه برین بنده نظر میشود آنست که شرط اول
 محل خصصت است سایر باشد یا نازل بحديث معاذ و سبب آنکه شایع در بسیاری از ابواب نفس سفر از منقذ حرج ساخته و آرد

قلنت
 ان اهل العلم على جواز
 الجمع في السفر بين الظهر
 والعصر بين المغرب
 والعشاء في وقت احكامها
 وقالت الحقيقة لا يجوز
 ومعنى الحديث عندهم
 ان يؤخر احكام الصلواتين
 الى اخر وقتها ويجعل
 الاخير في اول وقتها
 فيحصل الجمع صورة
 ما رواه ذلك عن علي
 وسعد بن ابى قاص
 واما الجمع للجماعة فمستحب
 عليه

رخصت بران فرموده است بغير ملاحظه وجود تعجب و ضروری بودن سرعت سير و تحقق خوف و مانند آنها و
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سير بحديث عبدالدين عباس که صلوات الله عليه و آله و سلم
 الظاهر العصر شاميا جمعا و قيد ضرورة لاحق شده باجماع جمهور امت و لهذا اجماع فی المطر و فی المرض مشروع شد
 و ايا جمیع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تائید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه
 لغز مون آنحضرت صلوات الله عليه و سلم و صحابه و تابعین و علم جمرا اهل مکة را از اقتدا با امام مسافر که جمعی گندین
 جمیع مقیدین بعلت حج میتواند شد **باب المجمع بین الصلواتین فی المطر بیان جواز جمع در میان دو نماز بابت**
مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمعا الامراء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم عبدالدين
 و قتیبه جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمعی کرد و ایشان مسئله را خد این
 مسئله از حدیث مرفوع بر اوایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورة مسئله قیام علت رخصت که مطر است
 در ابتدا می نمازد دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بروقت مقرر خود جایز نیست الا بعلت باران و اقوی تخصیص
 است بصورتیکه متضمن حجج باشد پس بجماعت در مسجد یک از خانه های دور باش مخصوص است **باب صلوة**
الخوف بیان کیفیت خوف قال الله فان خفتهم فوجا لا اوردکبا فاذا امنتم فاذا کوروا الله كما علمتم ما لم تکنوا
تخفون پس اگر ترسید یعنی از عدو و مانند آن پس روان بر پایهای خود نماز گزارید یا سواره پس چون
 امین شوید پس بایست که خدا را بخواهید که آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتم فی الارض
 فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتهم ان یفتکم الذین کفروا ان الکفرین کانوا لکم عدوا و امنتم
 و اذا کنت فیهم فاممت لهم الصلوة فلنقم طائفة منهم معک و لیاخذوا سلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من واکم
 و لتات طائفة اخرى لم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا حذرهم و سلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست
 بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افتند
 شمارا کافران بر آئینه کافران شمار دشمنان آشکارا ند و قتیکه باشی تو ای پیغمبر میان ایشان پس قائم کن
 برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاحها خود را پس و قتیکه
 سجد و کنند باید که باشند آن جماعت دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گزارند
 همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپه و زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید ضعیف
 در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقهاء است که نماز سفر دیگر است و از خوف شرط است

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار داد ایشان یکی از دو وجه تواند بود یا این است
که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف واروده و بقصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایستادن کرد و این وجه اتومی است
نزدیک من و اوفق است لسیاق آیه که در خوف واقع است با اتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت احتیاط و بقیه
سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً اینصورت در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر خواهد
یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و همین
میل کرده اند جمهور مفسرین و هستند لال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن ابی اسیر سوال کرد
از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصر و امن الصلوة ان خفتك ان یفتکک الذین کفر افرموده است و مردمان
ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله
پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیر میگید این استدلال بدخول است زیرا که ما میگوییم معنی
جواب آنست که قصر ما فریضه جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گفت
والله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه نام گذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر برودی عدد بستند
بعد از آن و دیگر باز تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد بستند و این نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع برودیه
جابر بن عبد الله میگوید آنکه امام با یک رکعت میگذارد و بعد از آن بر کعبه دوم ستماء شده پس بین طائفة دانشای قیام امام
رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد نشوند و طائفة دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد
مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و سوره امام سلام دهند و آن نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع برودیه صحیح
بن خوات عن جل این حدیثها و دیگر میستند بر او و بعد علم و قید آنست فهم حمل سلاح و خدا و اتفاقی است با جماع و قال الله تعالی فان
فرجاله او کما فاذا امنتم فاذا ذکر الله کما علیکم و ما لم تکنوا لتعلمن پس اگر بر سر سوار شویم پس نماز گذارید روان بر با هم
خو یا سواره یعنی بر حضرت که میرا بدستقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود ایستاد و الله علم پس این شد یاد نماید خدا تعالی
چنانکه آموخته است شما را آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آورده است درین آیه دلیل است بر آنکه در حال سابقه نماز
باشد و همین است نه پیش از آن معنی نزدیک و ضعیف در حال سابقه و مثنی نماز نماید گذارد و بجا تا خیر بایک رکعت امکان توقف
بحديث خذق حمالک عن یزید بن رومان عن جابر بن خوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم ذات الرقاع صلوة
الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاء العدد و قضیه بالتی رکعت ثلثت قاعاً

واقول انفسهم ثم انصرفوا فصبروا وجاءه العدو وجاءت الطائفة الاخرى فيصلهم بهم الركعة التي بقيت من صلوة
ثم ثبت جالساً واقول انفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات رواه كروازك كذا روي بهما ان حضرت صلح بن خوات روي
ذات الرقاع كريك طائفة صف بست بمراه حضرت صلح بن خوات روي بهما ان حضرت صلح بن خوات روي
بأن طائفة كرهه او بودي كرهه بعد از ان حضرت صلح استاده ماند و ایشان نماز تمام کردند برای خود بعد از ان بگویند
وصف بستند و روبرو و آمد طائفة دیگر پس گذار حضرت صلح علیه السلام همراه ایشان رکعتی که باقی مانده بود از نماز
صلی الله علیه وسلم بعد از ان نشست ماند حضرت صلح و ایشان تمام کردند نماز را برای خود و بعد از ان سلام داد همراه ایشان

مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صالح بن خوات الانصاري ان سمع ابن ابي حنيفة الانصاري

حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومعه طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و

يسجد بالدين معه ثم يقوم فاذا استتم قائم ثابت واقول انفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون ولا امام

قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيكبرون وراء الامام فيركع بهم ويسجد فيسلم

فيصرون فيكونون لا انفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابي حنيفة الانصاري روي كرهه نماز خوف ثبت

بايستد امام برای نماز و همراه او طائفة از ياران او و طائفة ديگر روبرو می نشین پسند پس بگذارد امام يك ركعة وسجد كند

همراه آنکه باو باشد بعد از ان بايستد پس رقتي كه استاده مانده ماند امام و تمام کنند آن طائفة بر اجماع در ركعة

باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام استاده ماند پس بشوند روبرو و دشمن بعد از ان بایند آنکه نماز بگذارد و اند

پس بگویند پس ثبت امام پس كوع كند وسجد كند همراه ایشان پس تر سلام دهد پس بايستد و بگذارد بر اجماع در ركعة

دوم را بعد از ان سلام دهند قال مالك وحديث القاسم بن محمد عن صالح بن خوات احب ما سمعت الى في صلوة الخوف

كفتم مالك حديث قاسم بن محمد و دست ترست نزدیک من در نماز خوف **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر

اذا سئل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصلهم بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم

بدينه وبين العدو ولم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعة استأخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا ويتقدم

الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينصرف الامام وقليل ركعتين فيقوم كل واحدة من الطائفتين فيصلون لا انفسهم

ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحدة من الطائفتين قد صلوا ركعتين فان كان خوفاً هو اشد من ذلك

رجلا لا قياما على اقدامهم او ركبا نامستقبل القبلة او غير مستقبلها قال مالك قال نافع لا ادرى عبد الله بن عمر

الا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بن عمر وقتيكة بن سعيد وشذ انما زخرف ميگفت كه پيش رود امام و طائفة از رويان

بسم الله الرحمن الرحيم

و بعد از ایشان امام یک کتبه در پیش رخسار خود نگذاشته و ایشان میان ایشان و میان خود که هنوز نماز نگذاشته اند پس گفتند که اگر او نماز
 نکرده امام اندیکه کتبه فرو نرساند بجای آن آنکه نماز نگذاشته اند و سلام ندیده و پیش رو نکرده آنکه نماز نگذاشته اند پس بگذارند بر
 امام یک کتبه بعد از آن باز گردانند امام حال که نماز کرده است و در کتبه پس بایستد هر یکی ازین دو طاعت پس بگذارند بر ای خویش
 یک یک کتبه بعد از آنکه باز گردانند امام پس هر یکی ازین دو طاعت گذارند و باشد و در کتبه پس اگر خوف زیاده تر باشد ازین بگذارند
 پیاده روند و نه بستانند بر پانی خود یا سواره روند و بستانند یا غیره و بقیه شده گفت تا معنی بنیم عبد الله بن عمر اگر حدیث کرده باشد
 این را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم صحالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال قال ابا عبد الله رسول الله

صلی الله علیه و سلم الظاهر العصر یوم خندق حتی غابت الشمس سعید بن المسیب گفت که از امام حضرت صلی الله علیه و سلم نهاده اند
 عصر را روز خندق تا آنکه غایب شد آفتاب تا هر گوید رضی الله عنه تا روز خندق نماز خوف مشروع نشده بود بعد از آن شروع
 و صلوة الخوف را دو حالت است یکی آنکه در حالت قتال باشد پس بایا باید گذارند بر هر جهت که ممکن شود پیاده و سواره و ای
 جمیع و خنجر و شمشیر درین قدر متفق اند و در حالت مشی اختلاف دارند شافعیه تجویز میکنند و حنفیه تا بغیر میفرمایند و در حالت
 سبأشت قتال نیز اختلاف دارند شافعیه در طلعات و ضربات متوالیه معذور دارند و حنفیه منع میکنند و دوم آنکه دشمنان
 در موضع خود قرار دارند لکن خوف هجوم ایشان غالب است حنفیه درین حالت روایت این عمر را اصل ساخته اند خواه دشمنان
 جانب قبل باشند یا بغیر آن و شافعیه تفصیل کرده اند اگر دشمن در جانب قبل باشد موافق قصه حسان قرم را و وصف کرده
 کند و ایشان نماز گذارند و هر دو وصف نوبت نبوت سجد کنند و عراسته از دشمن نمایند و اگر در غیر جانب قبل باشد موافق
 بطن نخل و بار نماز گذارند و با هر طاعت نمازی یا بطر قصه ذات الرقاع رود و حدیث ابن عمر در پیش ایشان منسوخ است
 حق آنست که این اختلاف از قبیل اختلاف مباح است و حدیث سهل بن ابی حمزه بطاهر قرآن اوفق است و الله اعلم

باب الشک بدیعه من ترك الحج بغير عذر و در بیان ملاست سیکه ترک نماید حجه بغير عذر صحالت عن صفوان

بن سلیم قال قال مالک لا یرى احدا من النبی صلی الله علیه و سلم الا انه قال من ترك الحج ثلاث عرات من غیر عذر
 ولا حلة طلع الله علی قلبه گفت اما کسی نمیدانم ای این حدیث روایت کرده اند از آنحضرت صلعم بانه هر که ترک کند حجه را
 سه مرتبه سوائی عذر و سوائی من مبری نبند خدا امتقال بر دل او مسلک صلوة حجه بطلی است که پیش از شریعت برای حجه
 موضوع نبوده و از استعالات صاحب شرح و اصحاب اتباع او فهمیده شد که آن نماز نیست خاص بکفیه مخمس صلوة حجه است
 ایا خدا از آن خصوصیات که در آنرا جمیع یافته شده و معرفت صفات نفسیه او غلبه جمیع در کتبه است و در وقت ظهور حاجت
 علیه از مسلمین در قریه یا در شهر جمیع در شهر کجا عیادت و والی یا نائب او امام بود و قبل از وی خطبه میخواند که در آخر

و بعد از آنکه امام یک کتبه در پیش رخسار خود نگذاشته و ایشان میان ایشان و میان خود که هنوز نماز نگذاشته اند پس گفتند که اگر او نماز
 نکرده امام اندیکه کتبه فرو نرساند بجای آن آنکه نماز نگذاشته اند و سلام ندیده و پیش رو نکرده آنکه نماز نگذاشته اند پس بگذارند بر
 امام یک کتبه بعد از آن باز گردانند امام حال که نماز کرده است و در کتبه پس بایستد هر یکی ازین دو طاعت پس بگذارند بر ای خویش
 یک یک کتبه بعد از آنکه باز گردانند امام پس هر یکی ازین دو طاعت گذارند و باشد و در کتبه پس اگر خوف زیاده تر باشد ازین بگذارند
 پیاده روند و نه بستانند بر پانی خود یا سواره روند و بستانند یا غیره و بقیه شده گفت تا معنی بنیم عبد الله بن عمر اگر حدیث کرده باشد
 این را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم صحالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال قال ابا عبد الله رسول الله

باب الشک بدیعه من ترك الحج بغير عذر و در بیان ملاست سیکه ترک نماید حجه بغير عذر صحالت عن صفوان

بن سلیم قال قال مالک لا یرى احدا من النبی صلی الله علیه و سلم الا انه قال من ترك الحج ثلاث عرات من غیر عذر
 ولا حلة طلع الله علی قلبه گفت اما کسی نمیدانم ای این حدیث روایت کرده اند از آنحضرت صلعم بانه هر که ترک کند حجه را
 سه مرتبه سوائی عذر و سوائی من مبری نبند خدا امتقال بر دل او مسلک صلوة حجه بطلی است که پیش از شریعت برای حجه
 موضوع نبوده و از استعالات صاحب شرح و اصحاب اتباع او فهمیده شد که آن نماز نیست خاص بکفیه مخمس صلوة حجه است
 ایا خدا از آن خصوصیات که در آنرا جمیع یافته شده و معرفت صفات نفسیه او غلبه جمیع در کتبه است و در وقت ظهور حاجت
 علیه از مسلمین در قریه یا در شهر جمیع در شهر کجا عیادت و والی یا نائب او امام بود و قبل از وی خطبه میخواند که در آخر

و بعد از آنکه امام یک کتبه در پیش رخسار خود نگذاشته و ایشان میان ایشان و میان خود که هنوز نماز نگذاشته اند پس گفتند که اگر او نماز
 نکرده امام اندیکه کتبه فرو نرساند بجای آن آنکه نماز نگذاشته اند و سلام ندیده و پیش رو نکرده آنکه نماز نگذاشته اند پس بگذارند بر
 امام یک کتبه بعد از آن باز گردانند امام حال که نماز کرده است و در کتبه پس بایستد هر یکی ازین دو طاعت پس بگذارند بر ای خویش
 یک یک کتبه بعد از آنکه باز گردانند امام پس هر یکی ازین دو طاعت گذارند و باشد و در کتبه پس اگر خوف زیاده تر باشد ازین بگذارند
 پیاده روند و نه بستانند بر پانی خود یا سواره روند و بستانند یا غیره و بقیه شده گفت تا معنی بنیم عبد الله بن عمر اگر حدیث کرده باشد
 این را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم صحالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال قال ابا عبد الله رسول الله

و بعد از آنکه امام یک کتبه در پیش رخسار خود نگذاشته و ایشان میان ایشان و میان خود که هنوز نماز نگذاشته اند پس گفتند که اگر او نماز
 نکرده امام اندیکه کتبه فرو نرساند بجای آن آنکه نماز نگذاشته اند و سلام ندیده و پیش رو نکرده آنکه نماز نگذاشته اند پس بگذارند بر
 امام یک کتبه بعد از آن باز گردانند امام حال که نماز کرده است و در کتبه پس بایستد هر یکی ازین دو طاعت پس بگذارند بر ای خویش
 یک یک کتبه بعد از آنکه باز گردانند امام پس هر یکی ازین دو طاعت گذارند و باشد و در کتبه پس اگر خوف زیاده تر باشد ازین بگذارند
 پیاده روند و نه بستانند بر پانی خود یا سواره روند و بستانند یا غیره و بقیه شده گفت تا معنی بنیم عبد الله بن عمر اگر حدیث کرده باشد
 این را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم صحالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال قال ابا عبد الله رسول الله

از آنجه میگویند اما در کتب پس صفت نفی است بی شبه اما وقت ظهر پس شرط جمیع است زیرا که بسیارند که
فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین سبب اتفاق امت مرحومه یا جمهور آن ظاهر شد
اما جماعت پس لازم جمیع است و لفظ جمعه عید و تشبیه است بهود و احادیثی بر آن دلالت مینماید بی شبهه و اکثر
اوقات جماعت عظیمه می بود و لهذا همیشه از آن مسعود نقل میکنند از صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانوا اربعین حلا
و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب علم ترا بیشتر
می بودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی میگوید ضرورت
و فیه نظر زیرا که حدیث انفصاف دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آنست که در اول نماز نیز
گمراه داده تن پس انعامی صف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در منصوصات شافیه
کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفصاف بر اکثر امتع بوده است
و لهذا استعالی فرمود از او و تجارت اوله و الا یولد اجمع و شرادر منوقت ممنوع شد و آن فضل طول است و ظاهر
خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طول نبود پس اجتماع عودی فضل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر است
که در وی اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنهم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جمعی
بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم در مدینه و بجمع می بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل مدینه بودند و ایشان را جمعه نفرمودند
و سفر اگر عدم حتم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتواند شد در حق اهل مدینه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا
و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل مدینه را بر رجوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در مدینه و حبشه نیستند در مدینه
و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که
بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس شهادت یا زیاده و در بعض احادیث اقل آنجا که
مرد عاقل بالغ حرامد و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند فشار آن تحقق جماعت عظیمه است
در صورت تعدد جمعی میسر نمی باشد یا تبرک با تقدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و متخلفی کرام و حرص بر اجتماع و عطف
ایشان و صفت نفی بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر فشار اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه
باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر مستمر بود و فشار آن امرست تبقدم و اقلی در محل
ولایت خویش مخصوص باشد بجنور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظایر سبب و اثر
حضرت علی که راجع الی الامام الخیر محمول بر ندب تقدیم والی در محل ولایت خود است اما خطبه پس در قرآن عظیم فاسخوالی ذکر الله

[illegible]

٢٠
 انفقوا على ما يجمعونه
 في العلل فانهم يثبتون
 لها البرائة وان والى
 ان حضرة فخر والى
 ثم اخفقوا في والى
 وشروط الموضوع والبرائة
 قال الشافعي كل قاضي
 اجتهاد في الرابعون
 اعيان اهل العلم
 في سنة ١٥
 تفعلوا عليهم الجماعة
 كون اليك والى
 وقال ابو الوالى اليس
 الا في صدر الجماعة
 فوافقه وشغلوا برائة
 والى اليك وقال اليك
 الذي كان جماعة في
 يديهم متصل في
 وصحبك في
 عليهم في
 ان الجماعة في

ان حضرت است صلعم در ترک تکلیف اهل بدو با قیامت جمعه با حضور ایشان در بدو مسکله ازین امر معلوم میشود که اگر تخفیف مقرر گردید
 صحیح است از شهر پیش از وقت روز نشود و جایز است اهل شهر اهل بدو در صورتیکه یک حکم دارند زیرا که بعد از حضور اهل بدو
 مانع بر خاست پس مانند بعضی یا اینکه که بسجده جامع در آید مسکله در کتب شافعی مذکور است که انصراف مریض و اگر در وقت
 نماز قبل از خواندن آن حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه در وقت قبل کرده اند قول قدیم جواز است و قول
 جدید تحریم و قول قدیم صحیح می نماید زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر نیز
 خروج از محل جمعی پیش از وقت رد و باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند و آنکه اگر در شهر گشت کنند جمعه واجب و اگر در شهر
 واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبوده و اگر محال مانع بر خاست پس باید که انصراف مریض از
 در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد **باب** لا جمعة على مریض و لا مسافر فان صلاها احدا ما وقعت
 عن الفرض وان لم یفيا جاز محدیث مالک عن صفوان من ترك الجمعة ثلاث مرات من غیر عذر و لا جمعة
 علی قنبر واجب نیست جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذارد و از آن یکی از آن دو واقع شود از فرض دیگر امانست که در نماز
 جایز است قال مالک اذا نزل الامام بقربة تجب فیها الجمعة والامام مسافر فخطب معهم هم فان اهل تلك القرية
 و غیرهم جمعون معه قال یحیی قال مالک ان جمعة الامام و هو مسافر بقربة لا تجب فیها الجمعة فلا جمعة له و لا
 تلك القرية و اهل جمعة معهم من غیرهم و لیکن اهل تلك القرية و غیرهم من لیس بمسافر و الصلوة قال یحیی و قال
 مالک لا جمعة علی مسافر و انما تکفیکه نازل می شود و امام در قریه که واجب اذان جمعه و امام مسافر است پس خطبه
 بخواند و جمعه گذارد و اهل آن قریه پس بر آینه اهل آن قریه و غیر ایشان نیز جمعه میگذارند و همراه او و گفت مالک اگر جمعه
 امام و حال نکند او مسافر است در قریه که واجب نیست و ان جمعه پس نیست جمعه بر او و نه بر اهل قریه و نه بر کسی که
 جمعه گذارد و ایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل آن قریه و غیر ایشان از آن جمعه که نیستند مسافر نماز را گفت
 آن نیست واجب جمعه بر مسافر **باب** یس الفضل للجمعة منهن عمل برای جمعه **مالک** عن صفوان
 بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال عمل یوم الجمعة واجب علی کل
 من عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عمل روز جمعه واجب است بر هر باطن **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا جلد احدکم الجمعة فلیغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون سبای یکی از
 شما جمعه باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و آله المسجد یوم الجمعة و عنی بن الخطاب یخطب فقال عمر ایتة ساعة هذا فقال یا ایدر للؤمنین انقلبتم

[illegible]

من السوق فسمعت النداء فآزددت على ان توضأت فقال عمر الوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
يا ميا بال غسل در آمد روی از صحابه آنحضرت صلعم بمجد روز جمعه و عمر بن الخطاب خطبه بخواند پس گفت حضرت عمر که اگر عشت
این یعنی چرا تاخیر کردی پس گفت یا امیر المؤمنین باز گشتم از باز را پس شنیدم اذان را پس بایده نکردم بر آنکه وضو کنم پس
حضرت عمر وضو نمیزد محل آنجا است هرگز ندیده دانسته که آنحضرت صلعم امر میفرمود بغسل مالک ^{عن سعید بن ابی سعید}
عن ابی هريرة انه كان يقول غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم كغسل الجنابة ابو هريرة كفت غسل روز جمعه واجب است بر هر
مانند غسل جنابة **قال** مالک من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك الغسل للجمعة فان ذلك الغسل لا
يجزئ عنه حتى يغتسل لرواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديث ابن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل كفت
مالک هر که غسل کند روز جمعه در اول روز خود وارد کند بآن غسل جمعه پس هرگز این غسل کفایت نمیکند او را از غسل جمعه
آنحضرت صلعم فرمود در حدیث عبد الله بن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل **قال** يحيى قال مالک ومن
اغتسل يوم الجمعة مجحلا او مؤثرا وهو يتوكل بذلك غسل الجمعة فاصاب بما ينقص وضوؤه فليس عليه الوضوء
وغسله ذلك لا يجزئ عن غسله كفت مالک هر که غسل کند روز جمعه پیش از وقت یا بعد دخول وقت و او نیت میکرد بآن غسل
پس سید او را چیزی بگوید میگوید وضو او را پس لازم نیست بروی بگوید وضو و غسل او کفایت کند دست از غسل جمعه ترحم
رضی الله عنه حقا و حدیث از ابن عباس حضرت عائشه استجاب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمهور صحابه و تابعین برین است
است پس قضاء در دو حدیث وجوب و استحباب یکی از دو وجه تواند بود یا نیت که حدیث وجوب منسوخ باشد بحديث استحباب
بهین ست میل ابن عباس یا نیت که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله علم مسکله غسل از
سنن هدی ست در حق کسیکه حاضر شود جمعه را از سنن او است در حق هر کسی حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول
پس بحديث باب اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل غسل الجمعة واجب على كل محتلم اى بالغ وحمل مطلق برین مقید و اما ثان
پس بحديث شيخين حتى صلى كل مسلم ان تنظف يوم ما من سبعة ايام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی یا موش
و باین تفصیل که دریم خلاف در میان دو قول فقها برزخاست دلیل هر یکی را محمل پیدا شد و همچنین ست قضاء برین بنده
و اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند بوجهیکه باین غسل نماز جمعه مقیود اند خوانده سنت او شود
پس میگوئیم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل شد **باب** يستحب ان يلبس من احسن الثياب للجمعة
مستحب است که پوشد از بهترین جامه برای جمعه **مالک** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ما على احدكم لو اتخذ ثوبين للجمعة سوى ثوبي مهذبن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چه زیان است بر کسی

۱۴
قلت انفقوا
استحبوا الغسل يوم الجمعة
و اختلافوا في قوله
السلام واجب على كل
محتلم فقبل متنسخه
في الراجح انما يكون
المناسخ وقت الغسل من
الفرق بينه و بين غيره
۱۵
افضل في الظاهر
غسل يوم الجمعة
الصلوة وهو الصحيح
و قال مالك لا يشرع
بعد الغسل ثم احسن
وصلى الجمعة بالوضوء
لا يكون مستنظفا

نه قلتر
 هوقن اهل العلم
 نه قلتر
 هوقن اهل العلم
 ۱۵۶
 ان من الساعات
 ساعات لطيفة بعد
 الزوال الساعة
 التي يكون فيها
 التوبل والنجاة

اگر بگوید که دو جامه برای جمیع خود بخرد و جامه خاکی که در محنت و کار میبرد مسکین چون سنت غسل و لبس احسن نماید
 تطیب بجمیع اجتماع ناس حید و چون جمیع است لابد آن آداب متعدی پسند بسوی عیدین باب تطیب الطیب و
 التسلو للجمعة متعجب خوشبو نالیدن و مسواک کردن برای جمیع مالاک سن این شهر ب عنایت المسباق ان رسول
 صلی الله علیه و آله قال فی جمعة من الجمیع یا معشر المسلمین هذا یوم جلد الله حیة فانتقلوا من کان حذو طیب فلا یضرم
 ان یخس منه وعلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود در جمیع از جمیع که ای گروه مسلمانان هر آنکه از
 روزیت اگر در دنیا دارا خداست ای عید پس غسل کند و بر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر میکند او را آنکه نماید از آن خوشبو
 و لازم گیرد مسواک کردن را مالاک سن تا هنر ان خدا الله بن عمر کن لا یخرج الا للجمعة الا ادهن و تطیب الا
 ان یکون حواصا عید الله بن عمر نرفت بسوی جمیع مگر آنکه روغن می نماید و استقبال خوشبو میکرد و آنکه محرم باشد باب
 فضل التلبید یوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمیع مالاک سن من یسئلی فی بکون عبد الله
 عن ابی صالح المغان عن ابی هریث ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح
 فی الساعة الاولى فکان ما یوقب بدنة ومن راح فی الساعة الثانية فکان ما یوقب بقرق ومن راح فی الساعة الثالثة فکان ما یوقب
 کبش الا من راح فی الساعة الرابعة فکان ما یوقب وجلیة ومن راح فی الساعة الخامسة فکان ما یوقب ببیضة فاذا فرغ
 الا انهم حضرت المثلثة یستقی الذکر رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود هر که غسل کند در جمیع یا غسل جنابة بعد از آن برود در ساع
 نخستین پس گوید یا قربان که دوست یک شتر را بر که برود در ساعت دوم گوید یا قربان که دوست یک گاو را بر که برود
 در ساعت سیم گوید یا قربان که دوست گوسفند شاخدار را بر که برود در ساعت چهارم گوید یا قربان که دوست یک گاو
 بر که برود در ساعت پنجم گوید یا قربان که دوست یک بیضه را پس فقیه بر می آید ایام یعنی برای خطبه حاضر میشوند
 فرشتگان می شنوند پس از آن هر که گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در جمیع یا در روز جمیع است یا در جمیع
 بر تقدیر اول وقت تکبیر از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهرا پیش فقیر و جثانی است و اصل علم
 باب السعیدیم الجمعة بیان سومی روز جمیع قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة فاسعوا الی
 ذکر الله و ذروا البیوع الذکر خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان وقتیکه بانگ نماز داد شود روز جمیع پس سعی کنید
 بسوی یاد کردن خداست ای عین بخطبه نماز و بگاید اری خرید و فروخت را این بهتر است در شمار اگر میدانید مالاک
 انذ سال ابن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة فاسعوا الی ذکر الله تعالی
 ابن شهاب کان عمر بن الخطاب یقرءها اذا نودی للصلاة فامضوا الی ذکر الله تعالی الی کذا من شها

از قول خدا استعالی یا ایها الذین امنوا الایة یعنی مراد از ستم شتاب فتن است یا عزم کردن پس گفت ابن شهاب
 عمر بن الخطاب میخواند این آیه را بنیطورا و انودی للمسلمة فامضوا الی ذکر الله قال یحیی قال مالک انما السبع فی
 کتاب الله عز وجل العمل والفعل یقول الله تعالی واذ التولی سے فاکار من وقال قتیب واما من جاء ان یسعه وهو شیخ
 وقال عز وجل فادبر لیسه وقال عز وجل ان سعیکم لشی قال یحیی قال مالک فلیس السبع الذی ذکر الله عز وجل
 فی کتابه بالسبع علی الاقدام ولا الاستعداد ولا الجری واما عنی الغل والعلی گفت مالک جز این نیست کسی در
 کتاب خدا استعالی عمل فعل است و سعی یعنی عمل و فعل آمده است بلیل قول خدا استعالی واذ التولی سعی فی الارض چون در
 مورد مان شود سعی کند تا فاداکند در زمین و گفت و اما من جاء ک السعی گفت مالک پس نیست سعی که ذکر کرد
 خدا استعالی در کتاب خود سعی بر اقدام و نه دریدن و نه پویر پویر رفتن و جز این نیست که مراد داشته است عمل فعل
 مسلمة مستند صرف سعی بسی قلب حدیث شخین است اذا اتیت الصلوة فلیکمه بالسکینه و توضیه قراة فامضوا
 نزدیک فیکر است که قرآن نازل شده است بر هفت حرف و بهر متقی اندر معنی و فامضوا حرفی بود که حضرت
 عمر آنرا میخواند پس لازم شد که فامضوا باشد مسلمة مراد از انودی اذان ثانی است زیرا که در زمان
 آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و شخین همدین اذان بود که پیش خطیب میگویند و اذان اول در زمان حضرت عثمان پیدا
 شده است پس حال نزول آیه دلالت میکند که مراد اذان ثانی است مسلمة بر هیچ قیاس باید که حرث و اجار و سائر
 معاملات که مانع خصوص جمعه باشد پس آن نیز حرام است و چون معلوم است که عرض از تحریم بیع تحقق سعی است و دفع
 آن میباید که تحریم مخصوص باشد بیکه محصور بودی و اجتناب و اگر در اشامی رفتن بسوی جمعه بایکدیگر بیکه در مجامع
 که نظر بلفظ و ذوالالبیع کنند و این جزئی است و اگر افراد گیرند و محتمل است که نظر بر عرض کنند و مستثنی دارند با سبب
 عن تخطی الرقاب یوم الجمعة و بیان منع از کام نهادن بر گردنهار روز جمعه مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن حرم
 عن جده عن ابی هريرة انه کان یقول لان یصل احدکم یظلم الحق خیر له من ان یفقد حتی اذا قام الامام یخطب جله
 یخلفه الرقاب للناس یوم الجمعة ابو هریرة میگفت هر آینه آنکه نماز نگذار و یکی از شما در حرة بهتر است از آنکه بشین بخانه خود
 تا چون است تا امام در خطبه آمد کام نهاد و برگردن مردمان مترجم گوید علی اجماع دارند بر آنکه این فعل استنکار
 و سبوت را یکی آنکه امام باشد دوم آنکه در صف پیشین فرج باشد و وصول بان بدون تخطی ممکن نشود و سائر
 ضرورت را برین قیاس باید کرد و او را علم باب الجمعة خطبتان آن مجلس بینهما جمعه را و خطبه است پیشین میان
 مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خطب خطبتین یوم الجمعة و جلس بینهما
 فی الصلاة

قل ش هوقول الله
 انه یحرم الشاغل
 بالیوم و یجوز بعد اذان
 و بعد بعد الخطبة
 الاذان الاول عند
 الشافعية الاول
 الشافعية الاول
 بین بدی الخطیب
 قل ش هوقول
 مالک قال یحیی
 اهل العلم
 الرخصة ان اذان
 ثانیة
 فوجبه لا یصلها
 یحیی
 اتفقوا على ان الخطبة
 فرض فی الجمعة
 اختلفو بعد الخطبة
 الفرض انما هو فی الجمعة
 اول الخطبة و سائر
 ان تکن فی الوقت قبل
 الصلوة و فعل الشافعية
 لیثان خطبتین
 قبل الصلوة و قال
 جماعة من العلماء
 ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و اوصیة بالتقوی
 و هذه الثلاث فرض فی
 الخطبتین بعد اذان
 ایضا اولها و سائر
 للؤمنین و الثانية و
 هذه الخمسة عند الخطبة
 من السنن

عنه عليه السلام
 قالوا يا رسول الله
 ما لنا نرى فيك
 ما نرى في غيره

قلت هذا قول
 الجمهور

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا
 منه عليه السلام

مردی است از محمد باقر که رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند و خطبه روز جمعه و نشست در میان آنها مسلمة سنت است که خطبه
 میخواند یا بر رتق بجل میخیزد صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین بعد از آن حضرت صلعم و جلوس بین خطبتین باشد سوره نمل
 بیان کرده اند در حدیث آمده که قصر خطبه علامته فقره رجل است و خطبه استاده باید خواند یعنی ستم آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 عمل مسلمین و بابت و ترک و ک قاتما **باب** جواز الاختیار و الاقدام بخطب در میان جایز بودن احتیاجا در حالیکه امام خطبه
 میخواند **مالك** انه بلغه ان عبدالله بن عمر كان يحثهم يوم الجمعة والاقدام بخطب عبدالله بن عمر احتياجا ميكرو في يوم الجمعة
 امام خطبه میخواند مترجم گوید علامه که این احتیاج آنست که غالب اوقات می آرد پس اگر از جلب نوم مامون باشد مکروه نخواهد بود و
 و فعل ابن عمر شعر این است و الله اعلم **باب** استحباب استقبال الناس بالاقدام وهو خطب مستحب از روی
 نشستن مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه میخواند قال مالك السنة ان يستقبل الناس بالاقدام يوم الجمعة اذا
 اراد ان يخطب من كان منهم على القبلة وغيرها كعت مالک سنت مفره نزدیک آنست که روی آورند مردمان بطرف
 امام روز جمعه و قتی که اراده کند خطبه خواندن را آنکه از ایشان نزدیک قبله باشد و آنکه بجانب غیر قبله باشد **باب**
 اصابعه علی عیله ان یستأذن الاقدام فالحق فی سیکه رسید او عذر می آید و اجبت بر وی استئذان نماید از امام و در بیان قال مالک
 و ایضاً عن حماد بن عمار ان یستأذن الاقدام يوم الجمعة اذا اراد ان یخطب من كان منهم على القبلة و ایضاً عن حماد بن عمار ان یستأذن الاقدام يوم الجمعة اذا اراد ان یخطب من كان منهم على القبلة
 از عینی او جاری شد یا رسید او را امری که ناچار می است او را از بر آمدن آنکه رخصت طلبد از امام روز جمعه و قتی که خواهد
 مترجم گوید هر چه علما قایل اند بعد از وجوب استئذان و آیه و اذا كانوا مع علی بن ابی طالب و ایضاً عن حماد بن عمار ان یستأذن الاقدام يوم الجمعة اذا اراد ان یخطب من كان منهم على القبلة
 محمول است بر جهاد فقط و واحدی این آیه را مطلق و شش است و هر طاعتی که با جماع مشروع است خروج از آن بدو
 اذن امام جایز نگذرد مثل جمعه و عیدین و جهاد و استسقاء و امثال آنها و نیز روایت کرده که استئذان در جمعه در عهد
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم رایج بود و آن حضرت صلعم با اشاره اذن میداد و الله اعلم **باب** الاضمار يوم الجمعة
 والاقدام بخطب مستحب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند **مالك** عن ابی الزناد عن
 الاصحیح عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا قلت لصاحبك انضربك الاقدام بخطب يوم الجمعة
 فقد اتعقت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و قتی که بگوئی بهمتین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه میخواند پس
 هرگز نیکه کلام بیفایده کردی **مالك** عن ابن شهاب عن ثعلبة بن مالك الفهري انما اخبره انهم كانوا في
 زمان عمر بن الخطاب يصليون يوم الجمعة حتى يخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر يجلس على المنبر و اذن للمؤذنين
 قال ثعلبة جلستنا نحن فاذا اسكت المؤذنون وقام عمر يخطب انضنا فلم يسمع منا احد ثعلبة كنت في مجلس
 در زمان

عمر بن الخطاب نماز میگذارد روز جمعه تا آنکه بر می آید حضرت عمر پس وقتی که برآمد عمر نشست بر میز اذان گفتند مؤذنان
 گفت نشسته می نشستم سخن گویمان با یکدیگر میگویند قتیکه خاموش میشدند مؤذنان وحی است آمد عمر که خطبه خواند خاموش شد
 پس سخن بنی گفت از ما هیچکس قال ابن شهاب فخر جرح الامام یقطعه الصلوة وکلامه یقطعه الکلام گفت ابن شهاب
 پس بر آمدن امام قطع میکند نماز را و کلام امام قطع میکند کلام را **مالک** اند سال ابن شهاب عن الکلام یوم
 الجمعة اذا نزل الامام عن المنبر قبل ان یکبر قال ابن شهاب یکا باس بذلك مالک سوال کرد ابن شهاب از سخن
 گفتن روز جمعه وقتی که فرو آید امام از منبر پیش از آنکه تکبیر گوید گفت ابن شهاب هیچ باک نیست **مالک**
 ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبته قل ما ینحکم ذلك
 اذا خطب اذا قام الامام یخطب یوم الجمعة فاستمعوا له وانصتوا فان لمنصت له الذى لا یسمع من الخطبة مثل ما
 لمنصت السامع عثمان بن عفان میگوید در خطبه خود کم بود که ترک کند این را و قتیکه خطبه میگفت چون بایستد امام
 که خطبه خواند روز جمعه پس گوش نهید او را و خاموش باشید زیرا که هرگز آنکه خاموش شوند و اگر نهی شوند از ثواب مثل
 آنست که خاموش شوند و شنونده را باشد الحیث مختصر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر لای اجلین
 یخبران و الامام یخطب یوم الجمعة فخطبه تمام ان انصتوا عبد الله بن عمر وید و شخص را که با یکدیگر سخن میگویند و
 حال آنکه امام خطبه بخواند روز جمعه پس سنگریزه انداخت بسوی ایشان که خاموش شوید **مالک** انه بلغنا
 رجلا عطس یوم الجمعة و الامام یخطب فسمته رجلا الی جنب فقال عن ذلك سعید بن المسیب فنهاه عن
 ذلك وقال لا یقل فی خبر رسید با لک مروی عطسه کرد روز جمعه حال آنکه امام خطبه میخواند پس رجحان گفت او را
 شخصیکه بر پهلوی او بود پس سوال کرد ازین مسئله سعید بن المسیب یا پس بنی کرده او را ازین کار و گفت او را که دیگر من
 مسئله انصات سنت مؤکده است در قول جدید شافعی و کلام مکرر و بکلام آیه شدید و اگر حاجه ضروری پیش آید مانند آنکه
 اعمی در چاه می افتد که آیه مرتفع میگردد و فریضه است در قول قدیم و اگر شخص در اثنا خطبه سخن کند باید که آنرا رانند
 کند زین سخن چنانکه این حکم کرده در رد اسلام و تثبیت عامل در اثنا خطبه اختلاف است بعضی از علما رخصت داده اند و بعضی
 نموده داشته و الله اعلم **باب** القلعة فی صلوة الجمعة در بیان قرائت که ماثور است از حضرت صلی الله علیه وسلم
 در نماز جمعه **مالک** عن ضمرة بن سعید المازنی عن عبد الله بن عبد الله بن حنبل بن مسعود ان رجلا
 بن قیس سأل النعمان بن بشیر ما اذا کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی اثر منیة
 الجمعة قال کان یقرأ هل ائتت حدیث الغاشیة ضحاک بن قیس سوال کرد نعمان بن بشیر را چه چیز است

لا قلت
 قال ابن الحاجب فی خطبه
 فی جمعة هل تنک او
 الزانية هل تنک
 سلیم اسم الزانية
 وقال المحلی عن الزانية
 کان رسول الله صلی
 الله علیه وسلم یقرأ
 الجمعة والمناظرة
 فی وقت رسول الله
 الغاشیة فی وقت
 سما فی جمعة مسلمة
 ۱۵۹
 بعد الخفیه تا که
 ان یوقت شیطان من
 القرآن لشی من الصلاة
 و تفسیر هذا الکلام
 علی ان العالم کم یبینه
 انه اذا لم یخبر فی خطبه
 رای قراءه غشیه و
 مکرهه فاذا اقره
 الیس اذین باقی اعنه
 صلی الله علیه وسلم فلا
 یقر غشیه و یقر ان
 یقر غشیه و یقر ان
 یقر غشیه و یقر ان

که میخواند از رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بعد سوره جمعه گفت میخواند بل انک صریحاً انما شریعتهم گوید و در
 مالکیه شافعیه مستقر است قراة سوره جمعه منافقون و همچنین قراة سجده و شافعیه و حنفیه توقیت بعض قرائن
 بعضین صلوات مکرر و داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کراة در صورتی است
 که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قراة بغیر آن مکرر و شمار دو اگر چه آسانی یا تکرار قراة آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه گاه بغیر آن را نیز خوانده باشد تا جایان از ارکان صلوة نشمارند و از آنکه
 باب من ادرك ركعة من صلاة الجمعة فليصل اليها اخري هر که در یاد باز نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد
 همراه او رکعت دیگر **مالک** عن ابن شهاب انه كان يقول من ادرك من صلاة الجمعة ركعة فليصل اليها ركعة
 اخري ابن شهاب میگفت هر که در یاد باز نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب
 وحي سئدة گفت مالک گفت ابن شهاب همین است سنت قال يحيى قال مالک و علي ذلك ادركت اهل العلم ببلدنا
 وذلك ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من ادرك من الصلوة ركعة فقد ادرك الصلوة گفت مالک میفرماید
 قول ما فهم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هر که در یاد باز نماز یک رکعت پس
 وی در یافته است نماز را بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه پس چون
 امام سلام دهد ضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و دخل نشد در نماز دیگر بخند
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از او چهار رکعت زیرا که وی ظهر است و
 همین است ندبها لکث ثوری و شافعی ترجم گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلاة الجمعة
 ركعة فقد ادرك الصلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخري و از مفهوم این حدیث دانسته شد که
 اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را نه دریافت است پس ظهر را کند پس تینا فا و بنا و نزدیک است عظم اگر چه هر دو امام را در یافت
 دو رکعت ندارد و نماز جمعه او دریافت **باب** فضل يوم الجمعة و انما التي ترجح بها و مناظرة ابی هر چه و بعد
 اکابر و عبد الله بن سلام فی تفسیر باب در میان فضیله روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود برکتش او را
 در روز جمعه و مناظرة ابوهریره و کعب اجاب و عبد الله بن سلام در تعیین آن ساعت **مالک** عن ابی الزناد
 عن الاعرج عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ذكر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم
 وهو قائم يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه و اشبار رسول الله صلی الله علیه و سلم بیده یقلها رسول
 صلی الله علیه و سلم ذکر کرد روز جمعه پس گفت در آن روز ساعتی که در می باید باز نماند مسلمان حال نکند استیفا

من قال
 عليه السلام
 انه ان ادرك ركعة
 فليصل اليها
 ركعة اخري ففهم
 جمعة وان لم يدرك
 ركعة فليصل اليها
 ركعة ففهم
 قال ابو حنيفة
 ان من ادرك
 ركعة من الجمعة
 فليصل اليها
 ركعة اخري

باشد نماز میگردان و سوال کند از خدا تعالی بخیر میگوید و در آنجا نیز اشاره نمود و حضرت صلوات بر سر مبارک خود میان گفتن آن
 میفرمود و کالت عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن ابراهيم بن الحارث التميمي عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة انه قال اخبر
 الى الطائي فقلت كعب الان يجلس من محذو عن التوراة وحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كان فيما حدثته ان قلت
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير يوم طلع عليه الشمس يوم الجمعة في خلق آدم وفيه اهل طوفان تيب عليه وفيه مراة
 تقوم الساعة وما من دابة الا وهي مصيعة يوم الجمعة من حين تشرق حتى تظلم الشمس شققا من الساعة الا الجن والانس وفيه سائر
 الايام فيها عبد مسلم وهو يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه قال كعب انك في كل سنة يوم فقلت بل في كل جمعة
 فقلت كعب التوراة فقال صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو هريرة فقلت بصرة بن ابی بصرة الغفاري فقال ان
 ابن فقلت من الطائي فقال لو اذكر كتاب قبل ان يخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تغفلن
 الا الى ثلاثة حشا الى المسجد الحرام والى مسجدك هذا والى مسجد ابياء وبيت المقدس قال ابو هريرة ثم فقلت عبد الله بن
 محمد بن جحيلة مع كعب الاجار وما حدثته في يوم الجمعة فقلت قال كعب انك في كل سنة يوم فقلت بل في كل جمعة فقال عبد الله بن سلام
 كذبت كعب فقلت ثم فقرأ كعب التوراة فقال بل هي في كل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق كعب ثم قال
 عبد الله بن سلام قد علمت آية الساعة هي قال ابو هريرة فقلت له اخبرني بها ولا تخف فقال عبد الله
 بن سلام هي اخذ سابعه في يوم الجمعة قال ابو هريرة فقلت وكيف تكون هي اخذ الساعة في يوم
 الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يضاد فيها عبد مسلم وهو يصلي وتلك الساعة
 لا يصلي فيها فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا
 ينتظر فيه الصلوة فهو في الصلوة حتى يصلي قال فقلت بل قال ففحق لك ابو هريرة گفت برائتم
 بسوے که طوری پس ملاقات کردم با کعب اجار پس شستم بر او پس حدیث نقل کرد پس من از تورات
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او
 آنکه گفتم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین روزی که طلوع کرده است در آن آفتاب روزه است
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه نسر داد و در روز جمعه بر زمین و در روز جمعه مهربانی کرد
 بروی بعد از عذاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد بر خاست قیامت و نیست
 هیچ جنبه و مگر وی گوش نهاده است روز جمعه اند و متسکین صبح می کند تا وقتیکه بر می آید آفتاب
 از ترس قیامت اگر چنین و آدمی و در جمعه ساعتی است که نمی باید آنرا بنده مسلمان حال نکند و نماز میگردان

مفتی

قال الامام في الحاشية

۱۴۱

یضاد و نسایم

الحجامة ١٢

فروید رسول الله صلى الله عليه وآله قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحفظ ركنه الفجر حتى ان قالوا يا ام القائل انك لا تحضرت عاشره
 فمروا به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سبكه يكرهه وركعتي فجر را تا آنكه من در دل خود میگفتم ایا خداوند سوره فاتحه را با نیت ادا
 اجمعت الصلوة ترك وكعتي الفجر وغيرهما من النوافل وقتيكه سها ده کرده شود نماز را باید که ترك کند مصلی دو رکنه سنت فجر را غیر
 از نوافل **مالك** عن شريك بن عبد الله بن أبي نعيم عن أبي سلمة بن عبد الرحمن ان قال مع قوم الا قلتمة فقاموا
 يصلون فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلواتان معا اصلتان معا وذلك في صلوة الصبح في الركعتين **الكتاب**
 قبل الصبح **ابو سلمة** بن عبد الرحمن كفت شنيذ قومى تكثير اقامت ايسر بزفاستند که نماز بگذرانند پس برادر برایشان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود ایا دو نماز در یک ساعت ایا دو نماز در یک ساعت گذارده شود و این قضیه نماز پنج
 در آن دو رکنه که پیش از صبح بود مسئله ظاهر اینجا بر آن موافق نداشتن منی است و تحقیق این حدیث را حمل کرده بر مخالفت متفصل
 مقترضین در صف واحد یا بوجیه که در میان متفصل و مقترضین جایل نباشد و ذکر کرده اند که اگر اقامت نماز شد و این شخص
 فجر بگذارد و است نامل کند اگر بن غالب آنست که یک رکنه بجماعت خواند یا دو نماز بجماعت یا با کسی سنت بگذارد و الا موقوف کند
باب قضاء ركعتي الفجر بیان قضاء دو رکنه سنت فجر **مالك** ان بلغنا ان عبد الله بن عمر قاله ركعتا الفجر فقط هما
 بعد ان طلعت الشمس فرت شد از عبد الله بن عمر دو رکنه سنت فجر پس قضا کرد و از العبدان تا بگذرد طلوع کرد و اقامت **مالك**
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد مثل الذي صنع عبد الله بن عمر عبد الرحمن رواية كذا زید خود قاسم بن محمد
 مانند آنچه کرده عبد الله بن عمر یعنی در قضا سنت فجر مسئله ملة قضا در دو رکنه سنت فجر آنست که مطلوب موقت سنت پس بخیم
 شامل باشد سایر سنن موقت را و قضا نمودن بخیرت مصلی عبد الله بن عمر دو رکنه سنت ظهر را بعد از عصر شایسته است پس آن
 نایب منی و در عالمگیری مذکور است که چون سنن نزه وقت خود فوت شود قضا نباید کرد و اگر سنت فجر را که اگر همراه فرض قضا شود
 تا وقت زوال قضا کرده شود و بدون این قضا نباید کرد **باب** لا بأس بترك الرواتب اذا صلى الفريضة وحده
 هیچ باک نیست در ترک سنن رواسته و قیام بگذارد نماز فريضة را تنها یعنی تا که این روایت و جماعات است نه در صورت انفراد
مالك عن ربيعة بن أبي عبد الرحمن ان عبد الله بن عمر كان اذا جاء المسجد قد صلى الناس بدا بالملكوته ولم
 يصل قبلها شيئا عبد الله بن عمر بود این صفت کرد و قیامی حال آنکه نماز گذارده بودند مردان شروع میکردند
 فرض و بگذارد پیش از آن خبری مسئله در عالمگیری مذکور است قبل ايسر ترك سنت الفجر والنهار اذا صلى وحده وقيل لا يجوز
 تركها بحال **باب** اذا كملت الرواتب اليه في كل يوم در بیان ذکر یک رکنه رخت اده شد بسوی آن بر نوبی **مالك**
 عن يحيى بن ابي بكر عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا اله الا الله وحده

الحق انك
 هو في اهل العامة
 قلتم
 وعليه الشافعي ومناه
 عبد الله بن القاسم
 ان يصلي في الصلوة
 لا يفتي وهو في الصلوة
 او بحيث لا يكون يديه
 ويديه خاليتين عن الصلاة
 واما في صلاة الفجر
 واما ركعتي الفجر
 وهو بحيث لا يكون
 انك لو كنت مع الامام
 فانه يتركهما في باب
 المسجد
 قلتم في الباب
 فان النفل الموقت
 قضا ثم في العليكم
 والسنن اذا قانت عن
 وقتها لم يقض الا في
 الفجر فانها اذا قانت عن
 الفجر قضا في وقتها
 الزوال وبقية
 يقضي خارجا بعد
 قلتم
 العليكم في باب
 ليس يتركهما
 في وقتها
 قلتم
 قلتم
 قلتم

الحق انك
 هو في اهل العامة
 قلتم
 وعليه الشافعي ومناه
 عبد الله بن القاسم
 ان يصلي في الصلوة
 لا يفتي وهو في الصلوة
 او بحيث لا يكون يديه
 ويديه خاليتين عن الصلاة
 واما في صلاة الفجر
 واما ركعتي الفجر
 وهو بحيث لا يكون
 انك لو كنت مع الامام
 فانه يتركهما في باب
 المسجد
 قلتم في الباب
 فان النفل الموقت
 قضا ثم في العليكم
 والسنن اذا قانت عن
 وقتها لم يقض الا في
 الفجر فانها اذا قانت عن
 الفجر قضا في وقتها
 الزوال وبقية
 يقضي خارجا بعد
 قلتم
 العليكم في باب
 ليس يتركهما
 في وقتها
 قلتم
 قلتم
 قلتم

لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبته له مائة
 حسنة وجمعت عنه مائة سنة وكانت له حوزا من الشيطان يومه ذلك حتى عيسى لم يات احد بافضل
 مما جاء به الا احد على اكثر من ذلك ابو هريرة گفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه بگوید لا اله الا الله و
 لا شريك له الحمد لله روزی صد بار باشد او را این کلمات برابر دو برده كه آزاد كند و نوشته شود برای او صد حسنة
 و محو كرده شود از وی صد سيئه و باشد این کلمات بناو او را از شر شیطان در آن روز بگذاشت و داخل شود در بهشت
 و نیارد بچكس عمل را كه بهتر باشد از آنچه این شخص آورده است روز حشر الايكیكه عمل كرده باشد زیاده تر ازین
 صد بار **مالك** عن سمیع بن الجهم عن ابی سلمة السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال من قال سبحن الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياه وان كانت مثل خط باربعين رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود هر كه بگوید سبحان الله وبحمده در هر روزی صد بار در كرده شود از وی خطای نماند او اگر چه این خطاها باشد
 مانند كف دریا و باب استقباب صلوته یعنی در میان متعب بودن نمازخانه **مالك** عن ابن شهاب عن عروة بن
 الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
 سجدة الفحة قطوانی لا يسبحها وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدع العمل بالشئ وهو يحب ان
 يعمل به خشية ان يعمل به الناس فيقرض عليهم حضرت عائشة گفت ندیدم آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم كه
 گذارد و باشد نافه صغری را بچكه و هر آینه من میگذارم از او هر آینه حال نیست كه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم ترك ميكرد عمل بخیری حال
 زی و دست میداشت عمل كردن بآن بسبب ترس آنكه بگنند از امر و آن پس فرض گردانیده شود بر ایشان **مالك**
 عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تصلي الفحة ثمانی ركعات ثم تقول لو شئ لي ابواي ما تركتهن
 حضرت عائشة میگذارد نماز صغری هشت ركعت بعد از آن می گفت اگر برانگيخته شود برای من پدر و مادر من ترك كنم آنها
مالك عن موسى بن ميسرة عن ابی هريرة عن عقیل بن ابی طالب ان ام هانئ بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عام الفحة ثمانی ركعات ثم تقف في ثوب واحد خروا وسم ثمانی ربت ابي طالب ابو هريرة را كه رسول الله صلى الله
 علیه وسلم گذارد و سال غزوه فخر هشت ركعت در پیچیده در يك جامه **مالك** عن ابی النضر مولى عمر ابن عبد الله ان ابا هريرة
 مولى عقیل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانئ بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفحة فقلت
 يغتسل وفاطمة ابنته تسبوه بثوب قالت فقلت فقال من هذا فقلت ام هانئ ابي طالب فقال ورجا بامها فطما فخرج
 غسله قام ففصل ثمانی ركعات ثم تقف في ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله اني اقول رجل احرته فلان

۲۴

حقول العلماء و زواجا و سرحدات

عشق و کینه

8

رسول اللہ ﷺ

اللهم صل على محمد وآل محمد

پیشہ سبب

2017

مفتی محمد رفیع

عن

سنة اثنى عشر
عن روية

2006

هجده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجتمعنا من اجرت يامها وذلك صحيح ما في كفت رستم بسوى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم سال فخر لم يكن فيهم اولوا غسل سكره ووافقه زخر زخرت صلى الله عليه وسلم برده كرهه بود بروى بجانه
 انم ياني پس سلام كردم پس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم كيت اين پس گفتن ام ياني دختر ابى طالب پس فرمود
 ام ياني را پس فتيكه خارج شد داخل خود بايتا و پس نماز گذار و هشت ركعت در پيچيده و بيك جامه بعد از ان با ركعت
 پس گفتن يار رسول الله گفت پس را و زين كلى ابن ابى طالب است كه دوى خواهد ركعت مرديكه من امان و ادم اول فلان
 پس سهره فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم امان داديم كسى كه تو امان دادى اى ام ياني اين واقعه متحقق شد
 وقت خيلى مسكه اقل آن دور كته است بحديث كل سلامى النحر و در حادى و صحوه ياده از هشت مذكوريت بهر
 با سنا و صغيف و دوزده نيز نقل كرده و وقت آن از ارتضاع و روشن شدن صغور اقباب است تا استوار و تاخير
 آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تطبيق در بيان حديث عائشه و احاديث ديگر است كه حضرت عائشه نعى بود
 از فرود كرده نعى صلوة بالكلية پس شايد انحضرت صلى الله عليه وسلم ميگزارد و پيشند صحى يا بعضيه اوقات و الله اعلم
 باب الا فضل في نافله الليل والتمه ادا ان يكون مثنى مثنى بهتر است نافله شب و روز را كه باشد و در ركعت ممالك
 انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والتمه مثنى مثنى يسلم من كل ركعتين خبر رسيده است مالك كه حضرت
 مي فرمود نماز شب و روز يعني نافله و در ركعت است سلام و در هر دو ركعت قال يحيى قال مالك وهو الاخر عن ناكنت الاكاس
 و همين است امر مقرر زديك و همين است مذنب شافعى و نزد يك ابو حنيفه چهار چهار افضل است در طولين و صا حنين
 در روز مذنب ابو حنيفه اختيار كرده اند و در شب موافق شافعى ركعت باب الا فضل للمنافلة ان تكون في الليوت
 بهتر براى نماز نافله آنست كه گذارده شود در خانه ممالك عن ابى النضر مولى عمر بن عبدا لله عن بس بن سعيد
 ان زيد بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتك في سبوتك الا الصلوة المكتوبة زيد بن ثابت گفت كه بهترين نماز را شما
 نمازيت كه در خانه اى خود بگذاريد بگزار نماز فريضة ترجمه كيد رضى الله عنه غير از اين نيست كه بشكلم براى خوف با خله رياست و گرنه
 بگذار در هر جا كه خواهد بزرگه مقرر است كه انحضرت صلعم ميگزارد و در نوافل را كاسى و مسجد و گاهى در خانه باب جواز الجماعة
 في النافلة جائز است گذاردن نماز نفل بجماعة ممالك عن اسحاق بن عبدا لله بن ابى طلحة عن اس بن مالك ان رجلا
 ملكه دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقموا فالاصله لكم
 قال اس فقدت الى حصير لنا قد اسق من طول ما لبس فتصحت بجاء عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم وصفت انا و اليتيم و داء و العجى من وراثنا فضله لنا ركعتين ثم انصرف ملكه

ما فتئ الصديق
فاحله كانا يصليجا
في بعض الاوقات في

المسجد
قلعة صوفي
بنينا في وقال ابو خنيفة

محمد قاسم

انما ذلك
من رايه فان آمنه
حسب شاع وان لك
١٤٥

سليم يصيل في المسجد
بجى صلي الله عليه
ثارة وفي البيت ثارة
في الع

ان يوردى النفل كله
في البيت الى التران
والله

سواء لكن لا فضل
ما يكون البعد من
الرب

عند الشافعية "النظر
شهران في

سَمِيعُ يَسْمَعُ

سأذكره في خاتمة السجل
بنبرهان واقعة
أذا صليت الجماعة
التي هي كبراهما
الآن على سبيل
الطريق بالجماعة
وقد قالوا كبراهما
جماعة كبراهما
الحق في ذلك
فيما بين

حدیث النبی بن مالک عمن عن حضرت راضیہ علیہ السلام برای طعامی پس تناول فرمود و از آن طعام بعد از آن فرمود و حضرت صلعم
باریغذا نماز گذاریم پس شما یعنی امامت کنیم برای شما پس گفت پس برخاستم بسوی او یای اذان ما که سیاه شده بود و کثرت
سبحان پس افشایم بر او آب پس سہا و حضرت صلعم وصف مبتمن و متمکم کہ نام طفلی بود داشت حضرت و آن میرزا بن حسین
پس بگذارد و حضرت صلعم بر او دو رکعت بعد از آن باز گشت مسلمان ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم شدہ است کہ نماز
بجماعت خواندن مکروه نیست امری التزام مثل التزام آن در فرض عیدین و گفت بدعت است و نزدیک شافعی تطبیح دوم
سبب یک قسم آنست کہ جماعت در آن مسنون باشد مثل عیدین و تراویح و مستحقا و کسوف و دیگر آنکہ جماعت در آن منسوخ
مثل واتب اگر این قسم اخیر را هم بجماعت بگذاردند نزدیک ایشان مکروه نیست و در پیش حنفیہ و زاد و اوافل مکروه است
چون بر سنبل شافعی و اجماع باشد و اگر جمیع قلیل بلا اذان و اقامت در بابیہ مسجد بگذاردند لا باس **باب** صلوة الوتر

وليس بواجبة نماز وتر سنت وست وواجب نيت مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جابر عن ابن
يحيى بن زياد رجلا من بني كنانة ينادي بالمخدج سمع رجلا بالشام ينادي يا محمد يقول ان التور واصل قال المخدج فخرج

إلى عبادة بن الصفا فاعتزبت له وهو راى إلى المسيح فالتفت إليه فقال الحق قال كذب ابو محمد سمعت رسول الله عليه السلام يقول خير خلق الله تعالى على العباد فمن جاء بهن لم يصيغ منهن شيئا استخفاً فأحققن

فمن الله عهد ان يدخل الجنة ومن لم يات بغير فليس له عند الله عهد ان شاء عذبه وان شاء ادخل الجنة
 خصه ان ياتي الكوفة بشدة اور انحد جي شيند از مردی در شام که کنيت او ابو محمد بود ميگفت بر آئيه و تروا حيث گفت
 من فقم بسوي عباده بن صامت پس ميش روي آدمم اور او ميرفت بسوي مسجد پس خبر دادم اورا يا شيخ گفت ابو محمد
 گفت عباده دروغ گفت ابو محمد شنيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم که ميفرمود پنج نماز است که نوشته است آنها را خدا
 بندگان پس بر که عمل آورد آنها را اصناف نگر و از آنها جزير را از جهت بک بپداشتن حق آن باشد اورا نزد يك خدا است
 بندي که داخل کند اورا در بهشت و هر که بعمل نياورد آنرا پس نيست اورا نزد يك خدا است خالي عهدی اگر خواهد عذاب کند

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثُومٍ قَالَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ سَأَلَ عَمْرًا عَنْ الْوَرَقِ وَاجِبٌ هُوَ فَقَالَ عَمْرٌ

سوال الله صلى الله عليه وآله وسلم واورتر المسلمانی شخصے سوال کرد عبد اللہ بن عمر را از و تر یا واجب است پس گفت عبد بن عمر
نہ و تر گذارده است بخضرت صلعم و و تر گذارده اند مسلمانان پس شروع کرد و آن مرد کہ مکرر سوال مینمود عبد اللہ بن عمر را
عبد اللہ بن عمر میگفت ہر آمینہ و تر گذارده است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و و تر گذارده اند مسلمانان مترجم گوید رضی اللہ

باز نشسته مردمان از نماز صبح پس ایستاد و عبد الله بن عباس پس ترک کرد و بعد از آن گذارد نماز صبح را حال آنکه ایستاد
 ان عبد الله بن عباس و عبادته بخلصامت و القاسم بن محمد و عبد الله بن حاکم قدا و تروا بعد الفجر خبر رسید امام را که
 که عبد الله بن عباس و عباد و بن صامت و قاسم بن محمد عبد الله بن عامر گذارد و اند و تر البی طلع فجر حال آنکه
 هشام بن عماره عن ابیه ان عبد الله بن مسعود قال ما ابالی لو اقيمت صلوة لصیحه وانا واد عبد الله بن مسعود
 برادرانم اگر گفته شود تکبیر نماز صبح و من و تر میگذازم حال آنکه عن یحیی بن سعیدانند قال کان عبادته بخلصامت
 یوم قوما فخرج یوما الی الصبح فاقام المئذنین صلوة الصبح فاسکنت عبادته حتی افرغ صلیهم لصلوة عبادته بن صامت
 امامت میکرد و گویا پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس مؤذن
 کرد و اربعه عبادته تا آنکه و تر گذارد و بعد از آن گذارد بایشان نماز صبح را حال آنکه عن عبد الرحمن بن القاسم ان قال سمعت
 عبد الله بن حاکم بن صبیحة یقول انی لا و تروا وانا سمعته الا قاتما و بعد الفجر یسبک عبد الرحمن انما ذلك قال عبد
 بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن عامر را که میگفت برآئینه و تر میگذازم و من شنوم اقامت یا گفت برآئینه من تر میگذازم
 بعد فخر شک کرد عبد الرحمن کلام یک ازین دو نقل گفت حال آنکه عن عبد الرحمن بن القاسم ان سمع ابا عبد الله بن
 یقول انی لا و تروا بعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت برآئینه و تر میگذازم بعد فخر
 مالک و انما یو تروا بعد الفجر من نام عن الوتر ولا یسبک لاحد ان یبعد ذلك حتی یتضم و تروا بعد الفجر گفت مالک غیر ازین
 که بگذارد و تر بعد الفجر هر که خواب افت از نماز و تر منی باید کسی که بقصد تاخیر کند و تر را تا بنهد و تر خود را بعد فخر تر بگویم
 رضی الله عنه بمعنی این آمار نزدیک شافعی است که و تر است موقت است هفت است قضای آن و فقیه فوت شود و ابو حنیفه
 آنکه واجب است و واجب میشود قضای آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تر و نماز و فقیه و نزدیک مالک آنکه
 این وقت یعنی طلوع فجر ضرورت برای و تر و قضایست و فی مختصر ابن الحاکم آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تر
 الی صلوۃ الفجر یعنی آخر وقت و تر تا طلوع فجر است و وقت ضروری و تر تا نماز فجر و الله اعلم باب کیف كانت صلوة
 النبیه صلی الله علیه و آله باین کیفیت نمازهای آنحضرت صلیهم که در شب میگذازد حال آنکه عن ابن شهاب عن عماره بن ابی
 عن عائشة زوج النبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها بواحدة
 فاذا فرغ اضطجع علی شقیه الا یمین حضرت عائشه نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذازد و تر شب یازده
 رکعت و تر میفرمودند از آن یازده یک رکعت پس وقتی فارغ میشدند و از یک شصتند برپای میبایست و تر
 عن هشام بن عماره عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

صلوة قیامت
 معنی هذا هو
 الثاني في سنة موقفة
 بین قضاءها اذا نالت
 عند أبي حنيفة انه لا
 القضاء بغيره و
 ۱۶۹
 وین الوتر بینه
 مالک الوتر و عند
 للوتر ليس ضروري
 في مختصر ابن الحاکم
 و آخره یعنی الوتر الی
 طلوع الفجر و تر
 فی صلوة الفجر

در دل خود که البته بهینیم شب نماز حضرت صلعم را گفت پس نگیه کردم هشتان حضرت را صلعم با حجبیم حضرت صلعم پس ایستاد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گذارد و رکعت دراز بجاید و دراز بجاید از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش
از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو
که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر
بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر
آنست که اکثر و تر یا زده یا سیزده رکعت است و هم بر آن و ترست و نزدیک ابو حنیفه و تر سیزده رکعت است و هر یک که گفته اند نافله
حضرت عائشه گاهی یا زده رکعت گفت و گاهی سیزده رکعت گفت و اختلاف آنست که اول اخبار است از صلوة معتاد حضرت صلعم
و سیزده رکعت زیاده است که در بعض اوقات واقع شد برخلاف معتاد و اختلاف صحابه در حکایت صلوة الیل بر اختلاف است

ان حضرت صلى الله عليه وسلم فرو ما بعد ورود السلام باب الدعاء الذي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحارب اذا
 قام الى الصلوة من خوف الليل وريبان وما شئ ان حضرت صلى الله عليه وسلم دعا ميكروا بان وقتيكه برميحاست بسوسى نماز و
 وشراب ماله عن ابى الزبير الكلى عن طاووس اليماني عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا

قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ مِنْ جَوْفِ الْبَيْلِ يَقُولُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ بَنُو السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قِيَمَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ فِيمَا افْتَرَقَ الْوُجُوهُ وَالْأَرْوَاحُ وَوَعْدُ الْحَقِّ وَقَاءُ الْحَقِّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ اللَّهُمَّ

[illegible]

باب القصد في العمل در بیان فضیلت میان روی کردن و عمل مالمک
عن اسمعیل بن ابی الحکیم اند بلخاند
رسول الله صلی الله علیه و آله من الليل فقلت فقال من هذا فقيل له هذا الخلاء بنت توفيت لا تنام الليل فذكره رسول
الله صلی الله علیه و آله ذلك حتى عرفت الكراهية في وجهه ثم قال ان الله تبارك وتعالى لا يحب حتى تلهوا الكفر من اهل ما لكم بها

رسول الله صلى الله عليه وسلم شنید وصف زنی را که نماز میگذارد و در شب پس فرمود گیت آن زن پس گفته شد بخیر است
 صلی الله علیه وسلم این زن حلال و حرام نیست است بخواب نیز و در شب پس خوش نمود بخیر است صلی الله علیه وسلم آنرا آنکه
 شناخته شد ناخوشی در قیامه بخیر است صلعم بعد از آن فرمود هرگز خداستعالی ملول نمی شود تا آنکه شما ملول نمی شوید
 یعنی ترک نکنید نماز را اگر نزدیک طلال ایشان پس طلاق طلال بر طریق مشاکله است اختیار کنید از اعمال آنقدر که شما

بأن طاعتك يا رسول الله عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم إن رسول الله
 صلى الله عليه قال إذا نعل أحدكم وهو في الصلاة فليرفه حتى يذهب عنه النوم فإن أحدكم إذا صلى

فأحس يدري لعله يذهب ليستغفر فيصلي نفسه عائشة روایت کرد که بخیر است صلی الله علیه وسلم فرمود چون
 بپایه آید یکی از شما حال آنکه او در نماز است باید که بخسبد تا آنکه برود از روی خواب زیرا که هر آنکه یکی از شما در قیامه نماز گذارد

را و در پیگه است نمیداند شاید که قصد کند استغفار را پس هشام در خود را یعنی بسبت علیه خواب نیز نمیکند و در میان
 طاعت و غیر آن پس بحقیقت طاعت کجا رسد باب احب العمل ما دام علیه صاحب و درست ترین عمل آنست که در وقت

کند بر آن صاحب آن ما الک عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه أنها قالت كان
 احب العمل الى رسول الله صلى الله عليه الذي يدوم عليه حينما حضرت عائشة فرمود که بود و در سترین عمل نزدیک

بخیر است صلی الله علیه وسلم آنچه بدست کند بروی صاحبی باب من غلب عليه النوم عن غلبة حليمه غالب
 بروی خواب غلبه شده از خرب خود ما الک عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن جبيرة عن رجل عن عائشة

زوج النبي صلى الله عليه أخبرته ان رسول الله صلى الله عليه قال ما من امرء تكوف في جلوة دليل فيلب عليه بالنوم
 الا كتب الله له اجر صلوة وكان نوم عليه صدق حضرت عائشة خبر داد که بخیر است صلعم فرمود نیست هیچ خصی که او را آنکه

سفر باشد در شب غالب آید بروی در آن نماز خواب مگر که مینویسد خداستعالی برای او ثواب نماز او بارید خواب او بر و صد
 باب من فاته خرب من الليل فليقرأ في الدنيا كسب که فوت شد خرب از شب پس باید که بخواند آنرا در روز ما الک

عن داود بن الحصين عن الأعمش عن عبد الرحمن بن عبد القادر ان عمر بن الخطاب قال من فاته خرب من الليل فليقرأ في الدنيا كسب
 صلوة الظاهر فان لم يفته او كان ادركه حضرت عمر فرمود شخصی که فوت شد از روی وظیفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخوابد

و قیامه را از خود قیامه نماز هر پس هرگز فوت نشود و آن خرب یا گویا که او را که در آنرا مشکله در مناجازت کرده است و نوافل از آنکه
 ندیده قضایه باب بد عیام لیا و ضا در بیان قیامه ابتدا شروع شدن شب خیزی در شب بکارها ما الک عن ابن شهاب

عن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن أبي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه كان يربح في قيام رمضان من غير ان ينام بطنه

قلست
 هو قبل الصلاة
 قلست
 ١٤٢
 فالتجسس و لقات الفضل
 الوقت فالتجسس و لقات الفضل

پس نماز ساخت و او حضرت عائشه و شب خیزی میکرد و بخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و مترجم گوید این نماز سنت بر کعبه است نزد یک عالم و مسنون است در وی جماعت **باب** القیام باحد عشر رکعة مع طول القیامة و زیاده شب خیزی و رمضان بیازده رکعة با درازی و **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن

بن حوفه انه سأل عائشة فجزى النبي صلى الله عليه وسلم ركعة صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فقالت نعم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على إحدى عشرة ركعة يصلي اربعاً فلا تسال عن حسنهن وطولهن ثم يصلي اربعاً فلا تسال عن حسنهن وطولهن ثم يصلي ثلثاً قالت عائشة فقلت يا رسول الله اتناهم قبل ان تؤمر

فقال يا عائشة ان عيسى قتلما ن ولا ينما قلبي ابراهيم بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بودند نماز حضرت در رمضان پس عائشه گفت حضرت صلی الله علیه و سلم زیاده میکرد در رمضان و نه در غیر رمضان برای زیاده رکعت میگذاشت هر چهار رکعت پس پرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میرود پیش از آنکه وتر بگذارد پس فرمود ای عائشه هر آینه در خواب میرود و دل من بخواب نبرد و **مالک** عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید انه قال قال عمر بن الخطاب ابی

کعب عقیم الدادی ان یقول للناس احدى عشر رکعة وكان القادری یقر بالثلثین حتی کنا نغتمل علی العصر من طول القیام ما کنا ننصرف الا فی شهر **سأب** بن یزید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب عقیم داری اگر قیام میل کنند برای مردان بیازده رکعت و بخواند قاری مئین را یعنی سوره های که بعد از صد آیه بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیر

میکردیم بر عصب سبب طول قیام و باز نیکبشتیم گرد و اوائل **فخر مالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان فنتعجل الخدم بالانعام عفاة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت باز نیکبشتیم در رمضان یعنی بعد از نماز نهار پیش تناید میکردیم خادمان را در آوردن طعام از بیم طول **باب** القیام فی رمضان ثلاث و عشرین رکعة مع طول القیامة **باب** در بیان شب خیزی در رمضان بر بیت و سه رکعت با درازی قیامة

مالک عن یزید بن رومان انه قال کان الناس یقومون فی زمان عمر بن الخطاب فی رمضان ثلاث و عشرین رکعة مردان قیام میل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان بر بیت و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصین انه

سمع الاخری یقول ما اذکلت الناس الا وهم یصلون الکفر فی رمضان قال وكان القادری یقر بسبعة البقر و ثمانی رکعات اذ اقام بها فی اثنی عشر رکعة دای الناس انه قد خفف **ع** داود بن حصین شنید از عمر برایتی که میگفت او را که در زمان نبی خالت که ایشان من میکردند نماز قیام در رمضان یعنی قنوت میخواندند و قنوت میخواندند و قنوت میخواندند

له قلت
خیر من یأخذ
عشر و ثلث و عشرین
له قلت
۱۶۷
هو من الشبان
والخضبة و مشی
سبعة و سبع و ثلث
و عبد الله بن
هنا قال المحلی
«سبحانی»

اجمع بود و کاریکو بخواند سوره بقره و در پشت رکعت پس اگر قیام نگیرد و بسجده بفرود آید رکعت میدیند مردمان که در سجده
 گردان از تشریح گوید رضی الله عنه هفتین سنت در شب نافه عقیقه بیت رکعت تراویح است و در نزد یک هر دو فرقه یکبار
 قال الحلی عن البیهقی و در تعیین این عدد و آنست که حضرت عمر بن خطاب است منوره خود را گفت که حضرت صلعم در قیام سائر ایام تراویح
 فرموده و از فعل آنحضرت صلعم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترغیب را ترک بیاور فرموده پس از آنکه یازده رکعت
 عدد در اصناف فرماید چون ملاحظه کرد و تر و تر بود دیگر رکعت دیگر فرود و لهذا امام احمد مجیز داشته است در ادای یازده رکعت
 و بیت و در رکعت اول صلعم **باب احتیاط اکتفاء التکبیر لیلۃ العید و یومہ** باب در بیان تجنب بودن بسیار گفتن
 در شب عید روز زید قال الله تعالی یزید الله بکرم اللسیر و لا یرید بکرم العسر و لکن الله علی ما هدکم و لکم
 تشکر و ان یموتوا بعد ابتعالی یعنی شروع میازد برای شما آسانی و شروع میازد برای شما دشواری و شروع میازد
 که تمام کنید شمار روز و ما را و شروع میازد که باسد اگر بیاورید خدا می ارشاد بر آنکه راه نموده شمار تا بود که شما شکر کنید حاصل
 آیت آنست که بعد از فقار رمضان یک پیش شروع است در شب و در روز تشریح گوید رضی الله عنه از این آیه دانسته شد که با موی
 با کثرت تجزیه بعد از قضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل طرق و مساجد و سواق بعد صلوة بگویند و باید که
 رفع صوت کنند و خفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطریست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه در حدیث آمده باشد
 بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار و شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع است و قال آنکه
 اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در تقدیرات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز
 و از همین جا میباید بودن زیادگی کثرت در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیاده سه تکبیر در هر رکعتی چنانچه اصل کوفه
 نقل کرده اند و بزیاده هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانی چنانچه اصل مدینه ذکر کرده اند و اصل اهل حرمین اثنی
 باین و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند و زیاده تکبیرات در خطبها عید و الله صلعم **باب یجوز الغسل لصلوة**
 العید استحباب غسل بر نماز عید **باب** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم الفطر قبل ان ینزل و الله صلعم
 عبد الله بن عمر غسل میکرد روز فطر پیش از آنکه برود بسوی عید گاه تشریح گوید رضی الله عنه مانند فعل ابن عمر قیاس عیدین را
 بر جمیع عید بودن و خوف ایذا بر اجماع که پیش طیب لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد مقدّم بر نماز عید
 سنتی است که نه فرض اما اول سبب موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و مسلمین و علم جرایم انانی پس حدیث
 و یخفین قبل اهل علی غیر سن قال لا الا ان تلوح و ایا ارکان و شروط جمیع ارکان و شروط عید هستند یا نه اینجا در حدیث
 است باینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چندی ایام بار و زمین را زمین میزد و آرد و نه بر یکبار افشائیت هر یک سنتی پس بر هر یک

قلنت
 فی ذکر التکبیر و یجوز
 صوم و بعضا انما یجوز
 از بعضی تخفیف العید
 و انما التکبیر و بعضا
 الی المصلی و در حدیث
 عن جماعه من العلماء
 انما یجوز هو حق
 و عن ابی خفیه که یجوز
 فی الغسل بل یجوز
 و اصل المصلی و ایستاد
 قلنت
 هو حق العلماء
 یستحب لصلوة العید
 ما یستحب لصلوة الجمعة
 من الغسل و التلبس
 و لبس احسن الثیاب

له قلنت
 هو قول العلماء انه
 يعقب في الفطر ان ياكل
 قبل الصلوة و في الاضحية
 ان يمسك عن اكل
 قبل الصلوة
 قلنت
 وقت العید بعد اكل
 من بین ثقل الصلوة
 الى ان ياكل من ثقل
 الشافعي يكره الناس
 ان ياكل
 بل ياكل في العید
 ويحضر الامام وقت
 صلوة ويصل في صلوة
 ويحضر في الفطر
 والعامة ياكل في العید
 ولا ياكل في الفطر
 الى المصلين في الاضحية
 ان يجعل الاضحية
 يؤخر الفطر

ترك كذا آن سنت تترك بشد وسهنتای بگزاردی صحیح شدند و برابها اجز خواهد شد و رمی بگزارد نكته مجموع این خبر يك است
 است كه بخشد صل الله عليه وسلم بران موافقت به غیر نموند پس هر كچه خبری از آن ترك كرد آن سنت فوت شد میل شافعي بر
 اول در مسك عید كه سوت و تككاف و غیر آن میل مالك ابجد به برای ثانی است پس بر قول شافعي نماز گذاردن
 جد است كه مشروع شده برای شكر اداي رمضان و مقاصد دیگر مانند آن و جامع در آن مشروع شد بجهت ظهور شفا
 اسلام و اولى تقدم شد بجهت مشروعیت تقدم او در محل لايت خود و در مصر و قری جماعت عید میباشند و در بزرگ
 مقصد ازین ظهور شفا بر اسلام است و آن بدون جماعت عظیمه میسر نمی آید و جامع عظیمه در بزرگمكن نیست و تككاف شرع
 بجهت شكر اداي رمضان كما قال غزن قائل و تككاف و الله على ما هدیکم و خطبه مشروع شد بجهت پند دادن مسلمانان و تقسیم
 سنن عید پس هر يك سنتی دیگر است اگر يكی را كرو دیگر يكی را ترك نمود بران معمول اجر خواهد یافت پس اگر جماعت نباشد
 تنها نماز گذاردن تفضيله نماز گذاردن باید و اگر تككاف فوت شد اعاده لازم نیست و در تلافي آن بسجده سهو وقت عید از
 شدن آفتاب است تا استواء و فی السهراج و وقتها بین طلوع الشمس و اهلها و فیه نظر زیرا كه ماخذ وقت عمل ستم حضرت
 و خلفا و مسلمین است و آن بعد از ارتفاع بوده است محلی در یثرب گفته است و قيل لا يدخل قتها الا بارتفاع ليفضل عن
 وقت الكراهة و رفع بانها ذات سبب بحد و ضعیف گوید این مصداق است زیرا كه ذات سبب بودن آن موقوف بر وقت
 بودن آن بوديكه از طلوع آفتاب باشد و هنوز در نقیض سهانیم **باب** باكل يوم الفطر قبل ان یغذوا الى المصلی

چیزی روز فطر پیش از آنكه برود بعدگاه مالك عن هشام بن عمار عن ابيه انه كان ياكل يوم الفطر قبل ان یغذوا
 و هو یحذر و روز فطر پیش از آنكه برود بعدگاه مالك عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه اخبره ان الناس كانوا یخرجون
 بالاكل يوم الفطر قبل الغد ابن شهاب و سعید بن سعید كه هر آینه مردمان را فرموده است كه بخورند روز فطر پیش از
 بر آمدن قاتل مالك و اری ذلك علی الناس فی الاصحیحی گفت مالك كه منی بنیم این امر را لازم بر مردمان در عید صحنی **باب**

التحضر الى المصلی يوم العید بیان وقت بر آمدن بسوی مصلی روز عید مالك انه بلغه ان سعید بن المسیب كان یغذوا
 المصلی بعد ان یصلی الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن السیب میرفت بسوی مصلی بعد از آنكه نماز صبح بگذارد و پیش از اكل
 آفتاب قال مالك مضمت السنة الحق لا اختلاف فیها عندنا فی وقت الفطر الاصحیح ان الامام یخبر من منزله قد تم

مصلیه و قد حلت الضلای گفت مالك كه گذشت سنت اسلام كه در وی اختلاف نیست نزد يك و دو وقت عید هم طهر و عید لا
 كه امام بر آید از خانه خود و تقدیم نگاه كه برسد بعدگاه خود حالانكه حلال شده نماز گذاردن یعنی آفتاب غنشد تقدیم
 مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک جمیع علماء از وقتيكه حلال شود نماز تا وقت زوال است و در پیشانی آنست كه بگاه

برایند و زمان تا بگردد جای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد و عید یعنی تاخیر کند در فطر اندک
 و نیز یک شخصی بهتر است تاخیر در فطر یا بکند و لا اقامة فی العیدین اذان و اقامت ثبت در هر دو عید
مسائل اندهم غیر واحد من علما اثم بقول لم یکن فی الفطر الاضحی و لا اقامة منذ زمان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم الی الیوم قال ک وذلک السنة التي لا یختلف فیها عندنا امام مالک شیخه از جمعی کثیر از علماء اهل مینه نه از کس
 میگفتند نبود نماز فطر و ضعیفی اذان و اقامت از ابتدای زمان حضرت صلی الله علیه و آله تا امروز گفت مالک و همین است
 که خلاف نیست و آن نزد کما باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه است در هر دو عید مالک و عابن
 شهابان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل یوم الفطر یوم الاضحی قبل الخطبة انحضرت صلی الله علیه و آله نماز میگذاشت روز فطر
 و روز ضعیفی پیش از خطبه **مسائل** انه یبلغ ان ابابکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلک خبر رسید به مالک که حضرت
 ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاشتند پیش از خطبه مالک و عابن شهابان رسول الله صلی الله علیه و آله
 سولی بن اذهلته قال شهدت الیدهم عمر بن الخطاب فصلی ثم انصرف و خطب للناس فقال ان هذین من من انی رسول الله صلی الله علیه و آله
 عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم فالآخر یوما تا کلون فیه من شککم قال ابو عبیدة ثم شهدت الیدهم عثمان بن عفان
 نجاء فصلی ثم انصرف و خطب فقال انه قد اجتمع کثر فی یومکم هذین عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الحققة فلیتصل
 و من احب ان یرجع فقد اذنت له قال ابو عبیدة ثم شهدت الیدهم علی بن ابی طالب عثمان بن عفان و حفص بن غطفان و عید
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند مردان را پس گفت هر آینه
 در روز ندکه منی کرده است انحضرت صلی الله علیه و آله نماز روز و در فطر شما از صیام شما و دیگر روز یک بخورید
 گوشت و بجهای خود را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن
 بازگشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال نیست که جمیع شده اند برای شما درین روز و عید یعنی جمیع عید پس که
 دوست دارید و از اهل عوال یعنی اهل سیهای متصل مدینه که انتظار کنند جمیع اگر انتظار یکمن آنرا و هر که خواهد که رجوع کند
 پس اذن داد و آمد و گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی بن ابی طالب انحضرت عثمان بن عفان
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد و بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند **باب** یک در فی الاولی سبعة و فی الثانیة
 ضحی القیامة و اندک پس گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار پیش از
 تبارک و تعالی **مسائل** عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر
 مع البصرة فکبر فی الکیعة الاولی سبع تکیرات قبل القیامة و فی الاخر

لا قلت
 قبل اهل العلم
 مع قلت
 مع قول العلماء

قلنا
 الكلب الغفل الحسن
 هذا المعلم ادوان
 من الحق ولا يكبره
 الذي هو الحق حسن
 اظلم السعد الداني
 يمشي على السالك
 لن امراد الشخصية
 ان لا يمشي شعور وظن
 ١٨٢
 في العشر فافهم
 راسه واخذ من الظاهر
 وشواربه خلافا
 لابي حنيفة ١٨

[illegible][illegible]

سمعت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول دف ناس من اهل البادية حضروا المنى في زمان النبي صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتحدوا بالثلاث وتصدقوا بما بيني قالت فلما كان بعد ذلك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم

فقد كان الناس يتبعون نبيهم يا احم ويحبون منها الودك ويتخذون منها الاسقية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذاك اذ كان قال قالوا يا رسول الله نبيهم محمد بن عبد الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا نبيكم

[illegible]

وحدیث این سوال گفتند یا رسول الله من فرمودی اگر گوشت قربانیها بعد از روز عید از ذبح آن پس فرمود و حضرت صلعم
غیر از این نیست که نهی کردم شما را از جبهه جماعتی که سوال آمدند بر شما نزدیک است نهی پس بخورید و صدقه دهید و ذبح و نهید
میدرشت بداف قوم مساکین را که آمدند بجزیه مالک سخن در بیعت بن ابی عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان قدّم من
قدّم الیها لحد لحد فقال انظروا ان يكون هذا من لحم الاضاحی فقالوا هو فما قال ابو سعید لم یکن رسول الله صلعم
نهی عن اهل الوالد قد کان من رسول الله صلعم علیه السلام بعد ان امر فخرج ابو سعید فقال عن ذلك فاضربان رسول
صلی الله علیه و آله قال نهیتکم عن لحم الاضاحی بعد ثلاث فكلوا و تصدقوا و ادخروا و نهیتکم عن الاضاحی فاذا نبت ذوات
مسکوکم و نهیتکم عن زیارة القبور فزودوها و لا تقولوا فیها عینی لا تقولوا سقیر بیعت بن ابی عبد الرحمن در کتب
که ابو سعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند اهل خانه او گوشت گفت احتیاط کنید در آنکه باشد این گوشت قربانیها
گفته از همان قسم است پس گفت ابو سعید ایا نهی نفرموده بود رسول الله صلعم از ذبح گوشت بر این بوده است از حضرت صلعم
بعد غیبت تو امری پس این خانه بر آید ابو سعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله صلعم علیه و آله و سلم فرمود
نهی کرده بودم شما را از گوشت قربانیها بعد از شب پس بخورید و صدقه دهید و ذبح کنید و نهی کرده بودم از انداختن نهید
پس بیندازید نهید را و هر قسمی آورده حرام است و نهی کرده بودم از زیارة قبور پس باریت بکنید آنرا و گویند هجر بن کلام بد
صفه صلوة النبی صلی الله علیه و آله عند الکسوف در بیان کیفیت نماز حضرت صلعم نزد یک گرفته شدن آفتاب مالک سخن هشتم
بن عمر عن ابی عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها قال تخسفت الشمس عهد رسول الله صلعم علیه و آله رسول
صلی الله علیه و آله بالناس فقام فاطال القیام ثم یکم فاطال الکوکوع ثم قام فاطال القیام وهو دون القیام الاول ثم
فاطال الکوکوع وهو دون الکوکوع الاول ثم فرغ فبیحذ ثقل فی الركعة الاخيرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجدد الشمس
الناس فحمد الله وثنی علیه ثم قال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا حیة فاذا رايتما
ذلك فادعوا الله وکبروا و تصدقوا ثم قال یا ائمة هجم والله ما من احد غیوم الله ان یرفعی عبدا و یرزقی امته یا ائمة
میں الله لو تعلم ما اعلم لضحکتکم قلیلا و لبکیتم کثیرا حضرت عائشة گفت که گرفته شد آفتاب در زمان حضرت صلعم
پس نماز گذارد حضرت صلعم علیه و آله و سلم با مردمان پس قیام کرد پس دراز کرد قیام بعد از آن رکوع کرد پس دراز کرد رکوع
بعد از آن قیام کرد پس از رکوع قیام را و او کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد پس از رکوع کرد و او کم بود از رکوع اول
بعد از آن سر برداشت از رکوع پس سجد کرد و بعد از آن کرد در کوفه و یم مانند این بعد از آن باز گشت همانا که روشن شد و بود
آفتاب پس خطبه خواند بر سر مردمان پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بر کعبه بعد از هر گز آفتاب ماه و و شش روز از آنجا

۱۸
والمعلی علیه السلام
العام جزو البقیع
ان اهل من اخصیته
بعد ثلث الاث
السید بن الشریف
یقولون من العودک
بالجیم ای بن یحیی
۱۸
الشمس

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و از جهت حیات کسی پس وقتی که بیدار شدی نماز گرفته شدن را پس عاکله یا نه
 یا و کینه او را و صدقه بپسید بعد از آن فرمود ای است محمد قسم بخدا که نیست هیچکس عذر ترا از خدا برین گناه که زنا نکرد
 بنده او یا زنا نکرد نیز که ای است محمد قسم بخدا اگر بداند آنچه میدانم من هر آینه میخندد اندک و هر آینه میگریزد
 حالک عنید بنی سلم عن عطاء بن یساع عن عبد الله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصری رسول الله صلی الله علیه
 وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال یحیی بن سفيان عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار
 وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهو دون
 الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا
 طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا
 لا یخفان لموت احد ولا حیوة فاذا دايت ذلك فاذا ذكر الله قالوا یا رسول الله دایک تناولت شیئا فی
 مقامک هذا دایک تکلمت فقال انی رايت الجنة فتناولت منها عنقا واولاها لا کلمة منه
 ما بقیت الدینا ورايت النار فلم اذک لیم منظر قطا قطع ورايت الکراهیة النساء قالوا لیا رسول الله
 یکنر قیل یکنر بالله قال یکنر العشر ویکنر الا حشا لواحشت الی احدی من الدهر کله ثم رات منک
 شیئا قالت ما رايت منک خیر الا قطعه عبد الله بن عباس رايت که در گرفته شد آقا با پس نماز گذارد و خجرت صلی
 علیه وسلم و مردان همراه او پس قیام کرد و قیام دراز نزدیک بسوره بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام کرد
 قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجده کرد
 پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
 اذان قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
 سجده کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آقا با پس فرمود هر آینه آفتاب و ماه و دشت اندازش است
 خدا تعالی گرفته نمی شوند از موت کسی و از زندگانی کسی پس وقتی که بیدار شدی نماز گرفته شدن را پس عاکله یا نه
 یا رسول الله یدیم ترا که دست انداختی بخیر در نیامده خود باز دیدیم که عقب عقب با گشتی پس فرمود هر آینه دیدم من بهشت را پس
 بدم بطرف خوشه انگوری ازان دارم که میفرستم ترا هر آینه میخورد ازان تا آنکه باقی میانم دنیا دیدم ترا پس دیدم من
 امروز جای سختی چون آن دیدم که انرا بیل آن زن را گرفته بود چه یا رسول الله فرمود کفران مینمایند گفتند ای ایا که فرمودند بخدا فرمود
 کفران میکنند شوهر آن کفر من و زنند احسان اگر شکوه کاری کنی بسوی من ازینها تمام عمر بعد از آن می بیند از تو چیزی یعنی نا

له قلت
 انفقوا علی صلوۃ
 اکثر سنه ثم
 اختلفوا فکیفیتها
 فقال الشافعی یصلی
 ۸۴
 کمین فکل کسما
 قیام در رکوعان
 وقال ابو حنیفه یصلی
 ساعدین کسائر الصلوات

طبیعت خود میگوید نذریم از توبیح خیر و نیکوئی اصل است و هر کس گوید رضی الله عنه که سابق اشارتی گذشت که در شل این مقام از او
شود یکی آنکه هر فعلی که صفتی سنتی است پس اگر ترک کنی گویند دیگر با جزو باشد و دیگر اینکه هر خصوصیات جمع شده سنت است پس
درک بعضی و در بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه هر خصوصیت یا آرد شل جمع که یک فرض است و در کان از خصوصیات
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفاء مسلمین هم جزا و سبیل شایسته برای ادلت و فرق در میان
و عید کسوف آنست که صلوة جمعه و فرض بصریح حدیث آنرا در لغت موضوع که بنویسند استعالات اهل شرع رجوع کریم
و خصوصیات لازمه اگر کن اوستیم بخلاف نماز عیدین که کسوف که استننان بر فعل از خصوصیات بنص حدیث یا با نقل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس قرب آنست که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسی که در رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد
و خطبه خواند اصل فاذا را تیمم ذکر فصل و ادا کما رسته است و هر که در رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال است
نمود و هم او فی صلی کرد و همچنین است کلام در نماز استقامت این نمازهای استقامت مختلف دارد شده اند با جمله اکل در نماز
که قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر
و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه یکم کند و در بعضی روایات
سجدهات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین
بیان کند که آفتاب ماه و آیت اند از آیات خدا تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اخلاق کند و ظاهر است
که هر که در خوف و کسوف هر دو محدث شیخین عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم هر فی صلوة الخوف بقره و نه و چهار رکعت
بر عیدین بجامع اداسی آن همه بجمعه عظیمه قرار خطبه یا حدیث ترمذی عن سمرة الاشجعی صوات من جهه کثرة الخوف
و انما الفضا استمر بالقرارة اولم یجهر بکفایت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمیع شافعیه در میان هر دو حدیث با آنکه سر از سر
تقریب و چهار رکعت شمس پس مدخل است با آنکه ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت نهان قصه کسوف باشد که روایت
مشهوره در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استعمال خوف بر شمس غیر قلیل است **باب** صفه صلوة النبي صلی الله علیه و سلم
و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم دست تار مالت عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن خزم انه سمع عبد
بن تیمم یقول سمعت عبد الله بن زید لما ذلنی یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقی و حوّل رداءه حیثما استقبل
القبلة عبد الله بن زید ما ذلنی گفت که برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقا کرد و بر گرد و اندید چادر خود را در قیام بر او نصب
قال یحیی و شمل مالت عن صلوة الاستسقاء که هر حال رکعتان و لکن بیضا الامام با صلوة قبل الخطبة فیصله و کتب
فی الخطبة اما بعد و بیستقبل القبلة و یحیل رده حین لیستقبل القبلة و یجهر فی الركعتین بالقراءة و اذا قیل الامام رداء

تا آنکه باز گشت یعنی از قراة پس از آن بستم که در آن سجده را و پس آوردم او را پیش آنحضرت صلعم پس گفتم یا رسول الله هر کس
 شنیدم این شخص که بخواند سوره فرقان ابر حیر و هیچیک آنوقت تومرا آن سوره را بان و در پس فرمود آنحضرت صلعم بگذارد
 بعد از آن فرمود شام را که بخوان پس بخوان همان قراة که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود و اینچنین فرمود آورده شد این
 سوره بعد از آن فرمود مرا که بخوان پس بخوانم آنرا پس فرمود و اینچنین فرمود آورده شد این سوره هر آینه این قرآن فرود آورده
 بر صفت جبارت پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد ترجمه گوید رضی الله عنه که علماء تحقیق احرف سبعه اختلاف بسیار دارند آنچه
 پیش این تغییر مقرر شده است که یک کلام را بار عایت ترتیب نظم عرب بنحید و حدیث میخواندند اگر در هر یکی حرفیست و این تعدد
 گاهی بجهت اختلاف مخارج حروف همچو باشد و گاهی بجهت تعدد و تفریق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف مانند فاجروا
 یا مانند قل یا ایها الکافرون قل الذین کفروا قل لمن کفر و ذکر سبع بجهت بیان کثرت است نه برای تحدید پس اختلاف قراة سبعه
 تلفظ و آنچه مکتوب است و مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین در ادای کلمه بوجهی که محتمل مصاحف عثمانیه
 نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فامضوا و فاسعوا و صی ربک و قضی ربک و لم یس و لم یس و مانند و اخلق الذکر و الا
 و الذکر و الا نشی و در صورت هر اختلاف را بوجهی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فحش یا بدیهه او را قرآن نتوان گفت
 و کلامی باشد علی حد و دلیل بر آنکه ذکر سبع بجهت کثرت است نه برای تحدید اتفاق اندکست بر قراة عشر و هر قراة را ازین عشره
 دورا ویت هر یکی با دیگری مختلفست پس مرتقی شد حد قراة تا بیت و الله علم **باب** تعاهد القرآن در جرگه فتن

نکرا کردن آن تا فراموش نشود **مسالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه قال انما مثل هذا
 القرآن كمثل صفا الابل المعقلة ان عاهد عليها أمسكها وان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر رواه انه قد سمع من رسول الله صلى الله عليه
 بخرازين نيت که صفت صاحب قرآن مانند صفت صفا شتران بسته پاست اگر خبر گیران باشد برومی نگاه دارد و آنرا
 بگذارد و آنها را بگریزند **باب** لا یجهر البعض علی البعض بالقرآن بل یقرأ و از البعض بر او بعض بخواند قرآن **باب**

عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی حازم التمار عن الکیان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما یجهر ببعض
 الناس فیهم یصلون وقد علت اصواتهم بالقراة فقال ان المصلی یأجی به فلیظمر کذا یناجیه به ولا یجهر ببعضهم علی بعض
 بالقرآن آنحضرت صلعم بر آنرا خانه حال آنکه صحابه نماز میگذارند و بلند شده بود و آوازهای ایشان بقراة پس فرمود هر آینه
 مصلی نباید که تا مل نماید که بجز چیز مناجات میکند یا سرور دگار خود بلند نکند و آواز بعض شما بعض
 بخواند قرآن **باب** یقرء القرآن علی ثلثة و فقه و لا یجهر بخواند قرآن را با شکر و نهنگ و شتابان کند **مسالك**
 عن یحیی بن سعید ان قال قد كنت ابا و محمد بن یحیی بن حبان جالسین فذا عاهد رجلا فقال اخبرنی بالذی سمعت من ابيك

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود قصه کند یکی از شما که تا نزدیک طلوع آفتاب در نزدیک غروب آن مهالت سخن عبدالله بن دینار
عبدالله بن عثمان غفر بن الخطاب کان يقول لا تحرقوا الصلوة كما تحرقون الشمس لأنهما إنا أن الشيطان يطعم قنانه من طلوع الشمس
فمن كان مع غرض بها أو كان يضره الصلوة فليطعمها من تلك الصلوة وعمر بن الخطاب يعلف تصدقني بما هو طلوع آفتاب غروب آفتاب
بسی که نزدیک شيطان برمی آید و در جانب سر او هم راه بر آید آن آفتاب و فرمود و در جواب سر او فرمودت آن آفتاب عمر بن الخطاب
فرمود و ما ان را بر این مهالت عن محمد بن یحیی بن جابر عن الاصحاح عن ابو بصیر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
یحي عن الصلوة بعد العصر حتى تغرب الشمس عن الصلوة بعد الصبح حتى تغرب الشمس ابو بصیر روایت کرد که حضرت صلوات
منع فرمود از نماز بعد عصر تا آنکه فرود میرود و آفتاب منع فرمود از نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب این ساعت چهارم و پنجم است
زیادتاً بخانه که منع است نماز گذاردن در آنها مهالت عن ابن شهاب عن السائب بن یزید انه رأى عمر بن الخطاب يقول
المسك في الصلوة بعد العصر سائب بن یزید وید عمر بن الخطاب که میزد و منکر را از جهت گذاردن نماز بعد عصر ترجمه گوید رضی الله
عنه این مسکه و قول از صاحب شهرست حضرت عمر رضی الله عنه مطلقاً منع میفرمود از گذاردن نفل در این ساعات و حضرت تا
این سبب را جایز نمیداشتند و قول اول در صحابا شهر بود و مستثنی گردانید امام شافعی نمازی که برامی وی سببی قائم شد
و از حرم که نماز بوقت استوار در روزه و نزدیک حقیقه سجده تلاوت و نماز بخانه اگر در این اوقات واجب شود او باید کرد
اگر در وقت مباح واجب شود و بلا حد و تاخیر کرده شهید جایز نیست
باب حقه غسل المیت در نماز
مسئله غسل میت مهالت عن ابی بن ابی قحافة التميمي عن محمد بن سيرين عن ام عطية الا ضارية انها قالت
قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه لا يجزئ في غسل الميت ثوبان فقالوا نعم فقال علي بن ابي طالب رضي الله عنه لا يجزئ
الاخرة كافه او شيا من كافه فاذا فخن فاذا فخن قالت فلما فخننا ذناه فاعطانا ثوبين فقالوا نعم فقال علي بن ابي طالب رضي الله عنه لا يجزئ
اياه ام عطية بقصاير گفت داخل شد بر ما رسول الله صلى الله عليه وسلم و قید که وفات یافت و خبر او پس فرمود و بشوید او را
بخیار یا نه یا نه تر از این باب و برگ و خشت کنار و داخل کنید و غسل آخر که فاخر را یا گفت خبری از کار پس قید که فارغ شد
و اگر کنید او را گفت ام عطیه و قید که فارغ شدیم خبر او کردیم حضرت و صلوات الله علیه و سلم پس او را حق فرمود پس فرمود و بار
ن وی سازید این حق را و او داشت از حق او را از ترجمه گوید رضی الله عنه غسل او در میت و همچنین بگفتن نماز بخانه
عمر فرمود یا الکنایه است زیرا که حضرت صلوات الله علیه و سلم در میان مواظبت نمودند و غیر نماز عادت عرب بود و است
بیان است و نقل عمل عیسی بن اوست باب بعد از الایحیاستی که با او باشند و این مفهوم از لفظ غسل است و اگر غسل از
خواه تر باشد خواهد که ترجمه عام را حدیث سردار و اگر زیاده را در احتیاج باشد رعایت و ترنگه در حدیث باب

فلا

في الشاهد الصليبي

الحمد لله

الحمد لله

مكتبة

مجلس القضاء
القضاء

من الوقف فانه

١٩٠

الرفعة والرياسة

25/11/2011

تفصیل کے ساتھ

انہ شیعہ

المشاورين

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلى
في الكفاية

سید صاحبزادہ

الوفاء وفان

الفضل جري

تصل النقاء
تبارك على الملك
مع الامانة
استمداد الصلابة
وخلق في له
الحيوية والبر
جسد وشمس
الكاظم
المسلمة المظفر
سنة ١٢٩٩

واما ان كان الموضع وضوءه وبناسه او بحدیث صحیح عن ابي عبد الله استعمل سدر کین ودر سدر ویش ودر سدر بدن ودر سدر استعمال سدر است
 که در حق سدر در نظری صغیر یا بحدیث که در او را کمال و بعد از آن است و در سدر آخره قیل که فرموده سدر است بحدیث با
 مسئله و نظریه سدره در میان مسلمین است که مردان امر و ان جنس فمید زن و ان از میان و هر که قدر باشد غسل حق است
 و هیچ دلیلی از سنت بر تعیین حق غسل ثابت نشد و درین فتوه حضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات و غسل فرموده که
 زن ان قریب حق بود و اقرب و حضرت را اهل بیت غسل دادند و آنکه زن فرموده و از عین و غسل نه و اگر چه خوف فتوه
 میباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نیست احیاست به نسبت اموات و لیلیه میطلبد و لیس فلیس اگر قیاس کند بر احیا
 قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنبت حضرت صلعم فرموده فرود آورده و فرود آوردن ناجا مرئس میکند و اسما بنبت است
 غسل داد و ابو بکر صدیق را و حضرت صلعم فرموده حضرت عائشه را و نورتی قبل از غسلت گفت که او این ماجه را **باب**
 الفصل علی بن قسطل المیت و حوزان لغسل المرأة زوجها و احیای شود و غسل یک سیکه عمل داده باشد میت را و جایز است
 که غسل بد زن زوج خود را **باب** عن عبد الله بن ابی بکر ان اسماء بنت عمیس امرأة ابی بکر الصديق غسلت
 اما بکر الصديق حين توفي فخرجت فسالته من حضرها من المهاجرين فقالت اني صائمة وان هذا يوم شديدا لولدي
 فغسل علي بن قسطل فقالوا اسماء بنت عمیس و ابو بکر صدیق رضی الله عنهما غسل داد حضرت ابو بکر صدیق را و قتیکه وفات یافت
 بعد از آن بر آید از خانه پس سوال کرد جماعه که حاضر او بودند از مهاجرین پس گفت هر آینه من روزه دارم و هم آئینه
 امر روزی بی نهایت مسروست پس ایابر من واجبست غسل گفت نیست مگر بمیرم گوید رضی الله عنه که اتفاق دارند
 و شافعیه بر آنکه واجب نیست بر کسیکه غسل بد میت را و نزد شافعی غسل بد میت است و بهین جانب اشاره می نماید
 تصویر مسئله ما بنها صائمه الحوزة اتفاق کرده بر آن که جایز است غسل دادن زن شوهر خود را و مختلف اند و آنکه شوهر
 زن خود را حنفیه آنرا جایز دارند مگر آنکه کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تمیز کند از او و نزدیک شافعیه جایز است اما در
 من غسل علی فاطمة رضی الله عنها و قوله صلی الله علیه و سلم عائشة ان مت قبله لغسلتک گفتک **باب** اذا ماتت
 المرأة و لیس معها نساء و لا ذو حرم یتممت و قتیکه میروزنی و نیست با و می زن و نه صاحب محرمی تمیز نمایند
 میشود **باب** انهم اهل العلم یقولون اذا ماتت المرأة و لیس معها نساء یغسلونها و لا من ذوی المحارم
 علی ذلك منها و لا ذو حرم علی ذلك **باب** عیج بوجهها و کفها من الصعید قال مالک و اذا هلك الرجل و لیس
 معه احد الا نسائه یتممت ایضا امام مالک شنید اهل علم را که میگفتند و قتیکه میروزنی و نباشد با و می زن آنکه غسل
 او را و از محرمان یکی که تشهد شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل او شود و تمیز کنند و نباشد هیچ کوه شود و روی

قلتم انما
 انقبت الخفیة لا یجوز
 علی ان الغسل لا یجوز
 علی غسل المیت و قال
 علی غسل المیت و قال
 هو سنة و لا یجوز
 تصویر مسئله ما بنها
 وان هذا یوم شديدا
 البكر و احیای شود
 و انقبت علی بن قسطل
 المدة و حوزان لغسل
 فی غسل الزوج و امراته
 قالت الخفیة لا یجوز
 فان لم یکن الا الزوج
 ۱۹۱
 یجوز لداري من غسل
 علی فاطمة و ذو حرم
 صلی الله علیه و سلم
 عائشة و انما یغسل
 لغسلتک و انما یغسل
 رواه ابی بکر
 قلتم انما
 انقبت الخفیة لا یجوز
 علی ان الغسل لا یجوز
 علی ان الغسل لا یجوز
 و انما یغسل
 یجوز و انما یغسل
 الرجل له یغسلها
 ۱۹۱ حنفیه یقولون

و انما یغسلها
 و انما یغسلها
 و انما یغسلها
 و انما یغسلها

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

در وقت اذان نماز که گشت مالک قنصلی که شود مردی و نباشد یا کسی مگر زنان تیمم کنند از این باب است
 المیت فی القیص میان غل و در این سیرت در پیر این مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی
 علیه و سلم غسل فی قنصلی امام جعفر از والد خود امام محمد باقر روایت کرد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل
 در پیر این سیرت که میسر نبودست نزد شافعی غسل سیرت در پیر این بر خلاف حقیقه که نزد ایشان جایز نیست و این
 عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از اخباریست حضرت است صلی الله علیه و سلم الله علم باب
 کفن السنة ان یلف فی ثلثة او لیس و یث ذر ویلف و کفن القبر و نه ساقیها ان کان قویا و احدا کفن یسکنون
 در حق مردان است که میسر پیش شود و در سه لافیه یا قیص پوشانیده شود و از روبرو پوشانیده شود و بجهیده شود و جابه سیم
 و کفن مرد و نه همان است که میسر آید اگر چه یک جابه باشد مالک عن هشام بن عمره عن ابیه عن عائشة زوجة
 النبی صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اثواب یعنی ثوبی لیس فیها قمیص و لا خماصة
 حضرت عائشه روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کفن پوشانیده شد در سه جابه سفید و مشو بسجول که دومی است
 بین و آن جابه از قطن خالص باشد و نبود در آن سه جابه قمیص نه عمامه مالک عن ابن شهاب عن حید بن
 عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمر بن العاص انه قال المیت یقطن فی ثوب و یلف بالثوب الثالث ان
 یکن الا ثوب واحد کفن فیه گفت عبد الرحمن بن عمرو بن العاص که میت را قمیص پوشانیده شود و از روبرو پوشانیده
 و بجهیده شود و جابه سیم و اگر نباشد مگر یک جابه کفن کرده شود همان یک جابه سیرت که میسر بود برهنه همین طور روایت
 بجای بن یحیی عن عبد الرحمن بن عمر و آن دم هم است و صواب عن عبد الله بن عمرو است مسئله اقل کفن سیرت
 یا ستر جمیع بدن ظاهر ثانی است بجهت آنکه در حدیث بخاری آمده که چون مصعب بن عمیر شهید شد یا فتنه مگر فر
 گونا که اگر مردی او را میپوشانیدند یا نه را او برهنه میشد و اگر دوپای او میپوشانیدند مردی او برهنه میشد پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود مردی او را بپوشید و بر دوپای او از خاندان پس آن کفن او را خن نزدیک قبر کفن و ایات
 میکند که از ستر تمام بدن چاره نیست و آنکه در حق رجال یکی از دو صفت است یا اینست که لفاقه داشت پس او را سه جابه
 بسترند و بعد از آن دوم و سیم و بعد از آن بدیچند یکی بعد دیگری و اینست که لیس از جانب یک یا از جانب دیگر
 و بعد از آن از جانب سیم بسیار بریند و همین است رسم پوشیدن قبا و میان عرب بخلاف اهل هند که جانب سیم بالا
 بسیار میکنند و اینست که از روبرو قمیص پوشانند و خسته باشد یا ناه خسته یا خریص باشد یا بنیوان زیرا که اگر ستمال لیس
 بر خنید و خرس است بعد از آن در لافیه پیچید باب یحیی الکفن و یخط المیت خنید و رویش و کفن بخوبی و خنید و رویش

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 قال جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن فی ثلثة اثواب یعنی ثوبی لیس فیها قمیص و لا خماصة
 حضرت عائشه روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کفن پوشانیده شد در سه جابه سفید و مشو بسجول که دومی است
 بین و آن جابه از قطن خالص باشد و نبود در آن سه جابه قمیص نه عمامه مالک عن ابن شهاب عن حید بن
 عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمر بن العاص انه قال المیت یقطن فی ثوب و یلف بالثوب الثالث ان
 یکن الا ثوب واحد کفن فیه گفت عبد الرحمن بن عمرو بن العاص که میت را قمیص پوشانیده شود و از روبرو پوشانیده
 و بجهیده شود و جابه سیم و اگر نباشد مگر یک جابه کفن کرده شود همان یک جابه سیرت که میسر بود برهنه همین طور روایت
 بجای بن یحیی عن عبد الرحمن بن عمر و آن دم هم است و صواب عن عبد الله بن عمرو است مسئله اقل کفن سیرت
 یا ستر جمیع بدن ظاهر ثانی است بجهت آنکه در حدیث بخاری آمده که چون مصعب بن عمیر شهید شد یا فتنه مگر فر
 گونا که اگر مردی او را میپوشانیدند یا نه را او برهنه میشد و اگر دوپای او میپوشانیدند مردی او برهنه میشد پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود مردی او را بپوشید و بر دوپای او از خاندان پس آن کفن او را خن نزدیک قبر کفن و ایات
 میکند که از ستر تمام بدن چاره نیست و آنکه در حق رجال یکی از دو صفت است یا اینست که لفاقه داشت پس او را سه جابه
 بسترند و بعد از آن دوم و سیم و بعد از آن بدیچند یکی بعد دیگری و اینست که لیس از جانب یک یا از جانب دیگر
 و بعد از آن از جانب سیم بسیار بریند و همین است رسم پوشیدن قبا و میان عرب بخلاف اهل هند که جانب سیم بالا
 بسیار میکنند و اینست که از روبرو قمیص پوشانند و خسته باشد یا ناه خسته یا خریص باشد یا بنیوان زیرا که اگر ستمال لیس
 بر خنید و خرس است بعد از آن در لافیه پیچید باب یحیی الکفن و یخط المیت خنید و رویش و کفن بخوبی و خنید و رویش

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

ذنب صبيحة
 الحجة
 كنهنا في قمار
 ارمكنا على الرقاب
 الا شناد
 كنهنا بالباس
 ذنب العار
 ليلا واذا
 انسان من
 فففي حيا
 ليلا اظلم
 نيام عليه
 التبريد
 بوماني
 اللحن
 على العيون

10

و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم

و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم

لا تقن قبر ماله عن ابن عباس قال سمعت رسول الله يقول لعن رسول الله من قن قبره

صلى الله عليه وسلم الحقة والمحققة بينه وبين الله تعالى لعن رسول الله من قن قبره

كبره ماله ان بلغه ان عاشته ذبح البقر صلى الله عليه وسلم كان يقول كسر عظم المسلم ميتا كسره وهو

حضرت وانشه سرود گشتن آخوان سلمان دران حالیکه مردوست باند گشتن استخوان اوست در اخلال که زنده

باب الشهداء لا یصلون ولا یصل علیهم ویدفون فی ثیابهم شهیدان را غسل ندهند و دفن کنند در ثیاب خود

برایشان و دفن کرده شوند در جامه های خود ماله ان بلغه ان عاشته ذبح البقر صلى الله عليه وسلم

لا یصلون ولا یصل علیهم ویدفون فی ثیابهم التی قتلوا فیها جریسید بامام مالک از اهل علم که ایشان می

شهیدان در راه خدا متعالی غسل داده شود ایشان را و نماز گذارد و دفن شود ایشان را و در جوار

گشته شد دران ماله ان بلغه ان عاشته ذبح البقر صلى الله عليه وسلم و دفن و کفن و صلای علیهم کان شهیدان

عمر بن الخطاب را غسل داده شد و کفن پوشانیده شد و نماز گذارد و دفن بر روی دیوار و بر شهیدان کان شهیدان

و کفن التی فین قتل فی المعركة فلم یدرک حرمات و امام من حمل منهم فمات ما شاء الله بعد ذلك فانه یغسل

و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم
و اختلافاً فی القلم

[illegible][illegible]

۱۵ قلمت
۱۴۵۱
عق

۱۵۵۰
هـی بیخیتہ ممکنہ
احدما و قیل

کیفیت کا
ماندگار
مواصل

قائمتی و علیہ اہل

الحكم بالصفحة ٢٠١

التجارتی امور

التي هي في غاية الصعوبة

الفقر في صدقة
الرؤس

140

سلك فقلت
 وعليه اهل العلم لان
 تركوا التبرع ولا يشترط
 لها نصيب عند القيمة
 ولهم واثق ضابطها
 والرسق سنن صلتنا
 والصلح عند الشافعي
 خمسة عشر مال وثلاث رطل
 بالبخاري وعن ابي
 حنيفة ثمانية رطل
 بالبخاري ولا يكره
 ان يبيعه لغيره والمغلوب

١٥٢
 في الارسام ومنه سبعة
 اعني كبريت وكبريت اخضر
 سبعة مثاقيل والذود
 في الابل بمائة الرطل
 في النمس مائة رطل
 والذيات

١٩٢
في الرس من نزل سميت
اعني كمن على كل واحد منهم
سبعة شتايل والارود
فلا بل بمئة لة العسلط
في الناس كما يقابلها
للانبات

نصاب سوال کرد یادون آن زکوة واجب نمیشود معالک

مصباح السائل كبرياؤهم من غير حرج ولا عيب

يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليس فيما دون خمس دود صدقة ولا يكلم الله قلوبهم ولا يعلم ما هم يعملون

جسٹہ اوسق جہد قہ ابو سعید خدری میگفت کہ فرمود انحضرت صلعم علیت دلم اربچ سرحد کہ ریسٹ از سر پین از کربلا

عن محمد بن عبد الله بن أبي حصيفة الأنصاري عن أبيه

ملحة ١١. الب. في بناءون خمسة اوسق من التمر صدقة وليس فيما دون

البي سجد الخدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

من الورق صدقة وليس فيما دون خمس الا بل صدقة او بوسعها صدقة

فرمود نیست درکم از اینجا و سق ثمر صدقه گرفت درکم از اینجا و قبیه از نقره صدقه ولایت درکم از پنج ستر استرالیان صدقال

فما بعدنا ان الزكوة تحب في عشرين دينارا علينا كما يحب في مائتي درهم فقلت

قال له يا سيدي اني استحيك في هذا اليوم وانا ارجو ان يكون لك نصيب من الخير الذي اريد ان اكون فيه

سستی و اختلاف میت در آن بردید، است که واجب شود که در هر یک از اینها

در سیمه قال ما لك وليس فيما دون عشرين دينارا واذنك كفت: لا لك ليت درلم از بیت دیار و سیمه کن ده جون

دینار شصت صاع، گونیز و صاع بخیر طل و ثبات رطل است و او قیچیل و رسم را گویند و در رسم علی شش انصاف

... و چون از آنجا که در این کتاب ...

و در حدیث آمده است که اگر کسی در روز قضاة و شهودان

باشد برودی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از مضایب باشد اگر چه آن زیاده و عییل بود بحساب آن زیاده باید داد و اگر هم مضایب

وَنَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي بِنُورِهِ هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِسْهَاءُ رَبِّنَا لِهَذَا الَّذِي هُوَ لَنَا أَكْرَمُ مَقَامٍ

[illegible][illegible]

قال مالك الامر عندنا ان نحب الزكوة في عشرين ديناراً ودرهمين كرهوه بدواً حين سده السنات ورجعوا

خفیان بنفشه شعله نوشته اند و شافعیان بنجاء و در وجه شیعه و کسری و این اختلاف فاحش است که جمیع ان

[illegible]

و غیر بدانکه این پیکر بر سر دروازه ایستاده

ششم و ایشیق اکیله ایل حرمین امروردوانی کوید بجد فاق ورن کریم ایلیر سلف بولمده بیسم

و چهارصد و شصت و نه باشد و شش چیه از اینجا داشته شد که در هم سه مائه ست کسری بر این عدد و پنج مائه یادون از این

که شوق است و نیست و مرا شوقا در دریا گشت که در دریا محبت شوقا بشود

پایدار و در آن بیست و دو سال پیش از این

مسئله چون در این زمان آنحضرت صلعم منتهی به بود و با اعیان احوال است و در این زمان

عليه السلام واحد من شهود المسيح الى زكوة تا انك تكثر و تبر و كمال مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يهتف

فی مال ذکوی حتی یحول علیه الحول عبد المدين عمر میگفت واجب میشود در هیچ مالی زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال
 عن محمد بن حلقمة مولى الزبير عن القاسم بن محمد ان ابا بكر الصديق لم يكن يأخذ من مال ذکوی حتى یحول علیه الحول ارقا
 بن محمد وریست که ابو بکر صدیق میکشید از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال **باب** کتاب عمر رضی الله عنه فوالله
 بیان مضمون کتاب عمر رضی الله عنه که در باب زکوة نوشته است **مالک** اندو کتاب عمر بن الخطاب فی الصدقة قال فی
 فيه مالک عواند کتاب عمر بن الخطاب در صدقه گفت پس با منم در وی بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب الصدقة فی اربع وعشر
 من الابل فدونها العنوی فی کل خمس شاة وفيما فوق ذلك الى خمس ثلثین بنت مخاض فان لم يكن بنت مخاض فابن
 لبون ذکرو فیما فوق ذلك الى خمس اربعین بنت لبون وفيما فوق ذلك الى ستین حقة طروق فمفلح وفيما فوق ذلك
 الى خمس سبعین جذعة وفيما فوق ذلك الى ستین بنت لبون وفيما فوق ذلك الى عشرین مائة حقتان طروقتا فمفلح
 فما زاد على ذلك من الابل ففي كل اربعین بنت لبون وفي كل خمسین حقة وفي سائمة الغنم اذا بلغت اربعین العشر
 ومائة شاة وفيما فوق ذلك الى مائتين شاتان وفيما فوق ذلك الى ثلثمائة ثلاث شياه فاذا دخل على ذلك ففی کل مائة
 شاة ولا يخرج فی الصدقة تیس لا همت ولا ذات عوار لا ماشاء المصدق ولا یحجم بین محفروق ولا یفترق بین حقة ثم
 الصدقة وما كان من خلیطین فانما یتولجا بالسوية فی الرقة اذا بلغت خمس اواق ربع العشر یعنی ایت مکتوب صدقه ثبت
 و چهار رس از شتران و آنچه کم از میت و چهار باشد جنس شاة واجب میشود باین حساب که در هر پنج اس یک شاة است و در آنچه زیاده
 از میت و چهار باشد تا سی و پنج بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس ابن لبون که زیت بجای او باید کرد
 و آنچه زیاده از سی و پنج باشد تا چهل و پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از چهل و پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود
 که قابل ضرب نر باشد و در آنچه زیاده از شصت باشد تا هفتاد و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زیاده از هفتاد و پنج باشد تا نود
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از نود باشد تا صد و میت اس حقه واجب میشود که قابل ضرب نر باشد پس آنچه زیاده از صد و
 باشد از شتران پس واجب آن باین حساب که در هر چهل اس بنت لبون است و در هر پنجاه اس حقه است یعنی بر هر ده اس قابل
 باید کرد از بنت لبون حقه و از حقه بنت لبون و در هر چهل اس از غنم و قتیکه برسد چهل اس تا صد میت اس یک شاة
 و در زیاده از آن تا صد و شاة و در زیاده از آن تا صد و شاة است و در آنچه زیاده باشد از صد و شاة تا یکصد و شاة
 یک شاة باید گرفت و برآورده شود و زکوة فعل کرده او هر یک سال او نه صد و شاة را که اگر بگذرد صد گزیده یعنی مال خلیفه و قابل حکم و
 در میان متفرق تفرق گردانیده شود در میان محبته بقیه اس از میان صد و زکوة یک گزیده میشود و از دو خلیط پس هزار از آن یا بکشد
 یا یکدگر و میان خویش بجز بربری و در فقره و قتیکه برسد بیست و چهار حقه از هر صد و شاة یعنی صد و شاة **باب** عن حمید بن قیس

وعلیه اهل العلم
 و من خصوص اتفاقا
 بالبیع والناظر انما
 فی نصاب فان حقه
 حل یحول و کتفه
 الزرع فانما یجب عند
 المصادرة فی الحاشی
 ان المستاد فی اثناء
 الحلی که یضیم من نصاب
 من حقه و طریقه
 و قال ابو حنیفه
 فان نقصان النصاب
 النحل وعلیه ان یقطع
 و قال ابو حنیفه
 اذا كان النصاب
 كاملا و فی طرق الحول
 نقصانه فباین
 فانه لا یسقط الزکوة

عن طاووس اليماني ان معاذ بن جبل الانصاري اخذ من ثلثين بقرم تبعها ومن اربعين بقرم مسنة والقي بما دون ذلك على

قبل ان یقیناً معاذ بن جبل و اس پر ایمان روایت کرو کہ ہرگز یہ معاذ بن جبل گرفتار نہ ہو گا و یک قبیح و از چہل اس کا

که منته و آورده شد. معاذ گفتم از سی اس نرس: ای کمره داران که نگیرد از آن چیزی و گفت نشنیدم از رسول الله صلی

علیہ السلام در باب کتبه از سر ایستاد و گفت میکنم تا آنکه ملاقات میکنم یا حضرت محمد علیہ السلام سوال کنم از حضرت

[illegible][illegible][illegible]

در میان بروی درخت اصلی سد در سال میگویم در زیره مالوراد صاحب میسر سید در وقت چای است که در دست بروی

و داخل سند در سال چهارم بریرا که دوی قابل آن باشد که از محل با برگیرد و بعد از آن بپایست که در دست بروی چهار سال

روزه احل شد و سال هم لایها تجذع پس برای انکه از اخلاص دندان را و میوه بچه کسیت که یکسال تمام کند و اشهر در دنیا

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْتَ كَرِيمٌ لَا تَزِيدُكَ دَعْوَاهُمْ وَلَا تَقْصُرُهُمْ عَنْهُ

در باب مالک آنست که سال تمام کرده باشد و مسکوکات حکومت انعام ظاهر از انقضای کل حبس باشد و مانند آن آنست که چون

مقدار اهل جمع شوند و در آن بزرگوته لازم شود از آن که کسر نشیند و از آن که در دو کسر و بعد از دست زشتا فاضی و تمام شود

فمن انزل ذكركم الى الارض فلهما نصيب مما كنتم تعملون

آنکه در بر جان مالک نهاد بران بجای و بسوی سر دیار پس ندیدم که در جنب پیوسته و در بر رخ چینی سر دیار پشته سرمی ایستاد

سخت در اداره حکم بر حال مالک است که مصدق از مردیک امام باجید و خری میرود و در اسبست

لکھنؤ اظہارِ میث و درجول مالکان عمر نامیرو و تحقیق حال معسر مشیو و بکلاف رہباز کلمہ نام کہ بر مشایخ و مسایح حجاز

معرفت حال انہا المشاہدہ میتوان حاصل نمود و معنی اجتماع در اینجا اجتماعی است کہ سبب آن تہہ ایک کلد و یکہ

توان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسجدها یکم از فضای قریه که در آن از میان خانهها آفریده

سج میکنند تا بر راجع کرده بر سر می میزند و معنی چراگاه و چرا که جای آنها در وقت شب باشد و موضع خلعت

و من اجل اين اشكال در ميانكدها مشايرت و شرايط داده اند و گزشتۀ بسيار زياد در ميانكدها

[illegible]

الکتاب فی التفسیر

این که صحرای خرد را قصد کرده بود و جمله وظایف را بر جمله دیالکتیکه مشتمل بجمله فائده و آن نصایب که بر این مضمون اولاد و نصایب

[illegible]

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «مَنْ دَخَلَ بَيْتًا مِنْ بُيُوتِ الْمَدِينَةِ فَدَخَلَ فِيهَا فَوَجَّهَ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي تَعَالَى عَنْ كُلِّ مَثَلٍ أَنْ تُقْبِلَنِي لِقَاكَ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ»

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

[illegible]

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق دقتیکه میداد و در آن اعطای ایشان سوال مینمود بر کسی ایاز و یک تو مالی هست
 و روی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر انکار کردی تسلیم نمودی او را
 عطا را و دیگر نمی از آن چیزی **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال كنت اذا
 عثمان بن عفان اقبض عطائي سألتني هل عندك من مال وجبت فيه الزكاة قال فان قلت نعم اخذ من عطائي
 ذلك المال وان قلت لا دفعه الي عطائي قد امره فقلت وقتيكة متى اقدم ليس عثمان بن عفان تا قبض كنم عطائي خود را
 سوال ميكرد مرا آیا هست نزد يك تو مالی که واجب شده باشد در روی زکوة گفت قد امره پس اگر بگفتم آری میگرفت از عطای
 او اگر لا میگفتم میداد عطای من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الاطعية الزكاة معوية ابن ابي
 ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطایا یعنی از سالیانها یا بایانها که از بیت المال بر می آید معاویه بن ابی
 بود یعنی گرفت زکوة از سالیانها و بایانها در وقتيکه کسی داده شود بدعت است و سنت است که بعد انقضای حل است
 صاحب مال باید گرفت و الیه و سبب آن اضعی بنده ضعیف گوید که گفتن حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از
 عطا واجب است آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر روی حوالان حل شده بود **باب** لا زکوة فی الحل و واجب است
 و زکوة **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله كانت تلقي بنات الخیفا
 یتاحی فی حجرها لهن الحل فلا تحبس من حلل من الزکوة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن دختران
 بتیمه میزدند در پرورش حضرت عائشة ایشان را زکوة میداد پس بر بنی آورده و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع ان
 عبد بن عمر کان یحلب بنات و جواریه الذین یفصلن لا یحبس من حلل من الزکوة عبد الله بن عمر زیور میشدند زکوة آن خود را
 و زیور کان خود را از زیور پس بر بنی آورده و از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عنده نواحل من ذهاب فضة
 لیس فان علیه فی الزکوة فی کل عام یوزن فیوخذ ربع عشرة الا ان ینقص من وزن عشرین دینار عینا او ما
 و ربع فان نقص من ذلك فلیس فی زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللیس لما التبر و الحل المکسول
 یرید اهل صلاحه و لیس فاما هو بنات الملتاح الذی یرید ان یسک لغير اللیس فاما التبر و الحل المکسول
 الذی لا یسک و لا فی العنبر زکوة گفت مالک کسیکه باشد پیش او زر غیر سکه که یا زیور او زر یا نقره که نفع گرفته
 نشود بان از بجهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آنیه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال وزن کرده شود
 پس گرفته شود چهارم خمد از دهم خمد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار خالص از دهم خمد دهم پس اگر کم
 از آن چیزی پس خیر است زکوة در آن و بر این نیست که زکوة لازم است وقتيکه بندگان از برای غیر پوشیدن اما زر غیر سکه

له قلت
 قال الشافعی
 ابن شهاب
 قال لا زکوة فی
 حتی یحل
 ذکر قوله البیهقی فی
 سننه اقول و انما اخذ
 ابو بکر عثمان من
 العطا لما عندهم
 من الفضة
 علیه السلام
 قلت قال به الشافعی
 فی نهج و قدیه
 و اما الخطوط
 کالمسک و الخصال
 ففیها فی الزکوة
 و عند الشافعی
 اذا کان من ذهب
 فضة و من النساء
 غرة

وزیر لشکر که میخواستند بمل آن دست ساختن آن و پوشیدن آن پس خزان نیست که آن بشا بتقاضای سب که میباشد نزد و در حدیث
بر نیست لازم بر جوبادی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در موارد و در حدیث که خبر زکوة متبرع گوید درین مسئله و قول شهر
آمده است و در اختلاف اختلاف اینست در آن که زکوة بخیر بود یا بدست یا بجهنم که زکوة بخیر است از مستغنی است بآنست پس مالک
واجب شود بر جلی و بر ثانی نه و اگر جلی غیر مزاج باشد مانند سوار و خنجر برای مرد و مستغنی او کلا استغنی است باب حجب الزکوة فی المال
واجب میشود زکوة در مال صبر و مالک انکه بقله آن خبر از حدیث مالک فی اموال الیتامی لا یأخذوا الزکوة خبر من خطاب فرموده که
در مال و ثمن تا فانی کند آنرا زکوة مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان قال کان ثمن حاشه فلیقه انا و اخای یتیمین فی غیرهما
و کانت تحترج من اموالنا الزکوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشه من فرموده مرا و برادری را از آن من که بودیم یتیم در و در شرف پس
بروی آورد و زناهای از کوة متبرع گوید درین مسئله و در حدیث که خبر زکوة متبرع گوید درین مسئله و در حدیث که خبر زکوة متبرع گوید درین مسئله
حق مال گفته اند پس گفتند او مال باشد نه بحال صاحب مال و مستغنی ثانی حدیث رفع یقلم عن ثمنه الحدیث باب حجب
ماله شفی بالذین لا ذکی علیه فی ذلک هر که مال باشد مال او مستغنی از زکوة در آن مال مالک عن یزید
بن حنیفه ان سال سلیمان بن یساع عن رجل له مال و علیه ذین مثله علیه زکوة فقال لا یرید بن حنیفه سوال اگر کسی
بن بسیار از حکم مردیکه او مال باشد و بر روی دین است تا نزد آن یا بر روی واجب است زکوة پس گفت سلیمان بن بسیار از حدیث
مالک عن ابن شهاب عن السائب بن زید ان عثمان بن عفان کان یقول هذا شهر من کونک فیمن کان علیه ذین فلیقه
دین حتی یحصل اموالهم الزکوة دون منها الزکوة حضرت عثمان میگفت این ماه زکوة شناس است یعنی ماهی که عطا یا ببرد و آن
در آن میدا و پس هر که باشد بر روی فرضی پس باید که او کند قرض خود را تا خالص شود و مال شما پس او کند از آن مالها زکوة
قال مالک الا هو الذی لا یختلف فیه عندنا فی الرجل یموت و علیه ذین و عنده من العرض ما فیه و فاء لما علیه من الذین
و یموت عنده من الناحیه سوی ذلک ما یجب فیه الزکوة فانه یزک ما بیده من ناضجه فیه الزکوة قال مالک و اذا لم یکن
عنده من العرض من القدر الا و فاء دینه فلا زکوة علیه حتی یموت عنده من الناضج فصل عن دینه ما یجب فیه الزکوة
فعلیه ان یرکبه گفت مالک امریکه سلمت و مضی بر نزدیک او حکم مردیکه باشد بر روی دین و نزدیک او از متاع
انقدر است که در روی گفته است دین را و نزد او از نقد سواي آن متاع انقدر است که در روی زکوة واجب میشود
پس اگر زکوة او زکوة بر او از آنچه بدست او است از نقد گفت مالک اگر نباشد نزدیک او از متاع و نقد الا که
او ای درین او پس زکوة واجب نیست بر او تا آنکه باشد نزد او از نقد زیاد از دین او انقدر
که واجب می شود در روی زکوة پس واجب است

من قلمه
 في السابعة والثلاثين
 الزمان في مال الصبي
 في المال وقال الخليفة
 بوجوب دفعه الى
 بوجوب دفعه الى
 من امر في
 من قلمه
 حق الخليفة قالوا
 له طلب من الدين
 فيمنع من حق العبد
 في
 في السابعة والثلاثين
 في السابعة والثلاثين
 في السابعة والثلاثين
 في السابعة والثلاثين
 في السابعة والثلاثين

فانما

انما يصدر

فانما اذا انفتح

مما وضع

انما

فانما

انما

فانما

فانما

فان نقصت ثلث دينار منهم فيشركت وركب في ذلك وراج استميتة فاني ودرهم ضرر ميكند تاثير ندارد و ان موجب تربت نيك
نصوص بلفظ غمرا و اق مثلا و اردند نيك اگر غمرا و اق باشد و اسبم خمره و اق بروي جاري بود زكوة واجب شود و اگر
تجارت سوايم باشد ظاهر است كه بخير باشد و راوي زكوة بحباب سوايم و بحباب تجارة باب لا ذكوة الا فيما كسب بخير
مثلا معربة التجارة واجب نيست زكوة بركه و مال كسب كرده است بغير شرا ببيت سوداگري قال مالك السنة عند
التي لا اختلاف فيها انه لا تجب على الوارث زكوة في مال و رقة في دين ولا عمن ولا دار ولا عبد ولا ولية حتى يحول
على من ما باع من ذلك و اوقطع الحول من يوم باع و اوقطع كفت مالك سنتي كاختلاف نيست در ان نزد يك است
كه واجب نيست بر وارث زكوة در ماليكه و ارث شد آنرا در دين و در عرين و در حرمي و در غلام و در كنيز و در
بگزر و بر قيمت آنچه كه فروخت از ان مال و بدست آورد يك سال از روزيكه فروخت يا قبض كرد و اب يعقبا النصا
في اخو الحول معتبرت نصا مال و آخر سال قال مالك في رجل كانت له عشرة دنانير فاشترى فيها غلاما عليه مال
وقد بلغت عشرة دينار اندر يك ماهه و لا ينتظر بها ان يحول عليها الحول من يوم بلغت ما تجب فيها الزكوة
لان الحول حال عليها و هو عند عشرة دنانير لا ذكوة فيها حتى يحول الحول من يوم تركت كفت مالك رفق مرده
باشد و زاده دينار پس تجارت كرد در ان پس گذشت بروي يك سال و هر كينه رسيد بر بيت دينار بر آينه او زكوة آن
بر آورد و همان وقت و انتظار نكند آن ك بگذر و بروي سال از روزيكه رسيد بقدريكه واجب است بر كوز زكوة زيرا كه گذشت
يك سال بركه و حالا نكند زاده دينار بوده بلكه اعتبار نصا و آخر سال است بعد از ان نيست واجب ان دنانير دادن زكوة
تا آنكه بگذر و سال از روزيكه زكوة آن داده شد و اب قد الصدقة فيما اخذت الا من در بيان مقدار صدقه و چريكه
برادر زمين مالك عن الثقة عنه عن سليمان بن يسار عن عيسى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال فيما
السماء والحيث والجل العشر ما سبق بالنظر نصف العشر رسول صلعم و زود و را بخير سيرا بركه ده است آنرا باران يا چشمها و
زمين سيرا بركش خردم صدقت و در آنچه سيرا بركه ده است آنرا باران و شتران و گاو و ان عيشم صدقت قال مالك و المستعدنا
في الحبوب التي يذخرها الناس و ياكلونها ان يؤخذ مما سقت السماء من ذلات و العيون و ما كان بجل العشر مما سبق بالنظر
ففيه نصف العشر اذ ابلت ذلات خمسة اوسق يا الصالح الاول صالح النبي صلى الله عليه و آله و ما زاد عليه خمسة اوسق ففيه
الزكوة بحسب ذلات كفت مالك حكم مقبره مسلم نزد يك در انهي كه ذخيره ميكند آن را مردمان و بخيرند آنرا كه رفته شود
از آنچه سيرا بركه ده است آن را باران يا چشمها و آنچه باشد زمين سيرا بركه ده صدقت و آنچه سيرا بركه ده و شتران
و ان پس واجب است در ان عيشم صدقه و فتيكه برسد بر پنج و سق اصابع ختمين كه صلاح اخضرش صلى الله عليه وسلم

لا يصح فيه بديهة التجار
على الا عسر
على قلته
هو ظاهر ان الشافعي
ان النصاب معتد به
باعتبار القيمة عند حو
الحول بعد ان يكمل
تقديره في ابتداء الرب
نصا
فانما
٢١١
هذا قول اهل العلم
لان النصاب ليس
بشرط عند ابي حنيفة

[illegible]

وغيره كذا في الزكاة وسقطت من زكاة بستان باب الحبوب التي تجب فيها الزكاة وما لا تجب فيها
ان رانها كواجب ست دران زكوة وادون وانچه واجب نيت زكوة دروي قال مالک السنة التي لا اختلاف فيها
عندنا والذي سمعت من اهل العلم انه ليس في شئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرس والذين وما اشبه ذلك
وما لا يشبهه اذا كان من الفواكه قال لا في الفضة لا في البقول كلها صدقة ولا في الثماثيل اذا سبغت صدقة
يحول على ثماثيل الخول من يوم يبيعها وليقبض صاحبها ثمنها قال مالک والحبيب التي فيها الزكاة الحنطة والشعير
والذرة والذات والارز والعدس والجلبان واللوبياء والجلجلان وما اشبه ذلك من الحبوب التي تصير طبا
فالزكاة تؤخذ منها كلها بعد ان يتصدق تصديرا قال والناس مصدقون في ذلك وليقبل منهم في ذلك ما دفعوا
كنت مالک سئلت في اختلاف نيت دران زكوة مالک ما راينچه شنيدم از اهل علم اينست كواجب نيت وغيره من الزواجر
ان يسبح زكوة انار وشتا لو وانچه راينچه ان باشد وانچه ان باشد وقتيكه از قسم نو كانه باشد كفت مالک نيت
درست ودر تر ما همه انواع آن زكوة ودر رشتها مي آن وقتيكه فروخته شود تا آنكه بگذرد بر قيمت آنها يك الان
فروخته ست آنرا وقبض كند صاحب آن آن شئ را كفت مالک ان وانچه نيكه دروي زكوة واجب ميشود كندم ووجود برهنه
وچاري وازن در برنج ودر عدس ماش ولوبياء وسمسم است وانچه شبيه آن باشد از دانهها كطعام ميشود ليس زكوة گرفته مي شود
از سبزه بعد از آنكه دروده شود وانه خالص گردد كفت مالک مردمان را با دروشته شود دران مال قبول كرده شود
از ايشان انچه دادند باب تحصيل النخيل والكروم اذا طاب ثمرها لا الزرع خرص كرده شود وخرما وكمون
وقتيكه قابل خوردن ميشود بوه آن وخرص كرده شود زراعتها را قال مالک لاهل المجتبه عليه عندنا ان النخيل تحصى
على اهلها وثمرها في رؤسها اذا طاب وحل بيعه وتؤخذ منه صدقة ثمر عند الجدا فان اصاب القمح الجا
بعد ان تحصى على اهلها وقبل ان تجعد فاحاطت الجاهجة بالتمركه فليس عليهم صدقة فان بقى من التمر شئ بغير
خمسة اوسق فخصاعد البعاص السبع صلي الله عليه وسلم اخذ منه زكوة وليس عليهم فيما اصاب
الجاهجة زكوة قال مالک وكذلك العمل في الكروم ايضا كفت مالک امر كذا اجماع واقع شده بران نزديك
كخرمها خرص كرده شود بر صاحبها آن حالانكه ميوه آن هنوز بالاي درختان است وقتي كه قابل خوردن شود
گردد وخرقن آن وگرفته شود زكوة آن مكرر در وقت چيدن پس اگر رسيد آن ثمر را انهي بعد خرص كردن بر صاحب
وپس آنكه گرفته شود از درختان پس احاطه كذا وقت بآن مگر تمام آنرا پس نيت براي ان واجب كوة
پس اگر باقي ماند از مرقه دري كه مي رسد بپنج وسق يا نيز ياد وبعلا اعضرت صلي الله عليه وسلم گرفته مي شود

[illegible]

از آنقدر زکوة آن را و نیست بر صاحب شمار در چیزیکه رسید آفت زکوة و آن گفت مالک همچنین است حکم در آنکه مالک
 مترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر ترمذی و بسبب آمد و در نوک که اتفاق علماء زکوة واجب نیست پس میان نوک و این
 چیز فارق میاید و آنکه جامع این چیز است بوجهی که از نوک امتناز باشد نه است که درختی که ثمر او قوت میشود و یک است اینها
 و در حدیث حاکم ذکر خطه و شعیر آمده است و اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه در توابع و قضیب کوة نیست پس فارق در میان
 قبیلین نیست الا حجب مقتات در خرمن سلمه صاع اهل مدینه بخیر طل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم بحباب یا راسه ناسته و ربع ناسته است و همچنین ناسته های طل چهار صد و بیست
 و دو نیم بالا میشود و آن سی بیست و یک گری است و دو نیم ناسته بالا که قریب پنجم حصه می باشد هر بیست و چهارده ناسته صاع
 و دو نیم سیر عالمگیر است و یازده پیله بالا و دست یکصد و شصت و یک سیر است که بحباب این دیار چهار من و یک سیر میشود
 و پنج بیت من و پنجاه سیر عالمگیری باشد مسئله و چون بنای حساب کیل بموزن بخیر تقریب است منی آید این تقریب
 است از تعیین و از معرفت تخداید بالقطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و آن
 قدره العلماء بالوزن استظهار و قال فی الروضة مختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحصى و غیرهما
 و الصواب قاله الدارمی ان الاعتماد علی الکلیل یصلح مغایر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و من لم یجد وجب علیه اخراج قدر متیقن از لا یتقصر و علی هذا فالقدر یختص برطل ثلث تقریب مسئله قدر نصف است
 کرده نمی شود در حال ترمذی و بسبب اگر ترمذی بسبب میشود و الا در حال رطب غنیمت اگر زیتون از نیزه بگوئیم حال بیت اعتبار کرده
 شود و یک جنس را چنین دیگر ضمیم کرده نشود چنانکه قدر البوام جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضمیم کرده نشود
 چنانکه ضمان و مغر و بختی و عوالت با هم ضمیم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضمیم کرده شود اگر چه جدا و یکی بود و دیگری
 میباشد مسئله در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب سیل قنات و نداد و ارض سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه غیر
 یاد در لای یا آن که از آن خبر پیدا کرده است سیراب شده باشد نصف عشر پس اگر بهر دو نوع بقاء و سیراب کرده باشد ربع
 عشر واجب شود و غالباً مغلوب بهین حساب باید آورد و زیرا که شرع تعیین کرده واجباً در حالتین و از اینجا حال مرکب
 مستحب میشود بآب توخذ الزکوة من الذروع و الخیل عند الحصاد و لا ینظر بها الی الحول گرفته شود زکوة از زراعت
 و در نشان خرا و وقت در و در و انتظار کرده شود تا یک قال مالک فی قوله تعالى و اتوا حقه یوم حصاده ان ذلک الزکوة
 و الله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالى و اتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین حق
 زکوة است گفت مالک و شنیدم از کسیکه میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و از صاه و اجیب میشود و آنکه

[illegible]

عقوب بن اهل الشام
ابو لا يؤخذ من العيب
والثاني يؤخذ من الثواب
الملك الامير في مصر
عن الدارقطني
في مصنفه
نوع من التمر الذي
يؤخذ من حبه
في مصر

٢١٢
قال له الشافعي القابله
ثم جمع رفاقه ابو حنيفة
الا انه كما يشترطه
ثم سأل ارسق وقال
يؤخذ من شعره
صهيد

وقيل
 وفيه قال الشاعر
 قوله يا بني
 النسيب والقصبة
 قل يا بني
 كل يوم من
 كل يوم من
 الشاة في
 معادن القليلة
 فاقول يا بني
 علمت يا بني
 ولما أتت أهلك
 ولما أتت أهلك
 مهابة عن النبي
 ١٤

بهم حصه و انتظار کرده یعنی شود و آن گزشتن سال باب گزاهیه اشتراء الصدقة در بیان کرده بودن خرید نمود
انچه خود صدقه داده باشد مالک عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو یقول
على فرس علقی فی سبیل الله وکان الرجل الذی هو عنده قد اصابه فادوت ان اشتريه وظننت ان
بايع برخص قال سألت عن ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تشتراه وان اعطاک بدوهم
واحد فان العائد فی صدقة کا کذب یحیی فی قبی عمر بن الخطاب گفت سوار کرده و من شخص را بر اسبی
در راه خدا متعالی و آن شخص را سب نزد یک اورفت ضایع کرده بود آن سب پس قصد کردم که خرید
کنم و او از آن شخص گمان کردم که وی بفروشد آنرا بقیعت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجرا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود خرید مکن آنرا اگر چه بدید ترا بکیر بهم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند
عود کننده در حق خودست مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان عمر بن الخطاب حمل علی فرس فی سبیل
فاراد ان یتباعه فقال عن ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا تتبعه ولا تقدر فی صدقة قلت عمر بن
الخطاب سوار کرده بر سبی در راه خدا متعالی پس خواست که خرید کند آنرا پس سوال کرد ازین مسأله آنحضرت
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید مکن او را و عود کن در صدقه خود باب ذکوة الفطر فريضة
وعلى من تجب کم مکيله لها وما جنبها ذکوة فطر فرض است و بر کدام شخص واجب میشود و چه قدر است پیا
وجبت جنب مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض ذکوة الفطر من
على الناس صاعاً من تمر او صاعاً من شعیر على كل حر او عبد ذکر او انثی من المسلمين رسول الله
فرض کرد و ذکوة فطر از رمضان بر مردان یکصاع از بقر یا یکصاع از جو بر هر زن از دایانده مرد یا زن از مسلمانان
مالک عن زید بن اسلم عن عیاض بن عبدالله بن سعد بن ابی سرحه التامی انه سمع ابا سید الخدری
کننا نخرج ذکوة الفطر صاعاً من طعام او صاعاً من شعیر او صاعاً من تمر او صاعاً من اقطا و صاعاً من زبيب
وذلك بصاع النبی صلی الله علیه وسلم ابو سعید خدری گفت بر جو یا او دیم ذکوة فطر را یکصاع از طعام یعنی از گندم یا
از جو یا یکصاع از خرما یا یکصاع از قروت یا یکبهاره از سوزن و این پیمان بصاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان لا یخرج فی ذکوة الفطر الا التمر الا مرة واحدة فانه اخبر
شعیب و عبدالله بن عمر بر منی آور در ذکوة فطر مگر خرما الا یکبار پس بر آید بر آور و جو را مالک عن نافع
ان عبدالله بن عمر کان یخرج ذکوة الفطر عن غنما انه الذین یوادون القرى و یحبون حید الله بن عمر بر منی آور ذکوة فطر از

اندر

٢١٤
 من أي جوس الخورم عليه
 الشافعي وقال أبو خيفة
 يجوز من البرص صافية
 النقي صلى الله عليه وسلم
 وهو خمسة أرطال وتكثر
 بالطل المرق وقال أبو خيفة
 يصلح للرجل وهو ثمانية
 أرطال وقال الشافعي
 نفي المرأة على زوجها
 وقال أبو خيفة من جوس
 عليه

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

ایشان مطلوب است یا همی از مسلمانان اگر ایشان از عهد کفار آن ناحیه مغلوب شوند یا از مانع زکوة و زکوٰة و سیدان کر
زیر که ایشان از دین ناحیه شکستی باشد و رعایای آن ناحیه از مسئله ایشان خروج نمی توانند و قسمی از کافران است که شراری
بر مسلمانان متوقع است پس دفع شر ایشان بکنند چنانچه بعضی سرشان از کفار در دیار احمق الحار و جمعی بستانند یا قایل کفار
گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شایسته اختیار کرد و اند ایشان را
از خمس خمس سهم آنحضرت است صلوات الله علیه و سلم باید داد و قیة نظر نیز که مسلمانان گاه می در ناحیه پیشین که جهاد و الحرب
ایشان از غیریت و فنی ایشان را بدست می آید و از سرکشان کفار بیکه در دار الاسلام چند ضرر بایشان میرسد و در
بیت المال ایشان از بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرح تقاضا میکند که این قسم علاجی باشد صنف پنجم قایم است
مسکاتین پس ایشان را تقدیر که از حق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که علایمان را خرید کرد و آزاد باید کرد
فقیر گوید که باینکه ایسر باشد در دست کفار غیر محتمل است و بعد علم صنف ششم فارغین است و ایشان در قسم ششم
بر حاجی فرض گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده است و از ادای آن عاجز اند و تمیکه فرض برای دفع غارت جنگی
در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگر چه انقیابند
صنف هفتم فی سبیل الله و در ادای ایشان غزاة اند پس اینجا از مصالح و نفقه و کسوة و سپ کفایت کند بایشان باید و صنف
هشتم اینها سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر مباح خواهد کرد ضرر و رة ادای باید داد و مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء
الذين احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که مانع از کتابت ضرر حاجت فرض با کفایه باشد مانند چهار و سبیل
شرعی تعلیم آن استحقاق سهم فقر ارض نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که ادای آن می رسیده باشد
تا آنکه رسد او عیش در یابد و رسد او عیش هر یکی دیگر است از اینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بر
مال این استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا یحل الصدقة لآل محمد** صلوات الله علیه **حلال نیست صدقه برای آل محمد** صلوات الله علیه
مألت ان بلغن رسول الله صلوات الله علیه قال لا یحل الصدقة لآل محمد ما فی سبیل الله صلوات الله علیه **صدقه**
فرمود و حال نیست زکوة آل محمد اصله الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة چکر مردان است شرم گوید حلال نیست صدقه برای
اتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب شیعیه و اختلاف دارند و موالی آل محمد صلوات الله علیه بعضی منع مینمایند و بعضی عاقلانند
باب لا یحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست صدقه برای غنی را مگر پنج کس **صلوات الله علیه** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
ان رسول الله صلوات الله علیه قال لا یحل الصدقة لغنی الا لخمسة لغازی فی سبیل الله او لعمال جعلها او لغنا و اولی
اشترایها یا له او لرجل لرجل مسکین فصدیق علی المسکین فاهذا المسکین یعنی رسول الله صلوات الله علیه سلم فرمود

الحققت

لا تَحْمِلُ الصَّدَقَةَ لِيَهِيَ
لِأَهْلِ الْعِلْمِ

وقال الشافعي في المطالب

مولا علیؑ و اخته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تدبیر الایلیف
فی المعامل و ابن السبیل
میرزا تقی

فما بالصدق

وإن كانا عني
المشافي

محمّد بن عبد
الرحمن بن عبد
الرحمن بن عبد

مع الشافعي

الحمد لله الذي جعلها قسيبو
القدر والمسكين

1

[illegible]

خبر که بر آن کشته شده است شهر و قصر الدبی انزل فی القرآن هذا مناسبت بینا من الوجدان والفرقان من استهد من کفر الذمیر
فایضیه ومن کان مریضاً او علی سفر فحد من ايام اخر ید الله بکلمه الیسر لا یزید بکلمه العسر وکتبوا العتق وکتبوا الله
ما ھدکم ولعلکم تشکرونه واذاسا لک عبادی عنی فانی قویما حیث سموة الداع اذا دعان فلیستجبوا لعلی وکیلو
لعلم برشد و نه احل لکم لیلۃ الصیاء الرقت الی نساءکم هن لباس لکم وامنتم لباس لهن علم الله انکم
کنتم تخافون انفسکم فذلک علیکم وعفا عنکم قال ان یاتکم منکم فتن وانتم علیکم فلیستجبوا لعلی وکیلو وامنتم
لینبئکم الخیاط الا یبین من الخیاط الاسماء من الفحی فأتوا الصیاء الی اللیل ولا یاتکم منکم فتن وانتم علیکم
فی المساجد طمات حد ود الله فلا تقر بها کذلک یمین الله الیته للناس لعلمهم بقول
ی مسلما ان فرض کرده شد بر شمار زده داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنکه پیش از شمار زده یعنی
پس کتاب تا بود که شمار بر نیز گاری کنید فرض کرده شد بر شمار زده داشتن در روز بار شمرده شده یعنی در روز بار بار
هر که باشد از شمار یا ریاسه و انظار کرد پس جلست بروی عدد در روز بار که انظار کرده است از روز بار دیگر و بر آن
تواند زده داشتن فدی است که عبارت از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست که لا مقدر باشد یعنی لا یطیق
بر آنکه میتواند زده داشتن و زده نماید فدی است که عبارت از طعام یک سکن است و این ترجمه بنا بر آنست
مقدر نباشد پس وجوب اول آیه در شیخ فانی که طاعت نوزده ندارد و نازل شده است و حکم است و بر وجهی است
السلام اختیار بود و زده داشتن و فدی دادن بعد از آن منسوخ شد یا یقین شود منکسر الشیء ترجمه گوید یعنی
ملک منقول است و خلق خاطر از هر دو نیز که حذف لا جایز در آن جا است که معنی مستحب نشود و اینجا معنی شدیدی شود
و چون عظیم السلف قائل شده اند بر جاتی و فردا آوردن آیه یا معنی ما وجود امار لفظ گو یا بر هم کردن تفسیر آیه است
از معانی قرآن بر نیز خود را ناکه قائل بسخ شده اند یا در فهم آیه عمل بر سبب اینست که ایشان نیست و وجوب آن
صورت اگر چه از صحت منقول شود عمل فطرت زیرا که امر اجتهاد است پس نهی دیگر بر خاطر این فقیر بخند که خلق از
ست و الله علم یعنی و وجوب است فدی نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدی طعام یک سکن یعنی فراختر یک سکن
او باشد بر آنکه طاعت دادن آن فدی دارند پس مراد صدقه فطرت است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد
خود می باید داد و تسبیح و تعذیر بجهت آنست که اقباس آدمی تا یک سال یعنی ست عظیم محض آن استماع یک سکن است
و پس حضرت صلعم تقدیر فرموده اند آنرا یک صاع از قوت یک یا نیم صاع از گندم و یک صاع از خرما و جو و شمار
را بجهت آنست که مرجع مقدم است مرتبه خاکی که فی دانه زید و ضرب غلام و دیگر صبر بجهت آنست که سیل غنی که اند

[illegible]

[illegible]

غیر صادق تا غویا آفتاب نبوت قربت و غیر نبوت در آیه فالان یا شرفهن و استغفار ما کتب الله لکم تسخیرا
 و نیت قربت ما خود است از حدیث انما الاعمال بالنیات و از آیه و ما امرنا الا لیبدد الله مخلصین له الدین
 و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که تدریل قرآن بلغة ایشان است از حدیث بلال است تا نیت بلال
 و اگر درین باشد یا مسافر و در نیت است که افطار کند و شمار فائست از عدد رمضان روزه گیرد و معتبر در قصه عقد است نماز
 در طول قصر و حر و برود و قصد فطر فرض است بهر که طاقه او ای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بقدر که خفا
 بیاید و اگر تکبیر در عید فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه است عامه اگر مخفت تکبیر گویند و در کمال
 پنج در ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند و بر هر رکعت میتواند شد و در سه چهار رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل
 و شرب احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر مختلف و حله آن بودن اوست در مسجد پس حرام باشد
 در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله صلعم مسئله کی از ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنیات و سابق
 اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر گفتیشی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت در اینجا قصد فعل باشد
 از آن یا قصد قربت بجا استعالی و قصد قربت اگر چه مقصد حله غایه است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود
 بتفسیر حضرت صلی الله علیه و سلم من کانت یحیرة الی الله الحدیث یا قصد فعل قربت بود و حدیث حج که صحت نیت بهم که در نماز
 و حضرت صلعم جایز داشتند استقاء احتمال اول و ثالث میکنند پس نیت که قصد فعل است شایع متوجه آن نشد بلکه قصد
 فزیه اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بجا استعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فزاد از عقاب یا تحصیل ثواب
 و الله صلعم و بر روزه طاعتی جد است و لهذا گاهی مباح میشود و فطر بعضی ایام و واجب میشود و صوم بعضی آخر پس نیت بر روزه
 واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن بادل خبر صوم یا ایقاع آن در خبری واجب
 از لیل یا نند نصفه یا غیر یا نیت خیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عاده مستمر و مردم است نوم عند اول خبر
 و نوم آخر شب در استمرار این خبر ماحرر عظیم است و از صاحب مشرع یعنی آن ظاهر نشد با وجود شده حاجت و نوم
 بودن کثرت و وقوع آن پس این تقریر است از شارح بر آن عاده مستمر و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم
 صحیح باشد و اگر نیت صوم جائز باشد و تردد در فزیه دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است که فزیه
 از رمضان واقع شود و تحریری یوم انک بعد از نیت رمضان نقل شد یا فرض باشد مبنی است بحديث تفری عن عما
 من صام یوم الشک فقد عصى با القاسم صلی الله علیه و علیه مبنی است که این تعقیق است در دین و اگر لایة بلشین از رمضان
 نیت کند و میدانند اگر ثابت شد بلال بلشین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرح از آن چاره نیت پس انقدر شک معفو باشد

ضرر دهن در کس دیگر اما کس است از جماع و اکل شرب نجس و آن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد پس است چنانکه روایت خواهد کردیم
 اما کس از استهراق و تفتیح کرده اند اکل شرب با حصول العین من الخارج الی ما یسی جو فاسد طریق منفذ مفتوح و قبل الی جوف
 فی تحیل الغذاء و وصول به بحلق و بوی مشکب مانع غیر مفسط است زیرا که عین نیست و طاهر است و شکم و پاشیدن
 آب بر سر و مالیدن من و کشیدن سر و در چشم غیر مفسط است زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول
 تقطیر و در گوش و حلیل مفسط است نه بر ثانی و بلع رقیق که داخل فم است یا بر زبان است از وی جدا نشده اگر چه زبان را
 بر آورده باشد مفسط نیست زیرا که شارع فم را در تحکیم داخل اعتبار کرده است و فم و دوشب و دوشبهی داخل شهبی بخارج پیش شارع
 حکم فرمود که وصول بطوبت بحلق مقصد نیست تا وقتیکه بلع نکند و مراد از فم قدریست که چون شفتین را بهم آرد بوجهی که
 بی تکلف می باشد دیده نشود پس اگر رقیق را بیرون از آن حد آرد و باز فرو برد و زده طبل شود بخلاف بر آوردن زبان
 با انچه بر دلیست از بطوبت و رقیق که بلع او زده را نمی شکند زیرا که از حد آن خود تجاوز نکرده است و اگر در دمان جزوی از
 طعام باقی ماند و در ثنای روزه همراه رقیق فرو رفت اگر از قیز او عاجز است ضرر نمیکند زیرا که ملحق برین است و داخل در حد
 او نیست ازین عام تخصیص کرده است خوردن و نوشیدن بر بنیان در حدیث شریف آمده من شئ هو صیام فاکل او شرب
 فلیتم صومه فانما اطعم الله وسقاه و ای جماع بمنزله اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بمنزله او است و ای سابق آیه حا
 منہ مستثنی از بقیه بمنزله این ظاهر است که بمنزله این است اگر سبانه کرده است و اگر سبانه کند روزه شکند زیرا که قصد فعلی منہ عنہ
 بر چه یک غالباً منجر شود و وصول عین بمنزله عورت و سبانه صائم در مضطر در حدیث ممنوع شده است و ای اگر کسی با کاه و زهر
 طعام خورد و زده اش می شکند یا نه ظاهر است که نمی شکند زیرا که عدم تاثیر چیز یک در آن اگر آید که در مواضع بسیار است
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع دخول سر ذکر است در فرج و استمناء مباشرت در حکم است نه بفکر و نظر بشهوت که در ثانی حرام
 است بهرست و وجه این نتیجه است که در قرآن لفظ اکل شرب را ندرست معلوم شد که اعتدال زده را نمی شکند و جامع در میان
 این دو بوجهی که مخالف اعتدال باشد و حصول عین است بحدیث از راه منفذ مفتوح و تقطیر در دنیا بحث است بلکه جامع حصول
 عین است از راه حصول و او پاشیدن از زخم یا تقطیر و حلیل البته اکل شرب توان گفت و فی صحیح البخاری قال
 لا بأس بالسلطان ان لم یصل الحلقه لیکن در مسوط و حصول بحلق اکثر است و بغیر اختیار میرسد بخلاف فم که بغیر بلع میرسد
 از جهت احتیاط منع او است و قصار برای او همچنین حقه محمول است بر شرب از جهت وصول با معاد و معده که مقصد شرب است
 بمنزله استمناء از جماع و غیر این دو مسئله را بر اکل شرب حمل کردن تکلف شده است و الله اعلم و شرط ادای صوم اسلام
 و قیل است و نقض از حیث نفاس با اسلام بجهت آنکه صوم طاقه است و طاقه کافر حیط میشود و نفقش آن را با عقل پس از جهت آنکه طاقه

قلت لا
 لهم الفهم في كل شيء
 الجرم ودمني كونه
 اطلب عند الله
 رضا الله تعالى به
 دمنني قلوبا واما
 به اختصاص الشرف
 والتعظيم
 ٢٢٤
 قلت
 قلنا صديق الله تعالى
 والتخفيف في الشك
 بالعدل

بمؤمن تصدقته بطبع استغنى لم يدر بسجنون لروى حديث اگرچه اسما کند واستیجاب روز قیامت علم صوم خود و البتة ضروری نیست
 از جهت ثبوت نوم در روزه و ایضا تصدق علم یک لحظه ضروری است یا نه در نوم مستغرق نه بار و اعماقی مستغرق تر دوست احتیاطا انرا از روزه
 است و در حدیث وارد شده و اما نه من اذ حصن لایصلین و لایصلن لایزینجا معلوم میشود که در نیجات صوم و صلوات صحیح نیست شرط
 و جوب آن غفل و بی غایت اگرچه حالیش نفسا باشد یا بدین و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کار و فرج مسلمان شود قضا لازم نیست
 بحديث الاسلام ثبت قبله آری و جوب برای ظاهر میشود در عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضیلت روزه مالک**
 الزناد عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال والذي نفسي بيده لا تحلوف في الصيام اطيب عند الله
 ريح المسك انما يذره الله في وطأ و الله لمن احب الصيام و انا اجزى به كل حسنة بعشر امثالها الى سبعة اضعاف
 اه الصيام فهو لي و انا اجزى به از ابو هريره مرويت که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودم که کسی نفس من در دست قدرت
 اوست هرگز نبوی مان روزه و از خوشتر است نزد یک خدا تعالی از بوی مشک تعالی میفرماید غیر از این نیست که میگذازد
 خود را یعنی جماع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم از العوض صوم هر حسنة فاده
 بنده چند آن تا نه صد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بموضع او **باب فضل شهر رمضان فضیلت**
 ماه رمضان **مالک** عن عبد الله بن مسعود عن ابي هريرة عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله انه قال اذا دخل رمضان فافتحت ابواب الجنة
 و غلقت ابواب النار و تصفدت الشياطين ابو هريره گفت وقتیکه در آید رمضان کشت او کرده میشود دروازه های بهشت
 بسته میگردد و دروازه های دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب** يجب الصوم و الفطر بروية الهلال فان غم احب
 فجهنما او افطيم واجب است گرفتن روزه بدین هلال افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کنند سی روزه از شعبان
 بعد از آن روز دیگر ندانند از رمضان بعد از آن افطار کنند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه و آله
 عليه وسلم انه قال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا و الله رسول الله صلى الله عليه و آله
 عليه وسلم ذکر کرد که در رمضان پس فرمود روزه گیرید تا آنکه ببینید ماه را و روزه نگذارید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر
 پنهان کرده شود از شما پس اندازید کنید برای او و مرا و از اندازید کردن آنست که سی روز از شعبان تمام کند و بعد از آن
 رمضان اعتبار کند و ماه بعد اگر مغفوم شود سی روزه تمام کند بعد از آن عید را اعتبار کند و در روایت دیگر صریحا وارد شد
 فامكوا لثمن **مالک** عن عبد الله بن دينا عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الشهر استم و
 فلا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا و الله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ماه را
 احیان بیت و در روز غنیمت پس روزه گیرید تا ببینید ماه را و روزه نگذارید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر پنهان کرده شود از شما

فان

وفاي الله خير
وعليه اهل العلم

۱۴۰۲

الملك الناصر

١٠٠

توبہ کیلئے

والشركة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

3

الفضلان

فندق

۱۰۰

۱۰

4

عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان بلاؤنا داي لميل فكلوا واشربوا حتى ينادي جبارك
رسول الله فمروا برأيتك بلال اذان يگوید در شب یعنی قبل از صبح صادق پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید این کرم
همه است عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان بلاؤنا داي لميل فكلوا واشربوا حتى
ينادي بن ابيكم منكم قال وكان ابن ابي حاتم روى عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن رسول الله صلى الله عليه وآله ان
برأيتك بلال اذان يگوید در شب پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید این کرم تو گفت ابن شهاب بود این نام کرم مردانیا
اذان نمی گفت تا آنکه گفته میشد او را در صبح و فل شدی مترجم گوید رضی الله عنه امین غرض از این حدیث بدین علم الخطی و
تبدیل نکردن نیست که این شخص بعینه باشد بلکه بوجهی تحقق گردد بر این که بنی آدم را در آن اشتباه نباشد اگر چه کسی که
نا رویا احوال پس در رویه یافتن می بیند مسئله اگر فخر طالع شود در دوران شخصی طعام است پس از اینداختن در
جماعت است پس ذکر را شروع کرد و بوجهی که متعارف تبیین صحیح است که نمود روزه وی درست است باب نتیجه تعجیل الفطر تا
الصحیح است شتاب کردن افطار یعنی بخور و غروب آفتاب و متوخر کردن خوردن طعام بخور را مالک عن ابی حاتم بن
دینار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود که مردمان همیشه بخیر خواهند بود و امام که تعجیل کند فطر را مالک عن عبد الرحمن بن حرملة الا
عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود همیشه مردمان بخیر خواهند بود و امام که شتاب کند فطر را مالک عن عبد الكريم بن ابی
الحنايف من كلامه النبوة تعجیل الفطر الا استيناء بالسعود و محقق عبد الكريم بن ابی الحنايف روایت کرد که از مضمون
ظاهر نبوة است شتاب افطار کردن و تاخیر کردن طعام بخور را مالک عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن ان
عن ابن الخطاب عثمان بن عفان كانا يصليان المغرب حين ينظران الى الليل الاسود قبل ان يفطرا ثم ينظران
بعد الصلوة وذلك في رمضان عن ابن الخطاب عثمان بن عفان كانا يصليان المغرب حين ينظران الى الليل الاسود قبل ان يفطرا ثم ينظران
شب سیاه پیش از آنکه افطار کنند باز افطار میکردند بعد از نماز و این واقع در رمضان بود باب بعضی صوم من صبح
جنبایا صبح است روزه کسی که صبح در آمد حال آنکه وی با جنبایه است غسل نکرده است مالک عن سمی حولی ابی بکر بن
عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن عائشة وام سلمة زوجی النبی صلی الله علیه و آله انهما قالتا ان كان رسول
صلی الله علیه و آله یصوم جدیامن جماع غیر احتلام قد یصوم حضرت عائشة وام سلمة رضی الله عنهما که برائیه حضرت
صبح در می آمد در آن حال که با جنبایه بود و بسبب جماع را سبب احتلام بعد از آن روز دیگر گرفت یعنی روزه را صحیح

[illegible]

میداشت **لک** عن عبدالله بن سعید عن ابی بن عبد الرحمن بن الحارث بن عمار بن سنان بن جهم
 النبی صلی الله علیه و آله قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصیر حبیباً من جماعه غیر احملاً ثم یصوم
 حضرت عائشه و ام سلمه رضی الله عنهما میگفتند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصبح در می آمد در آنحال که با جنابت بود پس جماع
 به سبب احملاً بعد از آن روز میگرفت **ما لک** عن عبدالله بن عبد الرحمن بن معمر لا یضار کمن ابی یوسف عائشه عن
 ان رجلاً قال لرسول الله صلی الله علیه و آله وهو واقف علی الباب انا اسمع یا رسول الله انی اصبر حبیباً و انا اريد
 الصیام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و انا اصبر حبیباً و انا اريد الصیام فاعتسل و اضمم فقال له الرجل یا رسول الله
 انک لست مثلاً قد عفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فقد غفرت رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله
 الی ارجوان اكون احشاً کم الله و اعلمکم بما اتفق حضرت عائشه فرمود که شخصی گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 ایستاده بودم در دروازه و من حی شیدم یا رسول الله هر آینه من بصبح در می آیم حالانکه من با جنابتم و من اراده صوم
 دارم پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من بصبح در می آیم و حالانکه من با جنابتم و من اراده صوم دارم پس غسل میکنم
 در روزه میگیرم پس گفت او را آن شخص یا رسول الله هر آینه تو نیستی انده ما هر آینه امر زید بهست ترا خدا تعالی آنچه پیش
 ازین گذشت از گناه تو آنچه مؤخر شد پس ششم گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الله هر آینه من امید میدارم که
 باشم تر سنده ترین شما از خدا و انا ترین شما باخیز که بر سر کمرم از ان **ما لک** عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث
 بن هشام انه سمع ابی بکر بن عبد الرحمن یقول کنت انا و ابی عند مروان بن الحکم و هو امیر المدينه فذاکره ان ابی
 یقول من اصبر حبیباً افطر لک الیوم فقال مروان اقمیت علیک یا عبد الرحمن لقد هبنا الی اخی المؤمنین عائشه
 و ام سلمه فلما لهما عن ذلک فذهب عبد الرحمن و ذهبت مع حیو حلتا علی عائشه فسلم علیها عبد الرحمن
 ثم قال یا ام المؤمنین انا کنّا عند مروان بن الحکم فذاکره ان ابی اهریره یقول من اصبر حبیباً افطر لک الیوم قالت
 عائشه لیسر کما قال ابوهریره یا عبد الرحمن اتروغب عما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصنع قال عبد الرحمن لا والله
 قالت عائشه فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله ان کان یصیر حبیباً من جماعه غیر احملاً ثم یصوم ذلک الیوم قال لیسر
 خرجنا حتی خلنا علی ام سلمه فبالحق ذلک فقالت مثل ما قالت عائشه قال فخرجنا حتی جئنا مروان بن الحکم فذاکره
 عبد الرحمن ما قال فقال مروان اقمیت علیک یا ابی محمد لتکین دابتی فانها بالباب فلقد هبنا الی ابیهریره فانه باضنه
 یا العقیق فلنخبره بذلك فکرم عبد الرحمن و دکت مع حی ایتیا ابیهریره فحدثت مع عبد الرحمن حیا فذاکره ذلک فقال
 لا یحکم لک انما اخبرینک بما یروى عن عبد الرحمن کنت کربو من یبدر من پیش مروان و امیر مدینه بود پس ذکر کرده شد پیش ابی

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بر سبک
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس گفت عبد الرحمن و رفعم من نیز همراه او تا آنکه دانایم بم
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین بر آئینه با بودیم نزد یک مروان پس در
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه
 آنچه میخواخیز گفت سبت ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میگوید رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن
 اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آید و او
 با جنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد از آن روز میگوید آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه داخل
 برام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم
 مروان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم دادم ترا ای اباجحه که
 سوار بشوی بر جانور من پس هرگز نشاده است بر در و از پس بر سبک بسوی ابوهریره پس بر آئید او در زمین خود است
 در دادی تحقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شد من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره
 پس سخن گفت با عبد الرحمن سعادتی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیست مرا باین مسئله

غیر از این نیست که خبر داده و آخر و منتهی **باب** اختلاف فی القبلة للصائم و لا قوی ان ترکها اولی الا لمن اذاد
 بیان الجواز و انکس التخص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم و قوی آنست که ترک قبله تیرست مگر در حق کسیکه از
 کرد میان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا انکار کرد و عمل بر حضرت را چنانکه سائل کرد در قصه کسی که از
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یشان رجل قبل امراته وهو صائم فی رمضان فوجد من ذلک رجلاً قد قاتل
 امراته لتسال من ذلک فدخلت علی امرئ من زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلک لها فاخبرت لها امرئ
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو صائم فوجبت فاخبرت زوجها فزاده ذلک ثم قال لتسال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء ثم رجعت امراته الی ام سلمه فوجدت عن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء الا امراته فاخبرته ام سلمه فقال رسول الله
 الا اخبرتها فی اقل ذلک فقال قد اخبرتها قد هبت الی زوجها فاخبرته فزاده ذلک ثم قال لتسال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء فقصید رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال والله الی لا فتی که الله
 و اعلمکم بحج و دهر مزی بوسه کردن خود را آنکه او صائم بود در رمضان پس مجنون شد بسبب بوسه دادن بسیار

سخت پس فرستاد زن خود تا سوال کند برای او ازین مسئله پس آمد برام سید و ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه زن من
 که آنحضرت صلعم بپوشه میکند حالا که او روزه دارد و بپوشد پس باز گشت آن زن پس خبر داد و شوی خود را پس یاد کرد و این خبر
 حق آن مرد اندوه را و گفت من تمام مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای من سیاهم خبر خود را آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد
 آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن پس خبر داد ام سلمه
 آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم آیا خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه هرگز خبر
 داده بودم او را پس رفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاد کرد و این ماجرا در حق او حرم داد و ده را و گفت من تمام
 آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس نگفت آنحضرت صلعم الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که مرا نیز
 من متقی تر و پرهیزگارترم از شما و دانستن این شما ام با حکام خدا تعالی **مسئله** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن

عائشة ام المؤمنين انما قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل بعض ازواجہ و هو صائم ثم یفکح عود
 روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هرگز نمیدانم حال این بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپوشه میکرد و بعضی زنان خود را و او صائم
 بعد از این فاشه میخورد **مسئله** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کانت
 تقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلما نهاها عما تنکد زوجہ عمر بن الخطاب بپوشه میکرد و عمر بن الخطاب را و او صائم بود
 پس منع نمیکرد او را **مسئله** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کانت عند عائشة

زوجہ النبی صلی الله علیه و آله فتدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق وهو صائم
 فقالت له عائشة ما یفکح ان قد نوا من اهلاتك فتقبلها وتلاعبها فقال قبلها وانصاته قالت نعم عائشة بنت
 طلحة بودند و یک حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنہا پس داخل شد بر روی شوهری آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن
 ابی بکر الصديق بود و او روزه دارد و پوشه گفت او آنحضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزد یک شوخی بزنی خود پس
 بپوشه کنی او را و باید گیر لب کنی با او پس گفت عبد الله یا بپوشه کنم او را و من صائم شستم گفت حضرت عائشه آری کن

مسئله عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابی وقاص کانایرخصا فی القبلة للصائم المومنة وسعد بن
 وقاص شخصت میدادند بپوشه کردن الصائم **مسئله** انه بلغ ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت اذا
 ذكرت ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقبل وهو صائم تقول وایکة انک انک لنفس من رسول الله صلی الله علیه و آله
 حضرت عائشه وقتیکه فکر میکرد و این حدیث را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپوشه میداد و حالا که او صائم می بود می گفت عفت
 حدیث و کدام کن شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مسئله** عن هشام بن عروة قال

بنابر این زیاده را القبله للصائم تدعى الى خيره گفت عروه بن الزبير زیدیم بوسه افروختن روزه دار کو خاوند باشد بجا نیمی خیری مالک
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان عبد الله بن عباس سئل عن القبلة للصائم فادخض فیها الشیخ وکوهها لشارع عبد الله
 بن عباس سأل کوه شد از قبله صائم پس بخت وادیر را و کوه داشت از برای جوان مالک عن نافع ان عبد الله بن
 عمر کان یدهی عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بنی میکرد از قبله و مباشرت در حق صائم باب اختلاف فاحیاه
 للصائم والا فقیه اینها که اگر اکل من ختمی الضعف اختلاف کردند در خون کشانیدن صائم و اقوی اقوال است که مکروه است
 مگر در حق کسیکه بر سر از ضعف مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یحتججه وهو صائم قال ثم ترک ذلک
 بعد فکان اذا صام لم یحتجج حتی یفطر عبد الله بن عمر خون میکشاند و او صائم میبود باز ترک کرد و از بعد از آن پس گفت
 روزه میگرفت خون منی کشانید تا آنکه انظار کند مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر کانا
 یحتجان وهما صائمان ابن شهاب را یت کرد که سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر هر دو خون میکشاندند حال آنکه ایشان
 میبودند مالک عن هشام بن عروه عن ابیه کان یحتجج وهو صائم ثم لا یفطر قال وما دایمة احتجج قطا الا وهو
 صائم عروه خون میکشاند و او صائم بودی بعد از آن انظار نمیکرد گفت هشام و ندیدیم او را که خون کشانیده باشد
 هیچگاه مگر آنکه صائم بگوید قال مالک لا یکره الحجامه للصائم الا خشية من ان یضعف ولو لا ذلک لم تکم ولو ان رجلا
 احتجج فی رمضان ثم سلم من ان یفطر امره بالقیضه لذلک الیوم الذی احتجج فیهِ گفت مالک
 مکروه نیست حجامت صائم اگر که بسبب ترس از آنکه ضعیف شود و اگر این نباشد مکروه نیست و اگر مردی خون کشانید
 در رمضان بعد از آن سلامت ماند از آنکه انظار کند یعنی مییم بر روی نقصانی و اگر شکم او را بقبضه آن روز که خون کشانید
 است دردی باب اختلاف فی صوم المسافر و اطان ایها افضل والا فقیه ان الصوم افضل لمن لا یجهد الصوم
 الا لمن اراد بیان الجواز و کوه الترخص اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و انظار او که کم یکبار زین بهتر است قوی بن
 اقوال است که صوم بهتر است در حق کسیکه در شفقت زین را زود در صوم و فطر صوم بهتر است کسی که شفقت رساند او را
 مگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قول حضرت مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن معوذ
 عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج الی مکة مع الفیقه و فی رمضان صام یبلغ الکدیله ثم افطر فافطر الناس معه
 و کانوا یاخذون بالاحداث فالاحداث من امر رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله بن عباس روایت کرد رسول الله صلی الله
 علیه و آله یک سال فطر در ماه رمضان پس روزی گرفت تا آنکه رسید بکعبه بعد از آن انظار نمود پس انظار کرد در زمان نماز
 و عمل میکردند صحاب کجکم جدید پس از آنکه نماز بود از جهام حضرت صدیقه امیر علیه السلام مالک عن سمیعی

در علم اهل العلم
 فی الاورد بکوه
 القبلة من شرقه
 شهید کراهیه
 خروج و لا یلذبه
 ۳
 احتجج
 و هو قوی
 قلت
 ان زاهد الصائم

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 امر الناس في سفرهم عام الفتح بالقطر وقال تقوا العدو وكروا وصار رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر قال الذي حدثني
 فقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالفتح يصعد على اسباب من العطش او من الحر فقل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان طأفة من الناس قد صاموا حين صمت قال فلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالكديدا وعاقبه ففسر فافطر
 الناس ابوبكر بن عبد الرحمن روايت كروا بعض صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مردمان را در سفر خود
 سال فتح مکه با فطر و فرمودتوه حاصل كنيد براي قتال دشمن خود و روزه گرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفتم ابوبكر بن اكر
 گفتم كيست اين حديث من ريانيد ميگوييد و دريم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در عرج كه ميرنخت بر سر خود آب السبيل را گفتم
 سبب گزني پس گفتم شديش آنحضرت صلعم كه طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيكه تو روزه گزني گفتم راوي پس و قتيكه
 رسيد آنحضرت صلعم بكيه طلبكرد و يا رسول الله آب خود را پس افطار كرد مردمان ما لك عن حميد الطويل عن ابن زياد
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فلم يعاب الصائم على المفطر ولا المفطر على الصائم الا ان من مالك
 سفر كردم باهمراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در رمضان پس عيب نكرد و روزه دار بر افطار كننده و روزه دار بر افطار كننده و روزه دار بر
 عن هشام بن عماره عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال لا تسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسلم الا على صوم او اخا صوم
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت فقم وان شئت فافطر حمزة بن عمرو سلمى گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم را
 بر كشته من مردی ام كه روزه ميذارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهي روزه دار
 و اگر خواهي افطار كن ما لك عن ناظم ان عبدالله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه ميگرفت در سفر
 ما لك عن هشام بن عماره عن ابيه انه كان يسافر في رمضان و سافر معه فيصوم عمر و فطره فحين فلما ياتيها الصيام
 هشام بن عمرو گفت كه سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت ميكرديم باهمراه او پس روزه ميگرفت عروه و افطار ميكرديم باهم
 نيكرد و روزه دار در شستن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه ليحلب له الصوم فو قتيكه بخورد كه داخل شود شهر خود
 در اول روز سنت موكه است او را روزه دشمن آن روز ما لك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر في رمضان
 فعلم انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عمر بن الخطاب قتي در سفر ميبرد ماه رمضان پس ميده است
 و داخل خواهد شد در دينت اول روز خود داخل مي شد حالانكه روزه دار سه بود قال ما لك
 من كان في سفر في رمضان فعلم انه داخل على اهله من اول يومه و ظلم له
 الفجر قبل ان يدخل دخل وهو صائم قال يحيى قال ما لك اذا اراد ان يخرج في رمضان و ظلم له

قلنا لا
 هذا الوجه من
 بين ما تارة ما خفف من
 قلنا الثاني
 العاصم في السنة
 قال الثاني
 الذي صلى الله عليه وسلم
 ليس من الاثر الصوفي
 السفر قوله حيث
 بلغه ان ناسا صاموا
 فقال اولئك العصابة
 ففهم ذلك اذا لم يحل
 ففهم ٢٣
 قوله يقول الرخصة
 واما من راي القطر يلما
 فقولنا على الصيام ففهم
 ففهم ٢٤

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقوال است که پی در پی قصا کردن بهتر است و دوست ترست و جدا جدا کردن کفایت کننده است
مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول يصفو بمصا أمكنة لمن افطم من مرض اوفى سفر عبد الله بن عمر سگفت

روزه دارد و رمضان را پی در پی کسیکه انظار کرد و از بسبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس

و اباهما اختلفا في قضاء رمضان فقال احدهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه لا ادري ايها قال يفرق بينه و

ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب روایت کرد که عبد الله بن عباس و ابوسهریره اختلاف کردند و قضا رمضان گفت یکی از

ایشان که تفریق کند و میان آن دو گفت دیگری تفریق نکند و میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از ایشان

گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب

يسال عن قضاء رمضان فقال سعيد احب الي لا يفرق قضاء رمضان وان يؤخر سعيد بن المسيب سأل کرده و او را از

قضا رمضان پرس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قضا رمضان را و آنکه پی در پی

قال يحيى سمعت ما لم اقول فبين فرق قضاء رمضان فليس عليه اعادة وذلك حجة معنه و احب لك الى ان يتا

مالک میگفت در باب شخصی که جدا جدا کرد قضا رمضان را پس نیست بروی اعادة و این تفریق کفایت کننده است و اگر

و دوست ترین وجود قضا نزدیک من است که پی در پی کند آنرا **باب** من اصحاب اهل في مصا و هو صا قضا و كذا

جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است قضا کند و كفارة دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن

عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رجلا افطم في رمضان فامر رسول الله صلى الله عليه و آله ان يكفر بعقبة

او صيا شهرين متتابعين و اطعموا ستين مسكينا فقال لا اجدا فاتي رسول الله صلى الله عليه و آله بعقبة فقال

خذ هذا فصدق به فقال رسول الله صلى الله عليه و آله مني فضلك رسول الله صلى الله عليه و آله حتى بدت انيابا ثم قال

مروني انظارا و در رمضان پس امر کرد و او را رسول الله صلى الله عليه و آله که كفارة دهد باز و اگر در یک برده یا برده و شستن

و ماهی پی در پی یا طعام خورامیدن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا بم پس آورد و شستن پیش آنحضرت صلى الله عليه و آله

زنبیل خربا پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیت میچکس محتاج تر از من نیستم یا آنحضرت

صلى الله عليه وسلم تا آنکه ظاهر شدند از آن و از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن عطاء

الله ربنا ورب كل شيء فالله حافظ لكل شيء
والله يرحم من يشاء ويعلم ما لا يعلم

ناکست میگفت بهترین احکام که شنیدم در حق کسی واجب شد بروی روزه و دوا بهی در پی و قتل خطایا بنابر سبب پیش آمد و او را
 مرضیکه غالباً بروی قطع کن بروی روزه و دیگر هرگز نه او و قتیکه صحت یافت از مرض خود و توان شد روزه و دوشین پس
 نیست از که تا آخر کن آن روزه داشتن او بنانک بر آنچه گذشت از وی همچنین زنی که واجب شد بروی روزه گرفتن و قتل نفس
 حایض شود در میان روزه خود هرگز نه وی چونکه پاک شود تا آخر کند روزه داشتن او وی بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و جایز
 کسی که واجب شد بروی روزه گرفتن و دوا بهی در کتب استعالی که افطار کند و اگر سبب علنی از مرض یا حیض و جایز است
 او را که سفر کند پس افطار نماید گفت مالک این بهترین اقوال است که شنیدم از اردین مسکن نزدیک من ترجمه کرد رضی الله عنه
 زایل می شود متابع نزدیک شافعی بقول می کرد که اخیر عذر باشد پس واجب است استیناف یعنی از سر نو روزه گرفتن و اگر بحیض
 افطار کند بجز سفر از سر نو باید روزه داشت و در عذر مرض و قول است الحدید بقول التابع **باب** المريض اذا اشتد
 علی الصلوة افطر وليس لذلك حد یوصف فیض قتیکه و شوار شود بروی روزه گرفتن افطار کند و نیست آن خصیت
 حدیکه بیان کرده شود بلکه مفروض بر تحریمی میارست قال یحیی سمعت ما لکما یقول الامام الذی سمعت من اهل العلم ان امر
 اذا اصابه المرض الذی یثقی علیه الصیام معه و تبعه و یدلغ منه ذلك فان لم یفطر کذلک المريض اذا اشتد علیه
 الایام فی الصلوة و بلغ منه ما الله علم بعد ذلك من العبد من ذلك ما لا یصلح صفته فاذا بلغ ذلك من صله و هو
 جالس و دین الله یرحم قد اخص الله فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام من المريض قال الله تبارک و تعالی
 فی کتابه فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ايام اخر فافحص الله عز وجل للشک فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام
 من المريض فهذا احب ما سمعت الی فی ذلك و هو الامام الحجة علیه السلام گفت مالک حکم شنیدم از ازال علم نیست
 بیمار و قتیکه برسد او را مرضی که دوشوار باشد بروی روزه گرفتن با وی و در تعجب اندازد او را و برسد او را مرضی از آن شخص
 بعد و تب پس جایز است او را که افطار کند همچنین مرضی و قتیکه دوشوار شود و ایستادن و نماز بروی و برسد مرضی از آن شخص
 بعد یک زنا استعالی و اما ترست بعد از آن نسبت بنده و ازین مرض که عذر سبب آن محتاج میشود و نوعیت که رسید می شود
 بصفت او و چیزی محتاج و مانع او طاهر نیست پس قتیکه برسد مرضی باین حد از مرض نماز گذارد و نشسته و دین خدا استقامت آن است
 و بر آئینه رخصت داده است خدا استعالی مسافر او را افطار در حال سفر او توانا ترست بر روزه گرفتن از مرضی گفت خدا استقامت
 در کتاب خود و من کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ايام اخر فافحص الله عز وجل للشک فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام
 گرفتن از مرضی پس این قول جلیب توالت است که شنیدم از نزد یک من درین باب و همان است امریکه اتفاق واقع شد
 بران نزدیک **باب** من علی صوم واجب قلیند به قبل التطقم یک بروی روزه واجب باشد پس مشروع کند از او

السيد الرئيس
 السيد وزير الخارجية
 السيد وزير الداخلية
 السيد وزير العدل
 السيد وزير التعليم
 السيد وزير الثقافة
 السيد وزير الشؤون
 السيد وزير الاقتصاد
 السيد وزير المالية
 السيد وزير الصحة
 السيد وزير العمل
 السيد وزير البيئة
 السيد وزير السياحة
 السيد وزير النقل
 السيد وزير الاتصالات
 السيد وزير الشباب
 السيد وزير المرأة
 السيد وزير ذوي الاحتياجات
 السيد وزير التخطيط
 السيد وزير الإعلام
 السيد وزير المواصلات
 السيد وزير الإسكان
 السيد وزير الزراعة
 السيد وزير الثروة الحيوانية
 السيد وزير الفلاحة
 السيد وزير الصيد
 السيد وزير السياحة
 السيد وزير النقل
 السيد وزير الاتصالات
 السيد وزير الشباب
 السيد وزير المرأة
 السيد وزير ذوي الاحتياجات
 السيد وزير التخطيط
 السيد وزير الإعلام
 السيد وزير المواصلات
 السيد وزير الإسكان
 السيد وزير الزراعة
 السيد وزير الثروة الحيوانية
 السيد وزير الفلاحة
 السيد وزير الصيد

ذلك جاز
عليه في ذلك

ذلك جاز
عليه في ذلك

وهو قوي على صيامه حتى جاء رمضان آخر فانه يطعم مكان كل يوم مسكينا مائة من حنطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم من
 محيى كلفت هر كه واجب بروى قضاء رمضان پس قضا كنم و انرا او توانست بر روز و گرفت تا آنكه آمد رمضان ديگر پس بر آن
 وى طعام كند بجاي هر روز يك مسكين يك مد از كنم و بروى لازم است قضا با وجوب اطعام مائة من الحنطة انما يبلغه عن سعيد بن
 مثل ذلك خبر رسيد بمالك بن سعيد بن جبيرة بن ابي نفيعي كفته است هر كه تاخير كند قضا بغير عذر تا آنكه دخل شباة رمضان
 از سال آينده لازم ميشود و قضا بعد رمضان لازم ميشود بروى طعام دادن بحسب هر روز يك مسكين نزد يك اهل علم
 و بهمين فائل از هر هري و مال كنه ثوري و شافعي و احمد و حنفي و ابو حنيفة كفته قضا كنند بروى خيرا لازم نيست مسكنه
 اثر فاسم بن محمد و سعيد بن جبيرة حديث دار قطنى و سفيق است عن ابى هريرة بهمين مضمون ليكن رفع او ضعيف است و زلف او
 صحيح و كذا مصلحه و بشر عتية ان دفع تسليف قضا است سنه بعد سنه و اگر رمضان ثالث تير داخل شد و هنوز قضا نكرد
 انظر انت كذا كنم شود باب يتاكد تذكير لصوم من الرقت والشهد والغيبه لازم است باك كردن روزه از اطعام
 شهوت و سب غيبه مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال الصيام
 فاذا كان احدكم صائما فلا يفث ولا يجمل فان امره مشا نكدا و قاله فليقل في صائمه في صائمه رسول الله صلى الله عليه و فرمود روزه
 است يعني روزه و سوسه شيطان پس قتيكه باشد يك از شمار روزه و ايرس كلام شهوت نكند و بد خلقى نكند پس اگر مردى بگفت
 با و يا جنگ كند با و ايرس بگويد هر آينه من روزه دارم هر آينه من روزه دارم باب لا يكره السواك للصائم ولو
 بعد الزوال كرهه نيست سواك كردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب كند مالك انما سمع اهل العلم لا يكره
 السواك للصائم في رمضان في ساعة من ساعات النهار لا في اوله ولا في اخيره قال ولم اسمع احدا
 اهل العلم يكره ذلك ولا يغيث عده مالك شنيد اهل علم را كه روزه بيشند سواك كردن براى روزه دار را روزه
 در هر ساعت از ساعات نهار نه در اول او نه در آخره او گفت مالك شنيدم همچو كس را از اهل علم
 مكره دار و آن را يا بهن كند از ان متهم جم كويد بهمين است قل ابو حنيفة و اكشاه علماء و شافعي مكره
 ميدار و سواك كردن مرصائم را بعد زوال از جهت خوف از الربوبى و بهن صائم كه محبوب است نزد خدا
 زاد علم باب من استسقاء في الصوم فعليه القضاء لا من ذرعه القى كيه يقصد كند قى در روزه
 و اجبت بروى قضا و اجب نيست بر كيه غالب آمد بروى قى مالك عن نافع عن عبد الله بن
 ان كان يقول من استسقاء وهو خير ثم فعليه القضاء ومن ذرعه القى فليقل عليه القضاء عبد الله بن عمر
 بگفت كيه يقصد قى ميكند و او روزه دار نيست پس اجب است بروى قضا و هر كه غالب آمد بروى قى نيست

قلت و عليه
 الشافعي قال لا يقضى
 يقضى ولا قضا عليه
 قلت و عليه
 رطب اهل العلم ان
 ذلك حاكم للصائم
 ولا يقضى صومه
 قلت و عليه
 اهل العلم انما اذا قال
 في العلم لا يقضى
 او استسقاء من انفسهم
 او روزه عابثه
 او اعدا او خرج فلا يقضى
 على الاصح الا في العادة
 ولا استسقاء في نبط
 ملا الغم في المنابر
 و الصيام اهل التيقن
 انما يرجع شئ الى
 جوفه بطل و عليه
 القى فلا بأس ١٢

ما قلت
 فقلت عجزت فليس
 اذا لم يجز فليكن
 فليس فليكن
 فانما ضربة الله
 سقاها فليكن
 العلم ان
 كل واحد من
 لوصفها فليكن
 فليكن ان
 قالوا ان
 دونها فليكن

لازم بر وی قضا ترجم گردید رفع کرده اند بخیریت و احباب من را برید و غیر ایشان و ایا افساد و استعاره معلوم از جهته عین است
پس فاسد کند اگر چه لعین باشد که چیزی بخیر رجوع نکند و دست یا از جهته آنکه منته رجوع است پس اگر لعین شد که چیزی رجوع نکند
فاسد نشود حقیقت نزدیک فتنه است که استقامه بمنزله نوم است که شارع آنرا بمنته رجوع ساخته در جا که اختیار نیست بخیر و غیر
است و در جا که با اختیار است حکم لعینا اعم نموده است چنانکه نوم از منته خروج رجوع گردانید لکن چون شارع خود نصبت فرموده
حکم علیجا پیدا شد و از مرتبه خود پس حق است که وی مفید است از جهته منته رجوع لیکن اگر لعین باشد که هیچ چیز رجوع کرده
نم قضا لازم اند جهته آنکه علی که شارع نصبت کرده است یافتند اگر چه حکمت موجودیت مانند سایر مرتبه که اصلاح از

باب ششمین اکل و شرب فی الصوم ناسیا حکم کسی که خور یا آشامید در روز و شب بیان قال الخیر سمعت جابرا یقول من اکل

وشراب فی رمضان ناسیاً اوساهییا اوماکان من صییا واجیب قضاءیم مکانذ وسمعت فی الحاقبول من اهل

شرب ناسيا اوساهيا في حيا نطوع فليس عليه قضاء وليتوب اليه الذي اكل فيما وشرب فهو متطوع وليس من

ان لم يقم صيا وهو متطوع قضاء اذا كان انما افطر من عذر غير متعمد المفطر ولا ارى عليه قضاء صلوة نافلة اذا

قطعه امن حادث لا یتطیع جنبه محتاجه فیہ الی الوضو گفت نمی شنیدم مالک که میگفت هر که خورد با اشیاء

برنسیان یا سهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل تندر که کفارة پس بروی واجبیت انظار در دیگر

این روز و نیز شنیدم مالک که میگفت هر که خور و یا آشامید بر پستان یا سبزه در روز و نعل پس نیست سبزه و قضا و تمام

بروزۀ آن روز که خود رو یا آتش امید در می داد و روزۀ نفل داشت و غیبت بر کسی که رسید او را خبر می کرد که تباد کند و روزۀ او

و حال آنکه او روز و فصل داشت قصه آن روز و وقتیکه افطار کرد و باید سبب عذر آنرا که قصد افطار کرده باشد و می باشد

گذازنده قضا نماز نقل چون بنگار اور السبب حدیث کیا مینو اندر کر دین ان از انچه محتاج میشود در وی بسوی قضا مقرر

تغیب کرد و انا این مذہب را بحدیث مسلم کما اذا نسئ خدمک فاکل او شریت قسیم صومہ فانما اطعمہ اللہ وعلی وسقاه دہان

علم اختیار کرده اند که اگر صاحب مخور دی یا شاید بر بستان روز و او تباها شود خواه مرض باشد خواه لعل مال حاصل شود

باب یستحب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه در عاشورا مالک عن هشام

عن أبيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله قالت كان يوم عاشوراء يوم اصابني فيه

وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجاهلية قبل ان يبعثه الله به صلى الله عليه وسلم

بصيا فلما فرض رمضان كان هو الفريضة وترك يوم عاشوراء فمن ساء هذا ومن ساء غيره فليست بغيره

فرمود که بود در عاشق روزی که دوزخ می گرفتند از او فریاد در جالبه و در حضرت صلعم هر روز یک بار می خواندند

وقتیکه قدم فرمود آنحضرت صلعم سهرینه روزه گرفت آنرا و امر کرد بر دوام بروزه داشتن آن پس قتیکه فرض گردانید
 رمضان فرض همان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند آنرا **مالک**
 عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن حوف انه سمع معوية بن ابی سفیان یوم عاشوراء عام حج وهو علی المنبر
 یقول یا اهل المدينة این علماء کمر سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لهذا الیوم هذا یوم عاشوراء ولم ینکب
 علیکم صیاماً وانا صائم فمن شاء فلیصم ومن شاء فلیفطر معویة بن ابی سفیان میگفت ای اهل مدینه کجا اند عالمنا
 شما یعنی عالمان شما گدشته و محتاج شد بتقلید بسیاری از مسائل چه شنیدیم رسول الله صلعم که میگفت این روز را که این
 عاشورا است فرض کرده است بر شمار روزه گرفتن آن ومن روزه دارم پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد فطر
مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب ارسل الی الحارث بن هشام ان یوم عاشوراء فاصوم واما اهله ان
 یصوموا واما عمر بن الخطاب کس فرستاد بسوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیر و امر کن
 خود را که روزه گیر و نیز هر کس که می خواهد است نزدیک اکثر علماء روزه داشتن بنهم و دهم و فی العالمگیریه بکرم صوم یوم عاشورا فطر
باب النهی عن صوم یوم الفطر یوم الاضحی وایام منی باب در منع از روزه گرفتن روز فطر و روز منی ایام منی
مالک عن محمد بن یحیی بن حبان عن الاعمش عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن صیام یومین
 یوم الفطر یوم الاضحی رسول الله صلی الله علیه و سلم منع فرمود از روزه داشتن دو روز روز فطر و روز منی
 عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی بن اذهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذین یومان نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
 عن صیامهما یوم فطر که من صیام کند و الاخر یوم ناکل و نهی منسک که حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز در روز
 که من فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روزه گرفتن و آنها روز افطار شما و دیگر روزیکه منخوری در آن از قربانیها می
مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن سلیمان بن بکیر ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن صیام ایام منی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام منی یعنی ایام تشریق **مالک** عن ابن شهاب بن رسول
 الله صلی الله علیه و آله بعث عبد الله بن حذافة ایام منی یعطی فیه یقلی انما هی ایام اکل و شرب و ذکر الله رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرستاد عبد الله بن حذافة را در روز منی تا بگوید در میان قافل حج بگوید غیز ازین نیست که این روز را روز بار
 خوردن و آشامیدن و ذکر خداست **مالک** عن یزید بن عبد الله بن الهادی عن ابی هريرة عن امیرة عقیل
 بن ابطالب عن عبد الله بن عمر بن العاص انه اخبره انه دخل علی ابی هريرة بن العاص فی جمعة یاکل قال فدا عا فقلت
 انی صائم فقال فی هذا الايام التي نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن صیامها من وَاَمَّا نَبَطُ هُنَّ قَالَتْ سَأَلْتُ هَذَا الشَّيْخَ
 عَنْ

قلنت
 وطیبه اهل العلم
 اکثرهم یصوم الناس
 والمناشی فی الکلیة
 ویکرم صوم یوم عاشوراء
 مفتر
 قلنت وطلی اهل
 العلم ففطن صوم یوم
 العید قال انما فی قتیقة
 فانه اذا كان ابو خنیفة یقید
 وفی فی وان صام فوجا
 كان صائما واخلطوا
 ۲۴۳
 فی صیام ایام المنی
 انما یجیدها واما المنی
 صام قال ابو خنیفة
 لا یصوم ویشعین لک
 وقال الذی له ان یصوم
 واما منی فکان کلها یصوم
 انظرهما لکل من
 دفع لیس فی بیوتی
 غفل دهره وظهر
 و صوب انی غفیر

وَقُلْ أَهْلَ الْعِلْمِ
عَلَيْهِمْ أَهْلُ الْعِلْمِ

الوصف الغدير النبي
صلى الله عليه

بیشتر با حق تعالی گفتگو می‌کنی

إلى الله تعالى
والشرب بقدر
الطعام

لما يقصد الغنية

٢٢٢
شيد الصوفى
تفسير

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بالتصديق بين
المتنافي بين
المتنافي بين

مقال التشريح

حق و مستحق و غیر حق
عالم الکبریا و کبریا
بصورت

10

عبد الله بن عمر بن الخطاب خبر داد ابو عمر را که عباد الله داخل شد بر پدر خود عمر بن الخطاب پس ایستاد و او را که بنحود
گفت عبد الله بن عمر بن الخطاب ای پسر من روزی که من را میبینی از من بگو که من روزی که من را میبینی از من بگو که من روزی که من را میبینی
که منی فرمود و حضرت صلعم از روزی که رفتن در آن دامن فرمود و ما را با فطرا کردن در آن گفت اما آن ایام تشریق بود
مسئله اگر شخصی نذر کرد که روزی عید روزی گیرد و یا این نذر منعقد شود فطر یا باقه فاتیبه یا نذر که محل صلح بنویسد و بگوید
و قول است و اول فطر یا خفیه است و ثانی مرضی یا خفیه و در صورت انعقاد قضاء باید کرد و اگر روزی گرفت بروزه و او را
اگر چه آنست که مسئله متعین چون بدی نیافت و قبل از ایام تشریق روزی نگرفت یا درین ایام روزی گیرد و اختلاف است
نزدیک است بر خفیه روزی گیرد و بدی متعین شد و نزدیک اما که روزی گرفتن جایز است باین عذر و لافعی قولان
کاملند پس و الاظهر هو الاول **باب الله عن الوصال باب در منع گرفتن روزه طی ماله** عن فاطمه عن عبد الله
بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نه عن الوصال فقالوا يا رسول الله فانك توأصل فقال اني لست كهيتكم
اني اظلم واسئله رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود و اگر گرفتن بروزه طی پس گفت صحابه یا رسول الله بر آنست تو وصال
میکنی پس فرمود بر آنست من نمیتم مانند شما بر آنست مرا طعام خورانیده میشود و آب نوشانیده میشود و یعنی از عالم غیب ماله
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ياكم والوصال قالوا فانك توأصل يا رسول الله قال
اني لست كهيتكم اني ابيت بطيخة وبي وسيقني رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و در داری خود را از وصال یعنی روزه طی صحاب گفتند
بر آنست تو وصال میکنی یا رسول الله فرمود بر آنست من نمیتم مانند شما بر آنست من شیب میگذرانم در خال که طعام بخورم و نذر بر دوزخ
و آب می نوشانم و بر آنست مسئله فطر است که در حقیقت وصال نیست تقریباً غل است پس اگر اتفاق چیزی خورد و او را
و اصل نباشد و همچنین نیست روزه گرفتن فرود را غل است پس اگر بدین این نیست ترک اکل شرب کرد و اصل نباشد مسئله
وصال نایل میشود و یک قطره آب یک نذر طعام زیرا که بحقیقت معلوم است فی عز و قه در بیهوشی صوم است بمطل آن نیز بلایه الله اعلم
باب صوم الدهر در میان روزه گرفتن تمام سال ماله انه سمع اهل العلم يقولون لا بأس بصيام الدهر اذا افطر الايام
التي فطر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن جيهام ما هو في يوم من الايام من يوم العظم الا فطر فيما يلحقنا و ذلك احب ما سمعت الى فخرنا
ما كنت نذر اهل علم که گفتند هیچ باک نیست بروزه و هر قیام افطار نماید تا نذر را که نذر فرموده است حضرت صلعم از روزه گرفتن
و آن ایام تشریق و روز عید فطر و روز عید منی است و در آنچه رسید با و نیست دست ترین آنچه شنیدیم نزد من در دنیا است ترجمه کنید که
قول این که حدیث شعیب از حضرت صلعم از صوم دهر منی میفرمود و آنرا بضعف و قوت حقوق محلل نموده ام شافعی جمیع کرده است و آنرا
مختلفه در نیاب تا آنکه صوم دهر منی است برای کسی که خوف ضرر داشته باشد یا خوف تعقی مجازان برده است و استحب است بر آن بخواند و بگوید

حقاً وصدقاً وكبرياً
إن جسد السنة
كلها لا يعطى في
يوم واحد من الأيام
فلا الفلاحين
ولا المزارعين
ولا الصناع
والسالكين

التي يخرج منها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف معه فليعتكف العشاء والاخر وقد اريت هذا الليلة
 ثم التفتها وقد رايتني اسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتفتيها في العشاء والاخر والتفتيها في كل وقت قال
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوكف المسجد قال ابو سعيد فابصرت عينا
 رسول الله صلى الله عليه وآله في حبيته وانف اثم الماء والطين من صبيحة ليلة احد وعشرين من رسول الله
 اعتكاف يكره عشرة نيامه من رمضان پس اعتكاف كرويل اما وقتيكه شد ميت ويكم وآن شبی بود که بر می آمد در وقت
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرمود هر که اعتكاف كرده است با من بايد كه اعتكاف كند عشره اخيره را و هر آينه در يوم
 اين شب را يعني شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش گردانيد شد از خاطر من و هر آينه در يوم خود را درين خواب
 در بنجال كه سجده ميكنم صبح او در آب گل پس طلب كني از او عشره اخيره و طلب كني از او در هر شطابق گفت ابو سعيد
 پس بارانيد آسمان همان شب يعني شبی كه بعد از شروع اعتكاف عشره اخيره آمد بود مسجد بنا كرده شد بعرضش پنجاه
 مسجد گفت ابو سعيد پس بديد چشم من رسول الله صلى الله عليه وآله سلم با ركعت از نماز و برخين مبارك و بين مبارك
 انحضرت صلعم اثر آب گل بود از صبح شب ميت ويكم مقدمه لابد است از تقصير آيات اعتكاف و مضادات و مساوات
 پس حقيقت اعتكاف درنگ نمودن است در مسجد قدر يك آن در رنگ توان گفت پر نيت آن اما در رنگ كردن كودن را
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتكاف ابرين حقيقت يقال عكف واعتكف اى اقام و مكث پس مجرب و در مسجد بغير درنگ
 نباشد و اما بعد در عكف اهل شرع پس از جهت التزام اهل شرع است مسجد را در اعتكافات اولين از جهت آنكه استجاب
 بسبب رابطه است در مسجد و از جهت آنكه خدا متعالى ميفرمايد و انتم عاكفون فى المساجد امانيت پس مجرب است نماز و اقامه
 بالنيات و فيه نظر زيرا كه مكث در مسجد و قسم قسم است كه او را اعتكاف گویند و قسمی است كه آنرا انتظار نماز و اقامه
 مى نامند پس فرق در دو قسم بقيدى مى بايد كرد و نيت اعتكاف صلاحيت فرق ندارد زيرا كه مصداق لازم مى آيد پس مكث
 از مكث طویل كه مصلیان آنقدر ميكنند مثل كبر و الحمد و علم و در اعتكاف دوراى ظاهر عشره اخيره و در صلوة بعد گفته شد
 مسيل شافى ثابت كه اعتكاف مرابطه است در مسجد و استجاب آن از جهت معنی مرابطه است الا كه خروج براى حاجت قاطع
 اعتكاف عشره اخيره مثلاً اخته از جهت ضرورت و بجهت آنكه گويامتنه است در اهل نيت پس اگر نيت مطلق اعتكاف كرد
 تا وقتيكه از مسجد نبرآمده است براعتكاف خود است و چون از مسجد برآمد براى حاجت ضروريه يا غير آن اعتكاف نيتى
 تمام شد و اگر از اعتكاف خوابديد ميآيد كه در اين معنی است بران راى كه شافى نسبت كرديم پس ضرورت در اعتكاف
 مطلق معتبر است مطلق اعتكاف در برلى ديگر در اينجا نظر است بلكه ظاهر آنست كه اگر نيت محدود دارد و براى حاجت

لا قلت
 و عليه اهل العلم
 وفق هذا الحديث ان
 من زاد اعتكاف الفجر
 الاخر يدخل قبل
 غروب الشمس من
 ٢٨
 يوم التشك
 و عليه الشافعى
 و بخصيعة

برآید بر اعتساک خود دست بچینن اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتساک با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع
 نمیتواند بود الا خروج بربیت نقص اعتساک یا خروج خیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده است مثل
 عشره یا غیره و مضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکث این مدت و خروج برای حاجت ضروریه کامل مستثنی است اما خروج
 برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض به متناهی آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و آیا قاطع آن
 اعتساک است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع است در صورتی طول مدته خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه
 در جایزه است و شرعیه است تا خود دست از آن رهای کرد با نفعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض بقیه
 میکند از جهت آنکه کامل مستثنی است پس آنچه استثناء و تصریح کرده باشد اولی است بعد از نقص و برای دیگر ظاهر عدم
 مشروعیه است متناهی است و تفریق بر محل اختلاف بین الراجحین است اگر مطلق اعتساک معنی کث در مسجد نیت کرده است
 مستحق میشود در صورتی استثناء و غیر آن و اگر در آن رهای شافعی است و اگر اتباع اعتساک که حضرت صلی الله علیه و سلم
 در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع جاهل میشوند استثناء و مانند آن و این در آن صورت است که
 و ابی حنیفه است و شرط معتسک اسلام و عقل و نقا از حیض و نفاس و جنابت اما اسلام و عقل پس زیرا که وی طاعت
 و طاعت بدن اسلام و عقل صحیح نباشد مگر آنکه اغما بروی طاری گردد و طریای آن ضرر نمیدهد مانند نوم و اما نقا از حیض و نفاس
 پس آنچه آنکه ایشان ممنوع اندازد کث در مسجد پس تقریب معصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود و نیت سجده برآید و بدت
 محسوس نخواهد شد از اعتساک و اگر جنابت طاری شود مباد که بجز خروج و اعتساک آن مانند سایر عواید ضروریه است و حرام است بر
 جماع کردن در مسجد و بر آن آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و اینهم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد معلوم است بجا کفون
 یا تکیه معتسک است اگر چه از مسجد برآید حاجه ضروریه برآمده است میامشود بروی حرام باشد و مباشرت و آن جماع مانند
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتسک برسیان ناقض نیت مانند جماع صائم برسیان و یا یا صوم شرط
 اعتساک است یا در قول آمده است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتسک تطهیر بر زمین زیرا که آنها در معنی ترجیح است حضرت
 از حضرت صلعم ترجیح او در حالت اعتساک ذکر کرده اند **باب** اختلاف فی لیلۃ الهی و الاقوامی انما لیلۃ فی ابواب الغنم الا
 تقدم و تناخر قول ابی سید انما لیلۃ احدی و عشرین اختلاف کرده اند در شبی که وی امیدوارترین شبهاست اتوی
 که آن شبی است از شبهای طاق در عشره اخیره و گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سعید خدری که آن شب شبیم
 است ما لیس من ابی النضر منی عمر بن عبد الله ان عبد الله بن انیس الجعفی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی رجل
 ساسم الله انزل فی لیلۃ انزل لهما فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم انزل لک و عشرین من رمضان

انه بلغه ان سعيد بن المسيك كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فحاجه من حاجته استجبت له
 در نماز عشاء از شب برائت حاصل کرد و حضور از آن شب را علم با حبس المعتكف برجل راسه و يفعل ما يشاء فان
 ولا يخرج العيادة مريض وشهود جنازة ولا يخرج الاحتاجه الانسان معتكف شانه ستر خود را و بکند بر سر خود و سجده
 و نه بر آید از مسجد بگردن بیار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه بر آید مگر برای حاجت انسان مالک
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عروة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كان
 رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اعتكف يد في الي راسه فارجله وكان لا يدخل البيت الاحتاجه الانسان حضرت
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتكاف میکرد و نزدیک میگرددانید من بر مبارک خود را پیش شانه مینمودم و او را و مثل
 در خانه مگر برای حاجت انسان مالک عن ابن شهاب عن عروة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت
 الاستان عن المريض الا وهي عشي لا تقف حضرت عائشة وقتی که اعتكاف میکرد و بر سر بیمار مینفتد مگر در اثنا آنکه میرفت
 و اشته نداشت قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان
 ولو كان خارجا لحاجة احد كان احق ما يخرج اليه عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و اتباعها گفت مالک نیاید معتكف
 بسوی هیچ حاجت و نه بر آید بسوی هیچ حاجتی و اعانت نکند مگر کسی را که بر آید برای حاجت انسان و اگر معتكف را جنازه
 بروی بر آمدن برای کسی بر آینه سزاوارتر بود بر آنکه بر آید بسوی آن عيادة بیمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى قال
 مالك ولا يكون المعتكف حتى يحتب ما يحتب المعتكف من عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و دخول البيت
 الاحتاجه الانسان گفت مالک نمی شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنکه بازماند از آنچه مابینما معتكف از عيادة مريض و از
 نماز جنازه و دخول شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه
 الا ان يكون خائفة في رحمة من رحاب المسجد قال مالك ولم اسمع ان المعتكف يضطرب بناء بيت فيه الا في المسجد
 او في رحمة من رحاب المسجد و حماد بن عمار قال لا يبيت الا في المسجد في عائشة زوجها الله تعالى كان رسول الله صلى
 عليه وآله اذا اعتكف لا يدخل البيت الاحتاجه الانسان گفت مالک شب نگذارد معتكف مگر در مسجدی که اعتكاف کرده است
 در آن مگر آنکه باشد خائف و در رحمة از رحمة مسجد گفت مالک نشنیدم که معتكف بزند خیمه که شب بگذارد در آن مگر در مسجد یا در رحمة
 از رحمة مسجد و آنچه دلالت میکند بر آنکه شب نگذارد مگر در مسجد قول عائشة رضي الله عنها که کان رسول الله صلى الله عليه وآله
 اذا اعتكف لم يخرج عن رحمة من رحاب الله صلى الله عليه وآله كان يذهب لحاجة
 الانسان في البيت آنحضرت صلعم میرفت برای حاجت انسان در خانه های منی و با نام اعتكاف مالک اند سال ابن

قلوب

قلوبهم على الله

المجلس التنفيذي
وقال المحامي

ولا يقبل

۱۰۰۰

لاعتكاف

مجلس الامم المتحدة

مفتی محمد رفیع الرحمن

مجلس باجماع و تصدیق

مكتبة

شهادت عن الرسول یسئله هل يدخل الحائض تحت سقف فقال نعم لا بأس بذلك مالک سوال کرد و این منتهای الزعم مردی را و چون
گذازد داخل شود برای حاجت خود زیر سقف گفت آری هیچ باک نیست در آن تشریح گوید هر که اتباع حضرت علیه السلام قصد
کرده باشد در عتکاف او را بدست اجتناب از آنچه حضرت صلعم اجتناب فرمودند از آن و اگر طلق مکث در مسجد نیست
سبب آن سخن دیگر است ظاهر اینست که خروج برای نماز جمعه نیز خارج از در است و احتیاطی است و خروج است بجهت جمع
قول الله تعالى اذا نذی للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا اليه كما لله باب یحرم علی المعتكف مباعدة الموة حرام است
بر مختلف مباشرت زن قال الله تعالى ولا تباشروهن وانتم عاكفون و اما هنا فرمود خدا تعالی مباشرت کنید با زنان حال آنکه
مستأثف می باشد و مسجد را تشریح گوید همین است قول اهل علم باب یجوز الاعتكاف فی كل مسجد ما زیست اعتکاف
در هر مسجد واجب نیست و غیر آن مسجد جامع و غیر آن قال یحیی قال مالک الا عندنا الله لا اختلاف فیہ اندک
الاختلاف فی کل مسجد جمیع فیہ و لا اداه که الاختکاف فی المساجد التي لا تجتمع فيها الا کراهية ان يخرج المعتكف
من مسجد الله اعتكف فیہ الى الجمعة او یدعها فان كان مسجدا لا یجمع فیہ الجمعة ولا یخرج علی صلحیه ایضا الجمعة
فی مسجد سواه قالوا آدی بابا بالاعتكاف فیہ لان الله تبارک وتعالى قال وانتم عاكفون فی المساجد الله جل
کلهایم یخص شیئاً منها قال مالک تمن هنا جازله ان یتکف فی المساجد التي لا تجتمع فیها الجمعة اذا كان
لا یجوز علیه ان یخرج منه الى المسجد الذي یجمع فیہ الجمعة مالک علی کسرم است نزدیکانان حکمایه نیست در آن خبر است
اینست که مکروه نیست اعتکاف در هر مسجد یک مسجد خوانده میشود در وی و منی بنیم مکروه داشته شد عتکاف در آن مسجد که
خوانده نمیشود در آن مگر برای پسند داشتن آنکه بر آید متکف از مسجد خود که اعتکاف کرده است در آن بسوی مسجد دیگر کند
پس اگر باشد مسجد یک خوانده نمیشود و جمیع در آن در جاب نیست بر حسب اعتکاف آمدن مسجد در مسجد غیر این مسجد پس هر آینه من بنیم
هیچ باک با اعتکاف در اینجا نیز که خدا تعالی فرمود است وانتم عاكفون فی المساجد پس عام گذاشت خدا تعالی مساجد همه آن
و خاص نکرد چیزی از آن گفت مالک پس از اینجا است که جایز است متکف اگر اعتکاف کند در آن مساجد خوانده نمیشود و اینجا
مجموعه و متکف واجب نمیشود پرودی که بر آید از این مسجد بسوی مسجد دیگر خوانده میشود اینجا جمیع بقوی گفته که خروج برای جمیع واجب
بر متکف در غیر مسجد جامع جایز نیست از آنکه اگر آن و اختلاف نموده اند در بیان اعتکاف از پس سفیان ثوری و در تفسیر
گفته اند که اعتکاف محل نمی شود اینجا بی محل نمیشود و بخروج لای تصار و حاجت انسانی و مالک شافعی گفته است که محل
باب الاعتکاف الا حصیاً یحکمان درست نیست مگر در روز مالک انه یبلغ ان القاسم بن محمد و انصافاً و علی
بن عمر قال لا اعتکاف الا حصیاً یقول الله تعالى و کتاباً و کلوا و اشربوا و لا یمنع من الخیط الا سود من الفجر ثم قال

تَبَيَّنَ أَنَّ

الشيخ
الشيخ

مستوفى

الحق

علی بن ابی طالب

قلت

جائزہ کیلئے مسدود

ایکین السید جامعہ
فاندر

عليه السلام

201
202
203

فانما خسر جديدي

اعتکاف
میں

مستقبله ان شاء الله

مکمل و جامع

ابى حنيفة النعمان

خارج لفظ ۱۱

قلست عليه الرجاء وقال الشافعي الصوم ليس بشئ طاهر لا يحل كونه في قفلة وعليه الشافعي وأبو حنيفة وجمهور الفقهاء يستحب له ليلة العيد ولما أبو بكر أن كان تارك الصلاة مكلف في السجدة التي فيها سجدة واحدة في صلاة الفجر والجمعة

فالمسبحان
له في الإحسان
ويستحب إجماعاً إلى أبي
بالعبادة ويحصل منظم
الدليل ١٢

فصل
وعلى أهل العلم
عند الشافعي أن الزوال
المؤقت إذا كانت فيه
أن تقضى كما أفترض
هذه الآية تصوراً إذا
مهمة معينة متساوية
ومنها عند أبي حنيفة
والشافعي في طاعة
أقصرها ما فإذا
وجوبها كلها
هنا عن أبي حنيفة
والصواب عند
الحفاظ مالك عن
عيسى بن سعيد
عن عمر بن الخطاب
لجاء الظالم من أبي
أومن يزيد ١٣

رسول الله صلی الله علیه و سلم را زده عیسی که فرمود پس قتیله بازگشت بسوی مکانی که فرستاده بود و عیسی را در وی یافت غیر از این حضرت عیسی حضرت عیسی حضرت زینب پس قتیله دید این خیمه را بر سر عیسی از آن پس گفته شد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم این خیمه و عیسی از آن زینب است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کاری گمان میکنید درین زمان چنین ظاهر است که نیست اخلاص ندارند بلکه سرایا و منافقین قصد کردند از بعد از آن بازگشت و اعتساف نمود پس قتیله گشت مضطرب

فرمود یک عشره از شوال **کتاب الحج** باب حج البیت فرض علی من استطاع الیه سبیلا حج نایه کعبه فرض است بر هر که توانائی آن را دارد قال الله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارک و هو

هکذا للعلمین ۵ فیه آیت بیدت مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ۵ و من کفر فان الله عنی عن العلمین ۵ براینه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است برای ما آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و امانتنامی صیاف عالم را در آن خانه نشانیهای ظاهر است از آنجمله ایستادن ابراهیم یعنی سنگ که آنحضرت ابراهیم علیه السلام بر وی استاده و در پایی او در آن سنگ فرو رفت و را از روی او بران سنگ ظاهر است و هر که در آید بان خانه این باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم سیکه در یک حال آن خانه از حرم و الله علم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه واجب بر هر که توانائی دارد و بر قصد آن خانه واجب است راه یعنی سر انجام زاد و راه را داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس براینه خدا تعالی بی نیایه است از صفت عالم مقصد همه مترجم گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعاً و لا بد است از شناختن شروط صحیح و وجوب آن پس ضبط شدن اعمال کافر و معلوم است از اینجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع القلم عن ثلثة از اینجا دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق صبی نمیزد که او را حج نیست محال و بر حج ثواب می یابد و طهارت است که او غیر عیسی بود پس معیض البطریق اولی حج صحیح باشد و مجنون در حکم صبی غیر عیسی نیست و در قرآن عظیم آمده من استطاع الیه سبیلا پس دانسته شد که استطاعت راه شرط و وجوب حج است و در حدیث موطا آمده که سیکه طاقه سفر ندارد بسبب کبر او را حج زیاده میشود و ازین دلائل نزدیک فقیه شخص که صحیح حج دیگر است و وجوب حج دیگر باز صحیح میباشد دیگر است و همچنین وجوب حج بر نیایه دیگر است و مباشره دیگر نیست شرط صحه مطلقا اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیل دارد در دنیا از وی مطالبه نمیکند و در آخرت بر کافرانها مأخوذ خواهد بود و از صبی غیر عیسی بجز نیابت مقصور نیست زیرا که نیست بر تمیز موقوف است و بجز نیابت هیچ عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحه مباشره اسلام و تمیز نیست و در حدیث بهیقی آمده است ایما صبی حج نم

منع فعلیه حجه آخری ایما عبد حج ثم عتق فعلیه حجه آخری قال النوری سنا دخیل از ایجاد الشک که شرط دفع از حجه الاسلام
 تکلیف و حریت است پس اگر غیر از حجه الاسلام واقع میشود مانند مرضی که طاقه و خوند داشت و ضو که در شرط و وجوب حج
 اسلام تکلیف و حریت و استطاعت است باز استطاعته مباشرة دیگر و استطاعت نیابت دیگر و استطاعت راه و فتن چند
 غیر حاصل میشود بعضی صفات در فاعل متبرست و بعضی در راه از آن جمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشقة شدید و سزا که
 سائله ضرر ثبوت بر راحله تقریر کرد و حضرت علیه السلام از وجوب مباشرة به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی اجوب
 چون قاضی بایا بدو این فقیر را درین مسئله نظر نیست ندید که خدا تعالی میفرماید لیس علی الاخی حرج الایة و این آیه اگر چه
 در جهاد است در حج نیز نمیکند تا آن که انوار فیو و جمیع سفر و از آن جمله یافتن زاد و راحله است و با با و یا بازیرا که حضرت
 تفسیر فرمودند استطاعته تسبیل از زاد و راحله و در عرف کسیکه طاقه ندارد در حجه صفت بدن یا اعواز از زاد و راحله میتواند
 الاستطیع و معتبر در زاد و راحله است که فاضل از خروج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و مسکن
 و عید که بآن محتاج باشد ضرورت است و کسیکه در میان می و دیگر حد سفر نیست و قوه مشی دارد و راحله در حق او شرط نیست
 زیرا که عرف آنرا استطاعت میگرد و از آن جمله امن طریق است از قطع طریق و سبای و نایا یافتن طعام و آب در مواضع
 مسافران حمل میکنند اب را از آن مواضع و نایا یافتن علف در مراحل در حق زن وجود زوج یا محرمی که همراه باشد از حجه
 منی حضرت علیه السلام در حدیث شریف از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی منی منی خوف فتنه
 فهمید است و جماعه از سنه ثقات را بجای محرم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کسیکه با حجه مثل کج و ر
 یا وجود ولد و بدل طاقه او در حج میباشد زیرا که در حدیث موطا آمده است که ولد را فرمودند فاج عنه و کسیکه مال جمیع
 دارد مانند آنست یا اقوی از آن زیرا که جهلا در نیصورت منت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است
 بحديث مسلم عن بريدة ان امرأة قالت يا رسول الله ان امي ماتت و لم تحظ فاج عنها قال حج عنها و طهرها
 تدارك واجب احب است اگر طاقه باشد پس کسیکه میرود و در ذمه او حج باشد و مالدار و اجماع از وی واجب و ذکر ارکان
 حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بیان فضیلت حج و عمره **باب** عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن
 ابی سالم التمار عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج المبرور ليس بخرق
 الا الجنة رسول الله صلى الله عليه و آله و غيره كفارة ست آن گمان را که در میان این هر دو بوده است و حج مبرور است
 از اجزا که بهشت حج مبرور آنست که مخلوط نباشد با آن چیزی از گناه **باب** من اراد الحج فليحس في شهر الحج و يلتحق الى
 و الفسوق و الجذال بر کج و ابر حج گذاردن پس باینکه احرام بندد در اینها حج واجب تا باینکه جماع و دروغی آن و از معصیته و از

مکابر و کردن قال الله تعالى الحجر اشبههم معلومات فمن ضمنه من الحجر فلا رفعت ولا فسوق ولا جدال فخرج رسول الله
 من خيبر لعل الله عز وجل يردوا فان خيرا زاد التقوى والتقوى يا اولي الابواب وقت جرمها هي والاشنة شدت يعني شدة
 وذلقة ودر روز از دوج پس هر که لازم کند بر خروج از ان ماهها يعني احرام بند برای حج پس نیست جماع در و ان
 نیست معصیت نیست مکابر کردن در باب حج و هر چه بکنید از شکی میداند از خدا و از دهره و از غیر پس آنکه بهترين فواید
 زود پرسیدگار است از سوال مسرعه و خیانت و پرسید از من ای خدا و از ان خبر قال مالک قال الله تبارک و تعالی فلا رفعت
 ولا فسوق ولا جدال فی الحج قال فالرفعت اصابة النساء والله اعلم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصیا الرفعت النساء
 الاية قال والفسوق الذبح للانصاب الله علمه قال الله تعالى وفسقا اهل لغیا والله به قال والجدال فی الحج اشرار
 كانت تقف عند المشعر الحرام بالمرحلة بقره و كانت العرب غیرهم یقفون بعرفة فكانوا یجتادون یقول هؤلاء
 یعنی اصوب یقول هؤلاء یعنی اصوب فقال الله تعالى کمل امه جعلنا منکم اهلکم فلا یزید عندک فلا یزید
 وادع الی ذلک انک لعلک تستقیم فهذا الجدال فی الحج فیما نزی والله اعلم کت الک فرمود خدا متعالی فلا رفعت
 ولا فسوق ولا جدال فی الحج پس رفت رسیدت نیز ان چنانکه مدلول این آیه است احل لکم لیلۃ الصیام الرفعت الی النساء
 وفسوق ذبح کردن پس نیست چنانکه مدلول این آیه است اوفسقا اهل لغیا الله به و جدال در باب حج نیست که قریش می
 نزدیک مشعر حرام و در ذلک بجل قریش و عرب غیر قریش می ستادند بعرفه پس با یکدیگر جدال میکردند اینجا می گفتند که
 تریم و اینجا می گفتند که ما را یاب تریم پس خدا متعالی فرمود کمل امه جعلنا منکم اهلکم فلا یزید عندک فلا یزید
 نموده شود با بغیر گفته اکثر علما قائل اند بر توفیت احرام باشد حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج خواهد بود
 و ابو صیفی گفته که وقت نیست باین ماهها مگر هم گوید رضی الله عنه که ازین آیت توفیت حج باشد معلوم معلوم می شود معلوم
 که وقت عرفات جز در روز عرفه صحیح نیست نه قبل از ان و نه بعد از ان پس بر اد توفیت احرام خواهد بود من فرض فیهین
 اوست پس احرام حج پیش از ان معتقد نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش از ان کرد عمره کند زیرا که خواهد آمد که در وقت
 فوق حج عمره لازم می آید مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که می تنگ نکند باب مواقیت که احرام
 در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام می آلت عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله

قلت
 اهل العلم
 عمل یقتضون
 من طواف و صبح قبل
 اشد الی الحج
 و فی سوال فی ذلک
 ۲۵۴
 و تسمی من ذی البیت
 اختلاف فی احرام فقیه
 الشافعیان احرام قبل
 لا یعتقد جبا و کعب
 عن قال ابو حنیفه
 ینقل احرام الی الحج

صلی الله علیه و سلم قال یهل اهل المدينة موق فی الحلیفة و اهل الشام من الحقیقة و یهل اهل نجد من
 قرن قال عبد الله بن عمر بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و یهل اهل الیمین من
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفه و احرام بندند اهل شام از حقیقه

و احرام کنند اهل بخارا از قرن گفت عبد الله بن عمر و بنر سید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل میان از یک علم
 مالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال احرام رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل المدينة ان يهلوا من حجة
 و اهل الشام من الحجة و اهل اليمن من قرب قال عبد الله بن عمر اما هؤلاء الثلاثة فسهلهم من رسول الله صلی الله
 وسلم و اجبرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال يهل اهل اليمن من يهل احرام فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
 احرام کنند از دخی الحلیه و اهل شام را احرام کنند از حجة و اهل بخارا احرام کنند از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این
 پس شنیدم آنها را از رسول الله صلی الله علیه و سلم و خبر داده شد مرا آنحضرت صلعم فرمود احرام کنند اهل میان از یک علم مالک
 عن نافع ان عبد الله بن عمر اهل من الفروع عبد الله بن عمر احرام کرد از فرج و فرج موضع است متصل دریا مابین مکه و مدینه
 محمد بن الحسن گفته است که اهل مدینه را در میقات پیش می آید ذی الحلیه و حجة و اهل مدینه را رخصت است که احرام از حجة کنند
 فقیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد که این عمر برای حاجتی بفرج رفته باشد و از آنجا عدم حج یا عمره بخاطرش رسید
 و هم از آنجا احرام کردند برای آنکه در ایام حجه و عیدین است ظاهر زیرا که فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه
 حاجتی خواهد بود و الله اعلم مالک عن الثقفی عنه ان عبد الله بن عمر اهل من ایلیاء عبد الله بن عمر احرام کرد از ایلیاء یعنی
 شهریت المقدس بغوی گفته است که توقیت با میثقی است که حاج و محترم البغیر احرام ازین مواضع نباید گذشت نه آنکه میثقی
 از آن احرام نکند و همین است مذکور قبلاً که اگر احرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن
 فضل باشد مالک انه بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل من الحجة و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام کرد از
 جمره برای عمره و آن نزدیک تفریق است و مجازی او مالک باسناده عن عائشة قالت فلما قضينا الحجة ارسلني
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد الرحمن بن ابی بکر الى التميم فاعتمت حضرت عائشة فرمود پس وقتیکه بجای می رسیدیم
 حج را فرستاد مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابی بکر بسوی تنعیم پس بجای آوردیم عمره را یعنی از تنعیم
 احرام عمره بستم قال مالک و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها ومن كان مقيما بمكة من غير اهلها من خوف مكة
 لا يخرج من الحرم و مثل مالک عن رجل من اهل مكة هل يهل من خوف مكة لعمرة فقال بل يخرج الى الحل فيحرم بها
 قال مالک لما العزم من التنعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم ثم يحرم فان ذلك حجة عن عائشة ان شاء الله و
 الفضل ان يهل من الليفات الذي وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو البعد من التنعيم گفت مالک
 جز این نیست که احرام کنند اهل مکه براسه حج و وقتیکه بشنند در آن و سکینه باشد
 بتقیم مکه از غیر ساکنان مکه احرام کنند از عین مکه نه برآید از حرم

قلنا يا اهل العلم
 فائدة الثانية من
 عن تأخير الاجابة
 فاهم على الجاهل
 الذي لا يحسن
 الحق في العالم
 والتعظيم
 المنهج افضل
 الحق الحق
 التعظيم ثم
 ومعنى اهل العلم
 من الذين عند الحق
 ان اهل المدينة
 ميقاني للحقيقة
 والحقيقة ولا علم
 اذا انزلوا العلم
 الحق الثاني ذكرنا
 محمد في المطالب
 ايضا انصاره
 يدخله في المراحل
 الى العلم ومناهج
 الشافية انصاره
 ان ان ينسلك

و سوال کرد و شد مالک حکم شخصی این ملک یا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بلکه برآید بسوی حل پس گفت مالک
 گفت مالک عمره از تنعیم پس حال نیست یکسره خواهد که برآید از حرم بعد از آن احرام کند پس برآید آن کنایت کنند و است از وی
 انشاء الله و لکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است حضرت صلعم آن دور تر است از تنعیم مترجم
 رضی الله عنه که در حدیث شریف آمده است عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل المدینه ذابحینه و لکن
 الشام الحنفه و لاهل نجد قرنا و لاهل البین طلم قال بن ابرهه و لمن اتی علیهن من غیرهن من اهل الحجاز و العمرة فمن کان ذلک
 ذلک فمن حیث انشأ حتی اهل مکة من مکة از بنیاد انست که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه مکة باشد خواه متوطن مکة باشد
 خواه افاقی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکة است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است
 و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جحفه است و میقات متوجه از بهامه طلم است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد
 و نسائی روایت کرده اند عن عائشة ان اهل البین صلعم وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه باین میقات و نکه ساکن باشد میقات
 او مسکن است و از بخیریت مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج مکانی که در میان مکة و میقات باشد درآمد
 و از اینجا اورا نیست حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون من کان دون ذلک من حیث انشأ و دخلت
 مانند افاقی مقیم مکة در احرام از نفس مکة و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات
 احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریف آمده است که آنحضرت صلعم حضرت عائشة را بعد قضای حج
 به تنعیم فرستاد و نشان دادند که از و رای آنکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بلکه دوران حال وقت تنگ است و حضرت
 صلی الله علیه و آله عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میوات شد آنحضرت صلعم در حجاب و قتی تکلیف خروج بود
 حل نمیدادند بلکه فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از مواقیت احرام کند
 جائز باشد لکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و خلفا از وی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل است
 که از اهل میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گنا نیست بر او و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از طلوع
 بر آن که در وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم میشود و بقول ابن عباس من لم یکن شکیفا
 او ترک فیهرت و اما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد و نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات
 کرد و بر میقات اعتیاد آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد و تبعه لازم نیست زیرا که عمل بر خصصت شریف
 است **باب** صلی رسول الله صلی الله علیه و آله بسجود و تعین فلما استوت به و احلته اهل گذار و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله در سجود و رکعت پس فیکه است شد آنحضرت صلی الله علیه و آله شریفتر از حضرت ابی بکر است **مالک**

معتبرند الا مطلق نیست اگر نیست کند که احرام کند مانند احرام فلان درست باشد زیرا که در حدیث شریف آمده
که حضرت علی رضی الله عنه و ابوموسی اشعری احرام کردند مانند احرام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ندیدند که حضرت صلی
علیه و آله سلم چه نیست کرده اند مسئله اگر نیست نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیست شرط عمل است و اگر نیست کرد
و تلبیه گفت ظاهر است که صحیح باشد زیرا که تلبیه شست است و فرضیه او از هیچ جا ثابت نشده است منعقد می کند آن حج
و هیچ چیز است احرام بقول خدا تعالی الحج شهر محرمات و ظاهر است که در نیت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج
باشد و قوت بعرضه حدیث الحج عرفه و سعی بین الصفا و المروه بحديث حسن و ارجح و بهیقى ایها الناس اسعوا فان
لهی قد كتب علیکم و بقول عائشه چنانکه باید و خلق بقول خدا استقامت بقصد التفتیم و طواف بقول خدا تعالی لیسطوفا
بالبیت الحقیق و ارکان عمره بین چیز است سواى و قوف و عذرا چه استقراره افراد عمره و یافتن این چیز با دوی
این چیز با ارکان حج و عمره و حج و عمره بترک یکی از این چیز با تباه شود و ترک یکی از اینها مجبور بدین نیست غیر ارکان
سنن اند بعضی العاص مجبور بدین و بعضی غیر مجبور باب یستحب فم الصوت یا التلبیه مستحب بلند کردن آواز
تلبیه گفتن ما لك عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن
هشام عن خلاد بن سائب الاضادی عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اتانی جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن
ادین عن ان یرفعوا اصواتهم بالتلبیه او بالاهلال رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که آمد پیش من جابر بن عبد الله بن جابر
که بفرمایم صحاب خود را یا گفت بفرمایم آن را که همراه من اند تا بگویند که آواز ما را خود را بتلبیه یا گفت باهل قال ما لك
سمعت بعض اهل العلم یستحب التلبیه و بکل صلوٰة و علی کل شرف من الاذن گفت ما لك شنیدم از بعض اهل علم
که دوست می داشت لبیک گفتن بعقب هر نمازی و بالا هر بلندی از زمین ما لك اند سمع بعض اهل العلم
یقولون لیس علی النساء دفع الصوت بالتلبیه لستم المرأة لنفسها ما لك شنیدم از بعض اهل علم که می گفتند
نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز گفتن لبیک باید که بشنوند زن نفس خود را ترجم گوید مستحب است بلند کردن
آواز بتلبیه در حق مرد و در حق زن و مستحب است اشرار آن در حق مرد و زن همه مخصوصانند و یک تفاسر احوال
مکرم و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقة باب یستحب الاغتسال للاحرام و لدخول مكة و لوقوف
عرة مستحب است غسل کردن برای احرام و نزدیک داخل مکه و برای استادن عرفات ما لك عن فقه
ان عبد الله بن عمر کان یغتسل لاهوامه قبل ان یحجم و لدخول مكة و لوقوف عشية عن عبد الله بن عمر
غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن مکه و برای استادن خود آخر روز ترجم گوید مستحب است

ولعلهم اهل العلم
 في دارهم احرار
 خاصة عند تنازل
 لروحهم كوكبهم
 واختاروا وصيهم
 في العالمين من مثل
 ذلك وقال الحلي
 ٢٦٠
 والبراة لا ترفع صوتها
 بل تقصص على السامع
 نفسها فان سمعته
 لم يفلت
 وكما اهل العلم

عسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تمیم کند یا کند و دو قول آمده و ظاهر است که غسل که برای تنظیف قطع
 را حکم کرده باشد تمیم عرض او نمیتواند شد و باب یستحب ان یأخذ من الحیة وشاربه عند الاحرام مستحب است که اگر از ارش
 خود و برت خود نزدیک حرام مالت اند بخله ان سالم بن عبدالله کان اذا اذاد ان یحرم دعا بالجملة بنصر
 مشأربه و اخذ من الحیة قبل ان یرکب قبل ان یهل عجمی کالسالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد میطلبید مقرر
 پس قطع میکرد و برودت خود را کم میکرد و حیة خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لیلیک گوید احرام بسته مالت
 نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا فطن من رمضان وهو یرید الحج لم یأخذ من راسه و لا من حیة شیا حتی یحرق قال
 مالت و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر و فقیه روزنه میکتد بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمی شزد
 از سر خود و نمی کرد از ارش خود چیزی تا آنکه حج کند گفت مالک این لازم نیست بر مردان تمیم گوید رضی الله عنه
 که اراده شود برای احرام بخله بنه و نفق البط و قنص شارب و تعلیم طفار و در حلق راس قول درین باب بود که و شزد نزدیک
 فقیه فقیه است کسیکه معتاد است بخلق راس کند تا زیاده موی سیر او را کلفت ندید و کسیکه معتاد باشد بوی سیر
 از ابتدای شوال که اهل شهر حج است موی بخار دارد تا نزدیکی محل احرام شعاعی ظاهر شود باب الحائض و النفاء
 تغسل و تلجی حائض خداوند نفاس غسل کند و لیلیک گوید مالت عن عبدالرحمن بن قاسم عن ابیه عن اسماء بنت
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبداء فذکر ذلک ابوبکر لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال ارضاها فلتغسل ثم لیحلقن
 بن محمد روایت کرده اند اسماء بنت عمیس که اسباب نزد محمد بن ابی بکر را در موضعی که پیدا شده است بر سر چهار میل از مدینه
 پس ذکر کرده این واقعه را ابوبکر صدیق پسین شخصت صلی الله علیه و سلم پس فرمود شخصت صلی الله علیه و سلم این
 او را که غسل کند بعد از آن لیلیک گوید مالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن الصیب ان اسماء بنت
 ولدت محمد بن ابی بکر بنی الحلیفة فامرها ابوبکر ان تغتسل ثم یحلق اسماء بنت عمیس نزد محمد بن ابی بکر در مدینه
 ذی الحلیفه پس امر کرد او را حضرت ابوبکر چندین که غسل کند بعد از آن لیلیک گوید مالت عن یحیی بن سعید عن سعید بن الصیب ان اسماء بنت
 بعزرة ابی بکر ذلقة او برهی الحجاز و لیسعین بین لمصفا و المروة و هو غیر طاهر فقال کل امرئ تصنع الحائض
 من امر الحج فالرجل یصنع و هو غیر طاهر ثم لا یحکم علیه شیء ذلک و الفضل ان یمکن الوصل و ذلک کلامه
 طاهر و لیسعین که ان تبع ذلک سوال کرده شد از مالک یا یا و یقول کند کسی بعزرة یا بعد از یار می جا کند یا سیر درین
 صفاء مرده کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک برای یکدیگر از آنها الحائض از کار حج پس هر یک که از آنها کلام و غیر طاهر
 است بعد از آن نیست لازم بر وی چیزی یعنی گناه نیست درین امر و بهتر است که باشد مرد در برابرین اعمال طاهر و سیر او را نیست

۲۱

قل

قال الحلی بن سید
 ان ینا فلیب لایستحب
 بخلی العانة و تستف
 لا یطرق فی الشارب
 و یقلیم من خطا فی یغنی
 ان ینقذ من هذه الامور
 علی الغسل فی الغائبة
 مثل حلق الراس
 لمن اعتاده من الرجال
 ۲۲
 و فی شریعتنا
 القصاص
 علی قلنت
 و علی اهل العلم

کثیرین استحب بھین کا گشت مالک شریف جعفریست کہ بابت نزدیک پنج فرما میں جمع گوید رضی اللہ عنہ کلام حضرت عمرؓ اور وہ
 میتواند بودی آنکہ از حدیث اعرابی عجمی ہم معلوم کردوشند و بران عمل نمود و حدیث حضرت عائشہؓ چون ظاہر شد
 لازم آمد اخذ بان زیرا کہ میں بہت داول مبہم دمی در حجتہ الوداع بود و اول در حین دیگر آنکہ قصد ایشان زیاد و غلبہ
 باشد نشود و مردمان اعرابی این جمیع کنند پس واقع شوند در منہی عنہ چنانکہ خود تصریح کرد و باب ثیاب مصنیو یا تا ہست
 بوجہی کہ بجایہ برسد و اللہ اعلم مسئلہ شافعی اختیار کرد و استجاب تطیب بدن و ثوب نزدیک اجرام بھین حدیث جواب
 دادہ اند از حدیث اعرابی تا بآنکہ امر فرمودون پنہرت صلعم اورا بنعل صفرة از جہت حرمت تقصیر بعرقان و خلوق است
 و آن حرام است و در دو حالت احرام و غیر احرام بالجملہ در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف و فیصل این جملہ
 بان است کہ خوشبو استعمال نکند بر جامہ استعمال کند بر بدن خود بوجہی کہ جامہ آلودہ نشود و باب المتکاسات
 عمہ مفرجۃ و بچہ مفرجۃ و توان و متعہ عبادات متعلقہ بخانہ کعبہ چہار قسم اند عمرہ تنہا حج تنہا جمع کردن در میان حج
 و عمرہ و متعہ یعنی افاقی عمرہ کند و را شہر حج وصال شود و کہ باند تا آنکہ حج نیز گذارد و مالک عن ابی الاسود
 بن عبد الرحمن بن نوفل و کان یلقا فی حجر و ہابن الزبیر عن عروہ ابن الزبیر عن عائشہ زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 انہا قالت خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجة الوداع فبتا من اهل بعرہ و منا من اهل بجرہ و منا من
 اهل بایح و اهل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاما من اهل بعرہ فخلی و اما من اهل بجرہ و اجمع الحج و العمرة فلم یخلو حتی
 کان فی الفح حضرت عائشہؓ گفت برآمدیم باہم و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سال حجة الوداع پس از ما کسی بود کہ احرام کرد و عمرہ
 و کسی نہ ما بود کہ احرام کرد و حج و عمرہ یعنی توان کرد و از ما کسی بود کہ احرام کرد و حج و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حج
 پس اما کسی احرام عمرہ کرد پس حلال شد یعنی وقتیکہ فارغ گشت از افعال عمرہ اما آنانکہ احرام کرد و حج تنہا یا حج
 حج و عمرہ را پس حلال نشد تا آنکہ شہر روز نحر مالک عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار بن مسیب
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجة الوداع خرج الی الحج فمن اصحابہ من اهل بجرہ و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل
 فاما من اهل بجرہ و اجمع الحج و العمرة فلم یخل و اما من کان اهل بعرہ فخلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم برآمد سال
 حجة الوداع بسوی جبر پس از یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسی بود کہ احرام کرد و حج و از یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسی بود کہ
 جمع کرد و حج و عمرہ را و از ایشان کسی بود کہ احرام عمرہ کرده بود پس اما کسی کہ احرام حج را جمع کرد میان حج و عمرہ پس
 حلال شد و اما کسی کہ احرام عمرہ کرده بود و از ایشان پس حلال شد مالک ابی بلعہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و سلم اعتمر ثلثا عام الحدیبیہ و عام القضیہ و عام البعثر انہ خبر سید مالک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمرہ کرد

مسلم ۴۴

سال هجری سال مضی سال چهارم سال ک
بالسقیاء وهو من حجر بکوات له دقیقا وخطبا فقال له هذا عثمان بن عفان ینهی ان یقر بین الحج والعمرة فخرج علی
وعلی یدیه اثر الدقیق الخیر ذی القلق والحج علی ذراعیه حتی دخل علی عثمان بن عفان فقال انت ینهی عن ان
یقرب بین الحج والعمرة فقال عثمان ذلک راوی فخرج علی غضبا وهو یقول لیک اللهم لیک الحج و عمر معا نداء
بن الاسود دخل شد بر علی بن اربطاب علی محلی کرد و اسفیا گویند و او علف میا و شتران جوان را از ان خود باز در برگ
در خنان پس گفت او را ایست عثمان بن عفان منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علی پرود
دی اثر آورد برگ در خنان بود گفت راوی پس فراموش نیکم اثر برگ در خنان آورد را برود دست او تا آنکه دخل شد
بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع میکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان نیست ای
پس برآمد حضرت علی خرشم آمده و او میگفت لیک اللهم لیک الحج و عمر معا مالک عن ابن شهاب عن محمد بن
عبد الله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه حدثه انه سمع سعد بن ابی وقاص و الصحابة بن قیس عام حج
معاوية بن ابی سفيان و هما یدکران التمتع بالعمرة الحج فقال لهما فقال بن قیس لا یصنع ذلک الا من یحل امر الله
قال سعد بن قیس ما قلت یا بنی اخي فقال الصحابة فان عمر بن الخطاب قد نهی عن ذلک قال سعد قد صنعها رسول الله
صلی الله علیه و صنفها معا محمد بن عبد الله شید سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس پس لیس الیک حج کرد معا و در بن
ابی سفيان و ایشان ذکر میکردند تمتع را بعد و تا آمدن حج پس گفت ضحاک بن قیس نمیکند این را مگر کسیکه نداء
حکم خداست قال پس گفت سعد بد چیز است که گفتی ای پسر برادر من پس گفت ضحاک بن قیس هر آینه عمر بن
الخطاب منع می کرد ازین کار گفت سعد هر آینه که داین را رسول الله صلی الله علیه و سلم و دریم ما آنرا امر او و اباب
الفصل بینهما در بیان فضل در میان حج و عمره مالک عن نافع عن عبد الله بن عبد الله بن عمر
بن الخطاب قال افصلوا ما بین حجکم و عمرتکم فان ذلک اتم الحج احدکم و الله لعجب ان یعصم
فی غیرا شهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج خود و عمره خود پس هر آینه این تمام کننده و ترست حج کی
ایشما و تمام کننده و ترست عمر او را مرد این بود که عمره در غیرا شهر حج بجا آورد یعنی متعه نکند و در شهر حج مالک عن
عائشة بن ابی حنيفة عن امه ان عائشة كانت تقمر بعد الحج من مکة فذی الحج ثم نکت ذلک فکان
تخرج قبل هلال المحرم حتی تاتی الحجة ففقه بها حتى توی الهلال فاذا رات الهلال اهلت بعمره فخصه
حضرت عائشة عمره میکرد و بعد حج از مکة در ذی الحج بعد از ان ترک کرد آنرا پس بر می آمد پیش از هلال محرم تا آنکه

له قلت
 وعليه اهل العلم يفتي
 بامتناعه
 الجسيم وهو ان يخطب
 العلف من الجبل و
 الذي في الجبل و
 لسقا ولا يلبس
 بالفتنة
 بمنزلة الذلوم من
 الناس ولا يفتي
 الخطب بفتنة
 يقيم على الامر
 من الخطب وهو ضابط
 الشجر العصا ليتبين
 ورقه
 له قلت
 وعليه اهل العلم

من أئمة جيفة ليس بكونت ميمودا نجا تا آنکه بپسند بلال را پس رفتیکه دید بلال احرام میکرد و بعد باب افراد افضل را شرح
 او المراه ایا افراد افضل است یا مستعرا قرآن ممالک عن صدقة بن يسار الكوفي ان رجلا من اهل البصرة جاء الى عبد الله بن
 عمر فوقف فخر راسه فقال يا ابا عبد الرحمن اني قدمت بجمعة مفرجة فقال لعبد الله بن عمر لو كنت معك وسئلته ان
 ان تقرن فقال الياني قد كان ذلك فقال عبد الله بن عمر هذا من انظار من راسك ما هدد فقال امره من اهل
 ما هديه يا ابا عبد الرحمن قال هديه فقالت ما هديه فقال عبد الله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي
 ان اصوم مردی از اهل من آمد پیش عبد الله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سر خود را پس گفت با عبد الرحمن بن عمر
 آمد ام برای عمره تنها پس گفت عبد الله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو میوال میکردی مرا میفرمودم تر از قربان پس
 آن یمنی برای عمره میقتضی شد قرآن پس گفت عبد الله بن عمر مگر آنچه بر ایشان شده است از موسی سر تو و بدی ذبح کن پس
 گفت زن از اهل عراق حیث هدی ما و یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کن هدی خود را پس گفت آن زن حیث هدی و
 گفت عبد الله بن عمر اگر نیام مگر آنکه ذبح کنم یک بز یا آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزی دارم ممالک عن صدقة
 بن يسار عن عبد الله بن عمر انه قال والله لانا اعظم قبل الحج واهدا احب الي من ان اعتمر بعد الحج فنهى الحجة عبد الله بن عمر
 گفت قسم بخدا اینیکه عمره کنم پیش از حج و بدی ذبح کنم یعنی شتر گنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج در روزی حجه
 شتر گنم گوید همین است مذاهب خفیه که قرآن مطلقا افضل است و متع افضل است از افراد و نزدیک شافعی افضل است
 افراد است و بعد از آن متع و شافعی این اختلاف اختلاف ایشانست در آنکه آنحضرت علیه السلام شناسی
 ترجیح داده است که آنحضرت علیه السلام مفرد حج بود و الله علم باب شرط دوم التمتع در بیان
 شرط دوم متع قال الله تعالى فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن الحج فبما
 ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا جئتم تلك حشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهلها حاضرا في المسجد الحرام والقول الله
 واعلم ان الله شديد العقاب پس رفتیکه این شد یعنی احصار بعد و بناش پس یکیکه بهر روش بمجنوعات
 احرام از آنرا طیب لباس سبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجب است بروی آنجا آسان باشد
 از قربانی پس هر که نیا بد قربانی را پس واجب است بروی روزه که فتن است روزه در وقت حج و روزه
 گرفتن حیث روزه رفتیکه رجوع کنید برطن خود این یک همه کامله است این حکم کسی است که بناشد که آن
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و ترسید از خداوند و بداند که خدا سخت است عقوبت او
 ممالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في شهر الحج

من قلتم
 وعليه ابو حنيفة
 في رواية الشافعي
 افضل مطلقا و انتم
 افضل من الاولين
 قال الشافعي و اضلها
 الاولين و بعد القصة
 وفي ذلك التتمتع افضل
 و في ذلك الاختلاف
 في نسك النبي صلى الله
 عليه و سلم و سراج الشافعي
 ۲۶۵
 في انظر في ثبوتها ان كان
 مفردا

فی سؤال او ذی القعدة او ذی الحجة قبل الحج ثم اقام بكنة يدك الى الحج فهو متمم ان حج وعلمنا استيسر من الهدى فان لم يجد
فصليا للثلاثة ايام في الحج وسبعة اذ اجمع عبد الله بن عمر في كنفته بركة عمره كند وياها حج وشوالان ذى القعدة ذى الحجة
بعد الزان اقامت كدور كمة تا انك دريافت اورا حج پس او متمم است اگرچه كند بروى واجب است بختاسان باشا زور
پس اگر نيايد قرباني الراس اجبت بروى روزه داشتن سه روز در حج وروزه گرفتن هفت روز و فتيكه رجوع كند مالك
عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول من اعتمر في شوال او ذى القعدة او ذى الحجة ثم اقام بكنة يدك الى الحج
فهو متمم ان حج وعلمنا استيسر من الهدى فمن لم يجد فصليا للثلاثة ايام في الحج وسبعة اذ اجمع عبد الله بن عمر
كفت بركة عمره كند در شوال يا ذى القعدة يا ذى الحجة بعد الزان اقامت كدور كمة تا انك دريافت اورا حج پس او متمم است
اگرچه كند وبرو واجب است بختاسان باشا زور قرباني پس برك نيايد قرباني الراس لازم است بروى روزه گرفتن سه روز در حج
وروزه گرفتن هفت روز و فتيكه يا زكرو بطن خود قال مالك الامام عندنا ان من قرن الحج والعمره لم يخال من شهر شيئا
ولم يخل من شئ حتى يصح هديا ان كان معه ذيل عني يوم النحر كفت مالك امر كيد مسلم است نرديك ما انت كد بركه جميع كن حج
عمره را نكرد و نوزى خود بخيزى و حلال نشود و از بخيزى تا انك خنكند قرباني را اگر باشد نرديك و حلال شود در منا روز نحر حج
گويد از بخيجا معلوم شد كد شيع اخافى راست نكلى را جميع كردن ميان حج و عمره در شهر حج تجمل حل نير و بروى و فتل است اقا
بكنيز داخل است و حكم او قرباني است بزى يا زكرو اذ ان يا روزه داشتن ده روز تفصيل نكرد و از صحيح آية معلوم شد كد
شرط صحيح است كد و وجوب مبران متفرع ميگردانست كد از متوطنان كد يا ميوه حنكيد نرديك كد نكرد كد زكرو و عمره نيايد و از
قول ابن مسيب معلوم شد كد شرط صحيح كردن عمره و حج درست در يك او واقع شدن عمره در شهر حج و عدم عمره بديقات برك
احرام حج و شرط قران نير است كد از متوطنان كد نباشد و صحيح در نيت ميان حج و عمره و پيش از اداى افعال كى افسال
حج بركه صحيح است قطعا و در افعال عمره بركه و قول از شافعي آمده جديد منع است و نرديك فقير قديم را حج نكند
عمره بديقات و حكم هر دو و وجوب است و اگر دم مير نيايد واجب شود كد روزه بعد تلبس با حرام حج و هفت روزه بعد از رجوع
مقدور و ممنوعات احرام چند قسم است كى شراس بخيز كد او را بعرف سائر كد نيايد قلنسوه و عمامه و حصاة نماند وضع
بر اس چل تناسى يا توبه بوساده يا انكاس اس بچين اين اخذ از منع عمامه است و ديگر كى حنكيد كد او را بروى بدن آدمى
دخته باشد نماند و قميص سراويل و برنس نصف و در حكم است شونج بروى بدن آدمى و مضغ و سكر و مانند نرديك چادر كد را
يك طاقه را بطاقه ديگر دوخته باشند و اين دو ممنوع و حقى رجال است نردق زنان و زنان روى خود را نپوشند الا آنچه نيكيد
از روى نماند بركه كد بچوبه آن از روى خود در داشته باشند و ديگر استعمال طيب است و نيكيد ماخذ است انفع و روى و حفرة ان و حكم

[illegible]

بدينها
من شئ التمتع وحبها
الاحلى في اشهرها

است مسك كافر و راء الوراد و ان مقتضى و من غير مقتت نيز ممنوع است بحديث الحرم اشعث انجو و قول عمر اشان ان
 يا تون شعا و انتم مد منون و غسل بدن و سر اگر چه خطی و سدر باشد ممنوع نیست چنانكه خواهد آمد دیگر حلق راس بآیه و لا تخلقوا
 رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله و با حجاب فدا و حلق و موجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود و در حکم دست قطع ظفر
 و نصف شعر و دیگر شجاع و دواعی آن بجهت قول خدا شكا من فصب فيه من الحج فلا دفن و لا فسطی لیکن بجماع عهد انك فاست
 و لازم میشود و نه مضمی و نسکی که شروع کرده است و قضا چنانكه خواهد آمد و بر مفاخذ و قبایل مسیه واجب میشود و دم و
 فاست میگرد و دیگر اصطیاد و صید بری لقوله تعالی و حرره علیكم صید البر ما دمتم حرما و آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد
 دیگر نجس و النجس و تفصیل این ممنوعات در ابواب آیند و مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و قتیله و
 کندی بری آنچه کار کند **الحاکم** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت رسول الله صلى الله عليه
 ما شان الناس حلوا لم یحل انت من جهنم فقال فی البیت راسی و قلت مديني فلا حل حتى انخر حشرت حفصة فمضت
 صلی الله علیه و سلم چه حال است مردان که حلال شدند و حلال نشدی توان عمره خود پس فرمود و انخرت صلعم بر آئینه بصنع
 جمع کردم موی سر خود را و قدا و بستم قربان خود را پس حلال شدم تا آنکه آخر کفر **باب** کیف یطوف بالمتمتع و القارن
 چگونه طواف کند متمتع و قارن **الحاکم** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة فطاف بالذین اصحابا بالعمرة یا
 و بین الصفاء و المروة فحلوا ثم طافوا طوافا اخر بعد ان رجعوا من منى فحجم و اما الذین كانوا اصحابا بالحج او جمعوا بالحج و العمرة
 فانما طافوا طوافا واحدا مختصا حضرت عائشة گفت پس طواف کردند تا آنکه احرام عمره بپوشید بخانه کعبه میان صفاء و مروه و بعد از آن
 طواف کردند از آنکه دیگر جدا از آنکه رجوع کردند از منی برای حج خود و اما آنکه احرام کردند و حج را تمام کردند و حج را تمام کردند
 که طواف کردند یکبار **باب** المتمتع یقرئون الترویه بیان حال متمتع که عمره کند در روز ترویبه **الحاکم** عن نافع عن عبد الله
 بن ابی بکر ان مولاة لعمره بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخبرت انها خرجت مع عمر بنت عبد الرحمن الی مکة قالت قد
 عمره طایف الترویه و انما معها فطاف باللبیت بین الصفاء و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امعها فقصات
 لا قالت فالتمسید لی فالتستة حتی جئت به فخذت من قرون راسها فلما کان یوم الفضح دجیت ساة رقیة مولاة
 بنت عبد الرحمن خبره و که آئینه وی همراه عمره برآمد بسوی کعبه پس داخل شد عمره و که روز ترویبه و من همراه او بود پس
 خانه کعبه و میان صفاء و مروه بعد از آن داخل شد و صفه مسجد پس گفت ای ابنت مقراض پس گفت منی گفتم بوجوه
 بیار از برای من پس چشم تا آنکه آدم از پس گفتم از قرنها سر خود یعنی موی را بر من قتیله شد و در آخر فوج که روزی آن
 ما استیس من الهدی و ریان آنچه میسر شود از قربانی **الحاکم** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن ابن عباس کان یقول

قلنت
 علیه ابو خنیفة ان من
 تمتع بسوق الحری فاقاله
 باقی با حال العمرة و حج
 منها حتى حج و بر حج
 وقال الشافعی ان كان
 ساق الهدی باج له
 فطواف الحرام ابد
 الفسخ من حال العمرة
 فذلة من لم یفعل و
 فله ان یحلی علی طایفه
 و سلم استخار و وسنة
 قلنت
 علیه الشافعی ان القارن
 یکفیه طواف واحد
 وقال ابو خنیفة یطوف
 طوافین احدهما قبل
 الوقوف عن الصفرة
 و الثاني بعدا عن
 الحج
 قلنت
 هو ما انزل عن اهل
 العلم

[illegible]

۵۱
قلیہ

عالم کی تہ

میں نے

سید احمد حسین

من البيان

بکلیہ فی انشاء

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

بجاء و اضاف

وہی ہے جس نے

مضافاً

८५

والصالحين

الملك فيصل

وفى المنهج

১৫

الى ان يحاط به فقال يا ابراهيم هذا هو الله الذي قد اصبحت بالحج مع العرة امام ماك شيند بعض اهل علم مكة ميقتبذوا كسب ابراهيم
 بنحو بعد از آن ظاهر شد او را كه ابراهيم كند بر ابي جبرم و او عمره پس اين جايز نيست او را تا وقتيكه طواف نكرد و نماز كعبه ميديان صفا و
 و بر تيز كرد اين كار را بعد از اين عمر وقتيكه گفت اگر باز داشته خواهد شد را از خانه كعبه بخويشم كه در جناكه كه در ميم پاره حضرت صلعم
 پس اين عمر لغت كند و بسوي ياران خود پس گفت نيست حال حج و عمره مگر يك گواه ميكنم شمار بر اين نكده من لازم كردم بر خود
 حج را بمره قال سالك و قد اهل اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله عاصم حجة الوداع بالعمرة قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله
 من كان مع هذا فليصل بالحج مع العرة فلا يحل حتى يحل منها جميعا گفت ما كه هزينه ابراهيم كرد و صاحب بخضر صلعم
 سال حجة الوداع بمره بعد از آن فرمود بخضر صلعم يكيد باشد همراه او هدي پس بايد كه ابراهيم كند بمره باز صلا نشود تا آنكه
 ظلال شود از هر دو همة ان باب لا يلبس الحرم قصيصا ولا علمة ولا سراويل ولا خفاف ولا بدنس ولا مصبوغا بنوعه
 او درس و كذا لك لا يجوز له استعمال كل طيب پوشد ابراهيم كند كه تر از روزه و ستار و زيارت نماز و روزه و نه بر نفس و آن
 ايت پوشش متصل باو باشد و نه جامه كه رنگ كرده باشد بنوعه ان و يا سپر كه بچنين جايز نيست ابراهيم استعمال هر چه
 مراد من نافع عن عبد الله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه و آله ما يلبس الحرم من الثياب فقال رسول الله
 صلى الله عليه و آله لا تلبس القميص لا العمامة ولا السراويلات ولا البدنس ولا الخفاف الا احدا لا يجزى لغيره
 خفان و ليقطعها اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا مسه الزعفران ولا الودس مردی سوال كرد بخضر
 صلعم عليه السلام چه پوشد محرم از جامه پس فرمود بخضر صلعم پوشيد كه تبار و ستار و زيارت نماز و زيارت و نه بر نهادن و نه
 الا شريكه نيافت و با پوشش پس هي پوشد و موزه را قطع كند آنها را باين تر از شتالنگ پوشيد از جامه خير كه پوشد
 باشد بوي عفران و سپر كه جمال
 عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عثمان قال نهي رسول الله صلى الله عليه و آله
 ان يلبس الحرم ثوبا مصبوغا بنوعه ان وقال من لم يجد ثيابا فليلبس خفين و ليقطعها اسفل من الكعبين
 بن عمر گفت كه منع فرمود بخضر صلعم از آنكه پوشد محرم جامه نكين كرده شده بنوعه ان يا سپر كه فرمود هر كه نيا بدد و با پوشش
 پس بايد كه پوشد و موزه را قطع كند آنرا باين تر از شتالنگ ترجمه گويد بر اين است اتفاق جمهور علماء كه جايز نيست محرم
 پوشيدن سر بخيزيد آنرا سترگويند مثل عمامه و قلنسوه و جايز نيست پوشيدن جامه كه دوخته باشند بر بدن انسان
 كرتيه و از او موزه و جايز نيست استعمال خوشبو در جامه بدن محرم و شافعي مخصوص داشته است چيزيكه از خوشبو بدن از
 ابراهيم در جامه بدن ماليد و باق ماند بعد از ابراهيم بخير حضرت عائشه كه گفته است اگر دور كردن بخير خوشبو ماليد را ياد
 از بدن خود آن طيب باز احاد و آن جايز نيست و گفتند اگر كه چيزي از اين خير يا بعد از باغيه فذر پس بروي لازم است

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

قلند
 رحمه الله تعالى
 شرح السنة في
 تفسير الحديث
 كذا في العام وذل
 المصنف هو طبر
 يجب فيه العدية
 قلند
 سنة السنة ودر
 ٢٤٢
 عن ابن عمر
 قال ليس المنطقة
 ذلك جاز عند العامة
 قلند
 يجوز لأهل الحرم
 الوجه عند الشافعي
 لا يجوز غسل اليدين في المنطقة

پنجابی تبار و باب خلق باب الثياب المصغرة بیان حکم جامهای رنگین کرده شده بعضفوه مالک عن هشام
 بن سمره عن ابنه عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس المصغرات المشبعة و صحاح السنة ليس فيها زعفران انما
 ابو بکر بن پوشید جامها مصغرة نیک سرخ را و او مجرم بود نیز در آن جامهای زعفران مالک عن نافع انه سئل
 مولی عمر بن الخطاب حدث عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب اسی علی طلحة بن عبید الله ثوبا مصغرا وهو محرم فقال
 ما هذا الثوب المصغر یا طلحة فقال طلحة یا امیر المؤمنین انما هو مدد فقال عمر انکما هیما الوهط اثمه لیتدبکم الناس فلما
 رجلا جاحلا رای هذا الثوب قال ان طلحة بن عبید الله قد کان یلبس الثياب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا
 ایها الوهط شیئا من هذا الثياب المصبغة سلم مولی عمر بن الخطاب سئل عن عمر که عمر بن الخطاب دید
 عیبه جامه رنگین را و مجرم بود پس گفت حضرت عمر صییت این جامه رنگین ای طلحه گفت طلحه ای امیر المؤمنین چرا این میست
 او ترابست پس فرمود حضرت عمر که این جامه را بپوشید یا نیکه که اقداس کنند شما مردان پس اگر مردی جاهل به بنید
 این جامه را گوید طلحه بپوشد جامهای رنگین در احرام پس بپوشید اینجا چه خبری از این جامهای رنگین ترجمه گوید
 همین است نه بپوشد شافعی میفرماید گفته که مصغره خوشبو نیست و همین است قول اکثر علماء ابو حنیفه گوید که مصغره خوشبو
 و صییت قدیر داون و روی و الله علم باب المنطقة للحرم بیان حکم بپوشیدن جامه های محرم مالک عن نافع ان عبد الله بن
 عمر کان یکره لبس المنطقة للحرم عبد الله بن عمر کرده می داشت پوشیدن که بپوشد برای محرم مالک عن یحیی بن یحیی
 انه سمع سعید بن السیب یقول فی المنطقة یلبسها المحرم تحت ثیابه انه لا بأس بذلك اذا جعل فی طری فیها لیسها سلیما
 یعقد بعضها الی بعض سعید بن السیب فی المنطقة که پوشد آنرا محرم زیر جامه خود که بپوشد بک نیست در آن وقتی که
 در دو طرف او و دلها که بپوشد بعضی بعضی قال مالک و هذا احب الی الله من ان یذکک گفت مالک این درست
 اقوال است نزدیک من که کشیدم آنرا در ثیاب باب اختلاف فی تقطیع الوجه للحرم اختلاف کردند در پوشیدن روی
 محرم که مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال اخبرنی العنزة فصة بن عبد الرحمن انه رای عثمان
 بن عفان بالعرض یغطی وجهه و هو محرم فرافضه دید حضرت عثمان را در عروج که می پوشید روی خود را و محرم بود
 مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول ما فوق الذقن من اللباس فلا یحرم المحرم عبد الله بن عمر گفت
 آنچه بالاتر از زنج است از جمله سرست پس باید که بپوشد آنرا محرم ترجمه گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود را
 بپوشد و ابو حنیفه میل کرده است به تحریم آن و الله علم باب لا یتقرب المرأة للحرم ولا تلبس ثیابا من
 زن مجرمه نقاب بپوشد و نه قفازین مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یتقرب

المئة الحجة ولا تلبس القفازين عبد الله بن عمر كلفت نقابا بنوشد زن محرمه و نه قفاز زن یعنی پوشش دست
باب ان لحاجت لستر الوجه سدلت نقابا على وجهها متجافا عن بشره الوجه الاحتياج كقوله بن جرير بن بشر
روى آذين ان كنه جاسه اكر دور باشد از ظاهر روى ممالك عن هشام بن عماره عن فاطمة بنت المنذر
انها قالت كنا نحن وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابي بكر الصديق فلما تنكر علينا فاطمة
منذ كلفت مامى پوشيد يم روى خود را و ما محرم بوديم و ما همراه اسماء بنت ابى بكر الصديق بوديم پس انكار كرد
بر ما باب اذا مات المحرم هل يطيب وهل يحبس وجهه و قتيبة فوات شود محرم آيا خوشبو مالیده شود و او را بپوشيد
شود و او را ممالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كفن ابنه واقد بن عبد الله ومات بالحجة محرم
وقال لو لا اننا حرم لطيبناه و حصر راسه و وجهه عبد الله بن عمر ذكر كفن كرويس بن خود واقد بن عبد الله را
و او مرده بود و در حقه و در حال حرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودى كه ما محرميم خوشبو مامى ماليديم او را و پوشيد
سر او را روى او را تمجيم گويد اين قول متروك است بحدیث متفق عليه كه گذارد و اما خبر در روى قتيبة
لبكيت يان باب المحرم يغسل راسه و يغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل كند ممالك عن زيد بن اسلم
نافع بن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسيون محرمة اختلفا بالادب
فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه وقال المسيون محرمة لا يغسل المحرم راسه قال فارس بن عبد الله
بن عباس الى ابي ابي بصير قال فوجدته يغتسل بين القريين وهو ستر بثوب فسلت عليه فقال
من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلى اليك عبد الله بن عباس اسألك كيف كان رسول الله صلى
عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضعه ابويوب يده على الثوب فطأ حتى بدا الى راسه ثم قال لا تسان
يصب عليه الماء أصبب فصب على راسه فحرك راسه بيديه فاقبل بهما وادبر ثم قال هكذا رايت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس مسور بن مخزوم اختلفا كونه در موضعيكه مسي است بابو ايس گفت عبد الله
بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن مخزوم نه بشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنين پس فرستاد مرا
عبد الله بن عباس بسوى ابويوب انصارى گفت پس يافتم او را كه غسل ميكند و در میان دو جوب كه نصب ميكند
آنرا بر سر جاده تا آن بيايد و نه بگذرد او را و پرده كرده باشد بروى بجاى پس سلام كردم بروى پس گفت كيت اين گفتيم
عبد بن خنيم فرستاده امر السور بن عبد الله بن عباس پس بگويم از تو كه چگونه شستى حضرت صلعم سر بار كه خود را و حال آنكه او محرم ميبود گفت عبد
بن حنين بگيشت ابويوب است خود را بران جامه پس بگيشت كه و آنرا تا آنكه ظاهر شد بر من سر او بعد از آن گفت شخصى

۱۰۰ قفاز

فى النكاح للحا البشيط
هو القفاز فى الظاهر
وفى شرح السنن ان
جواز القفازين لها الظاهر
قال المحلى روى الشافعي
فى الامم عن سعد بن
ابى وقاص ان كان
بابا نكاحا للبشيط
فى قوله
قفاز معناه
۲۰۰

قفاز

سأله ووجهه انسد
النسب لمنه انصار
للنفس ووجهه انسد
ان ذاك جاز وذاك
محتاجا وانه تفر
صلح الكافي في نهج
احمد بن محمد بن حماد
قال الظاهر انه غير
معتبر وليس هو فى
الحديث
۱۰۰ قفاز
معتب بغيره ان حنين
فمن لم يرد ما لا يرد
رأسه ولا يرد
طبا وانه يصب
فذهبه لسانه
انما هو في كونه
طبا وانه يصب
وقال ابو جعفر بن
قال

قد

[illegible]

قال يحيى بن عبيد بن
زبير بن اسلم عن ابي
ابراهيم والجبلي عن
نافع بن زيد عن ابراهيم
عن

[illegible]

مروی سرانگیزشانی **صالح** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يفضل لاسه وهو محمد الا حق الاختلاف عبد الله
عمر بنی شمس سر خود را حالانکه او محرم بودی مگر سبیل سلام لعین یا موحی دیگر چنانکه گذشت که برای دخول مکه و توفیق
غسل میکرد و نبوی گفته که جائزست محرم غسل کردن و دخول عام نزدیکانه علماء ترجیح گویند که نزدیک فقیر تا قبل عدم اغتسال
بن عمر است که گفته شود و دیگر رویند است ابن عمر غسل نکرد از جهت خوف پراگنده شدن مویها و فی الزمان مکر و نیت غلبه
محرم و سر و خطمی فی الابدایه نشود محرم سر خود را وریش خود را بخیط نیر که آن قسمی از خوشبویست و برای آنکه میکشد آن مردمان را
الله

باب الحرجة المحرم عن كذا إذا خرجت من مكة **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

حضرت صلوات الله علیه بود بالای سر خود را و آنحضرت صلوات الله علیه روز دوشنبه جل بود و آن حضرت در راه که مالک عن نافه
عبدالله بن عمر اندکان يقول لا یحیی المحی الا ان یضطر الیه علیاً ^{عنه} بن عبد الله بن عمر گفت حجامت نکند محرم مگر آنکه
مضطرب شود و سبوی آن بسبب رصنی که لاچار باشد از آن مترجم گوید عامه علماء و خوت داده اند محرم را در حجامت از غیر آنکه سورا
خند کند و مالک جایز نیست در حجامت محرم مگر بضرورت و جواب قول ابن عمر از جانب اکثر علماء است که گفته شود که این عمر عقیدت سخت
است را مگر با فطر از آن جهت مدح و شوق شعری که حجامت کم است که خالی از طلق باشد از آن جهت منع اصل حجامت و الله اعلم بالصواب

ام لا ينكح ولا ينكح محرم كذا وكذا فخرج منه قريه غور اما لك عن ربيع بن ابى عبد الرحمن عن سليمان بن يسار

رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث أبا ذر غفلاً ولا رجلاً من الأنصار فوجاهه ملحق بنبت الحارث ورسول الله صلى الله عليه وسلم
مدينة قبل أن يخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسا وأبوانع موسى خذوا رمدياً من الأنصار رايساً من قوتهم ورجلاً منهم

عن ابي بصير عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم تراءى بطرفكم وهاك

عمر بن عبد الله ارسل الى اباان بن عثمان و اباان بن محمد امير الحجاز و ما محمد بن ابي قدار و ان انك طلحة بن عمارنة
بنه بن جنيو فاروت ان مختصر فانكر ذلك عليه اباان و قال سمعت عثمان بن عفان يقول قال رسول الله صلى الله

في شرح السنة في العلم والعبادة
 علمها أهل العلم والعبادة
 للعلم من غير انقطاع
 فتدرك مالك لا يقطع
 العلم لا من ضرر
 ويقيه من خباب الكثر
 أهل العلم ان يقال
 انما يقرب من عبد الله
 من الخلق الشكر ان
 قلما الخلو عنه لا يمنع
 ان الاختيار

لا يملك اللحم ولا ينكح ولا يحط به من صيد السمك ولا كسب السبي ابان بن عثمان وابان ان رزاقا من حراج بود و عمر بن عبد الله
 وابان بر دو محرم بودند گفته فرستاد بدست او که هر آئینه من بخیر هم که بزنی و هم پس خود طبع بن عمر را و قشر شبیه بن جیسری و خنتم
 که تو حاضر شوی پس انکار کرد ابان بن عثمان و گفت شنیدم عثمان بن عفان را که میگفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
 نخاع نکره محرم و بزنی نذر و خطیه نفرستد **سألك** عن داود بن الحصان ان ابا عطفان بن طريف المزي أخبره ان ابا
 طويفا تزوج امرأة وهو محرم فودع من الخطاب نكاحه طريف نخاع كروني ارحال انكاهه و محرم بود پس در دو محرم بن الخطاب
 نخاع او را **سألك** عن ناظم بن عبد الله بن عمار ان يقول لا ينكح اللحم ولا يحط به عبد الله بن عمر میگفت نخاع نکره محرم و
 پیام نفرستد نه برای خود و نه برای غیر خود **سألك** انه بلغنا سعيد بن المسيب سالم بن عبد الله و سليمان بن يسار
 استلوا عن نكاح اللحم فقالوا لا ينكح اللحم ولا ينكح سعيد بن المسيب سالم بن عبد الله سليمان بن يسار سوال کرده شدند از نكاح
 محرم پس گفتند نخاع نکره محرم و بزنی نذر و قریه خود را بترجم گوید که نخاع محرم نزدیک شافعی فاسد است و نزد ابو ذریفه صحیح
 اختلاف کردند در تزوج بختیلم میباید و اگر اکثر فقها بر آنند که تزوج کرد و بختیلم صلی الله علیه و سلم میباید از حال آنکه او حلال بود
 سال عمره قضا و ظاهرش را در تزوج او حال آنکه او محرم بود بعد از آن بنا کرد میباید و حال آنکه بختیلم حلال بود و در سر
 و همین است قول شافعی **باب المحرم لا يصطاد الصيد البري و ان يصطاد صيد البحر محرم شكار نکره شكار بیا بان را**
 و جائز است شکار کردن در دریا قال الله تعالى احل لكم صيد البحر طعامه متاعا لكم و للسيادة و حرم عليكم صيد البر و
 حرم ما اتفقوا الله الذي اليه تحشرون حلال کرده شد برای شما شکار دریا یعنی چیزی که زندگان ندارد و دیگر در دریا مانند ماهی
 طعام دریا یعنی جانور دریا یا سگ دریا و ابر تر با بعد مردن او تا بهره مندی باشد شما را و قاطعها یعنی مسافران بخورند و نوشند گیرند
 و متوطنان بخورند و بنفروشد و حرام کرده شد بر شما شکار بیا بان مادام که محرم شهید و برید از کسب سبی و شکار کرده و خواست
 مترجم گوید که بر همین است اتفاق علماء که آنکه مختلفند در قیاس شکار در باده مذکور است که صید دریا چیز است که سید الشیخ او بود با
 در دریا باشد و در انوار است که حرام نیست چیزی که زندگان او در دریا است و حرام است جانور که غوطه خود در دریا و بر آید پس
 او جانور بیا بان است **باب ياكل اللحم لحم صيد الصطادة الحلال لا اجله ولا بائنه ولا ياكل ولا ياكل لحم صيد**
 قبل الاحرام بخور و محرم گوشت شکار یک شکار کرده است از حلال برای او و نه بائنه او و اگر برای او و یا بائنه او و صید کرده
 بخورد و بخورد گوشت شکار یک شکار کرده باشد از این پس از احرام **سألك** عن ابي الفضل بن عمر بن عبد الله اليتيم عن ناظم
 مولى ابي قتادة الا نضاري ان كان سم رسول الله صلی الله علیه و سلم حتى اذا كانا ببعض طريق مكة تخلف مع صحاب له حمين وهو
 غير محرم فزى حملا و حشيا فاستوى على فوسه فسال صحابه ان يبا و له سوطه فابوا عليه فسالهم رضى فابوا فاخذته فشد

قال الشافعي نكاح اللحم
 فاسد قال ابو حنيفة
 و ان خلعوا في تزوج
 صحیح
 النبي صلی الله علیه و سلم
 مبینة و لا یکن علی
 من یزوجه حرام
 القضاء و خطیه تزوج
 و محرم شافعی
 هو حلال بغير شهوة
 قول الشافعي

عليه اهل العلم لا
 انهم اختلفوا في تصيد
 الصيد و سبيها
 ان شاء الله تعالى
 في اهل البيت تصيد البحر
 ما يكون في الدار و شوا
 في الجود في الاكل
 لا يجوز
 لا يبيح
 الذي يجوز و الحرام
 و يبيح فانه يبيح

على الحيا فتصدق فاكل منه بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ابوابي بعضهم فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وآله سألوه
عن ذلك فقال ما هي طعمة اطعمكموها الله ابو قحادة انصارى بود همراه حضرت صلى الله عليه وسلم تا آنکه در آمدند پیش
که عقب نذاذ حضرت صلى الله عليه وسلم ابو قحاده جمعی از یاران خود که محرم بودند و او محرم نبود پس دید که گور خری است
برای خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند باز نماند و او پس قبول نکرد و سوال کرد از ایشان که بدست
دهند نیزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیاده بعد از آن حمله کرد و بر گور خری کشت او را پس خود نذاذ
بعض اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم و باز ماند بعض دیگر پس وقتی که دریافتند آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
نمودند او را از گوشت آن گور خری فرمود جز این نیست که آن طعام بدست کرده است آنرا خدا تعالی شمار

مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن یساحد عن ابی قحادة فی الحمار الوحشی مثل حدیث ابی انصاری الا ان حدیث
زید بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صل معکم من لحم شی عطاء بن یسار روایت کرد پیش زید بن اسلم
از ابو قحاده در قصه گور خری مانند حدیث ابی انصاری که آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود آیا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی تا من هم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد

بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن عیسی بن طلحة بن عبید الله عن حمیر بن سلمة وهو یضمر انه اخبره عن البهزی عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج یوم مکه وهو محرم حتی اذا کان بالرحاء اذا خمار حی عقیق فذک ذلك لرسول الله صلى الله

عليه فقال دعوا فانه یوشک ان یأتی صاحبہ فجاء البهزی هو زید بن کعب هو صاحبہ الی رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال یا رسول الله شأنکم بهذا الحمار الی رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابکر فقسمة بین الرفاق ثم وضعه حتی اذا کان بال

بین الروثة والعرج اذا طلب حاقف فی ظل وفیه سهم فرم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم امر رجلا یقف عندا لا یرید
من الناس حتی یجاء فذبه بهزی خبر او عمیر بن سلمه که آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر آمدند باراد که حال آنکه آنحضرت صلى الله

عليه وسلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحانا گاه دیدند که گور خری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس
ذکر کرده شد این ماجرا بجنب آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود بگذارید او را پس بر آئینه نزدیک است که باید

صاحب او یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهزی و او صاحب آن گور خری بود پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم
پس گفت یا رسول الله بکنید هر چه خواهید باین گور خری پس امر فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم ابوبکر را پس گفت که در میان

بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید با نایب صغیر که بیان رویت و عوج واقع است ناگاه آهوی سرخورد و بر بامی خود صید پخته
است در سایه و در بدن آن آهوی است پس گفت بهزی که رسول الله صلى الله وسلم امر که شخصی که بایستد نزدیک او

این حدیث در مسند ابی یوسف است

أتتني من الرثوة وخبكس من مردمان تار و تقيك كذب و از انجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
 عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن خثامة الليثي انما قل رسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا وهو بالانواء او بن فرد
 عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فلما ادعى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما في وجهي قال انما لم يرد عذبك الا انما لم يرد عذبك
 جفامه بدية او رديش انحضرت صلى الله عليه وسلم كوفري و انحضرت ساعدهم در بابا بودند اداوان بودند پس در كذا نرا بر سبب ال
 صلى الله عليه وسلم گفت راوي پس چون ديد انحضرت معلوم آنچه در روي سبب يعني اثر تنگدلي فرمود بر آينه مار و نكاهم را
 بنوكبر براي آنكه كبرسيم جمالک عن يحيى بن سعيد بن سعيد بن المسيب يحدث عن ابى هريرة انما قبل من البحر بيت
 حتى اذا كان بالرذبة وجد كبا من اهل العزل صحابين فساله عن لحم صيد و صيد عنده اهل الرذبة فامرهم باكله قال
 اني تشككت فيما اوتيتهم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فقال عمر اذا اوتيتهم به قال اوتيتهم باكله فقال
 لو امرتهم بغير ذلك لفعلت بك يتوابعه ابو هريرة و بايد از بحرين تا آنكه رسيد بر بنده يافت سوارى چند را حرام سببه از
 اهل عراق پس سوال كردند او را از گوشت شكارى كه يافتند از نزديك اهل بنده پس امر كرد ابو هريرة ايشان را بخوردن آن
 ابو هريرة بعد از آن ترو و كردم در آنچه فرمودم ايشان را پس تقيك رسيدم بدينه ذكر كردم اين ماجرا پيش عمر بن الخطاب پس
 حضرت عمر بچه چيز امر كردى ايشان را گفت فرمودم ايشان را بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر ميكردى بغير اين ميكردم چنين
 بتومين مى ترسانيداراهمالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هريرة يحدث عبد الله بن عمر انه سمع
 عمر بن الخطاب بالرذبة فاستفتوه في لحم صيد و وجدنا ساءا احلته ياكلون فافتاهم باكله ثم قال قدمت المدينة على عمر بن الخطاب
 فسالته عن ذلك فقال بما اوتيتهم قال فقلت افيتتهم باكله فقال عمر اوتيتهم بغير ذلك لا و صحت ابو هريرة حديث
 باعبد الله بن عمر كذا گوشت بروى قوسى از حرام كندگان در بنده پس سوال كردند او را بابت گوشت شكارى كه يافتند
 حلالى كه ميخوردند از ايس فتوى داد ايشان را بخوردن آن بعد از آن گفت رسيدم بدينه نزديك عمر بن الخطاب پس
 سوال كردم از زوى اين مسكه را پس گفت بچه چيز فتوى داوى ايشان را پس گفتم فتوى ام ايشان را بخوردن پس فرمود عمر
 فتوى ميدادى بغير اين در دناك ميكردم تراهمالک عن عبد الله بن ابى بكر عن عبد الله بن حاتم بن ربيعة قال
 رايت عثمان بن عفان بالعرج و هو يحس في يده صائفت قد غطت وجهه يقطيفه ارجوان ثم اتى بلم صيد فقال لا تصاد
 كلوا فقالوا لا فاكل انت فقال انى لست كهيت كما انما صيد من اجل عبد الله بن عامر بن ربيعة گفت
 و ديدم عثمان بن عفان را در عرج و او محسوس بود در روز سخت گرم پوشيده بود روى خود را
 بجاى از رخوان بعد از آن آورده شد پيش او گوشت شكار پس گفت

قلنت

عليه السلام قال
لا تقلن به بحكمته
صالحان وفيه لا مثل
له كما يراه والعصا في
القبور قال ابو خنيفة
جاءه اعراسه عدا
في معتقل جوار الزمان
منه ٨٠

ذو اعدل من المماثل باب بيان حيزيكم كروا فخذوا من عند الله انما هذا من عند الله عن عبد الملك بن قريش
محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت انا وصاحبي فرسين الى ثغرة ثنية فانا
طلبنا ونحن جهمان فانا قاتلنا فقال عمر ارجل الى جنبه فقال حتى اخلفنا انا وانت قال فحكمنا عليه يعني قولي الرجل
وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظلي حتى دعا رجلا يحكمه فسمع عمر قول الرجل دعا
فقال هل تعرف سورة المائة قال لا قال فقل تعرف هذا الرجل الذي حكم معي فقال لا فقال عمر لا خبرني
انك تعرف سورة المائة لا وحيثك ضربا ثم قال ان الله تعالى وتبارك يقول في كتابه يحكم به ذو اعدل
منكم هديا بالغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مردى اندر شمس عمر بن الخطاب پس گفت هر آينه من ان
کردم من وياي از ان من دوسپ را بجانب بلندي ثنية پس شكار كرديم آهوي را حالانكه ما محرم بوديم
پس چيزي ميني پس گفت عمر بن الخطاب شخصي اكر برهيملوي او بود بيا تا حكم كنم من و تو پس حكم كردند هر دو
سبزي پس برگشت ان مرد او و میگفت اين امير المؤمنين است كه نتوانست كه حكم كند در باب آهوي تا آنكه بخود
شخصي گيرد اكر حكم كند با او پس حين حضرت عمر سخن آن مرد را پس بخواند او را پس سوال كرد از وي ايا ميخايني سوه مائه
گفت في گفت حضرت عمر ايا ميخايني اين مرد اكر حكم كرد با من گفت في پس فرمود حضرت عمر اكر خبر ميدي ادي مرا اكر بخواند
سوه مائه را هر آينه در دند ميگردانيدم تر السبب ضرب بعد از ان گفت هر آينه خدا تعالي سفيمايد در كتاب خود حكم فرمايد
منكم هديا بالغ الكعبة و اين شخص گير عبد الرحمن بن عوفست ما لك يعني ابى الزيد الكلي من عمر الخطاب قضى في الضيق
وفي الغزال بعزوف في الادب عياق وفي اللوبوع بحقه عمر بن الخطاب حكم كرد و گفتا ربيك سفند و در آهوي بركت و در خرگور
بيك بزغال و در موش دشتي بيك جفرة يعني بچه بز چهل و زده ما لك عن هشام بن عروة ان اباة كان يقول في البقرة
الحوش بقرة وفي النشاء من انظبا نشاء عوده ميگفت كه در كاوشتي يك كاوشت و در يك بزاز آهوان يك است
ما لك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه كان يقول في حمام مكة اذا قتل نشاء سعيد بن المسيب و كوتوبه
وقتيك كشته شود يك بركت قال ما لك ولم ازل اسمع ان في الشام اذا قتلها المحرم صيدته گفت ما لك بهيتمه ميخايني
كه در شتر مرغون بكشد او را محرم يك شتر است مذيب فاضلي موافق اين آثار است و هر چه در كتاب حكم بما كنه مقتول است حكم كنند
از ان در كس اهل ايمانست بمثلته و بچه او را مثل نباشد مثل ملحم و كجوخا كان در و كوجب شود قيمت و نزديك ابو خنيفة جزار صيد
قيمت است كه بقول ابو عدل ثابت باشد و اعتبار و قيمت موضع قتل او اكر موضع قتل صحرا باشد اقرب قيمت را از ان
موضع اعتبار بايد كرد و الله علم باب اختلاف الروايات في الجوار يقتله المحرم والصحيح انه خذ فدية مختلفة فند رايات

قلت
تعبیه الشافعی
تقوم طعاما وینصرون
على كل مسكين
او يصوم عن كل واحد
يوما قال ابو حنيفة
ينصرون على كل
مسكين نصف صاع
من اذوا حان
من
نذر شعيرة
اولها وادى صوم عن
كل مسكين يوما

المساكين فان كانا عشرة صاعا عشرة ايام وان كانا عشرين مسكينا صام عشرين يوما عندهم ما كانا لو اوان كانوا اكثر
من ستين مسكينا گفت ملك بهترين چيزيكه شنيدم آنرا دو باب كسيه ميگفت شكرا را پس حكم كرده شود بروي دران باب
كه قيمت كرده شود آن شكرا كه گشته ست پس پاره شود كه چه قدرست قيمت آن اطعام پس طعام داده شود هر مسكين
يك يا دو روز گير و بجاي هر يكي يك روز و ديده شود كه چه قدرست شمار مسكينا ن پس اگر ده كس باشند روز گير ده روز
و اگر بيشتر كس باشند روز گير ده بيشتر روز گير و بشمار ايشان بپردازند اگر چه باشند زياده تر از شصت مسكين بيشتر هم گيرند
همين ست نه بيشتر يعني فزونديك ابو حنيفة هر مسكين را نيم صاع از گندم يا يك صاع از جو بايد داد و اقل از ان جائز است
باب لا يحل للمسلم ان يبيع حتى يخبره قت التاجر الا من ضرورة ومن حلق قبله فخلية فداية من صياحه او صدقة
اولئك تراش بر وي سر خود را محرم مگر ضروريه و هر كه تراشد پس واجب بروي فديه از روزه گرفتن يا صدقه يا زبحه
قال الله تعالى ولا تخلقوا وثوقكم حتى يبلغم الهدى محله فمن كان منكرا رخصا او به اذى من داسه ففدية من صيام
او صدقة او لشك و تراشيد سر خود را تا آنكه برسد قربان بجاي خود يعني روز بخمر كرده شود پس هر كه باشد از شمار
يا باشد او را تصديعي بسبب سر او يعني مانند سپش و در و سر پس حلق كرده سر خود را در حال احرام پس واجب بروي
آن از صيام و ادني آن سه روزه است يا صدقه سه صاع يا ذبح بزري و فقها رقياس كرده اند بر نصورت هر كه حلق
كرده باشد بخمر عذر زيرا كه او احق است بخماره و تخمين كسي كه گشته گرفته باشد بخمر بشو يا لباس بسبب يا خمر و رها
عن عبد الكريمن مالك الجهمي عن عبد الرحمن بن ابى ليلى عن كعب بن عجرة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه
وآله فاقاه القمل فاحره رسول الله صلى الله عليه و آله فقال صلى الله عليه و آله ان يحلق واسه وقال صلى الله عليه و آله
مدن لكل انسان او انك بشاة اى ذلك فقلت اجزأ عندك كعب بن عجرة و محرم بود و نه از آن حضرت صلى الله عليه و آله
ايندا داد او را سپش پس امر فرمود رسول الله صلى الله عليه و آله سلم او را كه تراشد موي سر خود را و فرمود روزه گير سر خود را بچشم
شش مسكين او دو عدد هر شخصي را يا ذبح كن بزري هر كاريك مكني از اين كار را كفايت كند تراهما مالك عن حميد بن
قتيس المكي عن مجاهد بن الجهم عن ابن ابى ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال لعلى اذ ان
فقلت نعم يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه و آله ان يحلق واسه و صلى الله عليه و آله ثلثة ايام او اطعم ستة مسكين او انك بشاة
كعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه و آله سلم شايد كه ترا از روزه داده است سپش تو پس گفتم آري يا رسول الله پس
فرمود تراش موي سر خود را و روزه گير سر خود را و اطعام بده شش مسكين را يا ذبح مكن يك بز ما مالك عن حميد بن
بن عبد الله الخراساني انه قال حدثني شيخ بسوق البرم بالكوفة عن كعب بن عجرة انه قال جاءني رسول الله صلى الله عليه و آله

عليه قاتل
وليها أهل العالم

مراتة وهو محرم فبعث الى المدينه يسأل عن ذلك فقال بعض الناس يفرق بينهما الى حمام قابل فقال سعيد بن عيينة
فبعثهم فاني سمعته الذي قصدا فانما فوجعا فاما ان ادركهما سحر قابل فعليهما الحج والهدى ويضاهان من حديث

بند کرد و شد یعنی دشمن بند کرد و شمار را پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و بیشتر شید و سرخود
تا آنکه بز بر قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمار یقین یا با دوی ضرری باشد از جهت سرو و خلق کرد پس لازم است
تبرجیم گوید خدا متعالی تشبیه کرد حکم احصاء بعد و تحلل نه بجهت دوی و فرمود حکم مرصع را تا بآنچه رافق باشد او را با دوی
مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند و احصاء برین و احصاء برین و در اول تحلل نه بجهت مقرر کردند و در ثانی بجهت
بیت تحلل کردند و فیه نظر زیرا که و لا تحلفوا کلام متناهیست در احصاء و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم

ان بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل هو و احب اليه بالجد بدينه فضي الله و حلقوا في سهم و حلقوا من كل شيء
قبل ان يطوفوا بالبیت و قبل ان يصهل اليه الله ثم ان العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل هو و احب اليه بالجد بدينه فضي الله
مع ان يقضوا شيئا ولا يعقوا و لا يثي رسول الله صلى الله عليه وسلم حلال شدند و می و یاران وی در حد بیست و پنج گز
قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه
قربانی ایشان بعد از آن نداشتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود به یکس از صحاب خود و سر یکس از آنان که همراه او بودند

که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حين خرج الى مكة معتمرا
في القنطرة ان صعدت عن البيت صنتعا كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاهل بجرة من اجل ان رسول الله

صلى الله عليه كان اهل بجرة عام الحديبية ثم ان عبد الله بن عمر نظروا في امره فقال ما امرها الا واحد فالتفت
اصحابه فقال ما امرها الا واحد انه لم يزل في القنطرة حتى جاء البيت فطاف طواف واحد
وطأ في ذلك حجر يا عاهد واهدا عبد الله بن عمر گفت و قتی که برآمد بسوی کعبه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر بازداشته
خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهیم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام
عمره کرده بود سال جدی بعد از آن عبد الله بن عمر تا بل نمود در کار خود پس گفت نیت حال چه عمره مگر یکی پس متوجه شد
بسوی یاران خود پس گفت نیست حال چه و عمره مگر یکی گواه یکم شمار بر آنکه هر آینه لازم کردم بر خروج را با عمره بعد از آن
بگذشت تا آنکه رسیدنجا کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از دوی و بدی کرد بان

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال الحضر عمر بن الخطاب حتى يطوف بالبیت
وليفع بين الصفا والمروة فان اضطر الى اليس شيء من الثياب التي لا بد له منها او الداء صنع ذلك وافتد به عبد الله
بن عمر گفت بندگان کرده شده بر من حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مرو پس اگر ناچار شود و بگوید
چیزی از انواع جامه که لابد است از او از آن یا ناچار شود بسوی دو بکند آنرا و فایده دهد **مالک** عن يحيى بن سعيد انه

سر لا یجلدہ ان بیت حضرت عائشہ میگفت محرم حلال

قال خرجت الى مكة حتى اذ كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس عبد

لبوی اقلیله سید محمد بن راشد شمس الدین بن پس اوم فرستادم بجه و درمکه بود عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب

مات عن ابن سريج عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يجلس على سرج

المخروجي صوم بعض طرق مكة وهو محرم فسال ابن أبي الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر وعبد الله بن

فمن انا حرمه ثم عليه قابل ويحكم ما استيسر من الحكم بعد ان اختلفت في اذابه وبعضه له حكمه حال انكاه او محرم بوجه

پس نکر کہ پیش ایشان چہ یکہ پیش آمد اور اہل سہلہ ایشان امر کردند کہ دو کنند با پنجہ حضور باشد اور او فدایہ ہدیش

والتواضع هدي قال مالك وحلي ذلك الامر عندنا فبين احصى بغير عدد ولغت مالک برهين است حکم نزدیک در حال

[illegible]

حلال نشود تا آنکه ذکر کند بدمی خود را خواه در غم و در حر و در نزد کار و حنفه احصا بر صفت است از حنفه

و باو می خاند مقرر باید کرد که فلان روز بجز کند و این شخص همان روز حلال شود و حلق راس و نیز نزدایک نقص

نصفاء ١٢ من السنة في غير

اختلافی
قول التکلیف

صلى الله عليه وسلم
وآله وصحبه وسلم

ازادہ علیہ مسئلہ

الحمد لله

PAGE

الخليفة

بیلگه کوردی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

ولا يحصل

حائزین بیحد و مر

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

واجب است بر محصر و اند علم **باب** من فاتته الحج حل بعمرة وعليه الحج من قابل و الله أكبر كنوت شود از وی حج یعنی سببی
اسباب روز عرفه یا شب تخریفات نرسید حلال شود با وای عمره و لازم است بروی حج از سال آیند و لازم است برو
بروی **مألت** عن یحیی بن سعید انه قال اخذت سلیمان بن یسار ان ابایوب انصاری خیر حجاج احق ذاکا
بالنازیة من طویق مكة اضل روجه و انه قد علم علی عمر بن الخطاب يوم الخضر فذكر ذلك له فقال عمر ان الخطأ
اصبمنا یضیع المعتمر قد حلت فاذا اددک الحج قاه لا فاجر و اهدا ما استیس من الهدی ابایوب انصاری برآمد
بقتضی ما انکر رسید نیاز از راه که گم کرد و شتران خود را و هر آینه وی قدم کرد بر عمر بن الخطاب روز تخریب ذکر کرد
این ماجرا پیش او پس گفت حضرت عمر یکن اینچو میکند عمره و کند و بعد از آن تو حلال شدی پس اگر او را که کند ترا حج سال
پس حج یکن و قربانی فح کن اینچو آسان باشد از انواع هدی **مألت** عن نافع عن سلیمان بن یسار ان هات
الاسی جاء یوم النحر و عمر بن الخطاب یخو حیه فقال یا امیر المؤمنین اخطأنا العدة کنا نزی ان هذا الیوم
عرفه فقال عمر بن الخطاب اذهب الی مكة فطف انت و من معک و انحر و اهدایا ان کان معکم ثم احلقوا و اقصرو
و ارجعوا فاذا کان عام قابل فحی و اهدا فحن لی یحد فضیالته ایام فالحج و سبعة اذ اجمع سائرین الشاهد و ذکر
و عمر بن الخطاب بخیر میکرد قربانی خود را پس گفت یا امیر المؤمنین خطا کردیم شمار روز را با شما ظاهر میشد که امر روز روز عرفه است
حضرت عمر بر روی مکه پس طواف کن تو و هر که بر او تو باشد و بخیر کن قربانی را اگر باشد با شما بعد از آن طح کنید یا قصر نمایند
باز گردید پس فیکه شود سال آیند پس حج کنید و هدی فح کنید پس هر که نیاید لازم است بروی صوم کند و در حج و فیکه
فیکه باز گرد و بوطن ترحیم گوید یعنی گفته که اهل علم اتفاق دارند بر آنکه و فیکه حاج را و توف بعرفه در وقت خود فوت شود
س فوت شد و از حج و واجبست حلال شدن بروی بعمل عمره و لازم است قصار حج از سال آیند و نیز لازم است بر روی ام

باب استنجاب الله طاهر والمعتق در میان استنجاب قربانی مرج کفنه را و عمره کند و را قال الله تعالی واذن
الناس بالحر یا ذکرجلا وعلی کل ضامن یا نین من کل فج حقیق لیشهد وامناف لهم وینکر و لا اسم الله فی الیم معق
علی مارزقهم من بعیة الانعام ط مکلوا منها واطعموا البائس الفقیر و قال تعالی فی حمله الی البیت العتیق ط
و قال تعالی و البین جعلنا الکریم شعائر الله لکم فیها خیر فاذکروا اسم الله علیها صواف فاذا وجبت
جنبها مکلوا منها واطعموا اللقائم و المعتز کذا لک سحرها لکم بعدکم تشکر و ط فرمود خدا تعالی اراده
در بیان مردان حج تا بیایند پیش تو بیاورند و سوار بر برشته لاغر از سر راه دور تا حاضر شوند نزدیک فاذکروا بر خج پیش
یا کنند نام خدا را روز روزه و انشی شده یعنی یوم نحر و بعد از وی بر فوج بر آن خدا تعالی روزی دوست ایشان را از سر چهار پایان

اتفق أهل العلم على
 أن الحزبي مستحب
 للحزب المفرد والعقد
 المفرد واجب على
 المتمتع والقارن
 وعلى من وجب عليه
 جزاء العتق أن على
 أن يحرره أو أن يملكه
 فله أي يملكه
 ويصدق به ولو لم
 يملكه
 جزاء العتق فلا يملكه
 ويصدق به ولو لم
 يملكه
 المتمتع والقارن فلا يملكه
 عند الشافعي بل يصدق
 بملكه وعند أبي حنيفة
 بملكه ويصدق به

[illegible]

بسی کسب پس میوشانید کعبه را بن مالک الله سال عبد الله بن دینار ما کان عبد الله بن عمر یصنعه یجلی بذا بیان
کسیت الکعبة هذه الکوفة فقال کان یصمد ق بها مالک الله سال کرد عبد الله بن دینار را که چه میکرد عبد الله بن عمر جل شرا
قرانی خود را و قتی که میوشانید و کعبه را این کسوت پس گفت عبد الله بن دینار صد و میداد و آنرا مترجم گوید تصدق بجلال
و خطام آنها تحببت نزد یک نفرها و واجب نیست باب من نذر بدنة او جزو احکام میکند نذر کرد و شتر قرانی را شتر
کشتی را مالک الله عن نافع ابن عبد الله بن عمر قال من نذر بدنة فانه یقلدها الغنیلین و یشرها فانه یخیرها عند البیت
یعنی یوعد النخل لیس لها نخل دون ذلک و من نذر جزوا من الابل و البقر فلیخصها حیث شاء عبد الله بن عمر گفت
کسی که نذر کرد و شتر قرانی پس حال اینست که او قلاوه بند و نذر و نعل و شبکافه کوغان او را بعد از آن نخر کند او را نذر و یک
یا دینی روز نخر نیست برای وی جای نخر سوای آن کسی که نذر کرد و شتر کشتی یا گاوی پس هیچ کس نذر هر جا که خواهد
در عالمگیری مذکور است که اگر نذر بلفظ هدی باشد واجب کرد و هیچ آن در حرم اتفاقا و اگر بلفظ جزور باشد در غیر حرم نیز
آن کفایت کند اتفاقا و اگر بلفظ نذر باشد مذنب امام غفر له امام محمد است که هر جا که خواهد هیچ کند و نذر اگر نیست که نذر
مضر باشد و امام ابو یوسف گفته است که در غیر که کفایت میکند و الله اعلم باب کیف یقبل به اعطی من الهدی و المطر
چگونه عمل نماید بخیریکه هلاک شد از قریانها در راه مالک الله عن هشام بن عروة عن ابیه ان هذا هک رسول الله صلی
علیه و آله قال یا رسول الله کیف یصنعه باعطی من الهدی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدنة تعطی من الهدی فانه
ذاتی قلاوه تها فی دمه ما تخطی بدنها و بین الناس یا کلونها تصاحب هدی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی شخصی که
آنحضرت صلعم بر هدی خود گذاشته بودند گفت یا رسول الله چه کار کنیم بخیریکه هلاک شد از قریانی پس فرمود اول رسول الله
هر شتریکه هلاک شود از قریانی پس نخر کن او را بعد از آن بدنه او قلاوه دارد و خون او بعد از آن بگذارد و متعرض شود
از دزدیان مردمان تا بخورد نذر مترجم گوید هدی یا کلاک نذر یکا حمد و سحت نباید خورد و خوا قتل باشد خواه فرض ابو حنیفه
گفته است که اگر قتل باشد باید خورد و هیچ تو نگر احوال نیست خوردن آن و اگر فرض باشد بدل آن اقامت کند و نذر
اگر خورد یا تصرف کند مختار است و در پیش شافعی اگر قتل باشد توان خورد بلکه توشه هم از آن توان گرفت و اگر واجب باشد
صاحب هدی او رفقای او را حلال نیست فقرا باشند یا غنیان و دیگران اگر محتاج باشند بخوردند و الا ترک کنند و الله اعلم
باب اذا عطیت البدنة و ضلت فهل علیه بدلها و قتی که هلاک شود بدنه یا کم شود یا لا انعم است بروی بی بی
مالک الله عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال من هلك بدنة ثم ضلقت او ماتت فانها انما نجاسة نذر ابد لها او ان
تقطع او ان شاء ابد لها او ان شاء توکها عبد الله بن عمر گفت هر که قرانی ساخت شتر را بعد از آن کم شد یا بعد از آن شتر

تصديقاً على ما ذكره

اسماء ان بنو

بمکملہ
ملا از انوی ان پینہ

۴۳
بسم الله الرحمن الرحيم

تظنوا وقال
عطيت البلب

في الطبق الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۹ غلام محمد

ان کا منہ دیکھو ان

ان کا

چند وینوں

فقد

بلی یغیس نغاس

سنه ١٢٠٠

ایک محتاج اور بیمار

مفتی اعظم محمد تاج الدین

این شهرند باشد بدل آن پنج کند و اگر غفل باشد اگر خواهد بدل آن پنج کند و اگر خواهد بدل آن
 بن المیدان قال من ساق بدنه تلقى بها فطقت فخرها حتى دخل بيها وبين الناس يكلمون بها فليس عليه شيء واصل
 منها وادع من يكلمها منها غمها سعيد بن الكلبى هر که روان کند شتر قربانی تطوع پس ناک شد پس بخور و از آنجا
 متعین نشد در میان آن دور میان مردمان تا بخورد پس عیت بروی چیزی و اگر بخورد از آن یا امر کرد کسی که بخورد
 از آن تاوان آن کتاب مالک عن تود بن زيد الدبلي عن عبد الله بن عباس مثل ذلك ان عبد الله بن عباس مانند
 اخرج ارسيد بن السيب فذكر رشادته است مالک عن ابن شهاب انه قال من اكل بدنه تجراء او نذرا او هدا متع
 فاحسب بالظريق فغلبه البذل ابن شهاب گفت هر که بدی سازد شتر یا را جزای تقصیری باشد یا نذر باشد
 یا قربانی متع باشد پس هلاک کرده شد و راه پس لازم است بروی بدل و همین است اتفاق علماء که اگر باشد آن بدنه
 قبل واجب نیست بر صاحبی چیزی و اگر واجب باشد پس آن بر ذمه اوست یعنی بدل آن ادا باید نمود و **باب**
 یوک بدنه او شیر لبها یا سوار شود بر شتر قربانی یا بنوشد شیر او **مالک** عن ابي الزناد عن الاسود بن عاصم
 ان رسول الله صلى الله عليه و آله راى رجلا يسوق بدنه فقال ارکبها فقال يا رسول الله انما بدنه فقال ارکبها و ابدل
 قال الثانية او الثالثة رسول الله صلى الله عليه وسلم دید شخصی را که می راند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بر آن پس گفت
 انخص يا رسول الله بر آینه وی شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بر آن و ای باد بر تو در نوبت دوم فرمود
 یا بر تیر سیوم **مالک** عن هشام بن عرق ان اباہ قال اذا اضطرت الى بدنتك فارکبها و کوبا غیر فاک
 قال اذا اضطرت الى لبها فاشرب بعد ما یروی فصلها فاذا نحرها فافخر فصلها یا مبرور و قتیله فاضطر
 شوی بسوی سوار شتر قربانی خود پس سوار شو بر آن سوار شدن که ضرر نرساند او گفت عود و قتیله ناچار شوی
 بسوی شیر او پس بنوش بعد از آنکه سیراب شود بچه او پس قتیله بخور کنی بدنه را بخور کن بچه او را با او شتر هم گوید همین است
 مذ شایع که بلا ضرر و طعمه سوار شدن بر آن جائز است لکن بشه طعدم ضرر و بچنین شیر او را توان خورد و بعد از شیر
 شدن بچه او و نزدیک ابو حنیفه سوار شدن بر آن درست نیست مگر در صورت ضرورت و شیر و شیدن آن درست نیست اگر ضرورت
 شیر نیاورد و در پاشیدن آب سیر و رستمان و حوالی قطع باید کرد و **مالک** كيف یصنع بولد المیدانه اذا نجت جک و کند
 بچه شتر قربانی چون را می بگیرد بچه را نزدیک زدن **مالک** عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یقول اذا نجت البدنه
 فلیحل ولدها حتی یخیرها فان لم یجد له محلا حمل علی أمه حتی یخیرها عبد الله بن عمر گفت و قتیله را می بگیرد
 بچه از نزدیک زدن از شتر قربانی پس باید که برداشته شود آن بچه را تا آنکه بخورده شود و با او پس اگر یافته نشود سوار آن بچه برداشته شود

این شهرند باشد بدل آن پنج کند و اگر غفل باشد اگر خواهد بدل آن پنج کند و اگر خواهد بدل آن
 بن المیدان قال من ساق بدنه تلقى بها فطقت فخرها حتى دخل بيها وبين الناس يكلمون بها فليس عليه شيء واصل
 منها وادع من يكلمها منها غمها سعيد بن الكلبى هر که روان کند شتر قربانی تطوع پس ناک شد پس بخور و از آنجا
 متعین نشد در میان آن دور میان مردمان تا بخورد پس عیت بروی چیزی و اگر بخورد از آن یا امر کرد کسی که بخورد
 از آن تاوان آن کتاب مالک عن تود بن زيد الدبلي عن عبد الله بن عباس مثل ذلك ان عبد الله بن عباس مانند
 اخرج ارسيد بن السيب فذكر رشادته است مالک عن ابن شهاب انه قال من اكل بدنه تجراء او نذرا او هدا متع
 فاحسب بالظريق فغلبه البذل ابن شهاب گفت هر که بدی سازد شتر یا را جزای تقصیری باشد یا نذر باشد
 یا قربانی متع باشد پس هلاک کرده شد و راه پس لازم است بروی بدل و همین است اتفاق علماء که اگر باشد آن بدنه
 قبل واجب نیست بر صاحبی چیزی و اگر واجب باشد پس آن بر ذمه اوست یعنی بدل آن ادا باید نمود و **باب**
 یوک بدنه او شیر لبها یا سوار شود بر شتر قربانی یا بنوشد شیر او **مالک** عن ابي الزناد عن الاسود بن عاصم
 ان رسول الله صلى الله عليه و آله راى رجلا يسوق بدنه فقال ارکبها فقال يا رسول الله انما بدنه فقال ارکبها و ابدل
 قال الثانية او الثالثة رسول الله صلى الله عليه وسلم دید شخصی را که می راند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بر آن پس گفت
 انخص يا رسول الله بر آینه وی شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بر آن و ای باد بر تو در نوبت دوم فرمود
 یا بر تیر سیوم **مالک** عن هشام بن عرق ان اباہ قال اذا اضطرت الى بدنتك فارکبها و کوبا غیر فاک
 قال اذا اضطرت الى لبها فاشرب بعد ما یروی فصلها فاذا نحرها فافخر فصلها یا مبرور و قتیله فاضطر
 شوی بسوی سوار شتر قربانی خود پس سوار شو بر آن سوار شدن که ضرر نرساند او گفت عود و قتیله ناچار شوی
 بسوی شیر او پس بنوش بعد از آنکه سیراب شود بچه او پس قتیله بخور کنی بدنه را بخور کن بچه او را با او شتر هم گوید همین است
 مذ شایع که بلا ضرر و طعمه سوار شدن بر آن جائز است لکن بشه طعدم ضرر و بچنین شیر او را توان خورد و بعد از شیر
 شدن بچه او و نزدیک ابو حنیفه سوار شدن بر آن درست نیست مگر در صورت ضرورت و شیر و شیدن آن درست نیست اگر ضرورت
 شیر نیاورد و در پاشیدن آب سیر و رستمان و حوالی قطع باید کرد و **مالک** كيف یصنع بولد المیدانه اذا نجت جک و کند
 بچه شتر قربانی چون را می بگیرد بچه را نزدیک زدن **مالک** عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یقول اذا نجت البدنه
 فلیحل ولدها حتی یخیرها فان لم یجد له محلا حمل علی أمه حتی یخیرها عبد الله بن عمر گفت و قتیله را می بگیرد
 بچه از نزدیک زدن از شتر قربانی پس باید که برداشته شود آن بچه را تا آنکه بخورده شود و با او پس اگر یافته نشود سوار آن بچه برداشته شود

[illegible]

قل شمس
 وعليها أهل العلم
 مستحقة بلون عتس
 اودخاها ليد بلون
 الا نواردين للذ
 من طرية الى
 الشاسان فتيبل
 طوى وان بل خل
 ماشيا من نكب
 ويخبر من نكب
 قل شمس
 ٢٩١
 وزستقاضي
 ان اولي كان
 به الحلف بالبيت
 لا يجران مرة
 وهذا سنة
 عليه شمس
 وعليها أهل العلم
 مالكين في العلم
 ملكة علي
 الحلف الذي
 منها في
 الزوف

میچ نباشد و منتهی است که بدون آن صحیح باشد مگر با وجود آن کامل بود پس واجبات سرعورت و طهارت از حد و حسن
مانند صلوة سجده و الطواف غیر از صلوة الا ان الله قد اصل فیہ لفظ من لفظ فلا یطلق الا بحیث صحیح الحاکم دیگر از واجبات طواف
آنست که ابتدا بجز استو کند ریت را بر بسیار خود گرداند و نهفت بار بگرداند و در آن سجده یا که طواف آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مسلمین باتفاق چنین بوده است و درین مسأله خلافی مروی نشده و دیگر آنست که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر
بیت است چنانکه میاید و اما بسنن پیش منی است در طواف و آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف
صلی الله علیه و سلم را کبایه حجۃ الوداع و اسلام حجر در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواد ایشان پس اگر عاخر باشد
از آن اسلام کند فقط و اگر از آن نیز عاخر باشد باسلام کند بدست خود و در کتب شامیهین را اسلام کنند و نه تقبیل
در کتب یمنی را اسلام کنند و تقبیل از جهت اتباع رواد ایشان من حدیث ابن عمر نقل کنند و ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
از حجر است و تا حجر شود و آن مختص است بطوافی که عقیب می سحر باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض درج یا عمره و معنی
اسراع است در منی با تقارب خطی اصطیاع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد معنی خطی طواف
که وسط را در خود از زیر شنگ است خود گذارد و هر دو طرف آنرا از شنگ چپ اندازد و اصطیاع در رمل مخصوص است با حال
دون است و در اشواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دور کعبه نماز گذارد و در روی قیل یا ایها الکافرون قتل هو الله
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة اسلام حجر سود نماید نزدیک قصد معنی بجهت اتباع و واجبات سعی یکی بدایه است
از صفای حدیث بنابر ابدا الله به و دیگر هفت بار بودن آن بان معنی که ذناب از صفای بسوی مرده یکبار باشد و عود از صفای
بسوی صفای بار دیگر باشد و علی هذا القیاس میگیر ایتقاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم شیش از آنکه بعد از وقت
شود لا اتباع و هر کسی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن اعاده بخند بخند مسلم لم یطیف لهنی صلی الله علیه و سلم
و لا صحابه بین ایضا و المرواة الاطواف و احدا طوافه الاول و متحجب است که بر آید بر صفای مرده قدر یکقامت آدمی ذکر می
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی بهیچیکه روان شود در میان مسلمین اخضرین روان روان قطع کند
مستحب است که امام یا نائب او در سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند بگاه برای
ایشان روز ترویج بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بان تبیین نماید بخدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا کان قبل یوم الترویج بیوم خطب الناس و اخرهم مناسکهم فراه البقیع بانا و جد و امام یا نائب او روز ترویج بانظرمان
بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذرانند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طواف شمس قصد عرفات نمایند و در وادی نمزد نازل
شوند تا فیکه آفتاب زایل شود و آنجا امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن بعرفات روند و توقف کنند

تا غروب آفتاب بگذرد و عاقل و ابله مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور و وضو است از هر قافله آن
 مکتب نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و صبح در میان خبر نماز چهار روز و از لیل سنت است و اگر از وی یکی
 از این دو فوت شود مستحب است اراقة دم و اگر غلبه روز و نحر و قوف کردند و حقیقت حال انشائی قوف یا بعد از آن طهارت و اعاده
 بحدیث الحج یوم النحر و بعد از غروب بسوی فردقه روان شوند و آنجا در میان مغرب و غا صبح نمایند ملائمه و یا عادت این
 جمع سفر است یا نه که قول سالم ترجیح اول نمیدهد و بهیئت فردقه لازم است و هر که بهیئت آن ترک کند یا در نصف ثانی بپایند
 بغیر عذر اراقة دم کند و یا این دم تحلی است یا واجب و قول مدرست و از فردقه نارسا و ضعیف را بعد نصف لیل مبنی فرستد
 و غیر ایشان باقی مانند آن آنکه وقت غلظت صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن اثنا چون بشعر حرام رسند و قوف کنند
 و عاقلان بعد از وقت اسفار بقوله تعالی فاذا قضیتم من عرفات فاذا ذکر و الهد عند الشجر الحرام و حصیاً رمی از فردقه بگیرند و بجزیه
 نضال عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال خذوا یوم النحر التقطوا حصیاً بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روانند
 و چون مبنی رسد هفت سنگریزه بسوی جبره عقبه اندازند و همراه هر سنگریزه یکگیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب
 و بجز یک جبره رومی نمیکند و آنکه ملائمه و بعد از رمی هدی را و بجز یک اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در حق مردان
 حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحديث ابی داود و لیث علی بن ابراهیم حلق انما علی النساء التقصیر و این حلق یا قصر کردن
 و اقل اودان یا تطیق علیه الحلق است و تخیج حلق و قصر از اشعار است بهر صفت که باشد نفق یا حرق یا قصن یا سنان
 بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موسی ندارد و او را تحبش را ندانند ستره بر سر بعد از آن یکبار رود و طواف افاضه نماید
 و آن آخرین فرض است از عروض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحديث الاحرج لاحرج
 و وقت این چیز را بعد نصف لیل است و آنرا آخری محین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
 اضحیه بد و چیز از جمله رمی و ذبح و حلق تحلل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود و الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
 گردد و بعد از طواف مبنی باز روند و شهابی تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه جبره رومی کنند و جبره
 بهیئت سنگریزه و چون رمی یوم نانی از ایام تشریق بجا آورده و جایز است و در انفر بقوله تعالی من تعجل فی یومین الاثم
 علیه مگر آنکه شب سیوم مدید پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق
 از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که قافله بعد از آن قدری بکشد و ترتیب حجرات سه گانه رعایت
 نمایند زیرا که رمی پنجه حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علمای اهل بیت اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست
 که حصا باشند نه لولو و زرنیز و مانند آن که اسم حج بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمیکند

قلنت
 عليه اهل العلم
 قالوا فان عجزنا
 قلنت
 عليه اهل العلم
 قالوا فان عجزنا

دست است که می کند قدحی الخذف بخدا و ال مجتهدین یعنی قدریکه از میان دو انگشت می توان انداخت و اگر می یزد ترک
 کرده باشد روز دیگر قضا کند بغیر دم حدیث رعایا چنانکه میاید اگر جمیع ایام می گذارد و خود می یزد ترک کرده باشد باید
 از آن را قدم لازم است و وقتیکه خواهد از یک پیردن در دو واجب طواف دراع الا بزمالضن و اگر از ترک کرد و خود نمود
 از مسافت قصر دادن دم لازم شود و این بطایب البراب آینه تفصیل دیگر فوایدش **باب** یسین الوصل فی ثلثة اشواط
 من طواف بعد صبح سبت سبت برن در شروط از طواف که بعد از سبت **مسألة** عن جعفر بن محمد عن ابیه عن
 بن عبد الله انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من الحجج الا سبوحی یصلی فی ثلثة اشواط
 جابر گفت دیدم حضرت صلی الله علیه و سلم که یوبه یوبه رفت از حجرا سود تا آنکه رسید حجرا سود در سه شوط **مسألة** عن نافع
 عبد الله بن عمر کان یصل من الحجج الا سبوحا الی الحجج الا سبوحا ثلثة اشواط و یسین الی طواف عبد الله بن عمر یوبه یوبه رفت
 از حجرا سود تا حجرا سود در سه شوط و با سبوحی که سبوحی در چهار شوط **مسألة** عن هشام بن عروة ان اباه کان اذا طاف
 بالبيت یسبح الا سبوحا ثلثة یقول اللهم لا اله الا انت اوانت تحیی بعد ما امتنع و قد یسبح طواف میکرد و بخانه کعبه
 یوبه یوبه رفت سه شوط و این دعا میخواند اللهم لا اله الا انت اللهم یسبح بار خدا یا نیست هیچ معبود و مگر تو و تو زنده میکنی بعد از آنکه میرانید
مسألة عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصل اذا طاف فقول البيت اذا اجم من مکة فحقن عبد الله بن عمر علی من کرد
 و فیکه طواف میکرد و گرد خانه کعبه و فیکه محرم میشد از مکة **باب** یسین یقبیل الحجج الا سبوح سبت سبت بور دادن حجرا سود
مسألة عن هشام بن عروة عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال و هو یطوف بالبيت لکن الا سبوحا انما تحیی
 لا تقصر ولا یبتم و لولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم قبلت ما قبلت لکن قد قبله عمر بن الخطاب و اخیال
 طواف می کرد و بخانه کعبه خطاب کرد بر کن اسود و خزان نیست که تو شکسته هستی خرد میکنی و نفع میرسانی و اگر نه است که دیدیم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بوسه داد ترا بوسه میدادیم ترا بعد از آن بوسه کرد و آنرا **مسألة** عن هشام بن عروة
 عن ابیه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعبد الرحمن بن عوف کیف صنعت یا ابا محمد فی استلام
 الرکن الا سبوح فقال عبد الرحمن استلمت و ترکت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصبحت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود عبد الرحمن بن عوف را طوبه کردی ای ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم گاهی ترک
 کردم گاهی یسین فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیک کردی بترجم گویند نهیب جمیع علما همین سبت است و اگر حاجز
 شود از تقبیل اقتضای نماز استلام و اگر از آن نیز عاجز باشد بدست یا محجوب باشد اشاره کند **باب** یسین
 الرکنین الیما ینین فقط صحیح است که استلام کند و در کن یا نیا را و یسین **مسألة** عن سعید بن ابی سعید المقبری

عن عبید بن جریج قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن دأيتك تصنع ارباعا من اصحابك يصنعها
قال ما هن يا ابن جریج قال دأيتك لا تعس من الاركان الا الیمانین ودأيتك تلبس الخال السبتي ودأيتك

تصنع بالصفر ودأيتك اذ كنت بکة اهل الناس اخادوا والهلل ولم تقل انت حتى كان يوم التروبة فقال

عبد الله بن عمر اما لاركان فاني لمرار رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} عیس الا الیمانین واما الخال السبتي فاني

دأيت رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} عیس یلبس الخال التي ليس فيها شعر ویتوضأ فیها وانا احب ان البسها واما

فاني دأيت رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} عیس یصنع بها فانا احب صنعها واما الالهلال فاني لمرار رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} عیس یصل

تنبعث به لطلعة عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر ای ابا عبد الرحمن دیدم ترا که میکنی چهار کاره دیدم سحاکس از باران

که بکند آنرا گفت ابن عمر حیت آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست میزسانی از ارکان مگر در کن یمانی را دیدم

که میپوشی خال سبته را یعنی پاپوشی که سوس از سوره پشند دیدم ترا که رنگ میکنی بزودی یعنی ریش خود را مخلوق

نگین میسازی و دیدم ترا که چون در که میباشی احرام میکنی مردمان و قتی که دیدند ماه ذیحجه را و حرام میکنند تو را

شود روز ترویج گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس بر آئینه من دیدم رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} عیس که دست

رسانیده باشد مگر در کن یمانی و اما خال سبته پس بر آئینه من دیدم آنحضرت ^{صلی الله علیه وسلم} که میپوشید

آن خال را که نیست در آن نموی و وضو میکرد در آن پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و اما مخلوق پس

دیدم آنحضرت ^{صلی الله علیه وسلم} که رنگ مینمود آن ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم

آن و اما احرام پس بر آئینه دیدم آنحضرت ^{صلی الله علیه وسلم} که احرام میفرموده باشد تا آنکه بر فاست با او شتر

مرالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر الصديق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة

ان النبی ^{صلی الله علیه وسلم} قال انما انا ابراهيم قال فماذا قال قال فاعاد ابراهيم فالت فقلت

یا رسول الله افلا ترد بها علی قاعد ابراهيم قال لولا حد ثانی قهك بالكفر لفعلت قال فقال عبد الله بن عمر

لئن كانت عائشة بهتت هذا من رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} ما أدی رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} انی استلهم

الركنین الذین یلیان الحجر الا ان البیت لم یتم علی قاعد ابراهيم عبد الله بن محمد بن عمر حضرت ابی بکر الصديق

خبر داد عبد الله بن عمر را از حضرت عائش که رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} فرمود و ایانید می که قوم تو و قتی که بنا

کردند خانه کعبه اگر که بداند بنیاد حضرت ابراهیم گفت حضرت عائش گفتیم یا رسول الله ایانید و انی کعبه ابراهیم است و قاعد ابراهیم

بیله السلام اگر منی بود قریب عهد قوم تو بخیر البته میگویم گفت عبد الله بن عمر اگر شنیده هستی این عائش از رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم}

عليه السلام قال ابو حنيفة قال مالك ما فعلها رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى رواه مسلم فانظر الى قوله تعالى

شروع بکند در طواف و دو رکعت طواف گفت مالک اما سه در میان صفاء و برده پس بر آئینه قطع نمیکند آن بروی چیز بزرگ رسیده
 اورا از نشکسته و وضو را و باید که داخل نشود برای سعی مگر او طاهر باشد و وضو برترجم گوید نزدیک ابو حنیفه هر نسکی از آن است که
 در مسجد او کرده شود طهارة برای آن ضرورت و هر چه خارج مسجد او کرده شود طهارة ضرورت برای آن مثل سعی
 و قوف بعمره و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در یک باشد عاده کند و اگر از مکه برآمده باشد قربانی واجب و
 بروی و عاده ساقط گردد و نزدیکی شافعی طواف مثل صلوة است در بیشتر اطهارات از حدث و نجاست و تسرع و اگر از این
 شروط پیزی فوت شده عاده واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بناماید و سبب آن است که در کلام در عین
 طواف
 مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تعلیم و تعلم با حجة ضروری و الله اعلم **باب** تسنن رکعتان بعد الطواف سنت است
 گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلی و فرمود خدا تعالی بگیرد از مقام ابراهیم
 مسکنه دو رکعت طواف نزدیک ابو حنیفه واجب و نزدیک اکثر علماء سنت و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم منقول است که اگر
 گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از اینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله اعلم **باب** لا یفتن
 بین سبعین لیونکم بعدها و یخوذان یرکع عند المقام و غیره جمع نمکند در میان دو سبج یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف
 کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد و نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام هر مقام ابراهیم
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان لا يجمع بين السبعين لا يصلي بينهما ولكنه كان يصلي بعد كل سبعين
 دو رکعتین قربا صلی عند المقام او عند غیره و جمع نمیکند در میان دو سبج که نماز نگذارد در میان آنها و لکن نمی نماز گذارد
 بعد هر هفت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است بدعی
 که جمع بین الاسبوعین بلا صلوة بینها مکروه است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب** لا یصلی رکعتی طواف
 بعد صلوة الصبح و العصر فان اضطر صلی حیث ما امکن نگذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس اگر مضطر شود نماز
 گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر لکنی انه قال لقد رايت البيت یخلو بعد صلوة الصبح و بعد
 العصر و ما یطوف به احد ابوالزبیر کلی گفت بر آئینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکرد
 هیچکس **مالک** عن ابی الزبیر لکنی قال رايت عبد الله بن عباس یطوف بعد صلوة العصر ثم یدخل حجرته فلا ادري
 ما یدعهم ابوالزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس که طواف میکرد و بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد و حجره خویش نم که در پیش
مالک عن ابی شهاب عن حمید بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن القادری اخبره انه طاف بالبيت ثم
 بن الخطاب بعد صلوة الصبح فلما اتمه طوافه نظر فلما بر الشمس فركب حتى انما به ذی طی فصلی رکعتین عبد الرحمن

قلت وعليه اهل العلم ان السنة تركية لا يجمع المالكية بين السبعين يجب صلوة بينهما
قلت وعليه ابو حنيفة في المالكية يصلي ركعتي الطواف فوقف ركعتي الطواف فوقف
 ٢٩٩ وعند الشافعي هي صلوة طاسب فنبخ فخذ من الوقتين

له قلنت
 وعليه اهل العلم
 العالمين
 كل واحد بعد من
 ان استاذهم
 الميرزا محمد باقر
 بعد الطواف فصلة
 في شرح من باب
 الصفا للمسي
 ٣٠٠
 له قلنت
 وعليه اهل العلم
 عند الشافعي
 فلا يجزى بالدم
 وبخفية من الواجب
 وعلى من تركه دم

بن عبد القاري خبر داود حميد بن عبد الرحمن بن عوف را كه بوي طواف كرد هم را و عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس مقيمت كه آخر كرد طواف
 خود را نظر كرد پس نديد آفتاب پس سوار شد تا آنكه شتر را بنشاند و در ذي طوى پس گذارد و در ركعت تشرع كويد مذبح البقيع
 پس رفت كه در ركعت طواف تا وقت مباح تاخير كردن ضرر دست و نزد يك شافعي اين در ركعت نماز است كه السبيل
 شد پس در هر وقت گذاردن آن در دست است و الله علم باب يستلم الكن الا سبق بعد الركعتين ثم يخرج
 الى الصفا دست برساند بچراغ سود بعد دو ركعت طواف بعد از آن بايد بجانب صفا مال الله ان يبلغه ان رسول الله
 كان اذا طاف بالبيت وركعتين وادان يخرج الى الصفا والمرءة استلم الركن الا سبق قبل التيمم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتي تمام ميكرد طواف خود را بخانه كعبه و ميگذايد و در ركعت و ميخواست كه بر آيد بطرف صفا
 دست ميرساند بركن اسود پيش از برآمدن در بين است مذبح جميع اهل علم باب وجوب السبع باني الصفا والمرءة
 در بيان وجوب سعي در ميان صفا و مروه قال الله تعالى ان الصفا والمرءة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح
 عليه ان يطوف بهما او ممن تطوع خير فان الله شاكوا حليمه بر آينه صفا و مروه از نشانه هاي خداست پس بركه حج
 خلافت كعبه يا عمره بجا آرديست بچگانه بروي در آنكه طواف كن ميان آنها و هر كه طاعت خداست بجا آرديست بر آينه
 خدا تعالي قبول كنند و عمل است دانند و هر چه درست مال الله عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنين
 وانا يومئذ حديث السنن ايت قول الله تبارك وتعالى ان الصفا والمرءة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا
 عليه ان يطوف بهما فاعلم الرجل شي ان لا يطوف بهما قالت عائشة كلا لو كان كما تقول لكنت فلاحا جاح عليه ان
 يطوف بهما انما انزلت هذا الاية في ان تضاركا نواهي لهن لمناة وكانت مناة حذو قديد وكا نواحيته چون آن بطوف
 بين الصفا والمرءة فلما جاءه الاسلام سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فانزل الله تعالى ان الصفا والمرءة من
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما عروه گفت گفتم حضرت عائشة را و من در آن روز
 نزوحان بودم يا اديدي قول خدا تعالي را ان الصفا والمرءة الحرام ليس نيت گناه بركه طواف كنند بابين هر دو نيت
 است نكته ميان صفا و مروه گفت حضرت عائشة في في انك تسميها معنى آية چنانكه تو ميگوئي آية بابين عبارت نازل شده
 فلاحا عليه ان لا يطوف بهما غير از نيت كه آية فرود آورده شد در باب الضار اليشان احرام ميكردند
 در جاهليت بر اين مناة و بود مناة نزديك قديد والشان اقتراز ميكردند و از آنكه طواف كنند ميان صفا و مروه پس
 و فتيكه آمد اسلام سوال كردند ان حضرت راضيه الله عليه سلم از من ماحبه پس نازل ساخت خطا تعالي ان الصفا
 والمرءة الاية تشرع كويد مقصود حضرت عائشة است كه فلاحا عليه ان لا يطوف بهما نص است در عدم

وجوب طواف میان صفا و مروده و قابل تاویل نیست و لا جناح علیه ان یسوی مس یست بلکه ظاهرست در عدم وجوب نماز
 و اگر این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته شده باشد چنانکه از حال انصاریان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که کسی
 بمن انصفا و المروده از ضرورت رایت حج و عمره است مگر آنکه نزدیک شافعی از ارکان است پس جبر آن بدم درست نباشد
 و نزدیک ابو حنیفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود **باب** البدایة بالصفا و ایتدا کردن بصفا
مالک عن جعفر بن محمد بن عیسی عن ابیہ عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حين
 خرج من المسجد وهو يريد انصفا وهو يقول بئنا يا بائنا الله فبدأ بالصفا جا گرفت شنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 که میگفت وقتیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میفرمود و او میگفت ابتدا میکنم بچیزیکه ابتدا کرده است خدا تعالی
 بآن پس ابتدا کرد بصفا شترحم گوید همین است مذموب علم که ابتدا بصفا ضرورت پس اگر شخصی معکوس بجای آورد و ابتدا
 برده کند در آن مختلف شده اند صحیح نیست که بشو ط اهل اعتدال نماید و الله علم **باب** ما يستحب من الذكر والدعاء
 الصفا والمروة **باب** در بیان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروده **مالک** عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیہ عن
 ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا وقف على الصفا يكبر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له
 للملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير يصنع ذلك ثلث حرات ويدعو ويصنع على المروة مثل ذلك جابر رواه
 که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه می ایستاد بر صفا اید ابر میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله ثم میگرد این ذکر سه بار میگفت
 بر مرد و همچنان **مالک** عن ناخر انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يدعى يقول اللهم انك قلت ادعوني استجب لكم
 و انك لا تتخلف للميعاد و انی اسألك كما هديتني للاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني و انا مسلمة نافع شنیدم
 بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا میگرد و میگفت اللهم الحامی بار خدا یا هرگز من تو فرمودی ادعونی استجب لکم و هرگز
 تو خلافت من نکنی و عده را و هرگز من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که ترغ نکنی از من تا آنکه پیرانی مرا
 حال آنکه من سلمان **باب** يستحب السعي في بطن الوادي **باب** مستحب است سعی در میان وادی
مالک عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 علیه و سلم كان اذا انزل من الصفا والمروة مشى حتى اذا انصبت قدماه في بطن
 الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه فرو می آمد از صفا
 و مروده آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرود می آمدند و دو قدم او در میان وادی بود پس بوی
 میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسکه نزدیک خفیه چون در بطن وادی می آمد در میان

نقلت
 و علیه اهل العلم
 شرح ان بیدل بالصفا
 و فی المالک بن ابی اسحق
 معکوس بان بیدل بالروقة
 فمن حکما بان کان
 فتن به و کان بیکره
 یقید به و لا یستحب
 والصحیح
 بالشو ط اهل
 مع نقلت فی المالک بن ابی اسحق
 از ابی یحیی بن الوادی
 ۳۰
 فی البیان المختصر
 فی الاقوال المستحب
 فی الزهد ان یستحب
 علی عبادته ان یسعی
 بینه و بین البیت
 قد استقر ان من یسعی
 الی ان یترک سبیل
 البیان فیضی

سليمن اخضرين سمي نايه و نرديك شافيه چون از صفا فرود آيد بايد كه آهسته آهسته برود چون مسافت شش درج ميل اخضر باقي ماند
سعي نايه و قتيكه در وسط سليمن اخضرين برسد بعد از ان آهسته آهسته برود **باب** المشي بين الصفا والمروة افضل من الركوب
پايه و رفتن درميان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن **مالك** عن هشام بن عروة ان سودة بنت عبد الله بن بكرا

كانت عند عروة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حجر او عرق مآشية وكانت اعمدة ثقيلة تحمى جبين
انصر الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤدى بالاكول من الهبة فقضت طوافها فيما بينهما وبينه وكان عروة

اذا راهم يطوفون على الدواب ينهاهم اشد النهي فيعتلون له بالمرض حياء منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد حارب هؤلاء
وخصنا شوه دختر عبد الله بن عمر بود نرديك عروه بن الزبير يعني در نخج او بود پس هر آينه طواف ميكرد درميان صفا و مروه و حج

پا عروه روان برپايي خود و بود زني گران پس آيد يعني شروع طواف كرد درميان صفا و مروه و قتيكه باز گشتند مردمان او نما
عشا پس تمام نكر و طواف خود را تا آنكه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام كرد طواف خود را درميان خود و درميان اذان صبح

و عروه و قتيكه ميديد مردان كه طواف ميكردند برچاها پاهاي خود پني ميكردايشان را سخت ترين پني پس چيله مي آوردند پس او بران
از بهت شرمندگي از وي پس عروه ميگفت درميان خود و درميان ما پراور نميديدن ايشان و زريان كار شدند **باب** من اعتمر

او قتمه حلق بعد السعي ومن افد الحج او قارن اخذ ذلك الى يوم النحر بركه عمره مفردة ميت كروه باشند يا تمتع مفردة باشد سرش را
بعد سعي و هر كس كه مفرد يا قارن ميت كروه باشد تاخير كند حلق را تا روز نحر **مالك** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عمر بن

عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال يقين من ذم القنبر
ولا رجى الا انه الحج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكن معي هذا اذا طاف البيت وسعي بالبيت

والمروة ان يحل قالت عائشة فدخل علينا يوم النحر يلح بقرى فقلت ما هذا فقالوا اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اذنه
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال انتك الله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شنداد

عائشة كلفت برآمد يم با هم راه اخضر صلي الله عليه سلم در پنج شب كه باقي مانده بود و در راه ذمي قنده و نموده نميشد با هم كه آنكه
حج است پس قتيكه نرديك سيد يم بكه امركرد و حضرت صلعم كسي كه هم راه او پدي بنود و قتيكه طواف خانه كعبه نايه و سعي كنند

ميان صفا و مروه حلال شود و گفت حضرت عائشه پس داخل كرده شد بر ما يعني بر اهل بيت روز نحر گوشت گاو پس گفت چيست
اين گفتند نحر فرموده است و حضرت صلعم از جانب از و اوج خود گفت يحيى پس كز كردم اين حديث را پس قاسم بن محمد گفت قاسم

عمره آورد حديث را پس تو بوجهي كه مي بايد **مالك** عن ناخر عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
لرسول الله صلى الله عليه وسلم انما شان الناس حلو ولم يحلل انت من عمرتك فقال اني لبدات واسمي قلدت هذا فلا حل

[illegible]

العلم بالانجيل
 النسخة الجديدة
 فيسارط له شريط
 منها الوقت والكان
 ولا حرام ولا حرام
 بمعنى السفر على الشاطئ
 وعليه اهل العلم
 انهم يتحجبون من
 الامور التي في الذكر
 ٢٠٢٠

التمهيد والادعاء
 في الحالكين في هذا العجا
 بعينها وافرهم النسبة
 اختلاف فبينهم ثمة
 ببطون غيرة فقال الشافعي
 لا يجوز له وقال مالك
 حجة عليه

[illegible]

قل في
 وطيد اهل العلم في
 الزمان وليس تقدير
 النساء والضعفة
 بعد نصف الليل
 الى متى في العالم
 لو جاوز حد الزلزال
 قبل طوع الفجر
 لترك الوقت اذا كانت
 به علة او بها
 فقام الزمان قد
 بين ان شئ عليه
 عليه اهل العلم
 اذا لم يكن محسرا
 اسهم ان كان ما
 وحرك دانتها
 كان ركبها قد
 جبر ومثله في
 ١٢

قلبت

عليه ورضيه

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

ميكت في غياي نزل قول طائفة باب التخصيب باب در بيان نازل شدن محصنات فرغ از افعال حج ماله عن نافع ابن
 بن عمر كان يصلي الظهر والعصر والحرب والشاء بالمحصب فيلحقه من الليل يطوف بالببيت عبد الله بن عمر كذا في كتاب
 وعصر وغرب وقتا ومحصن بعد اذان داخل في شدة بكمه در شب بعد اذان طواف ميكرد خانه كعبه
 باب طواف الوداع در بيان طواف ووداع ماله عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا يصلي من احد من
 حتى يطوف بالببيت فان اخذ الست اطواف بالببيت عمر بن الخطاب ميگفت رجوع نكند کسی از حاجيان تا آنكه طواف كند
 بخانه كعبه پس بر آينه آخر ترك طواف خانه كعبه است ماله عن يحيى بن سعيد بن عمر بن الخطاب ودر حرام من ماله الظاهر ان
 نكند وودع الببيت حتى وودع الببيت عمر بن الخطاب باز گردانيد مرد را از مظهر ان كه ووداع مكرده بود خانه كعبه باز گردانيد
 كند خانه كعبه ماله عن هشام بن عمار انه قال من افاض فقد قضى الله حجه فانه ان لم يكن حجب شي فصح
 حقيق ان يكون اخره اطواف بالببيت ان حجب شي او عن له فقد قضى الله حجه وعرو كفت هر طواف افاضه كس
 خداستالي تمام كرده است حج او را پس اگر حجب نكند او را عذري لائق است كه باشد آخره بعد طواف بخانه كعبه اگر حجب نكند او را
 خيرى يا پس آيد او را حادئ پس خداستالي تمام فرموده است حج او را باب بعض الحائض في ترك طواف الوداع انما
 قذا فاضلت رخصت داده شد حائض را در ترك طواف ووداع اگر طواف افاضه كرده باشد ماله عن عبد الرحمن بن القاسم
 عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان صفية بنت يحيى حاضت فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه فقال احابستها هي
 انها قذا فاضلت فقال فلا اذا صفية بنت يحيى غايض شد پس كه كرده شد اين اجرايش بخبرت صلعم پس فرمود يا وي
 است پس گفته شد كه بر آينه نوى طواف افاضه كرده بود است پس فرمود بنده كند نيت الحال ماله عن عبد الله بن
 بن عمر عن ابيه عن حمزة بنت عبد الرحمن عن عائشة ام المؤمنين انها قالت لرسول الله صلى الله عليه ان صفية بنت يحيى
 قد حاضت فقال رسول الله صلى الله عليه عليها لعنه التحسين انما تكن طافت معك بالببيت قلن بلى يا رسول الله قال فاج
 حضرت عائشة كفت در خدمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا رسول الله صفية بنت يحيى غايض شد پس فرمود بخبرت صلعم شايسته
 ما را يا طواف خانه كعبه نكرد و شما گفته آري كرده بود يا رسول الله پس فرمود پرايد ماله عن هشام بن عمر عن ابيه
 عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه ذكر صفية بنت يحيى فقيل لانهما قد حاضتا فقال رسول الله صلى
 عليه لعنها احابستها فقالوا يا رسول الله انها قد كانت طافت فقال رسول الله صلى الله عليه فلا اذا قال ماله
 هشام قال عرق قالت عائشة نحن نذكر ذلك فلم يقدم الناس سلكهم ان كان ذلك لا يتعمن ولو كان الله يقولون
 لا يصير معنى اكثر من ستة الاف امرأة حائض كلهن قذا فاضلت رسول الله صلى الله عليه يا كرو صفية پس عرض كرده شد در حجة

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

في المالكية

صلعم را نیز وی حایض شده است فرمود شاید وی بندگانده باشد پس گفتند یا رسول الله هرگز وی طواف کرده بود پس رسول الله صلعم پس نیت بندگانده اما الحال حضرت عائشه گفت در حالتی که او درین مسئله بحث میکردیم که پس چرا نیت مردان زمان خود را یعنی برای طواف روز آخر اگر آن پیش فرستادن نفع نمیکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگفتی صحیح یعنی زیاده از شش هزار زن حائض همه ایشان طواف افاضه کرده اند یعنی طواف و افاضه میکنند ما لك عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه ان ابی اسید بن عبد الرحمن اخبره ان ام سلمة بنت محمد انما استفتت رسول الله و قال اولئك بعد ما افاضت ليعمل الخ فاذن بها رسول الله فخر جئت ام سلمة بنت محمد انما استفتت رسول الله و قال اولئك بعد ما افاضت ليعمل الخ فاذن بها رسول الله روز خیرین افن داد او را رسول الله صلعم پس برآمد بجانب مدینه ما لك عن ابی الرجال احمد بن عبد الرحمن عن عمره بن عبد الله ان عائشة ام المؤمنين كانت اذا حجت ومعهما نساء تخاف ان يحضن فدمهن يوم الخ فافضن فان يحضن بعد ذلك لم ينظرهن تنظر بهن وهن حيض اذا كن قد افاضن حضرت عائشه وقتیکه حج میکرد و همراه او زنان میبودند که از حوض اربع می ترسیدند پیش میفرستاد ایشان را روز خیرین طواف افاضه میکرد پس اگر حایض میشد بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود و روانه میکرد ایشان را و بطن حال آنکه ایشان حایض بودند و وقتیکه طواف افاضه کرده بودند باب ما تفعل المرأة اذا حاضت قبل الافاضة چه کار کنند زن وقتیکه حایض شود و پیش از آنکه طواف افاضه کند ما لك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه و آله انها قالت قدمت مكة وانا حائض ولم اطف بالمبيت ولا بين مصفا والمروة فشكيت ذلك الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال افعل ما تفعل الحاج غير انك لا تطوف بالمبيت ولا بين مصفا والمروة حتى تطهر حضرت عائشه گفت آدمم بجهه من حائض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و سه سحر کردم در میان صفا و مروه پس ظاهر شکایت کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود بکن آنچه میکنی حاجیان غیر آنکه تو طواف کنی بخانه کعبه و در میان صفا و مروه تا آنکه پاک شو ما لك عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعت النبي يقول انما طافوا بها طواف الحج و اذا ارادت فكلوا تطوف بالمبيت ولا بين الصفا والمروة وهي تشهد للناس كل واحد من الناس غير انها لا تطوف بالمبيت ولا بين الصفا والمروة ولا تقرب المسجد تطهر عبد الله بن عمر عنك كيف در باب زن حائض که احرام کند بجز ایامه که وی احرام کند بجز و عمره وقتیکه خواهد و لیکن طواف خانه کعبه نکند و سعی در میان صفا و مروه نکند و نزدیک نشود بجز ایامه تا آنکه پاک شود و باب المرأة تقول بالعمرة تحيض وتقرَّب الحج فلا تستطیع ان تعتم حکم زنیکه احرام کرده و بعد از آن حائض شود و نزدیک نشود بجز ایامه پس تطهیر نماید و عمره و ما لك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله حاجتنا الوداع فاهلنا بقرعة قال رسول الله صلى الله عليه و آله كان معي هذا فليصل بالحج ثم لعل في كل حق منكم حجيا

ما قلت
وعليه اهل العلم
ان الخاضع ان تترك
كلوف الوداع ولا
تفرقه
عليه اهل العلم
في الوفاية ان اخرها
يعني ان اخرها في الزيادة
عن ايام الحج ووجوب
دم في المناسك والنفق
والطواف والسعي لا
تؤخر فلهذا

[illegible][illegible][illegible]

ویندایم کسی از مسلمانان که رخصت داد و باشد در ترک آن باب فصل الفرمه فی شهر رمضان بیان تفصیل عمره در این باب
مالک عن سحی مولى ابی بکر انه سمعه ابا بکر بن عبد الرحمن يقول جاء في امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت اني
تخجل من الحج فاعتزل لي فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمر في رمضان فان عمره فيه كحجة ربي ايش اخضر جلع
گفت هرگز نیسان کرده بودم برای حج پس عارض پیش آمدن پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را که عمره کن و
پس بر آئینه عمره رمضان مانند حج است باب که اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بیان آنکه چند عمره در شهر رمضان
اند بلیغ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمر ثلثا عام الحديبية و عام القضية و عام البجراة رسول الله صلى الله عليه وسلم
سأل جديده و سال قضيه يعني صلح و سال حجاز يعني حنين مالک عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لم يقبل الا ثلثا احدلهم في الشوال و آتسان في ذي القعدة رسول الله صلى الله عليه وسلم بجائنا و ردنا و لم يركبنا باربعي ازاها و قال في دور
باب يجوز ان يعتمر في شهر الحج ولا يحج جازي رست که عمره کند و راهبها حج و حج کند مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن
ان عمر بن الخطاب سئل استاذن عمر بن الخطاب ان يعتمر في شوال فاذن له فاعتمر ثم قفل الى اهله و له حج عمر بن الخطاب و
خواست از عمر بن الخطاب در آنکه عمره کند در شوال پس ان فرمود او را پس عمره کرد و بعد از آن باز گشت بجائنا بل خود حج کند از باب
يجوز ان يعتمر قبل ان يحج حجة الاسلام جازي رست که عمره کند پیش از آنکه گذارد حج فرض مالک عن عبد الرحمن بن ابی حنيفة
الا سئل ان رجلا سال سعيد بن المسيب فقال اعتمر قبل ان يحج فقال سعيد بن المسيب نعم قد اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم
قبل ان يحج مروي سوال کرد سعيد بن المسيب پس گفت عمره کنم پیش از آنکه حج گذارم پس گفت سعيد بن المسيب ای بر آئینه عمره
بجا آورد و حضرت صلى الله عليه وسلم پیش از آنکه حج گذارد و باب حتى يقطع المعتمر التلبية كلام وقت قطع کند معتمر تلبية مالک
عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يترك التلبية في العمرة اذا دخل الحرم فحضر عبد الله بن عمر ترك التلبية وقتها و دخل مكة و
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان يقطع التلبية في العمرة اذا دخل الحرم عروه بن الزبير ترك ميكرو تلبية و عمره
وقتیکه داخل میشد در حرم مالک عن ابن شهاب انه كان يقول كان عبد الله بن عمر يلبس هو يطوف بالبيت ابن شهاب
می گفت که عبد الله بن عمر تلبیه میکرد و حال آنکه اطراف میکرد خانه کعبه باب العتمر اخو الحلاق شيئا عمره کند تا خیر کند
سنة ترشيد ان مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه كان يدخل مكة ليلا وهو مختم فيظوف بالبيت و
انصافا و المرق و يؤخو الحلاق حتى يصبه قال ولكنه لا يبعث الى البيت فيظوف به حتى يحلق و الله قاسم بن محمد دخل مكة
وقت شب او عمره کرده بود پس اطراف نمیکرد و خانه کعبه میان صفا و مروه و تا خیر نمیکرد و حلق را تا آنکه بوقت صبح در می گفت
عبد الرحمن و لكن عمره نمیکرد و خانه کعبه اطراف کند بوی تا آنکه حلق میکرد و سر خود را باب دخول الكعبة والصلوة فيها و بيان

١٤ قلت وعليه اهل العلم
١٥ قلت وعليه اهل العلم
١٦ قلت وعليه اهل العلم
١٧ قلت في شرح السنة قال ابن عباس يعني النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى يفتح الطواف وهو قول اكثر اهل العلم

١٨

١٩ قلت وعليه اهل العلم ان السنة مذلة

۲۱

رسید

مجلس

16

20

حیدرآباد

از انجمن اولاد

صبر

صید الوان

فانما

۱۰۰

اللائحة

ازین

عربیہ و سنہ

36

جنگل

پیش رو

مجلس

ف

میں نے

2

مسئله هاتم چهل و شش اصل الدین من الحرام شتی قال لا سوال کرده شد مالک الا قطع کند مردی برای چار یا بهر چه در حرم
یعنی گیاه را کشت فی ترجمه گوید صحیح است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا یختل خلائیس حضرت عباس نمود الا الا در باره سوال
فقال الا الا درختین مختلف شجر علیا و اسف درخت شافعی جائز است قطع گیاه بر این علف به نام ریسی و دواچاس بر او در و فی الدین
لا یرحی شین الحرم و لا یقطع الا الا و خروابو یوسف چراغند دواب جائز است در دواب همان قطع شجره الحرم حکم نادران
درخت حرم قال مالک لیس علی الحرم فیما قطع من الشجره الحرم شعی و لم یبلغنا ان احد احکم فی شعی و شعی ما فعل گفت
فیست لانهم لم یحرم و رایحه برید از درخت های حرم خبری و رسید مالک کسی حکم کرده باشد در آن خبری و بد خبریست که کرده است
مترجم گوید نقد کرده است شافعی با خبر روایت کرده شد از ابن الزبیری فی الشجره الکبیره بقبره و بصغیره شافعی و هو فی حکم الحرم
اذ لا یصل للقیاس و ذلک اکثر علیا برانند که ضامن میشود بقطع شجره حرم و شکا کردن در حرم باب حرم الدین سحر
الله تعالی حکم حرم بدین مالک عن حمز بن عوف المطلب عن ابن عمر بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طلع ل احد فقال هذا
حل یحبنا و یحب الله ان ابراهیم حرم مکه و الخا حرم مابین لا یتها ان ابن مالک دایت کرد که حضرت صلعم نمود و شد بر او
نموده احد پس فرمود این کویت که دوست میدارم را و دوست میداریم او را ی بار خدا یا بر آئینه ابراهیم حرام کرده است مگر حرم
من حرام یکیم میان دو طرف سنگت ان بدین مالک عن ابن شهاب عن سعید بن مسیب عن ابی هریرة ان کان یقف
لو دایت ان علیا ترتم بالمدينة ما دس بها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین لا یتها احرام ابو هریره میگفت اگر
می میم آسمان را که چرا می کنند در بدین متر ساقم آنها را زیرا که فرمود حضرت صلعم ما بین لا یتها حرام مالک عن یونس ابن
یوسف عن عطاء بن یسار عن ابی یزید الا انما رانه و جعل علیا ناقه الحرام علیا الی زاویه فظفر هم عنه قال مالک
لا اعلم الا الا قال فی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذا ابو یزید انما رایت جانی خذرا که خطم کرده و با می روی
کوشش یعنی تا شکا کند پس فنه که در آنها را از روی گفت مالک می دانم مگر آنکه گفت ابو یزید ایاد حرم حضرت صلعم کرده شد و انکار مالک
عن رجل قال دخل علی زید بن ثابت با بالاسواق و قد اصطفاه نفقا فاحذره من تکفاد سئل امام مالک دایت کرد که در از روی
گفت آن مرد که داخل شد بر من زید بن ثابت من در بازار با بودم و بهر آغیزه شکا کرده بودم نهی پس گفت زید بن ثابت آن را از روی
در انید او را مترجم گوید رضی الله عنه انس بن مالک روایت کرده است که ان ابی صلی الله علیه وسلم قال لا یصغیر با یصغیر
الاعمال النعیر و نعیر شکا است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود و شکا کردن آن در مدینه و بهر آئینه انکار صغیر مود
حضرت صلی الله علیه وسلم این را برایتان پس مختلف شده اذ قال و زیناب پس قول مالک شافعی و اکثر فقهاء ان شکا
انهم نیست بر کسی که شکا کند در مدینه یا بهر درختان یا غیر ازین نیست که تعظیم مدینه را دست از ترجمه آن بخیر تعظیم صید و شجر

والناس
 وشيخها فقام
 وكان الفقهاء
 من اجل ذلك
 حيدل او طهر
 المدينة انها
 حرمها دون
 وشيخها الحديث
 وذهب بعض
 شيخها دون
 هذا ليس
 اخرون الى
 حرمها على
 ٢٢
 على انه اخذ
 المدينة
 المدينة في
 وحيدل او طهر
 حرام المدينة
 الجيد قال
 والتقدير
 قليل
 الا حرم
 الصالحين
 الشيوخ
 والافلاطون

از آنکه عقد عزیمت باشد یعنی عزیمت که چیزی را بگوید در عقد و نداند که آن چیز مست یا نیست نیک است یا بدست و لابد است از علم
 بودن عرصه بین لیکن در اعیان موجود علم باشد نیست و در امور موجود و غیر موجود و صفیه که معین باشد قاطع تنازع و معین
 بوجهی که در تفسیق بود که بعسر انجا بدو اجمال اوصافی که اهل معامله از اطلب کنند ضرورت است و هر عقد را خاصیت مست از
 و از اجماع سلف آن خاصیت را در آن میباید که دانند آنکه خاصیت درین است که لازم میشود تا آنکه قصد بمیان نیاید و خاصیت
 حواله است که مطابق اصل منقطع میگردد و خاصیت هر آنست که بدون قصد تمام میشود و بعضی ذاتیات عقد از مایل در الفاظ
 آن عقد فهمیده میشود مثل تسلیم شدن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز از آنکه باید که در گاهی در عقد شرط میکنند و حال شرط
 بیع میتوان دانست که گاهی شرط مقتضی عقد است یا امری است که شایع عجزه توفیق بان فرموده است نه با مقاصد مختلف
 یا خلاف آن شرط و مانند این شرط لابد است از اعتبار او و گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد بشرطیکه شرح تفصیل
 بیع آن و آن شرط فاسد است و اما بابت شرط فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود و در احتمال آن مخیر است
 باید دید شرط بنیام کیت و در هر عقد میباید تا مل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد
 و فهم این نکته از نظر در حقیقه عقد و در نصوص شایع در باب بیع و جاری کردن آن نصوص در سایر عقود میتوان دانست
 و اگر اختلاف متعاقدين واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میباید است و بحسب آن قاعده حکم میباید که در الذی علی

المذی و الذی علی من انکر البیعا اذا اختلفا و المصلحة قائمه فالقول ما قال الایام او یترادفان الصمان بالخیر لم یعتبر
 این است یا چنین و اینها مثل در هر عقدی طرد میباید کرد و تفریحاتی که بر تو وارد شود و آنها را بر همین اصول حمل میباید کرد
 چون چنین سعی کردی خواهی دید که در پیشانی واحد نیست آنچه در موطا مذکور است منیر از شرح است بر یک متن که اکثر
 موافق می افتد و گاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف می شوند محتاج فقیر در باب اختیار اقوی و انفع است از همین
 و میباید دانست که اگر عقدی از مسلمانان مستحق شود تا امکان او را محلی صحیح پیدا میباید که در جمیع حمایت لفظ عقد کند پس اگر
 متضمن خلاف مقتضی آن لفظ باشد از اعتد فاسد میگردند و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را مجاز میگیرند از آن عقد اگر تفرقه
 قائم باشد و میل فقیر بجانب اعتبار معنی است زیرا که اهل عرف در اعتبار با الفاظ عقود و تهاون دارند و بجز معنی معتبر نگذاشته اند

باب بیع طعام نجسه و النقد نجسه الا یدل بسواء سواء فان اختلفت الاجناس کان طعام بطعام او نقد
 نقد است شرط النقا بصلا المساواة وان کان طعام بنقد لم یستط النقا بعض الا حرام است فروختن طعام نجس آن
 یعنی گندم گندم یا جو جو گندم بدست هر یکی برابر دیگر در کیل حرام است فروختن نقد نجس آن یعنی طلا طلا یا نقد
 مفرقه مگر بدست هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد مثل

سنی عن مثل هذا الامثلة مثل قال معاوية ما ادى مثل هذا باساقال ابو الداء مني بعد في من معاوية انا اخبره
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وكثير من عن دابة لا اسالك انك بارض انت بها قد قدم ابو الداء على عمر بن الخطاب
 فذكر له ذلك فكتب عن عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الا اتبع مثل ذلك الامثلة مثل وذا باوزن معاوية بن
 ابي سفيان فروخت او ندی از طلا یا از نقره بعض زیاد تر از وزن آن پس گفت او را ابو الداء در شنیدم رسول الله
 که نهی میفرمود از ایندین بیع مگر آنکه فروخته باشد بموزن را بموزن پس گفت او را معاویة بنی مسمی بمانند این بیچ را
 پس گفت ابو الداء در آنکه بیست که مقصدی بیان عذر من شود پیش معاویة من خبر میدهم او را از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و او خبر میدهم از رای خود ای معاویة کجا اقامت کنیم که تو در آن باشی بعد از آن آمد ابو الداء پیش عمر بن
 الخطاب پس کرد و پیش او این ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاویة که مفروض بمانند این را مگر آنکه فروشی بموزن
 بموزن قوله من یبذرنی من بیصرنی والعذیر لیسیر **مرآت** انه بلغه عن حماد بن عثمان ابن عفا
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا الدین بالمال یا دین ولا تتبعوا الدین بالمال وحماد بن عثمان بن عفا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروضید یکدیگر را را بدوینار و مفروضید یکدیگر را را بدو در **مرآت** عن یحیی بن سعید انه قال
 اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم السعد بن ان یبغیا اثیة من المعافر من ذهب فضا کل ثلث با دهم عینا او کل العا
 ثلثة عینا فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبتما فوفا امر فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم دو سحر را یعنی سعد بن
 ریس افسر سعد بن عباده را ریس خراج که بفرستند او ندی از غنیمت از طلا بود یا از نقره پس فروختند بایس حاکم
 هر سه مثقال را بمقابل چهار مثقال نقد یا هر چهار مثقال بمقابل سه مثقال نقد پس فرمود ایشان را ان حضرت صلى الله عليه وسلم
 را داد پس رو کند این بیع را **مرآت** عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا المذهب الذهب لا
 مثلا مثل ولا تشقوا بعضه على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الامثلة مثل ولا تشقوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق
 بالذهب احدها غائب الاخر ناجز وان استغظرت الى ان یلج بینه فلا تنظره انی اخاف علیکم الرماء والرماء هو الربا عمر
 الخطاب فرمود مفروضید طلا را طلا مگر بموزن را بموزن و زیاد نکند بعض از آن بعض و مفروضید نقره را نقره مگر بموزن را
 بموزن و زیاد نکند بعض از آن بعض و مفروضید نقره را باطلا یکی از این هر دو غائب باشد و دیگر حاضر و اگر هر دو غائب
 از آنکه در اینجا خود پس جهت مدد آنرا در آنکه من می رسم بر شمار را را و در المعنی را است **مرآت** انه بلغه عن القاسم
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدینا و بالدينار و الله هم بالدين و الصاع بالصاع ولا یباع كاذب بياخر كاذب باليمين
 معناه النية قاسم بن محمد می گفت که فرمود عمر بن الخطاب یکدیگر را بمقابل یکدیگر نیارست و یکدیگر را بمقابل یکدیگر نیست و یکدیگر را

نقیض علت مؤثره که در حکم بوده است و در مقام معیارها که مختلف شد شافعی علت مؤثره در ذیبت فسخ نقد را در شش است حکم
مخصوص باین دو چیز ساخته زیرا که نقد به خصوص اخص این دو چیز است و اثر اثری است در احکام شرع مانند زکوة و علة مؤثره
در شایا باقیه مطعونیه است خواه نظر بها باشد خواه اقیات باشد اوی زیر که خطه و شیخ ذکر کرده و آن اشهر طعام می بود و ذکر
کرده و در وی معنی تفکک موجود است و ملح ذکر کرده و مستفاد از آن اصلاح طعام است و در حکم دست اصلاح مزاج مثلا و اما اگر
نقد را داشته است و در اربع باقیه اقیات را زیر اگر جامع در میان ایشان اقیات است و قیاس کرده می شود غیر ملح
از و بر ملح زیرا که حاجت در اوقات بلع واقع است نه بغیر آن و تمر غالب قوت اهل حجاز بوده است و ابو حنیفه در اولین وزن
و در باقیه کیل و صبر را داشته است و میل فقیر از آن مذاهب بذهب مالک بیشتر است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام بمقا
سمان صلبن فروشد اگر در جودت در دوات و صناعت و غیر آن مقادیر پستند میج فاسد است الا در صورتی که کین اتفاق
و حاصل از اثر شرط قیاس منموم شد و اگر بحیثین دیگر فروشد مثلا گندم را بوجو مماثلة شرط صحیح نیست و مفاضله جایز است
و قیاس شرط صحیح است پس نسبیه یکی حرام باشد و حال نقد مثل حال طعام است فقید بر و مماثلة را معیاری باید و معینه
عاده اهل حجاز است در عهد آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر چه در آن عصر کیل بود مانند خطه مماثلة او است که در کیل مساویا
اگر چه وزن تفاوتی داشته باشد و هر چه در آن عصر سوزن بود مانند من معتبر در آن وزن است و از حدیث سعد بن ابی قحط
که در بعضی از سبع رطب بطب آمده است معلوم میشود که معتبر مماثلة در وقت کمال شیء است یعنی وقت رسیدن او بجالتی که بنی آدم آنرا
از آن چیزی بخورند و مقاصد جزئی برای اغراض طاریه قلیله الوقوع اعتبار ندارد و پس کمال خطه و شیخ وقت پس تفاوت
و وقت کمال رطب و عنب وقت تمر و زیت است الا رطبی صلبی که تمر در سبب می شود پس آن فروخته نشود و صلاجه بیشتر است
و در قولی مماثلة این نوع در حال طبیعیه و غلبه معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سسم که خورده میشود و روغن
می شود پس معتبر مماثلة است در حالتی ازین دو حالت و صلب دانسته میشود با اتحاد اسم و اتحاد مقاصد و اختلاف صلب دانسته
با اختلاف اصول مانند دقیق خطه و دقیق شیخ و دین سسم در میث مماثلة آنرا آنش در وی اثر کرده است بطبیع یا قلمی معتبر
و فیه ما فیه زیرا که مماثلة در هر چیز در کار نیست و مماثلة معتبر در چیز نیست که مراد بنی آدم باشد و آن عاده مستمر باشد و در
ایشان باب قال بعضهم لا یفیع الخطه بالشعبه الا مثلا بمثل فحق فیها نفوذ گندم را با جوا الا هم وزن یکدیگر مالک
ابن یعلف ان سلیم بن یساف قال فی علف حماسه بن ابی قحط فقال اعلا من خطه اهلك فابتهر بها شیخ و او کاف
الا مثله سلیمان بن یساف گفت که آخر شد علف در از گوش سعد بن ابی و قاص پس گفت سعد بن ابی و قاص غلام خود را که
از گندم المذاقه خود پس خرید یکین آن جور و گیر الا هم وزن او مالک عن نافع عن سلیم بن یساف انه اخبره ان عبد الله

بن الحسن بن عبد یحییٰ قتی بعلت فایته فقال انما صدقته من خطبة اهلک بسلاما فاقیم بها سعید او لا تاخذوا مثله
 سليمان بن يسار جبرادنا من راكم كثره عبد الرحمن بن اسود بن جبري عوف تام شد علف و بار و پس گفت سلام خود را که بگزارم
 خانه خود قدر طعمای پس خریدن بدل آن جور و دیگر الامهوزن او سالک الله بلفته عن القاسم بن محمد عن ابي بصير
 مثل ذلك فاسم بن محمد از ابي بصير قتی سی مانند این روایت کرد و ترجم گوید تعقب کرد و انداز این حدیث و اذا اختلفت الاجزاء
 فبعضها كيف شئتم و او مسلم بن قتيبة مختلف شود باخماس پس بفروشد هر قسم که خواهد و اکثر علماء بر همین متفق اند و الله اعلم
باب بخودان خیال الخلد من الروایع مستانف و قبض بخلاص فی ذلك جائز است حمله کردن برای خلاصی را
 بفروختن از سر نو و قبض بدین درین هیچ کس هیچ و قبض در میان آیند و این مبادله چنین ممالک عن عبد الجبار
 سهری بن عبد الرحمن بن حوف عن سعید بن المسیب عن ابي سعید الخدری و عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
 استعمل رجلا على خيبر فجاءه بقر جديد فقال رسول الله صلى الله عليه اكل تخرجه هكذا فقال لا والله يا رسول
 انا لا تاخذ الصاح من هذا بالصاعين والصاعين بلثة فقال رسول الله صلى الله عليه لا تقبل به الجمع بالذم
 فذا تبع بالذم اهم جنبيا رسول الله صلى الله عليه وسلم عامل حصار دمی باز خبر پس آمد و انمود پیش آنحضرت صلعم قریب و آن
 بهترین اقسام تر است پس فرمود او را آنحضرت صلعم ایامه خبر از خبر این چنین است پس گفت آنروز که قدم بخدا یا رسول الله بگریه یا
 میگویی که صاع از قسم چیست صاع از غیر آن دمی گیریم دو صاع بکند صاع از غیر آن پس فرمود آنحضرت صلعم این چنین هیچ کس
 بفروشد و جمع را و جمع را مجموع از صاف رویه را گویند بمقابله و هم بعد از این خریدارین بداریم قسم جنبیا ممالک عن
 زید بن اسلم عن عطاء بن يسار انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان عاملا منكم على خير و ياخذ الصاع
 يا انما عيتم فقال رسول الله صلى الله عليه و آله اذعني في ذلك فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله انما تاخذ الصاع بالصاعين فقال
 يا رسول الله صلى الله عليه و آله لا يبيعون في الجنيد بالجمع صاعا بصاع فقال رسول الله صلى الله عليه و آله نعم الجمع بالذم اهم
 بالذم اهم جنبيا رسول الله صلى الله عليه و آله فرموده خود را و بمقابله خود را را با جمودن پس گفته شد و رخصت آنحضرت صلعم بد علیه و سلم
 هرگز عاقل شایر خبر بگریه که صاع بمقابله دو صاع پس فرمود آنحضرت صلعم بد علیه و سلم بطهید آن عامل را پیش من پس
 او را برای آنحضرت صلعم بد علیه و سلم پس فرمود او را آنحضرت صلعم ایامی بگریه که صاع بارید و صاع پس گفت آن عامل را رسول الله
 بفروشد بدست من جنبیا و جمع را این صاع بمقابله که صاع پس فرمود آنحضرت صلعم بفروشد و زید بن اسلم بعد از آن
 خریدن بداریم جنبیا و این حدیث از من التمر و هو جود و هم الجمع هو التمر و ليقال هو اخلاط زدية من التمر ترجم گوید از اینجا
 که اگر کسی نتواند بفروشد در بار منظور است مقصود باشد و از التمر صیغ مستعمل حاصل کند جائز باشد و نظر کرده نشود و ان

لا يجوز الا انما قال
 من قلنت في شرح
 السنة و هذا قول
 اهل العلم من ان
 ان بدل ثوبا من ثوب
 الا بالجنس و لا بغيره
 فضلا في غير جنس
 بغير جنسه و قد بين
 ما استاده ثم عجله
 بانكر ما جمع اليه ثم
 اختلفوا في العينة و هي
 ان يبيع الرجل السلعة
 الى اهل البيت و نقد
 ۳۲۹
 فاقض الى اهل بيتك
 قال ابو بصير و قد
 باق عطاء بن يسار انه
 من اخذ الصاع و ايا طول
 و ان يبيع بغيره من
 التمر و هو جود
 فترجم و ان يبيع التمر
 و يقال هو اخلاط
 زدية من التمر

[illegible][illegible]

و تشبیه او شود و در برابر او این قاعده از جهات قوا صد است نه از آن مسائل خلاصه بر آن متفرع است شافعی و شیخ محمد زکریا ناظر
و اما که قصد عقیده را و بوجوه گاهی بصورت عقیده را و گاهی قصد عاقله را و ایند امام الحرمین و امام غزالی گفته اند که بوجوه خرم نظام
و اسلام و آنچه برین غیر ظاهر است در دنیا آب است که حضرت صلعم و علم را تلقین فرمود علم شرایع و علم مصالح و مباحات و غیره
خبر داد لکن شرایع مقبوله تر است و در امر معروف و نهی منکر و باز خواست ولایه و احکام همان را اعتبار کرده اند و مصالح و مباح
شرایع یعنی همان است فیما بین و بین اعدایان باز خواست میشود و شرایع گاهی مقصود از آن شیخ ساختن مصالح است
بصورت معلوم باز خواست ظاهر آن متعلق شود و گاهی مقصود از آن قطع رسم فاسد است از عالم نه آنکه در هر فردی متعلق
یا مقصد بود باشد و الله اعلم پس در اینجا که عقد می باشد باعتبار علم شرایع مواظقه نیست و باعتبار علم مصالح تفصیل است اگر
نرساید مواظقه نیست و اگر رسانید و آنرا قصد بر آن بر شریع کرده است مواظقه خواهد شد یا ب باب النهی عن بیع الرطب بالتمرة

باب در بیان منع از خرقه و ختن چرا که تر با خرقه از خشک مالک علی عبد الله بن زیدان زیداً اباعیاش اخیره الله سال سعید بن

[illegible]

الحسين بن الحسين بن فروق بن جانور با جانور مالك عن صالح بن كيسان عن حسن بن محمد بن علي بن ابي طالب عن ابي
 ابي طالب عن حماد بن عيسى بن ابي بصير بن ابي عبد الله بن ابي الحسن بن ابي طالب عن ابي عبد الله بن ابي طالب عن ابي
 خواند بن ابي عبد الله بن ابي بصير بن ابي عبد الله بن ابي الحسن بن ابي طالب عن ابي عبد الله بن ابي طالب عن ابي
 ربيعة بن ابي عبد الله بن ابي بصير بن ابي عبد الله بن ابي الحسن بن ابي طالب عن ابي عبد الله بن ابي طالب عن ابي

مثلاً شخصي قصاصاً كويد كچه قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود و صواب گردید بیت ظل پس این شخص گوید که این گوشتند ازین
بیت ظل از لحم بگیر اگر زیاد ازین برآمد پس آن از آن است و اگر کم برآید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در نصیبت
حدیث موافق قیاس است و الله اعلم باب محرم بیع المزابنة والمحاقلة حرام است بیع مزانبته و بیع محاقلة و آن بیعی است که مرد
ای را بزم از آن را بدارد و دیگری بخرید شخصی را از خرمایان و شخصی دیگر بآید و آنرا تخمین کند در دل خود و برود پیش
صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا طبعاً استقدر خرص میشود پس زراعت یا طبعاً بمن ده و اینقدر حب خشک که اجدا
ساخته و خرمای خشک کرده بودیم پس مرد در جیبی شود و بگوید اگر داد و بستاند نمایند و این حرام است و علت نزدیکی شافعی است
و نزدیک مالک و مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمزابنة بیع التمر بالتمر كيلاً و بیع الکیم
بالزبد كيلاً رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبته و مزانبته فروختن ترست بتر یعنی خرمای تر بخرمای خشک و بیع الکیم
مرد و بشرط کیل یعنی بقدر سبانه او مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفيان مولى ابی احمد عن ابی سعيد الخدري ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمحاقلة و المزابنة اشتراء التمر بالتمر في ثلث النخل والمحاقلة كراء الأرض بالخطبة رسول الله صلى الله عليه وسلم
منع فرمود از مزانبته و محاقلة و معنی مزانبته خرید کردن خرمای تر ترست بخرمای خشک و آن خرمای تر در سبزه خرمایان هماده باشد
و محاقلة بخرایه گرفتن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن السيدان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة
والمحاقلة و المزابنة اشتراء التمر بالتمر بالمحقة قال ابن شهاب فيما قال سعيد بن المسيب عن السيدان اشتراء التمر بالتمر
بالذهب الورق فقال لا يا سبيذ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبته و محاقلة و معنی مزانبته خرید کردن
خرمای تر ترست بخرمای خشک و محاقلة خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسيب

از اگر دیگر فتن زمین بزر و فقره پس گفت هیچ بانه نیست بآن قال مالک و نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المزابنة
و تفسير المزابنة ان كل شيء من الخراف الذي لا يعلم كيل ولا وزنه ولا عدده البعير شيء سمى من الكيل والوزن والقدر
وذلك ان يقول الرجل للرجل يكون له الطعام المصبة الذي لا يعلم كيله من الخنطة والتمر وما اشبه ذلك من الخنطة
او يكون للرجل السعد من الخنطة او النوى او القضيح العصفرا و الكرشف و الكتان او القرم وما اشبه ذلك من
السلعة لا يعلم كيل شيء من ذلك ولا وزنه ولا عدده فيقول الرجل لرب تلك السلعة كل سلعة من هذه او من
يكيلها او وزن من ذلك ما يوزن او اعد من هذا ما كان بيد ما تقص من كذا وكذا اصاعاً التسمية يعنيها او وزن كذا وكذا
رطلا او عد كذا وكذا فما تقص من ذلك فليعد من هذا او قيل تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو من غير ما تقص من ذلك

على ان يكون له ما زاد فليس لك بيعاً ولكن الحاقطه و الثمر و القمار و هذا لانهم يشترطونه شيئاً شيئاً آخر و لكن فعلى ما سئل
من

[illegible]

١٦ قلنت
 يا محمد بن حنفية
 طالعك حسن البخل
 الشافعي في القدر
 على الرحمن في الدين
 على الحسن في العلم
 ومن نام ما لم
 صاحبه لم يمشيه
 قبل التحلة لم يمشه
 ويغفر من مشربه
 بعد ما لم يمشه
 هؤلاء لعمري
 في النار
 قال ابن ابي عمير
 المشتري قال الحلي
 والقدسيين صان
 الربا لم يداري الله
 صلى الله عليه وسلم
 امرؤ فخره الجحيم
 وحبب
 فخره على استغفار
 الياسمة الا ان التي
 فذلك الثمار لا يملك
 الا الرب

نهادیدان ابیعلی الطحاوی علی الاصل فقال سعيدها تريدان توفيهن من تلك الاذواق التي اتبعته فقال نعم فنهاه عن ذلك
جميل بن عبد الرحمن گفت سعيدها را بريدن من مردی ام که خريد ميکنيم از عطا ما نيکه داده می شود مردمان را در قرية که بخمار
است قدریکه خدا استخالی خوشه است بعد از آن منيخوهم که بفروشم طعام را که در زمينه است بر من تا ميکند کيس گفت او را سعيدها بخوار
که ايفا کنی ايشان را از عطا ما که خريد کرده آنرا گفت آری پس منع کرد او را سعيدها بن لميبت بن سبيح با اي بخور ذبيح طعام استخر

قبل قبضه جائز نیست فروختن طعاميکه خريد کرده باشد پيش از آنکه قبض کنی آنرا **مسألة** الك عن نافع عن عبدالله بن عمر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يستوفيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که خريد کرد طعامی را پيش
نفرودش آنرا تا آنکه قبض کنی آنرا **مسألة** الك عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ابتاع
طعاما فلا يبعه حتى يقبضه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که خريد کند طعامی را پس بايد که نفرودش آنرا تا آنکه قبض کنی آنرا **مسألة** الك

عن عبدالله بن عمر انه قال كنا في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم نبتاع الطعام فيبعث علينا من يامرنا بان نقل من المكان الذي
ابتعناه فيه الى مكان سواه قبل ان يبيعه عبد الله بن عمر گفت بوديم در زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم که خريد ميکرديم طعام را بخرم
می گماشت بر کسی که بفرايد نقل کردن طعام از جائيکه خريد کرده بوديم آنجا بسوی جايي ديگر بخير آن پيش از آنکه بفروشم آنرا
غرض از نقل است که خيال خالص تمام شود و قبض بوجود آيد **مسألة** الك عن نافع ان حكيمة بن خوام ابتاع طعاما احو به

عمر بن الخطاب للناس فباع حكيمة الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فزده عليه وقال لا تبع طعاما
الا يتبعه حتى يستوفيه حكيم بن خزام خريد کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت حكيم بن خزام
پيش از آنکه قبض کند پس سديد اين خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر اين بيع را بر حكيم گفت مفروش طعامی که خريد
کرده باشی پيش از آنکه قبض کنی آنرا **مسألة** الك انه بلغه ان صكوكا خرجت للناس في زمان عروان بن الحكم

من طعام الحار فقبأ به الناس ثلث الصكوك بينهم قبل ان يستوفوها فدخل زيد بن ثابت ورجل من اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم عروان بن الحكم فقال لا تحل بيع البوايا مروان فقال احويا لله وما ذاك فتأله هذا الصكوك تبأ

الناس ثريا عوها قبل ان يستوفوها فبعث عروان المحسن يتبعونها لانه تعرفوا انهم ايتوا الناس ويردونها الى اهلها
خبر رسيد بامام مالک که براتهار برآمدند برای مردمان در زمان مروان بن الحكم از طعام جار و جار ديهي است بر ساحل دريا که
گفتي آنجا فرو می آرند پس بايد که خريد و فروخت ميکردند مردمان آن براتهار در ميان خویش پيش از آنکه قبض کنند
پس داخل شدند زيد بن ثابت و شخص ديگر از صحابه آنحضرت صلعم بر مروان بن الحكم پس هر دو گفتند آيا لعل بيع ربارا
ای مروان پس گفت مروان پناه ميگيرم بخدا و جيت اين سوال پس گفتند اين براتهاست که خريد کردند از مروان

[illegible]

قلتم
 يا اهل العلم
 قالوا هذه الآية
 كلها فكم رضى وكم
 ينفع من اشخاص
 لا ينفذوا عندها
 رضى الله تعالى عنكم
 والله صلى الله عليه
 وسلم من اجل ذلك
 وهو من الشايع
 وعن الملا فقه
 في البصر والظاهر
 وهي في صلات
 ٣٢٠
 الفيل
 قلتم
 يا اهل العلم
 قالوا هذه الآية
 كلها فكم رضى وكم
 ينفع من اشخاص
 لا ينفذوا عندها
 رضى الله تعالى عنكم
 والله صلى الله عليه
 وسلم من اجل ذلك
 وهو من الشايع
 وعن الملا فقه
 في البصر والظاهر
 وهي في صلات
 ٣٢٠

الكلية في سبيل الشافعية
حرام وقابل ابو جعفر
وربما من متلفه

العبد بشر الا عتق اياها ^{بشر} است خرید کردن ^{بشر} بدهد بشر از او کردن مالک ^{بشر} عن نافع عن عبد الله بن عمر عن عائشة
 ام المؤمنين ارادت ان بشترى جارية فتتقها فقال اهلها انبعاها اعلى ان يكون ولاءها لنا فذكوت ذلت رسول الله
 صلى الله عليه فقال لا يملك ذلك انما الولاء على اعتق حضرت عائشة خواست که خرید کند کنیزکی را تا آزاد کند او را گفتند
 خداوندان آن کنیز که میفروشتیم از بدست تو بشرط آنکه ولاء او برای ما باشد پس حضرت عائشه ذکر کرد این ماجرا و در حق
 صلوات الله علیه تسلیم فرمود حضرت صلعم باز در ترا سخن ایشان یعنی از خریدن کنیز که غیر ازین نیست که ولاء کسی است
 که از او کردی ^{بشر} مالک عن مجیر بن سعید عن عمة فی هذه القصه جاءت بريدة لتعین عائشة فقالت عائشة ان
 اهلك ان اصيب لم يملك منك صیئة واحدة واعتقت فقلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتريها واحتقها ما انما الولاء
 لمن اعتق مختصر بریده آمد طلحه نگاری میکرد از حضرت عائشه در مال کنایه تسلیم گفت حضرت عائشه اگر دوست دارید
 خداوندان تو که بریزم در دامن ایشان بخت تو بکند غرض از او کنم ترا جان کنم پس فرمود حضرت صلوات الله علیه تسلیم خرید
 او را و آزاد کن غیر ازین نیست که ولاء برای کسی است که از او کردی ^{بشر} مالک عن النبی عن بیع الغیر در بیع میس که در وی فو فی غیر
 مشتری باشد ^{بشر} مالک عن ابو حازم بن یزید عن سعید بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشترى عن بیع الغیر
 رسول الله صلعم منع فرموده از بیع غرضانند آنکه بفروشد آنچه درین دریاست با داهی و آنچه برین درخت شب میگذرانند
 از مرفان و غیر آن از آنچه بقدر تسلیم نباشد قال مالک ومن الغیر والمخاطرة ان بعد الرجل قد ضلک دابة او البق عذرا
 وشیء من ذلك فحسب دینار اقول رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشیرین دینارا فان وجه المبتاع ذهب من البایع ثلثون دینارا
 وان لم یجد ذهب البایع من المبتاع بعشیرین دینارا قال مالک وفي ذلك ايضا عیسا آخر ان تلك الصالة ان وجد المبتاع دینارا
 ام نقصت ام ما حدث بهما من العیوب فهذا اعظم المخاطرة قال مالک والا فوجدنا ان من المخاطرة والغیر اشتريها
 فی بطن الاناث من النساء والولد اب لا یدرجی بخرجه ام لا یخرجه فان خرج لم یلد وایكون حسنا ام قبیحا ام
 ام ناقصا ام ذکرا ام انثى وذلك كله یتفاضل انکان علی کذا فقیمته کذا وان کذا فقیمته کذا گفت مالک از محمد زبیر بن
 ودر خطر انداختن مشتری آنست که قصد کند مردی که کم شد جان و زوایا که بخت عظام او و بهای چیزهای از او بخراید بسیار
 پس بگوید مردی من میگیرم از او تو بهیست دینار پس اگر یافت آنچه را مشتری بکشد از بایع سی دینار و اگر نیافت از
 بر دینار از مشتری بخت دینار گفت مالک درین عیبی دیگر هم هست اگر آن جانور کم شده یا عظام گر خیزه یافته شده است
 نمی شود که زیاده شد یا کم شد یا چیزی رسید او را از عیب پس این عظم مخاطره است گفت مالک امر می کند بهیست نزدیکی است
 که از جمل مخاطره و غرض خرید کردن چیزیست که در شکم مادر است خواه از نر باشد خواه از ماده جانوران برای آنکه دانسته می شود

فصل

مخرج شد تا فرود شد راجح وقت پس شهری میگید و از کنگار این سراغ را از من تا بفرستم آنست یعنی پیش خانی قلع می کشید
 است که شخصی ملاقات کرد کتابخانه کوی آمدند سراغ را بسوی شهر پس بی خبری خود را از ایشان پرسید از کنگار مثل شهر شوند مخرج مخرج
 معلوم نمایند و او را اختیار باشد اگر عینج بداند **باب** النهی عن التصویة و حکم المصراة در منع از صیقل کردن شیر و در میان
 باز و حکم جانور دیگر صیقل داده شد شیر پستان او را **مالک** عن ابی الزناد عن ابي هريرة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
 قال لا تصی الا بل العظم فمن ابتاعها بعد ذلك فهو بخير النظرين بعد ان يحلبها فان رعيها امسكها وان سقطها
 ردوها وضاعا من غرضه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود جمع کنید شیر را در پستان شیران و بزها پس هر که خرید کرد و او را
 که شیر در پستان وی جمع کرده باشد بعد از این کار پس او را بخرست عمل کند بهترین در دود شیر بعد از آنکه بدو شد و از آنکه پسند
 از آنکه بار دارد و اگر ناپسند که او را از او نماید و رد کند همراه وی کیصناع از خرم و تقصیر خرابداری است که از آن تر شود و از آنکه
 سرچشم گوید یعنی بدو حد نصیر حرام است و حکمت در تحريم طبعين است پس جیس با فاقه و تحمیر و در تسویه شعور و حی سبزه
 مانند او باشد و در حدیث نصیر ابل و حتم واقع شد و بقر مانند او است بغیرشده و یا جابریه و اما آن نیز مانند او است فیه
 و جابان اقوی نزد یک فقیر عدم حمل بر او است زیرا که این در حیصورت کم است که مطلوب شود و امور نادره الوقوع را
 بکثره الوقوع حمل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر اگر است که اختیار نموده باشد تا سه روز بعد از حلیف مسلم فهو باخیار ثلثة ايام
 و انما قوت دیگر مانند قرمیتان شد زیرا که در حدیث مسلم آمده لاسر ایس معلوم شد که ذکر قرص ویرست و تعیین **باب**
 تحريم التطفیف فی الکلب و الذون حرام است کابیدن حی کسی در چانه و تر از او قال الله تعالی و لیل المطففین الذین اناکله
 علی الناس لیستوفون و اذا کالوا هم اود و لو لم یخسروا و الا یظن اولئک انهم من یعوقون لیوم عظیمه و یوم یقوم الناس
 و لیل العلیلین و فای آن کم کنند که از او قتیله نموده بگیرند بر مردمان تمام بگیرند و قتیله نموده میدهند ایشان را با بخیر
 میدهند ایشان را از بای میرسانند ایشان را اعتقاد ندارند ایشان که ایشان را بخیر خواهند شد و در روز بزرگ
 استاده شوند مردمان پیش پروردگار عالمها **مالک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن السیب یقول اذا حشمت
 ارضا یوفون المکیال و المیزان فاطل المقام بها فاذا حشمت ارضا یتقصن المکیال و المیزان فاقول المقام بها
 سعید بن السیب و قتیله بری بری که اهل آن تمام می بیایند پیان و تر از او را پس در آن قیامت در آن برین
 بری بری که اهل آن ناقص میباشد نه پیان و تر از او را پس کم کن اقامت را در آن یعنی تا شوی آنها بتوزنسد
 لیس عن عظم الدینار و الدار هم **باب** در منع کردن از بریدن و دنیا و دریم یعنی ناقص کند نموده و غیر آن **مالک** عن
 یحیی بن سعید انه سمع سعید بن السیب یقول عظم الذهب و الفضة من الفساد و الا یحیی سعید بن السیب و یحیی بن سعید
 یحیی بن سعید انه سمع سعید بن السیب یقول عظم الذهب و الفضة من الفساد و الا یحیی سعید بن السیب و یحیی بن سعید

وفي الزيادة التفتت
على الفور بغير
إياد فان لم
تستدرك اليها
صانع تودد
ان الصانع
بكثرة الدين
شرح المسئلة
قال العوضه
لما جاءه سيب
التصريح والبيان
ها بالعباس
الى الجاني

طوبى لمن
يرسب في
مياهه
خبر الدين
من قاتل
وطبى اهل العلم
من قاتل
قال محمد بن يعقوب
والنابا بن يعقوب
وراه كراهه
اصح من طباى الى الدار
التي تصير فيها الدار
والنابا بن الطاهر
عندى ان المراد
قطبها بالبرد
ليبقى صوته
ويبقى وزنها
فلا ينطق
اهل الجاهل
والله اعلم
التفويض
كلواهم الى
وزناهم او
لهم

وافر از صف در ارض است ترجم گوید مراد از فروخته ترجم قطع و نیاز دریم است که صورت دریم و دنیا را بظاهر خلل نکند و باقی
 ماند بر بنیته اصلیه خود و وزن آن کم نشود تا تعظیف کند ما من نقصان صاحبها ما و الله اعلم **باب النبی عن بیع الخمریان** ما یست
 کرون از فروختن خمریان و عربان درمی گویند که مستتری در اول عقد یا بیع به بد آن شرط که اگر عقد تمام شد از جمله شرین
 وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطیه باشد بغیر بدل مالک **عن الثقیفة عذرة عن عبد بن شعيب عن ابيه عن حماد بن ابي اسد**
صلی الله علیه و آله عن بیع الخمریان رسول الله **صلی الله علیه و آله** فرمود از بیع خمریان قال ما ملک و ذلك فيما روى الله علم ان یست
 الرجل العبد او الولیة او سكران لا یقبل الا بشراة من الله لا یقبل الا بشراة من الله لا یقبل الا بشراة من الله لا یقبل الا بشراة من الله
 من ذلك علی انی ان اخذت السلعة او رکت بها تجاریت منك فالذي اعطيتك من عن السلعة او من كراء الدار
 وان تركت ابتیاع السلعة او كراء الدار فما اعطيتك فهو لك بغیر شیء گفت ما لك این بیع در اینجا بی میم ما و الله اعلم
 که خرید کند مروی بنده را یا کثیر که را یا که رایع بگیرد جانوری بعد از آن بگوید شخصی که خرید کرد از وی یا که رایع گرفت از وی
 ترا دیناری یا دیمی یا کثیر از آن یا کثیر از آن برین شرط که اگر قیمت آن متاع را یا سوار شدیم خبری را که رایع گرفتیم از تو
 و آدم ترا و قیمت متاع وضع خواهد شد یا از رایع جانور باشد اگر ترک کردیم خریدن متاع یا که رایع جانور را بیخ و آدم
 پس از آن است بغیر بدل چیزی مترجم گوید و بر همین اند اهل علم **باب** لا یكون بیع الا مئة المروجة طلاقا و الجارح
 و دهها بهذا العیب یعنی شود فروختن کثیری که در نکاح کسی داده شد طلاق او و جاریست رد او و این عیب مالک **عن**
ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدى عثمان بن عفان حادية و لهما زوج ابناهما بالصمة فقال عثمان لا اقر بها
 حتى یفاد قها و یجها فارضى ابن عامر و یجها فقارها عبد الله بن عامر بدیه و رستاد عثمان بن عفان کثیر کی را
 و او را زوج بود خرید کرد عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزد یک شوم با او تا آنکه جدا شود و نزد
 زوج دی پس یعنی ساخت عبد الله بن عامر زوج او را پس جدا شد از وی **مالک** **عن ابن شهاب** عن ابی سلمة
 بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع ولیدة فوجدها ذات زوج فودها عبد الرحمن بن عوف
 خرید کرد کثیری پس یافت او را خداوند شوی پس در کرد او را مترجم گوید و همین است نه بیع جهود علما یا بیع استثنای
 فالبیع اذا كان معلوما اجازت بیعتنا کردن چیزی و بیع و قی که باشد مستثنی معلوم **مالک** **عن دبیة بن ابی**
عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان یبیس ثم حایط و یستثنی منه قاسم بن محمد غیر رخت میوه بستان خود و بیعتنا
 میکرد از آن **مالک** **عن عبد الله بن ابی** یكون حید محمد بن عمرو بن حزم باع شرا حائط له یقال له الا فراق باربعة
 آلاف درهم و استثنی منه بستان مائة درهم علی امیر بن عمرو بن حزم رخت میوه بستان او را خود گفته میوه او را فراق

فروخت مگر آنکه میدانست در آن عیبی پس نهان نداشت آنرا پس باید آنست عیبی را و پوشیده داشت فایده میکند او را شرط بر آنست
درست چیزی که فروخت زد که در ده روز بروی منکریم گوید از صلی اندر چند را بعد شرط بر آنست از فروغ خیار عیب است سخت در خیار عیب
گویم بعد از آن در سبک ما نحن قید نهان استحقاق اندر آنکه اگر در میان عیب باشد پیش از بیع و مشتری باید از بیع بر آن مطلع شود و او را
میرسد و عیب او عیب چیزی است که در ضمن بیع غالب عدم است و او ناقص میکند عین بیع را یا قیمت او را و قید علیه
عدم خود است که هر نوع مخصوص است باصفاتی و فقد صفات نوعی در نوع آن عیب نیست مثلاً غده و حسن صورتی که در نوع
خوس یافته میشود در حار است و همچنین حسن شمائل که در نوعی حاصل است و عیبی یافته نمی شود پس بیافین صفتی که در نوع گیر
یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد قسم می تواند بود آنچه زاید میکند قیمت را و عین را و آن
کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب است و آن اطلاع کرد الا بر آنچه ناقص نیست او یا عین او باشد تقدیم
عیب بر ملک مشتری ضروریست و الا خیار حاصل نشود و تقدیم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد مثلاً
که مثل قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد بیعت از میان با بیع نیست و اگر بعد قبض پیدا شد و مشتری است بسبب این مثل
قطع یا بر سر قی یا بالقطع که پیش از قبض بود بیعت حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است پیش از علم
رجوع کند یا بر عیب و اگر عیب معلوم شد بعد از آن ملک هنوز رد ممکن است پس با بیع را می رسد که ارش ند و در مطالع عین
در عیب مغرور مصالح بیع است پس ضروری باشد و میباید در بیعت لازم بود چون این مسئله معلوم نماید که در حد
باب یک احتمال اینست که شرط بر آنست بیع فایده میکند و بر بی میگرداند از بیع عیبی که نگردد نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد
بر این عمر دیگر آنست که بر بی می شود و از بیع عیب لهذا ابن عمر خاص کرده و بر در رضا ند و آنکه حضرت عثمان بروی بخودن سوگند
نمود و اظهار آنست که شرط بر آنست بر بی می شود و از عیب باطن در حیوان که از اینند اند و از عیب عین حیوان زیرا که در حیوان صحت و عدم
نباشد و با حیوان که با بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بیع خود و وثوق حاصل کند تا مصالح بیع برود متوجه شوند و فیه نظر زیرا که
غیر حیوان نیز محمل عیب باطن میباشد و با بیع میخواهد که وثوق حاصل کند و الله اعلم و از عیب عین بیع نیز که مشتری متحمل است از عیب
آن در بیع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهت تقصیر است پس حاجت شرط نیست و عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که در بیع
معلوم باشد متراویخت است و بمنزله تقصیر و حصول وثوق بر تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
احتمال زیرا که سوگند داد و تقدیم با بیع و ما بر داعی علم پس عبدالله بن عمر قسم بخورد از جهت توجع و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی
پس دانسته شد که علم را دخل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم یا ایها المتقون الله را دانسته
عبد الخریف بعضی فی ذلک و قتیله محتج باشد و بیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود در آن قال مالک الا حسن

تشدید به حبس یا توبه نماید بآنکه بکفر یا جادیه و غلبه و ذلالت الامر الذي كانت عليه الجماعة بيلد و ذلك لوان رجلا
 اتباع عبد الله في دار اقامة بنيها ثمانين العبد اضعا فاقترحه بوجهه مؤدته و ذل ولا يحسن عليه جارة فيما عمل ذلك فلك
 تكون له الجارة اذ اجتمع من غيره لانه ضامن ^{له} كلفت مالك حتى مريخه يركب غلامى راسين جريسا زود و را جاره بزرگ يا جاره
 بعد از آن بيادوران غلام عبي را کرده شود بسبب آن عيب آنکه او را ميرسد و کردن غلام بسبب عيب باشد براى او جاره
 غلام و صنعت آن و دين است نجس که بود بدران جماعت علماء و شهر را و اين حکم بنابر آن است که اگر شخص بجز غلامى راسين بنا کرد
 غلام براى مشتری سرانى را که قيمت بنا را آن بقيت غلام چندان باشد پس از آن يافته شود در آن غلام عيبى که در ديدان عيب
 شرح ممکن باشد و کند آن غلام را و شمار کرده شود از غلام پرشترى اجرت آنچه خدمت کرده براى او پس برين قيا من باشد
 او با اجرت غلام چون اجير سازد براى غير خود زيرا که او ضامن است مرا آن غلام را يعنى مثلا اگر غلام دارين اثنا هلاک ميشد از مال شتر
 ميشد و اگر خيانتى ميکرد ارش آن بر دهنده شترى بود و لغتم بالغرم شتر هم گويد بهمين است مذمب جهيم علماء ^{يعين} باب اختلاف المشتري
 باو اختلاف کردن باييع و شترى بايکديگر **مسألة** ان بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 ايا بيعتين تبايعا فالقول ما قال الباييع او يترادفان عبد الله بن مسعود كفت كرسول الله صلعم فرمود هر دو بيع و شتر کننده را بايک
 معا در يزد و فروخت کرده يعنى بعد از آن اختلاف کردند و گواه ندارد پس سخن معتبر همان است که باييع كفت يا اينست كرو كنند
 بيع را يعنى اگر بعد شترى حق ظاهر شد بر قول باييع اعتماد بايد كرد و قال مالك الامر عندنا في الاجل يشترى السلعة من اجل فيختلف
 في الثمن فيقول الباييع بعثكم ابشروا دنا نيز و يقول المبتاع ابيعتم هاهنا كجسته دنا نيز و يقال للباييع ان شئت فاعطها
 المشتري بما قال وان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلعتك الا بما قلت فان حلف قيل للمشتري اما ان تاخذ السلعة بما
 الباييع و اما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف برضى منها و ذلك ان كل واحد منهما مدعى على صانع ^{مسألة} كفت
 حكم نزدیک مادر حق شخصه كخرید میکند ساعى را از شخصه پس اختلاف میکند هر دو باييع و شترى و قيمت پس ميگويد باييع فروختم بدست تو
 از ابد و دينار و بگويد شترى خريدم آنرا از تو بپنج دينار است ك گفته شود مر باييع و اگر خواهى پس بدو امتناع و المشتري در بدل آنچه
 و اگر خواهى قسم بخور بخي اگر نفر ختم متاع را بپنج ختم و اگر سوگند خورد گفته شود مر شترى را بكي از دو كار كن يا بكيه متاع را بپنج كفت باييع
 و يا سوگند بخور بخي اگر خريدم نكرم آنرا بكيه ختم پس ك سوگند خورد و بى تعلق شد از آن و اينجا هم از جهت است كه هر كدام از باييع و شترى
 مدعى است بر صاحب خود شترى كويد بهمين مذمب شافعى و امام محمد بوى در اين مذمب جوع كرده دشافى فرق نكرده است و بصورتيكه
 قائم باشد و بصورتيكه تلف شده باشد و مذمب ابو حنيفة است كه اگر مبيع تلف شده باشد قول اصل شترى باييعين و بر باييع حلف قيمت
 هر دو جانب در صورتيكه مدعى ميتواند شد بلكه باييع فقط بر شترى مدعى ميشد و شترى انكار آن مى ورزد و البته على المدعى و باييعين

ولا تأخیر فان دخل ذلك يوم او ضيعة او تأخير من واحد منهما صار بيعا يحل له ما يحل للبيعه المحرم البيع وليس بشركة
 ولا بتولية ولا اقالة ^{له} كفت ملك وكل من زكيا انت كبيع باك نيت بعقد شركت وعقد تولية واقالة بيع وطعام وغيره ان قبض كند
 صاحبين حقوقا يكند وتكيد نقد باشد وان ربحي را زائد كند ونقصاني را زير شمار و پس اگر دخل شود از اين حقوق زياده ربحي
 يا وضع نقصاني يا غيري از بجانب بيع يا من اين عقد بيع كند وحلال يكند آنرا هر چه حلال يكند بيع را حرام يكند آنرا هر چه
 حرام يكند آنرا از اين حقوق و بچر يكند بشد مترجم كويد حقيقت شركت آنست كه شخصي متاعى را بخرد و ديگر يار بعضى متاعى شركت
 خود سازد و بعضى آن چه در حصه بعضى واقع شده است از من قوليه است كه بغير قصد آن متاع را قبل بخرى كرده است بدلت
 بلا زياده ونقصان واقالة فتح بيع است و در كردن بيع و شمن از هر جانب الله اعلم باب حرم الله الربوا حرام كرده است خدا
 ربوا قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقوموا الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك باهم قالوا انما البيوع
 الربوا واحل الله البيوع وحرم الربوا فمن جله موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن عاد فاولئك هم الصادقون
 نعم فيه خلل ان انما كند ميخوند سود را بر تخير نياز قربا و فروگرا چنانكه ميخورد كيد و ديوانه كرده باشد او را شيطان بسبب سبب
 اين بسبب است كه ايشان گفتند جز اين نيكست كه تجارت مانند سود است يعنى تجارت و سود برابر است بجهت وجود منفعت در هر دو
 و حلال ساخته است خدا تعالى تجارت را و حرام ساخته است ربوا را پس هر كه رسيد با و ميدي از جانب پروردگار و پس باز نام
 از خوردن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از بنى يعنى سترداد آنچه خورده است هميش از آية تحريم لازم نيكست و كار او كشته
 شده بسوى خداست اگر خدا چنانكه مى خورده و هر كه مى خورده بسوى خوردن سود پس ايشان هستند گان و درخ اند ايشان انجا جاويدا
 بحق الله الربوا و ربى الصدقات والله لا يحب كل كفار اثيم و هر كند خدا تعالى بر كست سود را زياده يكند بر كست و ثواب
 قصدا و خدا دوست ميدارد هر كس سپاسد اگر نه هر گاه ان الذين امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزكاة لهم اجرهم
 عند ربهم و كما خوف جلهم كند ميخوند ه ه را نيتا نكاهان اند و دكار گويى شايسته كرده اند و بر پا داشتند نماز را و دادند
 زكوة را ايشان زاست فرد ايشان نزد يك پروردگار ايشان و نيكست بهر چه ترس بر ايشان و نه ايشان اند و بگين شوند يا ايتها
 الذين امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقى من الربوا ان كنتم مؤمنين ه اى مسلمانان بترسيد از خدا و ترك كنيد هر چه باقى مانده
 از ربا اگر مسلمان هستيد فان لم تقبلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلكم رؤس امواكم لا ظلمين و لا
 پس اگر نكرديد اين فرمان الهى را پس خبر و ارشاد شويد بچنانچه از جانب خدا و رسول او و اگر توبه كنيد پس شما رست صل ما لها و شما
 شما غم نكنيد و بر شما ظلم كرده نشود و ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة و ان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون
 و اگر موجودايد صفت كنند پس لازم است براى او همت دادن تا وقت فراخ دستى را نكند و صدق يعنى ابرار كنند بهتر باشد شما

قیس المکی عن مجاهد انه قال اسئلک عبدالله بن عمر عن رجل در اتم ثقه فضاہ در اتم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله
هذه خیر من در اتمی التي اسئلک فقال عبدالله بن عمر قد علمت ذلک ولكن نفسي بذلک طيبة قرض گرفت عبد الله
بن عمر از شخصی در اتم را بعد از آن او را کرد و در اتمی که بهتر بود از آنها پس گفت آن مرد ای ابا عبد الرحمن این در اتم تو بهتر اند
از در اتمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر هرگز ندانسته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن تحکم
کوید رضی الله عنه سلف اینجا یعنی قرض است و معنی قرض تملیک شیء است بآن شرط که رد کند بدل او را و آن بیع است
بلکه عقد است که ابتدا یعنی تبرع داد و آخر آن معنی مبادله و لا بد است از صیغه و ال بر آن مانند اقرضتک اسئلک فذه مثله
و ملک علی ان ترد بدل و اصر فنی حاجتک و رد بدل فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض اینجا یعنی لفظی باشد که
قراین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاظا گفتیم و اگر ثانیاً اخلاف کنند یکی گوید میده بود دیگری گوید
قرض قول صاحب المال همین معتبر است و لا بد است و مقرض از اهدیه تبرع و جایز است قرض در هر چه سلم در آن جایز
از حیوان و غیر آن از آنچه بوصف شناخته شود و در قرض خبر اخلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر خوف اهل
شهر علم بوصف دی باشد و در مثل رد مثل لازم شود و در مقوم نیز رد مثل جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکر را قرض گرفتند و نزدیک رد بکر جفتند و نیاقتند پس باعی را دادند و جایز نیست
اقرض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض کسر یا آنکه در شهر دیگر رد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن
ابیطالب شرط فرمودند بطلان عقد یا بشرط اجل مسمی درست است یا نه ظاهراً روایات موطن در منع است زیرا که
گفته فلا تشترط الاقضاء و ظاهر قرآن عظیم جواز است اذا تدانیم بدین الی اجل مسمی فاکتبه زیرا که شامل
قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک میشود و قبض و در سلم و قرض اگر ارد از شرط و طاهر
کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم بدین سلعاً حاضر نمود و بنوعی
نرسیده است حکم آن از حدیث موطن که در قصه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل
ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض و یا است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد
و مودی اعرض صحیح است بکر کرده شود بر قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت
لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را مؤنه حل باشد یا رد عدم اخذ در اینجا عوض صحیح باشد و الا جبر کرده شود
بر قبول مقدمه گاهی قیین کرده میشود مشن را به بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوع باشد تولیته و مشارکت
و مراجه و مخاطبه و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتراک به ذکر کردن مراد باشد و اگر با قیام علی

النصر فيه
فمن هو
موراج و
نصير
قوس من
بيل احمد
قلو شراي
ان لا يرد
شماطه
خطا لمر
الحقوق
وهل استفاد
الشكاك
قلت

قال عليه السلام
 قال النبي صلى الله عليه
 وسلم قال كعب بن مالك
 اني جئتكم يا كعب بن مالك
 يا رسول الله فاستأذنيني
 ان تضع الشئ عن يمينك
 قال كعب بن مالك يا رسول
 الله قال نعم فافضه وهذا
 صلب على النصف وصمناه
 الا برأى عن النصف فقال
 بهل العلم في النصف فقال
 بين هذا ولا تارة في الآراء
 في المجلد وهذا في الحال

٥٨
وَمِنْ كِتَابِ الرَّحْمَةِ تَقْفُلُ عَلَى
عَلَى مَنْ كَانَ لَهُ دِينَ عَلَى نَسَبِ
إِلَى أَجْلِ فَلَا يَجِزُ أَنْ يَجْزِيَهُ
بَعْضُ الدِّينِ قَبْلَ أَجْلِ الْبَعْضِ
الْبَاقِي وَكَذَا الْوَلَا يَجِزُ أَنْ يَجْزِيَهُ
قَبْلَ أَجْلِ الْبَعْضِ الْبَاقِي
وَبَعْضُهُمْ أََوْ عَلَى الْبَعْضِ
أَوْ عَلَى الْبَعْضِ الْبَاقِي
وَيَقِطُّ الْبَعْضُ وَيَجْزِي الْبَعْضُ
حَتَّى الدِّينِ أَعْمُ الْقَضِ
حَتَّى الدِّينِ أَعْمُ الْقَضِ
الْقَضِ لَا يَجْزِي فِيهِ شَيْءٌ
وَالسُّبْحُ الثَّانِي الْمَوْجِدُ
وَالسُّبْحُ الثَّانِي الْمَوْجِدُ
فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى كِتَابِ
الرَّحْمَةِ عَلَيْهِ

اگر در اجاره کتیا ل دلال حاضر من رفاه و تصد و صباغ و مسائر اخراجات که بر این استر باج کرده است تمام من معبر
 اگر زبانی با بایع شمن دانسته بود آن خلاف واقع ظاهر شد یا عیبی حادث شده است یا علقی دیگر در وقت عقد
 غیر قیست است مانند اجل ظاهر شد و قول آمده است توفیق بواقع و لزوم آنچه بیان کرده است نظر بعام و در بیع اول
 باینکه برهنی شده است یا آنچه بایع تقریر کرده **باب** اذا سلف سلفا فلا يشترط ان يعطيه في بلد اخر وقتيكه
 من من به فرض الریس باید که شرط نکند آنکه بدو در شهر دیگر **مالک** انه بلغ ان عمر بن الخطاب قال في رجل
 طبع ابا علي ان يعطيه اياه في بلد اخر فله ذلك عمر بن الخطاب قال فاین الحکل یعنی بخلافه عمر بن الخطاب فرمود در
 در یک فرض اد طعام البشرط آنکه بدو در آن طعام در شهر دیگر پس ناپسند داشت آنرا حضرت عمر گفت پس
 مرد برداشتن آن شهر دیگر ترجم گوید رضی الله عنه در باریه که گفته سفاح آمده است و آن فرضی است که مقصود
 مقصود بآن استفاده سقوط خطر راه باشد و فی الانوار ما حاصله از شرط قرض آنست که قصد منفعتی نکند پس اگر
 بشرطی که بدو در شهر دیگر و قرض زدن عوضی باشد از خوف یا زباده نرخ یا غیر آن فاسد است لایک التضرع
باب اذا ابتاع ثمنه ثوبا لا يجوز ان ينقد قبل الاجل علی ان یخط البایع شیئا من حقه و قتیله خرید که در قیمتی
 تا میعاد جایز نیست که بفصل ببرد قرض را پیش از ابدان میعاد بشرط آنکه نکند فروشنده چیزی از حق خود **مالک**
 الزناد عن یس بن سعید عن عبید بن ابی صالح عن ابی السفاخر انه قال یعت بثلث من اهل دار الخلة الى اجل اربعة
 الخرج الى الكوفة فصرها على ان اضم عنهم و یقیدونی فسالته عن ذلك زید بن ثابت فقال لا اؤرك ان تا
 هذا ولا تؤكله ابو صالح گفت فروخته جامه را از آن خود بدست اهل خله تا میعاد بی بعد از آن قصد کردم که سفر کنم پس
 که در پس طایفه ندم زمین که من که کم حق خود را از ایشان و ایشان بفصل بپندم پس سوال کردم ازین ماجر از زید بن
 پس گفت زید امر منیکم ترا که بخوری آنرا و نه آنکه بخوری آنرا **مالک** عن عثمان بن حصیف بن خلدة عن ابن شهاب عن
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه سئل عن الرجل یكون له الدین على الرجل الى اجل فیضم عنه حصا الحق و یعجل
 فله ذلك عبد الله بن عمر و عن محمد بن عمر رسول الله صله الله علیه و آله و سلم انه قال انما یجوز ان یضم
 کم بکند از وی صاحب حق بزر و بدو آنرا آن شخص بگیرد پس پسند داشت آنرا عبد بن عمر و منیع که او را از آن شخص
 تعقیب کردند ازین را بعد از آن ابن ابی حدرد و فیه نظر زیرا که ظاهر است که قصد من ابی حدرد بعد از حلول اجل بوده است
 فی الحقیقین ان ابی سلمه قال لکبیت و ین علی ابن ابی حدرد یا کعب قال لیسک یا رسول الله فاشربید و ان تمسح بطنی فیکف
 قد خلعت یا رسول الله قال نعم فاقضه و این صلح است بر نصف و ابرار نصف دیگر و قول اهل علم در تعقیق این حدیث و آنرا

مجلس العلماء ودار
فكر وفن في بغداد
مجلس العلماء ودار
فكر وفن في بغداد

مسمی بالکین فی ذرع لم یبد صلح او قمر لم یبد صلح عبد الله بن عمر گفت هیچ کس نیست در آنکه قرض
 بشخصه در طعام صفت کرده شده بر نرخ مقرر تا معیاری معین تا وقتیکه نباشد در زراعتی که ظاهر شد و دست
 یا میوه که ظاهر شده است صلح او مقرر گوید رضی الله عنه سلف اینجانبه سلم است آن بیع منعی موصوف است
 در ذمه و شرط صحیح همه در سلم لازم است و امور دیگر نیز در کار است یکی از آن جمله تسکیم راس المال است در حال
 زیرا که اگر کسی هم بفصل نباشد بیع کالی بالکالی لازم آید و آن ثابت و لفظ سلف و سلم مشتری آن و اگر راس المال
 باشد مانند سکتی در ارض او یا بر نیت و واجب در انصورت قبض آن عین است و اگر در لفظ عقد تعیین راس المال
 قبل انقضاء مجلس تعیین کرد آن لحق بعقد باشد و آیا روتیه راس المال کافی است یا لا بد است از معرفت قدر و قوت
 است نظر بحلول تسلیم و با احتمال فسخ و لفظ ابن عمر بعد معلوم ظاهر در شرط اطراف معرفت قدرت و از آن جمله بود
 سلم فیه دین در ذمه او و آن داخل در حقیقت سلم است و الا سلم و سلف نباشد و این لفظ آن مشعرا اندک سیر
 در عهد حاضر واقع شود سلم نخواهد بود و یا بیع باشد یا نه دو قول آمده است نظر بلفظ و معنی و ثانی پیش تغییر
 و اگر لفظ شرطه ذکر کرد و سایر شروط سلم را رعایت نمود اقوی نزدیک فقیر سلم بودن است و از آن جمله مقدور
 بودن نزدیک اصل الا باطل باشد و داخل در قول خدا تعالی و لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل و دو مقدار تسلیم
 عرف ناس است پس اگر در محل عقد نزدیک نقل یافته شود یا عاده است که نقل کرده شود برای بیع صحیح باشد اگر
 نمی شود اصلا یا برای هدیه نقل میکنند نه برای بیع صحیح نباشد و اگر عقد در چیزی واقع شد که در همه افاق پیدا
 و در آن سال و جایی عقد پیدا نشد یا فسخ کرده شود یا صبر کند تا مدت و جود آن بیع دو قول آمده نظر بآنکه از آن
 تسلیم بودن در آن موضع است و بآنکه لفظ عقد عام است و در صورت اتباع عموم لفظ سلم را جایز باشد و در
 فی الحال لاصبر تا آنکه یافته شود و از آن جمله معلوم القدر و الوصف بودن و همین است معنی فی الطعام الموصوف
 طعام اینجانبان بر تصویر صورت مسئله است نه برای اقرار پس عام باشد هیچ سله که قابل وصف هستند نه آنچه معلوم
 نباشد و معنی معلوم الوصف است که بیان کند اوصاف او را بوجهیکه علم عاقدین و بعض غیر عاقدین از اهل
 شیخ و موصوف نبض کلام یا اشاره آن بوجهی که غالباً نزاع منقطع شود و مستقصا و وصف که بغیرت موجود
 جایز نیست و در باب باطل داخل میگردد پس لابد از وصف در هر نوع جدا باشد فقیر گوید ملا معلومیت و مجهول
 بر عرف ناس است و بر اهل شهر بر عرف خود اند چنانکه بخارجی از بعض تا بعین نقل کرده است و الله اعلم
 مسئله چند ذکر نمایی باید کرد و تا بدان نسق تفقیش عرف میکرده باشند

[illegible]

مراد از دست در کسب و در آن است و بعد در آنچه بعد و دست
 میشود و اشاره به نوزده خاص یا چیزی خاص که مثل آن مقدار نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کسب و در آن
 چند صاع خط که نوزده کند بود و قضیه جمیع است بخلاف جمع در میان عدد و دست زن آن که متعارف است لابد است
 از معرفت او و صفا که اغراض نام آن مختلف باشد پس آنچه منضبط نگردد و بسبب اختلاف ارکان با انواع مختلف
 معاصرین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر که بداند اهل شهری در طعمه مطبوخه و غیره آن قدری و در صفتی نباشد
 که بآن شهر هم میگرد و صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند لحم صید سلم صحیح نیست و در آن
 حیث طول و عرض و غلظت و در قشر لیسان و صفاته و در قشر لیس و نعوت و یا خوشنم و لادست و در قشر جنین و نوع و دست
 بل و در حق یا حاشیه آن لابد است و در حیوان جنس و نوع و ذکر و و انوشه و سن و طول و قصر و تقرب و دور آن با
 قول نحاسین اعتبار مینماید که در بعضی قول اهل آن جنس قول ابن عمر سبچ معلوم و در بعضی از محتمل است
 یکی آنکه شمن معلوم الوصف باشد تا اگر انقضای سلم لازم گردد و شمن تا لاف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه
 یک قول شافعی است دیگر آنکه اهری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شمن است بر و تیر یا بوصف چنان
 در باب سج گذشت و قول ابن عمر اهل سلمی مخیش است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تسدید آن بوجهی نزدیک
 اهل عرف است و نیز در پس اگر از اجل نکر و حالا مسقط شود اگر محلول آن تصریح کرد جایز باشد محل تسدید ذکر
 مینماید که اگر عرف کفایه آن می کند و الله اعلم یا ابی النبی عن استبدال السلم فی قبل قبضه بای وضع از استدلال
 سلم فی پیش از آنکه قبض کنند از غیر آن قال مالک الامر عندنا فیمن سلف فی طعام یسیر معلوم الی
 یعنی محل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و قال ما ابتاع منه فاقاله فانه لا یبغی له ان یاخذ منه الا و قد
 اودعه و الثمن الذی فیهم الیه بعینه فانه لا یشتر من منه بدال الثمن شیئا حتی یقبض منه و ذلك
 الله اذا احتد الثمن الذی دفعه الیه او صوفه فی سلقه عند الطعام الذی ابتاع منه فهو مع الطعام قبل
 ان یشتر فی الثمن مالک امر که مقرر است نزد یک علماء ما در باب شخصی که پیشگی داد و در خرید غله بر نرخ معین تا مدت
 پس حلول کرد اصل پس یافت خرید کننده نزد یک بایع آنچه و فاکند خرید را که خرید و دست از وی پس فاکند بچ را برای او پس
 سر و از رعیت او را که بگیرد از بایع گزید و خود را یا فقره خود را یا آنچه داده است بصیغه قیمت سواي این هر دو بعینه و خرید
 کند از وی بدان قیمت چیزی را تا قبض نکند آنرا و این حکم برای است که چون تغییر و او قیمتی را که رسانید دست با بایع یا
 کند آن قیمت را در تمامی غیر از غله که خرید و بود و از آن پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرد و شود و آن جایز است

قلنا
 و علی اهل العلم
 الوقایه و وجه التوضیح
 فیما اس المال و السلم
 فیما کانت له و لا یجوز
 قبل قبضه و فی النہای
 و لا یجوز سبچ المسلمین
 قبل قبضه و لا یجوز
 عنه
 و در آنچه ذکر شد از سلم
 و قول ابن عمر و آن فی
 فی اهری و آن فی سلم
 یکی آنکه شافعی و مالک
 براس المال و سلم
 فی النہای و لا یجوز
 قبل قبضه و لا یجوز
 علی

[illegible]

۱۰

قوله فاما ان

مجلس

۵۰۰

الدين بقبائل

پیش رو

المستوفى

وہذا قول
احمد الطبرانی

قسم الفلسفة

طوقد یونانی

مفتی محمد رفیع الرحمن

آورد و شد پس اگر این داشته باشد بعضی از شما از بعضی پس باید که او را کند سیکه این داشته باشد امانت خود را و باید که ترس از خدا
پرهیزد و کار خویش و چیزش را نگذارد اگر کسی او را بپوشاند از این پس برگزیده ای گناه بپارستش او را و خدا با او می کند و امانت ترجمه گوشت
بعضی اند که حکم بر نوشتن قبایل و گرفتن گناه و در وقت یا قیاس گناه کردند است آوردن بطریق سنجاب است نزد علماء و این
کردند بجهت نفعین گردانیدن مدت و دشمن برین سلیم اختلاف کردند در معامله قرض شافعی میگوید لازم نمی شود امانت را در
خون و دیگران لازم میشود و قیاس گوشت بر عدم امانت مؤید قول اکثر است در عیاب و دلالت میکند بر آنکه کتابت و تحمل شهادت قرض
با کفایت است بر آنکه آنرا کند و بیاید کسی باشد که حق بر وی لازم است یا کوکل او پس بنویسد کتابت را بر او را و اضا ب شهادت
در اموال و مرده است یا یک مرده و در وزن و شهادت و کلام تر است از کتابت بطریق سنجاب در مورد اگر کسی بفعل بد است آوردن کرد
شرط صحت چنین است زیرا که آنرا استعمال نکرد فرمود و محل تغییر زمان و بر پشیدن اگر کسی حرام است و قیاس فرمود و موثرین انفا

نار از آری زیرا که حضرت مسلم کم و داشت زنده بود و در دست یهودی باب لایحه مطالبه المعوضه کاطالته المتعاسرا
قبل الاجل وقت کومه دین حال و طالیه الغریبه و هو عید ما یودی حرم علیه المثل فان مثل جبهه القاص و عینه و کلفه
ببيع ما لیه فان لم یفعل باع علیه مالک و یقینه بین الغرماء جائز نیست تعاضد کردن مثلش و نه تعاضد کردن تو اگر بگویند
مست معین مهر که لازم شد بر وی ادا و درین بطل طلب که در از وی قرض خواه روی قادر است بر ادا و آن حرمت در بزرگ کردن
بر وی و اگر در بزرگ کند قید نماید از قاضی و بر تعزیر رساند او را و تحلیف دهد بر وی بفرود رفتن مال او و اگر فروخت بفرود رفتن
مال او را و قسمت کند در میان غریبان قال الله تعالی و ان کان ذو عسر و قلة فلیعقر الی حلیقه و ان یقتصد فلیأخذ بکف فیه و ان
او اگر متعقر شود صاحب عسرتی واجب است مهلت دادن او تا یا قرض بیاورد اگر صدقه دهد یا یعنی ابرار کنیز یا بر ابرار کند بهتر باشد
برای شما **باب** با سنا نه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال مثل العقیظ ظم فموت و خیرت صلعم در بزرگ کردن تو اگر نکره در ادا مهر
قرض بود حلول اجل ظلم است و در بعض روایات شیعین آمده محل عرض و حقوقش یعنی حلال سازد این ظلم از او بر وی و او را بخل
ند قول و عقوبت او را یعنی حلال **باب** عن عمر بن عبد الرحمن بن و کانی الترقی ان رجلا من صحبه کان یشیق الحاکم

[illegible]

اسیغ بفرم از روح البین و نور البین

وَمُضِلُّ الْمَالِ أَيْ كَاكُنَ عَلَى
قَالَ الْمَالُ أَيْ شَيْءٌ لِقَائِهِ
مَالٌ لَهُ عَيْدٌ شَيْءٌ لِقَائِهِ
فَاعْتَقِدْ لَمْ يَجْعَلْهُ فَوَيْدُ
الشَّائِخِ فَطَرِ الْمَالِ بِمَنْ
مَالٌ مَجْهُولٌ أَيْ الْمَالُ
بِعَيْنِ الْبَرِّ كَمَا يَنْفَعُ الْمَالُ
وَفِي شَرْحِ الْمَسْنَدِ أَيْ الْمَالُ
فَلَا جَعَلَ بِهِ بَلْ يَنْظُرُ فِيهِ
غَيْرَ طَائِلٍ إِلَّا مَا فِيهِ
فَوَيْدُ الْمَالِ وَالْمَالُ فِيهِ
كَانَ الْوَيْدُ مَجْهُولٌ
رَوَاهُ ٢٤
نَهَيْتُهُ حَتَّى يَنْظُرَ فِيهِ
يُجِيبُ بِحُوقْلِ الْمَالِ
الرَّأْيُ ١٣٠
أَوْ يَنْظُرَ فِيهِ
نَهَيْتُهُ لَمْ يَكُنْ يَنْظُرُ فِيهِ
وَالْمَالُ

[illegible]

۱۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے طلبہ کیلئے
 ۲۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۳۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۴۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۵۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۶۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۷۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۸۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۹۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی
 ۱۰۔ تعلیم کے ذریعہ معاشرے کی ترقی و ترقی

مجلس عمومی در تاریخ ۱۳۰۲

من التاج عند
الملك بعد ما بقي
بالباقين من
عيسى بن علي
فكان ان اخذ
اسوة للفرس
عن اهل العراق
في حقيقته هو
ابو جعفر
فهو ان يصفه
اليامع عن ماله
بالنعم ووجده
انفس الشريفة
السنة قالوا
وجاهة فيخرج
وعلى الشافعية
قلت

پیش از حاجیان بگوید میرسد پس غسل کند و نیت برداشته باشد حال او چنین مذکور کرد و شد حال او پیش عمر بن الخطاب کبر
فرمود عمر بن الخطاب با تعب ایرودان نیز دسیاه قام حقیر قدر مراد میدارم سیاه قام چهینه را راضی شد از دین خود و امانت
تا نگذشت شود او را که پیش از حاجیان بیازارای و حل رسیده آگاه میشد هرگز نیت او مسأله کرد با مردان اعراس کرده از شرط
پس گشت با نیالی که جزا داده شد او را تا آن فعل خود پس هرگز باشد بروی دینی پس باید که سیاه پیش مالچا و روز آینه و تاه
نیم سال او در میان ایشان و دور و درید خود از دین و دین را از خود پس بر آینه اولین غم است و آخر آن جنگ است و ترجم
که اتفاق علماء بر همین است که مال مفلس قسمت کرده شود در میان غریبان او بمقدار قرض ایشان پس اگر فانی شده مال او
و هنوز قرض تمام او باشد انتظار باید کرد و جهلت باید داد او را تا آنکه توانگر شود و بعضی گفته اند که هر صاحبی باید کرد و جهلت
داده شود و از زیر او و ظلم غنیمت بدرنگ کردن و همین است قول مالک شافعی و اگر باشد از مالی که پنهان میکند از پس
نمود و تعزیر باید کرد و تا آنکه ظاهر گردد از آن مال اباب من افلسی قل کان ابتلع متاعا فلبایع الحیاد فی اخذها بغیبه او یکو
استوعب الفتناء کسیکه مفلس در راه خرید و بود متاعی را از دست کسی پس فروشنده را اختیار است در گرفتن آن مال خود
یا اگر در حکم سارق فروخته آن باشد مال حق این شیرا بن عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحادث بن هشام ان رسول الله صلی
صلی الله علیه و آله قال یا ایها الناس باع متاعا فاطلس الذا ابتاعه منه ولم یقبض الذا باع من عبده شیئا فوجده عبده فهو لقی به و از مت
الذی ابتاعه فقص المتاع فیه استوعب الفتناء رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود هر مردیکه فروخت متاع خود را بدست کسی پس
آن شخص خرید کرده بود از وی و هنوز قبض نکرده است یا بجز از شش او چیزی دریافت آنست که بگوید پس این فروشنده حق
است بافتساع و اگر بر دین خرید کننده پس صاحب متاع حکم او مانند سارق فروخته آن است مال حق این سید بن سعید عن ابی بکر
بن محمد بن عمر بن عبد الرحمن بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحادث بن هشام عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
و آله قال یا ایها الناس فاد ذلک الرجل مال عبده فهو حق له من غیره رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود هر مردیکه مفلس پس بافتش
خود را بعبده پیش او پس شخص حق است بافتساع خود از غیر و باب الحاله باب در بیان حاله صورت حاله است که نذیر
بر عروق ضعیف است و باو مطالبه میکند و عروق ضعیف را در بر خال یا از جهت خصی یا وجهی از وجه بزرگی حق الزان عمر و ابی
پس خواهد کرد بروی و مطالبه ابروی اندازد مال حق این ابی اناد عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال ینظر الفتناء و اذا اتبع احدکم علی صلیه فلیتبع رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود رنگ کردن توانگر در دین بود گذشتن و معین
ظلم است و وقتیکه خواهد کرده شود یکی را از شمار توانگری پس باید که در پی او شود و باو مطالبه کند تا ترجم که میگوید است
ز باب فحال اتباع یعنی خواهی آید زیرا که تابع میگردد و محتمل الیه الحاح علیته از وی مطالبه کند و حق را و قایل در حق باید کرد

[illegible]

ان العوالة جارية
في شرح السنة
قوله انتم احكام
بالخلفاء عناه
احكام احدكم
على من فليدينه
قال فليدينه
فلان فليدينه
اي اخته فلخال
قوله فليدينه
الوجهين
على طريق
ان اخا له
الحول والقدرة

لابدست در دنیا ملازمه شخص و دین و صیغه که بان حواله تحقق شود و شرط عاقلین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حالا در مورد
خاصه حواله شروع باید کرد پس ضامن متعاقبین که محیل محال است لابد میشود قطعا و یا برضا احتمال علیه شرط است یا نه ظاهر عدم
لزوم است بعد تحقیق دینی که بر وی است و یا یک سیکه بر وی دین نیست و تبرعا و الا یک سیکه صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث
ابو قتاده که دین میت بر خود گرفت و حضرت صلعم حاضر بودند و نماز چهار رکعت او گذارند ظاهر میشود که درست است و یا بر خروج قط
میت و یا ظاهر نیست که می شود و الله اعلم خاصیت حواله است که تحمل میشود دین که بر وی گرد محیل از دین محال محال علیا از دین محیل
و اگر تعذر شود و اخذ بسبب تعلیق می مانند آن رجوع نکنند پس اگر دین محال علیه ثمن موجب مبیع بوده است و در مبیع عیبی ظاهر شده
و بان عیب که در ایما بطل میگرد و حواله یا ظاهر است که باطل میگرد و زیرا که دین مانند و عدم از داد و دین ثابت باشد و ایجاد دین
نماند و مناسب است ارضان و کفالت است از آن نیز در ذیل حواله ذکر کنیم عقل در اول تامل فرمی باید که در ضمان لابد است ارضان و مضمون
و مضمون و دینی که ضمان برای دوست و صیغه که ضمان بان منعقد شود اما صیغه پس لابد است از نقلی مفهم مانند ضمانت و تکیه
از حمله اول عقد تا اقامه مال ضمان او کفیل از حیم و جمیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشتن اهل حرف ضمان دانند
و دین میباید که لازم باشد در قدیم ضمان چیزی که طلبیاجات او میکنند درست داشته اند و آن اقوی میباشد و ضمان در ک صحیح است
و آن آنست که ضمان شود برای مشتری بشن اگر هیچ سخت یا معیوب یا ناقص وزن شرط ظاهر شود و همچنین ضمان حواله
نزدیک شروع و محیل یا تعیین دین ضرورت است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند ممالک علی زید من در شهر
یا قمار است علی فلان من چته کند و آن اقوی میباشد و شرط ضامن رشد است و تکلیف تعیین مضمون که یا ضروری است یا نه و وجوب
نمذکور شده و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون که هر که باشد صحیح است و کفالت بدون کسی که او را حاضر کنند
بعد از حاجه صحیح است در قصاص حدود و داند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان
تسلیم کند و چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند متغلب می شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و احضار او میداند و در حاکم
بر وی احضار اگر در مدت احضار نگذشت و حاضر نکرد سخت جسد گوید و اگر در کفالت شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مبلغ او را که هیچ
نزدیک فقیر صحت است و الله اعلم و مانند کفالت بدن است ضمان اعیان و در حصب یا استعاره و در ضمان دین جایز است صاحب
مطالبه اصل ضامن و اگر شرط کند بر آید اصل ظاهر نزدیک فقیر حواله است و وقتی که صاحب حق ضامن مطالبه کند جایز است مطالبه
ضامن اصل و قبل از مطالبه نیز اگر بر خود طلبی جایز باشد و میباید که ضامن نزدیک او را بگیرد و دوم دیا یک فرد وزن یا یک
نابا او رسد و خود پس اگر شاهد گرفت اگر اصل حاضر بود یا تصدیق کرد یا مضمون تصدیق کرد رجوع کند و اگر یکی از این چیزها هیچ
نمیدانند که در باب یک رجوع المحال علیه الجیل و رجوع المحیل له علی الغیر رجوع نمیشود شخصی حواله کرده شد برای او بر حواله کننده و رجوع

فقال لا باس من هذا لاني استعمل كره وشد از بن شهاب از مرد و كره كرايه ميگيرد جانور را بر انبار انداخته بگيرد ميبرد و از او زياد و از او كم كرايه ميگيرد
باين پس گفت اين شهاب چيچ با كذاست در آن ترجمه كرده عقل در اول عمل معي بايد كرد و اجاره را بايد بست از عاقدين و اجرت و منفعت و
كه عقد بران ثابت شود و بوليظير اجير و حكم اختلافي كه در ميان عاقدين واقع شود پس شرط عاقدين مانند شرط متبايعين است و بصيغه
فصل متعرون بقرينه بايد كه دلالت بر ايجاب قبول نيز ابر كند و اگر تيك ملكك مانده منته بگذارد آن نيك كره بقرينه يا استاجرت
يا اكترت بخشي كه اجرت معين يا وقت معين كار ميكنند بگويد مياد و كار كن و دي شروع كرد و كار كردن اگر كوتاه بقصد ادا و اگر
يا بجايد و اگر از اين دو ذكر اجرت نكرده است لازم شود و اگر كره بملك منته بگذارد يا همچو باشد يا نه اظهر نزد يك فقير جواز است چنانكه
ذكر كرديم كه محظوظ منعي عقد است نه لغو آن و اجاره و قسم است واقع بر عين مانند اجاره و اين جويل يا اين واپه براي سركار اين
براي حمل افعال و وقوع بر ذمه مانند اجاره و ادا كردن ابراي سفر طاني يا اجير كره بخانه كذا و كذا براي تو بكنم پس اجاره عين مانند
شيئي ميگفتن سخن خود قبل تسليم منفعت بدهد يا بعد از آن و اجاره و ذمه مانند بيع تسليم است لا بد ايجاب از تسليم اجرت و در نصيحت باجل
و تحصيل بر دو جايز باشد و مطلق تحصيل محل شود و شرط اجرت است كه معلوم باشد پس اجاره و ادا بعلق او همچو نباشد و بخيستن اجاره
بخيستن چنانچه دقيق شلازير كه معلوم نيست كه ادا چه قدر خواهد خورد و از چه چه قدر دقيق حاصل شود و بغير نظر زير اكر از اجاره در مصالح طفل
ظاهر شد كه استقصاء مطلوب است و مقدار درين چيز معتدolan است و انقدر احاطه كافي است و متعومه باشد پس استيجار دلالت بر
كراهي كه رغب مشتركان باشد درست نيست زير اكر در عرف آنرا استعوم مني شمرند و متعومه بودن آن با اعتبار بطن لب البنا و
خير منصوص و ابق همچو نباشد و بخيستن اكر اير گرفتن زمين براي ايراحت كه طر كافي در آن است و استعوم باشد و استعوم استعوم است
پس استعوم رعاضي براي خدمت سبي همچو نباشد و شرط منفعت است كه معلوم باشد يا اينست كه تقدير كنند بزمان مانند كرايه
خانه كيسان اينست كه بعد از كنده اعمل مانند كرايه دابه تا مكه و خطه اين مقصود و تعليم قرآن حاصل ميشود و تعين منفعت تعيين
يا تعين سوره و در پايه بيان موضع و طول و عرض از ارتفاع ديوار و چيزي كه بيان ساخته شود و اينست كه شخت و نوره و غير آن ذكر آت
زمين لا بد است از ذكر منفعت آن كره براي زراعت ميگيرد يا براي غرس كرايه و ادا بقررت را كلب باشد يا و نصف و سرج و با وطن
شعبه و بشري و اگر در راه زمين شلا شرط نكرده است محل شك سفره و دستي و غير آن نزد يك فقير لازم ميشود قدر بخانه و اگر در
و احتيا و حاجت بغير بيان است و اگر ادا بزمه گرفته است لا بد است از اوصاف او و لا بد است و اجاره و ادا بزمان تقدير بمر
منازل مقدار دهند كه آن كفايه ميكنند از بيان لا بد است و اجاره محال براي حمل افعال از شد اء آن و تخان و زن آن و چيچ
و همچو است استيجار ابر كه اضرع و حقا نقطه يا اضرع فقط و اگر عاقد قاضيه باشد بخضانه در صورت مطلق دابه گرفتن داخل نموده
غير الله علم و از جمله خضانه است فقط صبي و نهر و افضل راس و بدن و تخم و كره و غسل شايه ايشان بل و اگر اوقاف را بر كرايه

ولي فاني
يصعد قاعها وان كان
ملا فخره كما يشاء
نادى في المذلة طالب
ولديها والطينة طالب
التي في الكافي في
فد من بين هذه
المسئلة عند ثلاث
ربايات اصحابهم
بمثل الاجرة والى يافقه
كالسهم راس المار يافقه
الثانية ان احل
في العبيد ما يابى
في ٣٤
فقررت العائلة يجوز
بالن المالك

آنکه با اجاره گرفت یا خیاط را برای خیاطه تمیص لکن آیا سیاهی در رشته از آن عامل باشد یا از آن مالک تخلفی است که رجوع نمیکند
گفتند و اگر عادت بد و مختلف باشد واجب شود بیان در صورت عدم بیان اجاره باطل گردد و اگر خانه را یا حیثیت مساوی است
مالک با صلح آن اجاره لازم است و الاخیار و کسری را باشد در فتح و صلاحیت در وقت تلیم از بالای آن و تعمیر ناودهن و تعمیر
جهت ایستادگی باشد و نه مکاری است و تطیف بیت و تطین که مقصود از آن ترنیم باشد و نه مکاری و ظاهر نیز در یک نفر است
در کافی و نیز در عدم و حرام و حطام و محمل و محط و عطا و اعانه را که بگوید نزول شد محمل و غیر آن طرف حمل مانند آن اگر بیان
کرده باشد استیاج بیان باید کرد و الا اگر عاده معروضة باشد آن در حکم بیان است و الا اگر اصطلاحی با یکدیگر میکنند فیهما و الا اجاره
خاصه شود و طریق استیجا منفعت و جهی است که ضرری را ندانند عرف مکاری نرسد پس اگر مطلقا خانه را که دیگر گفت امکان نقصان
و حد و جایز نیست و دیگر مکاری میدانست است اگر تلف شود یا معیبه و بغیر مخالفت مالک بسببی از سباب سماوی و مثلاً ضامن نمی شود
و اگر تعدی کرده باشد یا نمک بزند و یا به فوق عاده یا بروی بارگران زیاد و از عادت نهاده ضامن شود و اگر از عاده و یا خیاطه کند
بعد از آن اختلاف کردند مالک گفت تمیص فرموده بودم و خیاط گفت قبلاً گفته بودی دو قول آمد و قول اول مالک است باینکه او یا قول
قول حاضر است باینکه او نظر بآنکه اصل از آن قول مالک است و باینکه عرض مالک ابطال اجرت است و اگر بعد عقد اجاره متاخر
یا اجیر را عاده پیش آمد که قرار بر اجاره و متعذر شد مانند آنکه خانه را که گرفته بود و مکاری را سفری پیش آمد یا دایره که گرفته بود
برای سفر و مکاری را مصلی پیش آمد یا خانه را که داده بود و اهل او مسافر بودند حاضر شدند یا دایره که داده بود و خروج همراه او بر مکاری
بسیب مرض دشوار شد و در حضور تهاشم نمی شود و الا بر همین طریق و اگر احاد العاقدین بر دایره ایتمیه بر که مفسوخ گردد و اگر دایره
بعینها و اولد و خیال باشد و اگر دایره اخصب کرده شد یا منفعت شد و در همان ساعه بیاورد و الا اجاره لازم است و اگر مدتی گذشت
خیار مکاری است و اگر دایره نقص کرد و توقف نموده تا آنکه مدت انتفاع گذشت اجاره بر مکاری مستقر شود **تکلیف** از مناسبت
اجاره است عاریه و محقق میشود به معیر و مستعیر و منفعت و صدقه یا قرضه که آن عقد عاریت ثابت شود و وظیفه معیر و مستعیر
و اخلافیکه میان ایشان حادث شود پس شرط معیر صحیح تبرع است و مالک انتفاع اگر چه مالک قبضه نباشد پس اجاره مستاجر
صحیح است و ایا عار و مستعیر صحیح است یا نه در وجه آمده و شرط معیر صحیح قبول تبرع است پس اجاره صحیحی و عار و مستعیر صحیحی
مستعار است که منفعت به باشد با وجود بقای عین اشیاء عامه طعام و جهی ندارد و آن منفعت مباح باشد پس عاره جاریه برای
استمتاع صحیح نیست و عاره اداری خدمت و غیر محرم کرده است بجهت فوق گفته که عاره جاریه صغیره باشد یا قبیحه عاره و عظیم
خدمت کا قرضه کرده است و منفعت باید که از آن قبیل باشد که در عرف او منفعت گویند پس عاره دیوار بجهت نظر نوی فاسد باشد
و اگر منفعت مستعار مختلف شد لا بد است از تعیین مثلاً اگر زمین را عاریه داد لا بد است از ذکر منفعت سکنه یا زرع یا غرس و محلی

در جوده عمل در دارة آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت بالین صحیح نباشد و در صورتی بر یکی رجوع کند باجر و عمل خود
بر دیگر و تصرف کند بر یکی در مال تصرف کند در وی ضرر نباشد پس بیع شایسته نکند و بان مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و بخیل
تصرف و قرض ندهد و هر یکی را میرسد قرض هر گاه خواهد دید که شریک بدانده است پس قبول کرده شود قول او در خسارت و تلف
رجع پس اگر دعوی که تلف از نسبت ظاهر بر آن سبب بینه طلبیده شود نه بر تلف و اگر سبب خفی دعوی کرد و طلب کردن بینه
نشد و اما قراض آنست که بده شخصی مال خود را شخصی دیگر تا تجارة کند در آن و بیع مشترک باشد میان ایشان بحد که قراض بدهد
و عقل را اول عامل رسمی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف عامل محکم است
که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موصوع باشد بر این عقد و بینه
این عقد باشد پس اگر گوید قارض تنگ علی آن کل الرجب یک ظاهر پیش فقیر است که قرض باشد بجهة تجارت و اگر گوید علی آن کل الرجب
لی توکیل باشد زیرا که حفظ نظر معانی عقوبت نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در اینهم و نامایر باشد نه حلی و دعوی معلوم و بینه
باشد و جایز نیست شرطیکه بمطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شری متاع بعینه
شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام مالک همراه او که جایز است حی باید که
قسمت ربح بیان کند بخرمیت مانند آنکه نصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل را ده درم باشد یا ربح نصف معین از
متاع فاسد شود فقیر گوید ممکن است که آنرا سمسره اعتبار کنیم و در جاله افضل سازیم و الله اعلم و اگر گوید علی آن کل الرجب بینه اول
عرف بالمناصفه بهتر میباشد که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی آن نصف لی یا نصف لی یک موصوع معنی صحیح است
و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند شرط ثبات طی آن و وزن خفیف یا سنگین و سنگ ثقیل یا نازک و سمن کثیر و بکالبد
در تجارة و بروی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحت ظاهره و آن محسوب شود و می باید
عامل با حیا ط کار کند پس بیع بخیل و شری نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بخری زیرا که آن عمده ابواب بیع است و او را
میرسد و عیب اگر مصلحت ظاهر باشد و اگر مالک عامل در مصلحت بودن را با اختلاف کند هر چه اقولی باشد لازم کرده آید و با کثر از
المال خرید کند کسی که بر مالک معقول میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر کفایت
قول که بدهنده اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و شری یا متاع حیوانی یا کسب
رقیعی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در بیع است نه در زواید غیر بیع و اگر نقص حاصل شود بینه
رضی آن را در ربح صرف کنیم و همچنین تلف بعضی از جن نقصان ربح را تمام کند از این المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از آن
المال است و هر یکی را بر این عقد میرسد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورتی که بیع استیفاً من بعضین

اگر عرض باشد ذمه علی است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل معتبر داشته شود همین او مانند آنکه گوید در این
الا که او شریعت نه الاقرصن اولم تنهین عن کذا یا دعوی تلف بعضی یا برخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کند مانند شرط
و ملک بر دو سو کند خود نه بعد از آن اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما و کالت پس بدست در آن از عاقدین
و صیغه توکیل عقد یکدرومی کیل کرده باشد و کیفیت عمل حکم اختلافی که در میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست
هر دو را با شریعت آن عمل حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی همچون صحیح نیست و کیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول بعضی
دعوی استثنای کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل در بیع و شرا نیز اگر توکیل صحیح باشد مصالح او بر همه خورد و صیغه توکیل
است که اذن عقد از وی همیشه شود مانند و ملکات فوضه الیک بیع و شتر و ضرورت لفظ قول بلکه اگر موجب فرموده کار کند
آن توکیل خواهد بود و تعلیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که وعده است نه عقد توکیل شرط عقد یکدرومی کیل
آنست که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید و ملکات فی بیع عبدی یا ملک فاسد باشد و طیفه وکیل آنست که مخالفت امر موکل در غیر
محل قیمت است مگر پس اگر مطلق بیع او را وکیل کردند و ازین سر فروختن بخیر نقد بلد و نه به شرط نه زمین چشم غالباً ازین
کرده نمی شود و اگر بیع منحل اذن داده و در عرف اجلی در آن باب متعارف است بر آن حمل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را بیک
است ضامن او شود و اگر مطلق شتر و کیل کرد و شتر می صحبت جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن
خواهد بود و اگر بعیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب است و در توضیح ظاهر است ظاهر است که اذن
خودش باشد و کیل اگر اذن توکیل داده است میرسد او را و کیل گیر و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود و کیل گیر
امین را و اگر او را گفته بیع من فلان او بصفه کذا و شمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی او بصفه کذا
بیک یا پس و شاة به آن وصف یکدیگر یا خرید کرد پس بطلان صحیح است بحديث اشتراعی صیغه ازین قبیل است هر چه مخالفت
در داده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عقد بر معین واقع شود در کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است اذن وکیل باشد
معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و معزول میشود بخرج اعدای از اطمینان تصرف یا بخرج محل تصرف از قابلیت است
در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل را اعتبار کنند همین او مانند اشتراعی کایا اشتراعی بقبضی اگر در حصول کار
یا شرط آن اختلاف واقع شود البتة علی المدعی و همین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست بر بیع و شتر بلکه جاری میشود در هر عقدیکه
قابل نیاید باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا ج و تفرقه ذکوة و بیع و صحیح و همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقرار و طهارت
درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و در بیع و سلم و زمین و کساح و طلاق و سایر عقود و نسخ و قبض و جن و اقباض آن و دعوی
جواب آن و ملک سباحة مانند احتیاط اصطیاد و احیاء موت و استیفاء عقوبه که حق آدمی است مانند قصاص و فذف و در

ابن الحسن وقفا
ابراهيم بن محمد
وخالفه صلاحه
الملك قنقلس الثاني
الشيخ الفقيه
اهل العلم
وعلى من
على من
من الشرف
ابن خنود
تشرع على
صلاحه
فيما فيه
الرجل
تقبله
في ان
في شهر
قادر

تفکیک میان کنونی و بعد از وقوع شورش و ضرورتیست در اقتصاد و بیان اگر گوید و ممکن است جمیع اموالی صحیح نباشد و اگر گوید
فی جمیع اموالی صحیح باشد باب المساقاة مساقاة عبارت از آنست که شخصی بستان خود را کسبی بدهد تا آنکس عمل کند در آن بستان
بقی و دیگر آن بشرط آنکه آن شخص قسم باشد در میان ایشان بنظره که قرار داده شدند مالک عن ابن مهابه عن سعد بن
سید

المستب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ايها خير يوم افتخر خير يوم علموا انهم على الله عليه ان التبريدنا

قال فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعث عبد الله بن رواحة فخرج من بيته وبنيته ثم يقول ان شئتم فلکم وان شئتم

فلیکمالا با خداوند رسوا اند و هر روز یک فقره خیر را من حاجی محمد بن شماره ۱ تا وقتیکه خدا تعالی شماره

...مستأجراً من فضله ...

بانی و مدیر و سرکار و رئیس و ...

پس محمد بن رواحه حرص میکرد میان خود و میان یاران خود را سیف از خود میداد تا هر کس با محمد بن رواحه

مرآتین پس پیوسته میگردانم که در این مرتبه از عبادت در مسافه از عابدین و عمار و صیغه یا و صیغه

اینان عقد ثابت شود و چیز یکسر و ط کرده بشند و وظیفه عاقدین و حکم اخلاقی که در میان ایشان واقع شود پس هر طاعه

لفظ عقد و غیر آن در مضاربه مذکور شد از آنجا باید گرفت و در اینجا مباحثه و آن عمل کردن در زمین است بشرط بعض

خارج از زمین از کمی باشد و نذر و عمل از دیگری و نذر آن عمل کردن است و نذر ع شرط بعضی خارج از زمین و نذر آن

شده و بعد از آنکه در این زمانه که در میان ما است از هر دو طرف و با کمال احتیاط

۲۰۰

للذهب نودى باب در زياره دامن زمين بجاى به خدا و كبره مهابت من و بغيره بنى بجاى كوشش من حظه من كيش

عن ابي رافع بن حديد ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اخرج قال حطلة فالت رافع بن حديد بالذهب الورق

مقال اما لاذهب الورق فلا بأس به رسول الله صلى الله عليه وسلم بنى فمواذركا يراى دادن فزرعها لغيره باجر مجهول اجزا

بر روی غور باشد چنانکه در حدیث دیگر میان آن آمده است گفت خطبه که راوی این حدیث است پس سوال کردم رافع بن خدیج

گفته از اطفال و نقیب رسیده که غایت در این است که از این شراب اندک

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے۔

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا مکان بنوا دیا ہے۔

در ذکر این برترین بطلان و تقریر پس لغت بیخج باکلیت در این محالک عنق این شهر ای که سال نسیم بن عبد الله بن

من كراء المزارع فقال لا بأس به أنا الذهب والورق قال ابن شهاب فقلت له أريت الحديث الذي يذكر

و در آن روز که گفتند که این شهر است و گویند که این شهر است

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

معقود است بکنند و اگر برین دروین حال بوده است یا اجلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد بیع او درین متن او عین
 انفسا صحیح است و اگر شرط کرده است بیع او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر باینکه آن بیع صحیح عقد با اعتبار شرط بیع
 تصریح او و اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرکان مقبوضه ملک بودن زمین را فهمیده نمی شود
 و ایامانی است بر حقیقت عاریت پادین متعلق شده است بر قبضه او و قول آمده نظر بر حقیقت عاریت و بنا حقیقت برین فقیر گوید اگر
 تخلف حکم عقدی از منفع کنند موجب باشد و اگر گوئیم مستیاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتفع بر قبضه او یا حمل کند او را
 درین سبب قدرت او بر منفع از انتفاع موجب تر باشد و الله اعلم بشرط مرسوم آنست که دین ثابت باشد چنانکه آنست در آن
 است و اگر مرسوم آن عین مقصود بیستخاره واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجب تر بینا می داند و اگر
 ثابت نشده است بر ذمه مثل جعل پیش از فراغ عمل و قول آنست که اقوی نزدیک فقیر جواز است نزدیک شروع در عمل زیرا که
 جعل در خصوصرت اهل است بلزوم و در یک دین برین بعد برین صحیح است و یا یک مرسوم در دین بعد برین صحیح است
 قول قدیم شافعی صحیح است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط
 لزوم برین و تمام است و قبض مرتفع حاصل میشود مباشرة او قبض بر ایما مباشرة ثابت اگر برین را یا خلاص او را یا ساخت
 درست نباشد زیرا که این نیابت خود میکند با بطلان قبض و اگر قبض مرتفع برین بوده است بخصب یا و دلیلت و قبض برین
 اذن جدید شرط است یا ذخیره نزدیک فقیر عدم اشتراط است زیرا که عقد با قبض اذن خلاصه است و اگر برین قبل از
 قبض مرسوم در دین تصریفی کرد که مزیل ملک باشد مانند بیع یا برین دیگر این رجوع است از برین و این تصرف بعد از قبض مرتفع
 نباشد الا باذن مرتفع و در احتیاط اقوال آمده است نظر باینکه مقصد برین است و باینکه شارع تحریم موده است بر این برین
 میرسد انتفاع بآن بحديث لا یخلق المهرین پس آن انتفاع اگر بغیر استر و ادیسر آید فیه و الا استر و ادیسر و کند و بعد انتفاع باز با و استر
 اگر انتفاع در روز است شب باز گرداند و اگر در شب است بر روز باز گرداند و اگر برین در مرتفع در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد
 جایز است و اگر آن ثالث بمیرد اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی نگذاشت پس اگر اجل دین آید تکلیف دهد باینکه ایضا
 از غیر برین یا از انفراد شکس اگر اصل را کند حاکم از انفراد و اگر شرط کرده باشد که عدلی از انفراد و شد آن عدلی انفراد
 برین مثل حال از نقد بلزوم مرسوم تا وقت ملک بر این است از حلف و غیر آن و اگر مرسوم تلف شد چیزی از دین
 ساقط نشود و باب مناهی موانع افضولی هرگز نماند و کند زمین مرده را پس آن زمین ملک است بوقت جبار از زمین است
 منتفع به نباشد سبب بعد ما یا سبب بودن درختان حار و یا بعد از ایضا و در زنده کردن او عبارت از معهود کردن است
 و قلیه ای کردن و نه رکافتن و چاه کردن تا چاه شود برای انتفاع مالک

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

جزاء القتل
 لملك ولا يتبع منها
 كشافة الجواز القاطنة
 في القرية والملازمة
 فرق عندنا في صنفين
 ان يكون بهما او غيرهما
 قوله معهما سقاء عمار
 حذاها السرايا لسقاء
 انما اذا درست الماء
 نشرت منه يكون فيه
 رطبا وكيفية لا يبع
 رطبا بالجملة اما اختلاف
 واما انقوى بها على
 ١٤٨
 وفيه وقطع البر في الساقية
 انما يعني بذلك من
 اخذها المذهبين
 قوله ثم منهم قال هو
 كلا الوجهين حسن
 ان شاء الله تعالى
 حتى ياتيهم من ركبها
 يخاف عليها اهل دار
 اوله حين من الضيقة
 فاعيا او قد سخط
 حتى ياتيها بالبرك فلا
 يلبس بذلك

اكمال صداق اليتامى در تمام و اگر چه در كتاب الله تعالى يستفتونك في النساء قل الله يفتيك فيهن وما يتولى عليكم في
 الكتب في يتامى النساء الا انتم لا تقاتلنهن ما كتب لهن وترغبين ان تنكحن و المستصرحين بالطلاق
 وان تقهرن باليتمه بالقطا و ما تقدرن من خير فان الله كان به عليما و طلب فتوى ميكنند ترا در باب
 زنان يعني چه نوع بايشان معامله بايد كرد و الله اعلم بگو خدا فتوى ميدهد شمار در باب زنان و آنچه خدا ندهد بشما
 در كتاب نازل شده است در حق آن زنان يتيمة كه ميدهد بايشان و آنچه فرص کرده شده است براي ايشان و رغبت
 ميكنند كه خارج كنند بايشان و نازل شده است در باب بچه ها كه از كوچك گان و حكم است با كمك بعد حال پتيان كنند بغير
 و آنچه ميكنند از نيكيوي هست خدا تان و اما ترجم گويد اهل جا بلقيت در خارج زنان يتيمة رغبت ميكرند بسبب برا خود چا
 و حدائثه سن در اداسي لغت و هم تقصير منجود و الله اعلم و جواب اين مستحقا تفصيلي داشت پس خدا است بعض مسائل
 حواله فرمود بآيات سابقه و آن مسئله ترجم ظلم بر يتامى ناست و بعض را بيجا جواب داد و آن مسئله نشوز و ترجم ميل
 كل بيكيتن و هم عرض از وزن ديگر و اباحه طلاق در صورت ضرورت **باب** الولي ترجم في اموال اليتامى و رضيت
 و يفعل ما فيه الغبطة ميرسد ولي كه تجارت كند در اموال پتيان و مضارتي كند و بكنه چيزي كه در آن نفع ظاهر است
 ما لك انه بلغه ان عمر ابن الخطاب قال تجروا في اموال اليتيم لا منها كلها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجارت كنيد در اموال
 پتيان تا فاني نكند از زكوة ما لك انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تعطي اموال اليتامى من
 يتجر لهم فيها حضرت عائشة ميرد اموال پتيان را بكيست تجارت كند براي ايشان و در آن مال ما لك عن يحيى بن سعيد
 اشترى لبنه اخيه في حجره ما لا فنيتم ذلك الممال بعد مال كيتو يحيى بن سعيد خريد كرد براي فرزند ان برادر خود كه در
 پرورش او بود و مال را بپني بستان را پس فروخته شدن پتيان مال بسيار بعد از ان قال مالك لا باس بالعجاة
 في اموال اليتيم لهم اذا كان الولي ما من اقل ادمي عليه صاننا گفت مالك باك نيست تجارت در اموال پتيان برك
 نفع ايشان چون ولي نامون باشد پس بنى ميم بر دس ضمان در ان تصرف **كتاب الفرائض**
باب ميراث الاولاد من ابهم و امهم و ميراث كلاب و الام من اولادها **باب** در بيان ميراث
 اولاد از پدر خویش و يا از مادر خویش و ميراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالى يوصيكم الله في
 اولادكم للذكر كالمثل حظ الانثيين فان كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلث ما ترك و ان كانت واحدة
 فلهما النصف و لا يورث كل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد و رثه
 اباه فلهما الثلث فان كان له اخوة فللأخوة السدس من بعد وصية يوصي بها او دين طرأ و لكم و ابناؤكم

[illegible][illegible]

بگذاشتند بعد از ای وصیتی که امر کرده باشند بآن یا بعد از ای نین قال مالک و میراث الرجل من امرته اذا لم تترك ولدا و اولاد
 ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد ابن ذکا کان او انشی فخر و جهها الربع من بعد من حصته توصی بها او دین و میراث المرأة
 من زوجها اذا لم تترك ولدا و اولاد ابن الریغ فان تركت ولدا و اولاد ابن ذکا کان او انشی فخر و جهها النصف من بعد من حصته
 یوصی بها او دین و ذلک ان الله تبارک و تعالی بقول فی کتابه و لکم فیما ترک الذوات الایة گفت مالک میراث
 مرد از زن خود اگر نگذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پسر نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پسر
 خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شهر او را چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بآن آن زن یا
 ادای دین و میراث زن از شوهر خود و حقیکه نگذارد شوهر فرزند را یا فرزند پسر را چهار یک است پس اگر نگذارد شوهر فرزند
 یا فرزند پسر را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی را بهشت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بآن یا
 ادای نین دین حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الایة باب میراث الککالة کلامی کسی
 که والد و ولد نگذارد و در کلام دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان رجل
 یورث ککالة او امرأة و له اخر او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فم شریکة فی الثلث یعنی
 وصیت یوصی بها او دین عین مضاف و وصیت من الله و الله علیه حلیم و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برسد ککالة
 بغیر والد و ولد یا باشد زن یک میراث از وی می برسد ککالة و بهر تقدیر باشد آن متوفی مورث ککالة را برادری و یا خواهری
 و مراد اینجا برادر یا خواهر خاکی است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحابا خواهر زیاد
 از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد از ای وصیتی که امر کرده باشند بآن یا ادای نین در حالیکه آن وصیت
 داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه یا وراثت نباشد و الله اعلم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی
 و خدا دانا برادر است میستغنیان قل الله یفتیکم فی الککالة ان امره علیکم لیس فی ولد و له اخت فلها نصف ما ترک
 و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانوا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اثرا فلیا و یسا و لذلک
 مثل خطایا بنی باین الله بکم ان فضلنا و الله بکل شیء عظیم و طلب فتوی میکند از خود میراث ککالة بگویند و می
 میدهند شما را بر اب میراث ککالة اگر یکم و در دو که نیت او هیچ فرزند می یعنی و والد او را خواهر است یعنی عینی یا علانی
 پس او را است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر و درات میشود خواهر یعنی هیچ تنگه او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را
 فرزند می پس اگر نباشد خواهر آن دو تن پس آن دو خواهر را و مییم حصه است از آنچه تنگه کرد برادر و اگر شش و در
 اصحابا خواهر مردان و زنان پس هر دوازده حصه و دوزن است باین میکند خدا برای شما شریک اسلام را تا اگر از شریک

بهر خبر داناست ما مالک عن زید بن اسلم عن ابن عمر بن الخطاب قال سأل رسول الله صلعم عن الخلافة فقال لا رسول الله صلعم الله
یکفیک من ذلک التی انزلت فی آخر سورة النساء عمر بن الخطاب سأل رسول الله صلعم علیه السلام میراث کلاه پس فرمود
او رسول الله صلعم کفایت میکند ترا ازین مسئلہ ای کہ نازل کرده شد در آخر سورة النساء یعنی منی لیل است ہر آنکہ مراد از آخره و آیت
اولی بنی الامیہ است و آخر آیت ثانیہ بنو العلاء و بنی مین قطع شد و اتع مشیو قال مالک الامر المحتم علیہ عندنا ان الاخوة
لا یمروا بقرن مع الولد ولا مع ولد الابناء ذکرنا اننا اذا وانا ثانیاً و لا یقرن مع الاب ولا مع الجد اب الاب
وانہم یقرن فیہا بکذا لک یقرن للواحد منهم السدس ذکرنا ان اوانشی فاما ثانیاً اثنتین فلکل واحد منهما السدس فان
کانوا اکثر من ذلک فہم شراکاء و الثلث یقسم فی بینہم بالسواء لک کو مثل حظ الاثنی و ذلک ان الله تبارک و تعالی
قال فی کتابہ و ان کان رجل یورث کلالة الا بة فکان الذکر و الاثنی فی ہذا بمنزلة واحد لک امیریکہ اتفاق حاصل
بر ان نزدیک است کہ برادران اخیانی کہ با پدر ہند فقط وارث منی شوند با فرزند و نہ با فرزند پس بر مردان چند آن فرزند آن
با پدر نان چیز بر او وارث منی شوند با پدر و نہ با جد کہ پدر پدر باشد چیز بر او ایشان وارث میشوند در غیر اینصورت ہا بطریق قضیہ
نہ بطریق عصوبہ کی از ایشان شش یک است مرد باشد یا زن پس اگر دو باشند پس ہر یکی از ایشان شش یک است
پس اگر زیادہ باشند از دو پس ایشان با ہم شریکان اند و در یکہ یک قسمت کنند آن سہ یکا میات خویش برابر مرد و زنانند
یک زن است و این سبب آنست کہ خدا متعالی میفرماید در کتاب خود و ان کان رجل یورث کلالة الا بة پس بہت مرد و زن
درین حکم یکسانند قال مالک الامر عندنا ان الاخوة للاب و الام لا یقرن مع الولد الذکر شیئاً و الام
ولد الابن الذکر شیئاً و الام الاب دنیا شیئاً و ہم یقرن مع البنات و بنات الابناء ما لم یترک المتوفی حیا
ابا اب ما فضل من المال فیکونون فی عصبة پیدا بمن کان لہ اصل فریضۃ مسماۃ فیعطون فواضیہم فان فصل
بعد ذلک فضل کان للاخوة للاب و الام یقسم فی بینہم علی کتاب الله جل ثناہ ذکرنا ان کافرا و اناثا
لک کو مثل حظ الاثنین و ان لم یفضل شیء فلا شیء لہم قال و ان لم یترک المتوفی اباً و لا جد اباً اب ابنا
ولا ولد اب ذکر کان اوانشی فانہ یقرن لاخت الواحدة للاب الام النصف فان ثانیاً اثنتین فامثل ذلک
من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان کان معہن اخر ذکر فلا فریضۃ لاحد من الاخوات و احد
کانت او اکثر من ذلک و پیدا بمن شراکاء بفریضۃ مسماۃ فیعطون فواضیہم فاما فضل بعد ذلک
من شیء کان بین الاخوة للاب و الام لک کو مثل حظ الاثنین الا فی فریضۃ واحدة
فقط لہم یکن لہم فیہا شری فاشرا کو امہ بنی الام فی ثلثہم و ثلاث الفریضۃ امراۃ تو فیت و ترک

نام نوشت بسوی وزید بن ثابت سوال میکرد و او از حکم جد پس نوشت بسوی او وزید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و انانیت و این مسئله است که حکم میکند در آن گفتههای و هر آینه حاضر شدیم که
 و خلیفه پیش از تو میرادند جد را نصف با یک برادر و سیوم صید با دو برادر پس اگر بسیار می بودند برادران کم نمی کردند حصه
 او را از سه یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد را خیر الامر است
 مقاسمه اخوة لکن مثل حظ الانثیین یا ثلث جمیع المال الله علم ما لا عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذؤیاب
 عن ابن الخطاب فرض للجد الذی یفرض من الناس له الیوم عمر بن الخطاب حکم کرد بر جد غیریک حکم میکنند مردمان بر
 امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت ما لا انه بلغه عن سلیمان بن یسار انه قال فرض من عمر بن الخطاب و عثمان بن
 عفان و زید بن ثابت للجد مع الاخوة الثلث معین کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجماع یا بر امارت
 سه یک چنانکه گذشت قال ما لا و الامم الحجة علیہ عندنا و الذی ادعیت علیہ اهل العلم بیلد نا ان الجواب
 الای لا یورث مع الاب دنیا شیئا و هو فی فرض مع الولد الذکر و مع ابن الابن الذکر السدس فرضیه و هو فیما
 سکن ذلک ما لم یتروک المتوفی اخا و اختا لا بیة بیة یا حیدان شرکه بفرضیه مسماة فیعطون فوا یضهم فان
 فصل من المال السد فمافوقه کان له و ان لم یفصل من المال السدس فمافوقه فرض للجد السدس فرضیه
 قال مالک و للجد الاخوة للاب و الام اذا شرکهم احد بفرضیه مسماة بیة عن شرکهم من اهل الفرائض فیعطون
 فوا یضهم فمابقه بعد ذلک للجد و الاخوة من شیء فانه ینظر فی ذلک افضل لحظ الجدا علی الجدا الثلث مما بقی له
 و للاخوة او یکون بمنزلة رجل من الاخوة فیما یحصل له و لهم و یقاسمهم بمثل حصه احدیهم و السدس من مال کل
 احدی ذلک کان ففعل لحظ الجدا علی الجدا کان ما بقی بعد ذلک للاخوة للاب و الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی
 فرضیه واحدة تكون قسمتهم فیها علی غیر ذلک و تلک الفرضیه امره توفیت و ترک زوجها و امها و اختها
 لابنها و امها و جدها فللزوج النصف و للام الثلث و للجد السدس و للاخت للاب و الام النصف ثم یجمع سهم
 و نصف للاخت فیقسم اثلاثا للذکر مثل حظ الانثیین فیکوز للجد ثلثاه و للاخت ثلثه قال مالک و میراث الاخوة
 للاب مع الجدا اذ لم یکن معهم اخوة للاب و الام کمیراث الاخوة للاب و الام سواء ذکریم کن ذکریم فانشاءم کانشاءم فاذا جمع
 الاخوة للاب و الام و الاخوة للاب فینال الاخوة للاب و الام یعادون الجدا باخوتهم لا بیة فیمنعون بهم کثرة المیراث
 بعد تم ولا یرادونه بالاخوة للام لانه لو لم یکن مع الجدا غیرهم لم یرثوا معه شیئا و کان المال للجد کله فاحصل للاخوة
 من بعد حظ الجدا فانه ینال للاخوة من الاب و الام دون الاخوة للاب و لا ینال للاخوة للاب معهم شیء الا ان ینال

الآخره لا بد من احداهما فان كانت امرأة واحدة فانها تعد الجدة باخوتها لا بما كانوا فاما حصل لهم ولها من
كان لها دوهم ما بينهما وبين ان تستكمل فريضتهما وفريضتهما من راس المال كله فان كان فيما بينهما زهدا ولا اخوتها لا بها
فضل عن نصف راس المال كله فمهر خوتها لا بها لکن مثل خطه الا ثلثين فان لم يفضل شيء فلا شيء لعم لغت مالک وکل
اتفاق حاصل شد بران نزدیک و چیزی که یا فتم بران اهل علم را در شهر خود نیست که جد یعنی پدر پدر را نشانی شود باید بر سبب خیر
و معین کرده میشود بر جد با فرزند و با پسیر که آن پسیر هم نر باشد شش یک بطریق فرضیه و حکم در مسئله که بجز انصورتها
باشد یعنی در صورتی که فرزند نر بر سبب یا بواسطه موجود نباشد یا دام که گذارد دست متوفی برادر یا خواهری از اعیان
یا اعلاتیان نیست که شروع کرده می شود بیکه او شریک جد باشد محض معین پس داده شود ایش از حصصها ایشان پس اگر باقی
از مال شش یک یا زیاده از شش یک باشد آن زیادتی جد را و اگر باقی نماند از مال شش یک یا زیاده معین کرده شود بر جد
شش یک یا بطریق فرضیه گفت مالک جد و برادران اعیانی وقتی که شریک ایشان باشد کسی حصه معین شروع کرده شود
بیکه شریک ایشان باشد از اهل فرائض پس داده شود ایش از حصصها ایشان پس آنچه باقی ماند بعد ازین برای جد و برادران
از چیزی پس هرگز حکم نیست که نظر کرده شود هر کدام ازین خصلتها نیکی زیاده ترست بر کسی نصیب داده شود جدا سداک از آنچه
باقی ماند بر او و بر برادران یا جد باشد بجز شخصی از برادران در آن مال که حاصل شود بر او و بر برادران و قسمت کند با ایشان
مانند حصه یک از ایشان شش یک از راس المال همه آن هر کدام خصلت که بهتر باشد نصیب جد را داده شود و آنرا جد
و باشد چیزی که بقیه ماند بعد ازین برادران اعیانی را باین حساب که مرد را مانند نصیب دوزن است حکم همین منوال
ست مگر در یک مسئله که میشود قسمت ایشان در آن مسئله بر غیر این طریق و آن مسئله آنست که زنی متوفی شد
و گذاشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعیانی خود را و جد خود را پس شوهر راست و مادر راست نه یک جد راست
شش یک خواهر اعیانی راست نصف بعد از آن جمعه کرده شود شش یک جد و نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر حصه
مرد را مانند حصه دوزن پس بر جد را و دو سوم حصه او و خواهر را یک سوم حصه او و گفت مالک میراث برادران اعلاتی با جد
و فتنه نباشد با ایشان برادران عینی مانند میراث برادران اعیانی است برابر آن مردانیان مانند مردانان است و زن
انیا مانند زن آنان است پس قتیکه جمع شوند برادران اعیانی و برادران اعلاتی پس هرگز برادران
اعیانی شمرده میشوند با جد جمیع شده با برادران اعلاتی خویش پس منع میکنند جد را بسبب جمع شدن با اعلاتیان
از کثرت میراث بعد از ایشان و شمرده نمی شوند با جد جمیع شده با برادران اعیانی زیرا که حال نیست که اگر نباشد با جد غیر از
وارثانی شدن و با چیزی را و مال میشود بر جد همه آن پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصیب جد پس هرگز نیست

[illegible][illegible]

سندس درست گفت مالک بعد از این بدست می آید که دارش ساخته باشد بخیر و صبره را از ابتدای آنکه اسلام پیدا شد تا امروز
باب میراث العصبه در بیان میراث عصبهها قال مالک الامر المحقق علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ والذی ادركت
علیه اهل العلم ببلدنا وولاية العصبه ان الاخوة للاب الام والابن الميراث من الاخوة للاب اولی بالميراث من بنو الاخوة
للاب والام وبنو الاخوة للاب والام اولی من بنو الاخوة للاب اولی من بنی بنی الاخوة للاب والام
وبنو الاخوة للاب اولی من العم اخو الاب للاب والام والعم اخو الاب للاب والام والعم اخو الاب للاب والام
والعم للاب اولی من عم الاب اخو الاب للاب والام والعم للاب اولی من عم الاب اخو الاب للاب والام
على نحو هذا الترتیب المتوفى ومن تنازع فی میراثه من عصبه فان وجدوا احد منهم یلقی المتوفى الی اب لا یلقاه احد منهم
الی اب دونہ فاجعل میراثه للکلیت لیس الی الاب الا ان فی دون من یلقاه الی حق ذلک فان وجدتهم کلهم یلقونه
الی واحد یجیدهم جميعا فانظر اقدم فی النسخة ان یفقط فاجعل الميراث له دون الاطراف وان کان
ابن اب وام وان وجدتهم مستویین یلتصق بغيره من الالباء احد واحد حتی یلقی النسب المتوفى جميعا وکانوا کلهم
جميعا بنو اب او بنو اب وام فاجعل الميراث بينهم سواء وان کان والد بعضهم اخا والد المتوفى للاب والام وکان
من سواہ منهم انما هو اخو الی المتوفى لا یبیه فقط فان اکید ان یبیه اخو المتوفى لا یبیه وامه دون بنی الاخوة للاب
ذلک ان الله تبرک وتعالى قال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فکتب الله ان الله یحیی شیء علیه قال مالک
والجد ابوالاب اولی من بنی الاخوة للاب والام اولی من العم اخو الاب للاب والام بالامیراث واین الاخوة للام
والام اولی من الجد بقاء الموالی گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شد بر این نزدیکی و اختلاف نیست و این وجهی که یافتیم بر این
اهل علم را در شهر خود و میراث گرفتن عصبه نیست که برادر اخیانی اولی است پس برادر از برادر علاتی و برادر علاتی اولی است پس برادر
از اولاد برادر اخیانی و پس برادر اخیانی اولی است از پس برادر علاتی و پس برادر علاتی اولی است پس برادر
از پس برادر اخیانی و پس برادر علاتی اولی است از نعم که برادر اخیانی پدر باشد و هم که برادر اخیانی پدر باشد و هم که
از ان هم که برادر علاتی پدر باشد و هم که برادر علاتی پدر باشد اولی است از پس برادر اخیانی پدر باشد و هم که برادر علاتی پدر باشد
از هم پدر که برادر اخیانی پدر باشد گفت مالک و هر چند یک سوال کرده شود ترا از وی از میراث عصبه پس براین حکم می برنشیند
است یا دکن نسب متوفی را و نسب کسی که نزاع کرده میشود یا تو در وادش بدون او از عصبهات پس اگر با کسی از این که
بر میخورد یا متوفی بسوی پدر یک بر میخورد یا متوفی بسوی پسر یک بر میخورد و ترا از ان باشد پس مقرر کن میراث او را
برای همان شخص که بر میخورد یا متوفی بسوی پدر یک بر میخورد یا او بسوی پدر یک بر میخورد یا او بسوی پدر یک بر میخورد یا او بسوی پدر یک بر میخورد

۱۳۱۰
۱۳۱۰

۱۳۱۰
۱۳۱۰

ایشان را همه ایشان را اگر بر خیزند بامتنوی پسوی یک پند که هیچ میکند ایشان را همه ایشان را پس همین نزدیکترین ایشان را و نسب
اگر چه باشد علاتی پس اگر کن میراث را برای او بجز در ترازوی اگر چه دور تر اعیانی باشد و اگر با فنی ایشان را برابر بر میرسد
در نسب یک عدد تا آنکه بر خیزند بانب مشرفی همه یکجا و باشند همه ایشان علاتی یا همه ایشان اعیانی پس مکن میراث
مقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشند و بعضی از ایشان برادر اعیانی بامتنوی و غیر وی خوارین نیست که والد او برادر
عاتی پدر است پس بر آئینه میراث پس بران اعیانی راست بجز پس بران علاتی و آن حکم سبب است که خدا تعالی فرمود و اولاد
الاولاد حاکم بعضهم اول بعض فی کتاب الله ان الله یحیی شئ من شئ و کلت مالک و جد که پدر پدر باشد اول است از پس
برادران عینی و اول است از هم که برادر عینی پدر است میراث و پس برادر اعیانی اول است از جد بولار مولی فیکر که پدر باشد
احوال وی الفرائین و عصبات و البته شش بجهت تسهیل استخراج فرائین آید است از معرفت فضله چند فکر آن فصول نیز میباشد
فصل فروض مقدره در کتاب مذکور است که است نصف و ربع و ثلث و ثلثان و ثلث و سبب است از بعضی
فرض پنجاست اول زوج و فقیکه زوج و پسر دو هیچ فرزند و فرزند فرزند نکند از دوم بنت سیوم بنت الابن چهارم
اخت لا بونین هیچ اخت لا ب و فقیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه
ایشان باشند و شرط تفریق ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو کس است زوج و فقیکه زوج فرزند نکند از زوج
و فقیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند نکند از دو و من نصیب یک کس یا جامع از زوج و فقیکه زوج او فرزند یا فرزند
فرزند نکند از و ثلثان فرض چهار قسم است بنتین یا زیاده از بنتین و دو بنت ابن یا زیاده از دو و دو اخت
لا بونین یا زیاده از دو و دو اخت لا ب یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض
سکس است آم و فقیکه فرزند او میرد و او را ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد و او را
و فقیکه نباشند یا زیاده از دو و همه مشترک اند درین ثلث و جد را در بعضی مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید پس
فرض هفت کس آب و جد و فقیکه میت ایشان را ولد یا ولد ابن باشد و آم و فقیکه میت او را ولد یا ولد ابن
یا دو کس از اخوة و اخوات نباشند و جد و جدی یا مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جامع جد است
در یک منزله نیز مشترک اند در سبب و بنت الابن یا بنات الابن و فقیکه با ایشان یک بنت نصیب باشد
و اخت لا ب اخوات لا ب و فقیکه با ایشان یک اخت لا بونین باشد و یک کس اخ لام یا اخت لام
اب و ابن و زوج هیچ حال محبوب نمی شوند بحجب حرامان و ابن الابن را حاجب نمی شود و الابن صلب ابن است
که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل لا بونین و بنتین و حاجب جد می شود و اگر کسیکه متوسط باشد میان او و میان

[illegible]

هر دو کسر باشد مانند مسئله ام و زوج و اخ لا با هم را ثلث است و زوج را ربع و اخ لا باقی و میان ثلثه و ربع تا بین آن
 ثلثه را در ربع ضرب کردیم و از ده حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوج را سه و ربع را ربع اصل
 در صورت افرا و اجتماع زیاده از هفت نمی باشد ایشان و ثلثه و ربع و سسته و ششامیزه و آنجا هشت و ربع و عشر و ثلث
 گاهی هم عدد در اصل مسئله شده است که مثل می کنند از منهام ایشان و مثال محسوس این مثل است که چهار بر خفیف حاضر شد
 و پنج کجی آن آمدند یا گوئیم چهار بر خفیف حاضر شد و کس هم رسیدند که هر یکی را دو بر خفیف می باید داد پس لابد است پنج
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد در این ایشان باشد مانند آنکه بر خفیف پنج بخش کنند و هر همان را چهار بخشند یا هر
 سه حصه کنند و هر یکی دو حصه بر چند و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل این صورتهای است مفلو
 و نادان می آید مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعضی کلام ما شنیده و بعضی پس از آنکار بر
 عول که اجابیت ناشی از قله تعامل می باشد و الله علم و باستقرار معلوم شد که از این اصول مفلو گانه سه اصل حاصل میشود
 و بعضی مسائل شش و اثناعشر و اربعه و عشرین پس سه حاصل میشود و هفت مانند مسئله زوج و اخیلن لایون یا لای
 زوج را نصف باشد و اخیلن را ثلثین و اصل مسئله شش است و هفت حاصل شده زوج را و چهار اخیلن را و فی صورت
 سه هم شش می باید زیاده کرد و هفت مانند همین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سده ام را باشد و نصف
 زوج را و ثلثین اخیلن را و آنرا اصل مسئله گنجایش ندارد و لابد است از زیاده و عدد و بیله مانند مسئله مذکور اگر ام را
 لام نیز اعتبار کنند پس سده دیگر ام را باشد و بیله مانند این مسئله چون دو اخ لام باشد پس سده دیگر می باید زیاده
 حاصل میشود و بیله مانند مسئله زوج و ام و اخیلن زوج را ربع است و ام را سده است و اخیلن را ثلثین و دو زیاده
 گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و بیله زیاده مانند این مسئله یعنی اگر اخ لام زیاده باشد و او را سده باشد و آن عدد
 است و بیله مانند همین مسئله چون دو اخ لام و هر یکی را باشد و اربعه و عشرین حاصل میشود و هفت مانند
 دو برت و لایون و زوج و دوت را ثلثین و لایون او سده است و زوج را ثلثین فصل چون اصل مسئله شش است
 عول او نیز اگر عاقله باشد شش ختم پس گاهی شکست میشود بر صفتی مثلاً ثلثین بر ثلاث اخوات و اویم یا یک شش بر
 چهار زن یا یک سهیم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد و در این صورت محاسبات لابد است از استخراج عددیکه
 مخرج جمیع سهام باشد بجز کسر و این را تقسیم گویند پس اگر نصیب یکفریق بر روست ایشان شکست و خالی نیست از آنکه
 نسبت روست با نصیب تا خالص است و این معنی در آن صورت است می آید که عدد نصیب کم باشد مثلاً اصل در عدد روست
 یا توافق یا تباین و مثلاً اعلان البینه متوافقان خواهند بود و وفق نمی آید خواهد بود و آنکه در صورت توافق و وفق عدد روست

در اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل الضرب مسئله صحیح شود مثال توافق ملا حول ام و در ابتدا تمام اصل مسئله باشد است اما یکی
و در ابتدا تمام را در او شصتین و در ابتدا اصل اند و حکم توافق می بود که نصف است از اکثر اگر کنیم آن دست نصف چهار اصل
مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با عمل نوح و ابراهیم دست نبات نوح را ربع ابراهیم
دو صد و شصت نبات را شصتین اصل مسئله و از دست نبات را شصت نوح را ربع ابراهیم و آن گنجایش ملا حول ام
حاصل شد باز نوح و شصت پر شش تنگ می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که دست در بازه ضرب کردیم
چهار نوح حاصل شد و از این عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در صورت
تساوی ضرب کردیم و عدد در وی را اصل مسئله مثال او غیر عمل نوح و ابراهیم و اصل مسئله دست یکی نوح را یکی
اخرین را یکی بر دو مسئله شود و نسبت میان دو یک تا بین است ضرب کردیم و در اصل مسئله چهار شد و نوح را یکی
اخرین را و مثال عمل نوح و ابراهیم اصل مسئله شش است نوح و نصف و اوقات را شصتین و آن گنجایش ملا حول
حاصل کردیم و شصت شش که چهار است اوقات را باشد و نصف شش که دست نوح را باشد و چهار دست شصت
اوقات پنج را دست ضرب کردیم می نوح حاصل شد و نصیب اوقات بیت آمد و چهار چهار هر یکی رسید و اگر مسئله شود
نصیب و فرق بر دوس ایشان تخت مقابل کنیم نصیب بر فرق را بار و دوس را اگر متوافق باشند بر دوس توافق بود
بدل کنیم یعنی احساب دوس را می کنیم و بجای او و فرق بر دوس شصت نماییم و اگر متساوی باشند تمام بر دوس شصت کنیم و بنا
مقابل نماییم عدد مثبت بر دوس را در فرقین اگر متساوی باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متساوی نباشد ضرب کنیم
اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم و فرق یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و اگر متساوی نباشد
ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل الضرب تصحیح مسئله باشد و اگر مسئله شود
بر نصیب بر فرق یا چهار فرق تخت مقابل کنیم نصیب بر فرق یا بعد در دوس ایشان و در صورت توافق و فرق اگر
کنیم و در صورت تساوی جمیع آنرا شصت نماییم و بنا بر مقابل کنیم و عدد مثبت را باید که اگر متساوی باشد یکی بگیریم و اگر
متساوی نباشد اکثر بگیریم و اگر متوافق نباشد و فرق یکی را در دیگری ضرب کنیم حاصل الضرب بگیریم و اگر متساوی نباشد تمام
یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و بر هر تقدیر ناخالص گرفته را مقابل کنیم و بعد مثبت ثالث و از میان
دو عدد تحصیل کنیم و اگر متساوی نماییم بعد مثبت را ربع و ابراهیم و اصل مسئله ضرب کنیم و بعد از آن چون خواصی که
بر نصفه و بر فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب یکی نصیب او را در اصل مسئله یا حول آن در دیگر که در
در اصل مسئله حاصل ضرب نصیب این فرق خواهد بود و بعد معرفت نصیب بر فرق آن نصیب را قسمت کنی در میان افراد فرق

از این مسئله این احوال چند مسئله بنویسیم مسئله اول و شش از لام دو دوازده اجتهاب مسئله شش و شش گنجایش آن سهام
ندارد عمل کردیم بهیئت لام را یکی و شش از لام را دو دوازده اجتهاب مسئله چهار و نصیب اخوت که دوست بر عدد دوس که شش
منگشود و مقابل کردیم شش را بدو نسبت توافق نصف یا فیتیم رد کردیم بر نصف پس بر نصف حساب شد که دوست بر نصیب اخوات که
چهار است بر عدد دوس که دوازده است منگشود و مقابل کردیم توافق بالربع برآمد رد کردیم بر ربع حاصل شد دو ثلث نسبت میان ایشان
تأمل بود یکی را ضرب کردیم در بهیئت و یکا حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب اخوات
بر یکی یک سهم ضرب کردیم چهار را در سه دوازده حاصل شد و آن نصیب اخوات آمد هر یکی را یک سهم ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد و آن نصیب
آمد مسئله شش و شش برادر اخوانی در شش چهار و شش مسئله شش و شش گنجایش آن سهام ندارد عمل کردیم بهیئت لام را یکی و دوازده
اخوانی را دو دوازده احوال را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد دوس ایشان که شش است منگشود و نسبت توافق نصف دارد
رد کردیم نصف در نصف حساب نوشتیم نصیب اخوات که چهار است بر شش منگشود و نسبت توافق بالربع دارد رد کردیم ربع شش
دو باشد و در نوشته مقابل کردیم در میان سه دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را در بهیئت ضرب کردیم
چهار و حاصل شد نصیب اخوات از اصل دو بود دور در شش ضرب کردیم دوازده برآمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود چهار را در شش ضرب کردیم بهیئت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب لام از اصل یکی بود یکی را در شش ضرب کردیم
برآمد ام شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر اخوانی دو دوازده و چهار زن اصل مسئله از بهیئت و چهار است زنان را سه بنات را
شانزده و جدین را چهار برادران را یکی و نصیب بر فریق بر دوس ایشان منگشود پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین برآمد
چهار نوشته مقابل کردیم پنج را با شانزده تباین برآمد پنج نوشته مقابل کردیم دو را با چهار توافق بال نصف برآمد نصف دوس که
دوست نوشتیم مقابل کردیم چهار را با یک تباین برآمد چهار نوشته دو حاصل بود در چهار چهار گرفتیم و چهار و چهار شامل بود و
گرفتیم و چهار پنج تباین بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بهیئت حاصل شد بهیئت را در بهیئت و چهار ضرب کردیم چهار صد و
برآمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب نان از اصل سه بود سه را در بهیئت ضرب کردیم شصت برآمد هر یکی را پانزده رسید نصیب
شانزده بود شانزده را در بهیئت ضرب کردیم سه صد و بهیئت شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جدین
چهار بود چهار را در بهیئت ضرب کردیم هشتاد برآمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی دار نشان چند گدشت
و یکی از ایشان قبل از همت تر که متوفی شد و از نشان گداشت باید دید اگر این دار نشان همان بعینه دار نشان
اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطفی ثانی نیست و اگر بجای میت اول اعتبار
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر دار نشان

میت ثانی خیر و از ثانی میت اول اند یا و از ثانی میت اول یا غیر ایشان یا دار ثانی همان اند لکن مقادیر میراث ایشان
 مختلف میشود در مشهوره لابدست از مناسبت و طریق مناسبت آنست که تصحیح کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن ثانی
 نموده اید تصحیح ثانی را با مافی الیه میت ثانی از مسئله اول اگر منقسم شود بر تصحیح ثانی احتیاج عمل نیست و اگر منقسم نشود باید
 اگر توافق است و ثقی تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول در هر قدر
 از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب
 از مسئله اول پس ضرب کنی در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه در فوق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب
 هر وارثی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنی او را در تمام مافی الیه میت ثانی اگر در میان
 مافی الیه تصحیح مسئله ثانیه تباین بوده است و ضرب کنی در فوق مافی الیه اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانی نیز بخشه کنی
 پیش از قسمت تر که همین معامله با تصحیح مسئله او مافی الیه او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید و در هر دو یک
 مسئله مناسبت نیز بیاید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر علاتی و یک خواهر اخائی اصل مسئله شش است
 و تصحیح از دوازده یک یک هر جده را دو خواهر اخائی را شش خواهر اخائی را دو خواهر علاتی را بعد از آن این خواهر اخائی
 بر دو یک خواهر اخائی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر
 علاتی را شش صحیح میشود اخائی را یکی و جده را یکی و هر خواهر عیائی را دو و مافی الیه میت ثانی دو است و تصحیح شش
 در میان جدهین توافق بالنصف است نصف شش که سه است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم کردیم
 هر جده را یک سهم بود یک سهم را در سه ضرب کردیم سه برآمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر عیائی شش بود شش
 در سه ضرب کردیم هشت برآمد و نصیب خواهر علاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش برآمد و در لطن ثانی یک جده
 از جدهین یک سهم بود سه ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف مافی الیه است یک حاصل شد و اخائی را که در مسئله
 اخائی بوده است یک سهم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود یکی ضرب کردیم
 چهار برآمد مسئله زوج و سه پس و یک دختر ام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تصحیح
 اول از هشت است تصحیح مسئله ثانیه از هشته مقابل که کردیم یکی را با هشته تباین برآمد هشته را در هشت ضرب کردیم صد
 و چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر با کردیم در لطن اول زوج را یکی رسیده بود یک او را هشته ضرب کردیم هشته برآمد و هشت
 در رسیده بود و در هشته ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسیده بود و یکی ضرب کردیم
 سه حاصل شد و هر برادر از پنج رسیده بود و یکی ضرب کردیم پنج برآمد فضل چون لطن بسیار شدند و معرفت مبلغ

بر همه منقسم شود شکل گردد لا بدست از محل شبکه آیین عمل از فواید است فقیر از آن رساله این نام افکار کرده است و او می
از شش مجری بن عود مغربی روایت نموده است و فقیر بعضی چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد شکل
و مخفی گردد و آنچه در اشبات و شکستن تقسیمی درست کردن تقسیمی چنانکه اهل آن مایات مشغول اند بنزدیک تقیج ظاهر میگردد و چنان
چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ایجاب امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن بنوی بر ترتیب
بیان و ارثان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این قاعده ابداً کرده است
رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته در ترتیب موت و جهت میراث از اوز بطون با اشاراتی لطیف تنبیه نموده دوم معرفت
مانی الیه بر مبنی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این قاعده هند را زیر دز بر هر تصحیح رقم کرده است
تا چیزی را بعضی در بعضی مانی الیه ظاهر گردد و سیوم انتقال کردن بسبب آنکه جمیع مسائل از وی صحیح شوند و صاحب شبکه برای
تحصیل این قاعده هر تصحیح بطن اول در هند سه فوقانی بطن ثانی وصال ضرب اند و هند سه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و جمع آنچه هر وارثی از برسد از بطون شش داین از نیز قاعده نهاده است اما طریق رسم شبکه
است که دو خط کشند از صفحه مسوی پایین بقدر گنجایش اسامی وارثان بطن اول نام هر وارثی از جهت میراث او یکی
نام دیگر نویسد مانند ایام و ابن دینت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاغ و علی بن القیاس و اهل صناعة گاهی
شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لابل و اخت لابل و مانند آن اختصار میکنند پس اگر شبکه برای امتحان باشد مطلب است
و اگر فتوی در حادثه باشد پیاده علی التمام هر یک نام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی خطی همچنین بالا
وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی از خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بنویسد و بعد از آن
این خطوط فاصله را با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس از محاذات نام میت ثانی بنویس مات یا مات و اگر از وارثان
بطن اول کسی میراث از این بطن هم حاصل کرده است بر پهلوی نام او جهت میراث او بنویس این یا نبی یا شقیق یا شقیقه
و علی بن القیاس و اگر وارثان دیگر داشته باشند این دو خط معتد ساز بجا نبی اسفل بقدر گنجایش اسامی آن و در هر دو خط
فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارثی بنویس و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر پهلوی خانه او بنویس و بهین طریق
بطون ثالث و رابع و خامس با بقاعه ای مانع چون رسم شبکه تمام شد تصحیح بطن اول بر سر سطر او بنویس و بالای آن تصحیح
بمانند قوس یکش و زیر نام هر وارثی نصیب او بهند سه با ضبط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت
مانی الیه را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی مانند قوس بعد از آن مقابل کن مانی الیه او را
با تصحیح او اگر منقسم است صفری بالای قوس بنویس و جزو هم نیز این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای قوس

بنویس و فوق مافی الید زیر این سطح اگر مبانت است تمام تصحیح بالاسے قوس تمام آن زیر سطح بنویس
و جزو سہم عبارتہ از حاصل قسمت مافی الید است بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تصحیح اورا
بالای سطح زیر خط قوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس یا علیہ
اور از یہ ملامت مات و طریق و نسبت مافی الید او انت کہ از سہ حالت خالص نیست از لطن اول گرفته
است فقط یا از لطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از لطن اول کہ زیر نام او مرقوم است
ضرب کن در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ
ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطح لطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب
مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از لطن اولے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان
نصیب او از لطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را صحیح کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این
مافی الید را با تصحیح او و بقیاس آنچه در لطن ثانی گفتہ شد عددے بالا قوس این سطح و عدد
تحت این سطح بنویس بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ
دائستہ و مانعے الید او را بشناس و زیر لفظ مات بنویس اگر او را از لطن اول چہیزمی است
ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے است و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ
بالاسے قوس لطن ثالث است پس این حاصل ضرب ب نصیب اوست از لطن اول
و اگر او را چہیزمی است از لطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تختانی
ضرب کن و حاصل ضرب در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثالث است ضرب مانعے
و این حاصل ضرب را با حاصل لطن اول جمع کن و مجموع مانعے الید اوست پس مقابلہ
این مانعے الید را با تصحیح او اگر انقسام است نقطہ صفہ بالاسے قوس گذار و جزو سہم
زیر سطح بنویس و اگر موافقت یا مبانت است بہمان روشی کہ مبیوط نوشتہ بعلم
و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس آنچه در لطن رابع کردہ بودی حاصل کن
کلیہ در شناختن مانعے الید انت کہ اگر او را از لطن اول چہیزمی است ہندسہ
نصیب او را در ہندسہ بالاسے لطن ثانیے ضرب کن و حاصل او در ہندسہ
بالاسے لطن ثالث و این حاصل او در ہندسہ بالاسے رابع و ہلم جزا الے ان تہتہ

الے مانت فیه و اگر چیزے از بطن ثانی نیز میت ضرب کن هندسه نصیب اور ازین بطن
 در هندسه تحتانی و حاصل را در هندسه بالائے قوس ثالث و حاصل را در بالائے قوس رابع
 و حاصل را در بالائے قوس خامس و اگر چیزے از بطن ثالث نیز وار و هندسه نصیب اور
 در هندسه تحتانی ضرب کن و حاصل را در هندسه بالائے قوس رابع و حاصل را در هندسه
 بالائے قوس خامس الے ان متنبه الے مانت فیه چون از همه بطون فارغ شدی
 خطی که در سطح سابقه بر پیوستی آن رسم کن و خطوط فاصله تقسیم نامی و نام
 احیا که باقی ماند و اند بنویس بدستوریکه گفته شد و تصحیح بطن اول را در انچه بالا قوس بطن ثانی
 نوشته ضرب کن و حاصل را در انچه بالا بے قوس ثالث نوشته و حاصل را
 در انچه بالا بے قوس رابع تا آنکه بطون منتهی شوند و جاییکه صفر نوشته شده
 ضرب نباید کرد بلکه مبالغه او انتقال باید کرد و انچه حاصل ضرب آخر باشد
 بالائے سطح احیا بنویس و بالائے آن خطی مانند قوس رسم کن و این مکتوب
 جامعست که تصحیح مائل از وے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامع
 و سطحین تقسیم کنند که برخانه بر شخصه که بگذری بین که وے از کدام کدام بطن گرفته است
 انچه از اول گرفته است هندسه نصیب اور در انچه بالا بے قوس بطن ثانی نوشته
 ضرب کن و حاصل را در انچه بالا بے قوس ثالث نوشته و بهم چراتا آنکه منتهی شوند بطون
 و آنرا علیحدہ بنویس و انچه از بطن ثانی گرفته است هندسه نصیب اور از بطن ثانی
 در هندسه تحتانی این سطح ضرب کن و حاصل را در هندسه فوقانی بطن ثالث
 و حاصل ضرب در هندسه فوقانی بطن رابع و بهم چراتا و این عدد را زیر مرقوم اول که علیحدہ نوشته بودی
 ثبت نما و انچه از بطن ثالث گرفته است هندسه نصیب اور در هندسه تحتانی ضرب کن و آنرا در هندسه فوقانی
 بطن رابع و بکذا و بکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او که نوشته
 جمیع کن و مجموع را در خانه آن شخص حی بنویس و انتقال کن بشخصه دیگر و همین عمل کن چون تقسیم
 تمام شد امتحان کن بقاعده جمیع و تقسیم چون در امتحان راست آید فرایض درست شد و الا خطا واقع شد
 نقیض آن خطا کن مثال غسل شبکه بنویس و آنرا شرح کنسیم تا فائده متام شود با

[illegible]

حل این شبکه آنست که از مسئله پیش آمده متوفی شد و محلی داشت که داشت زوجه و دام و شقیقه داشت
 لام اصل مسئله او دوازده بود و عامل شد و یازده و آن تصحیح اوست زیرا نام زوجه پندارست و نوشتیم وزیر نام ام پندارست
 وزیر نام شقیقه چهار و همچنین وزیر نام شقیقه دوم چهار و وزیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بیطن ثانی
 یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش است و مافی الید میت از بیطن اول سه بود و مقابل کردیم سه با شش و آن
 باقیست یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صورت عدم انقسام تداخل حکم توافق و از ثلث شش که دو باشد
 بالا نوشتیم و ثلث سه نیز انتقال کردیم بیطن ثالث که امست پنج و از شش یافتیم سه بنت مذکوره و البون ثلثین و سیدین
 جمع شد اصل مسئله از شش و شش منکسر میشود در ثبات میان نصف ثانی که چهار است و میان زوجه و اینان که سه است
 سابقا یافتیم ضرب کردیم سه از شش شش و آن تصحیح اوست باز بخش کردیم از مافی الید دیدیم که مگر قسمة است الا از بیطن
 اول نصف ثانی ایجاد است و در رد که بالای بیطن ثانی فر قسمة ضرب کردیم چهار شد مقابل کردیم چهار را با شش و ثلث
 با نصف بر آن نصف شش که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دو است با این نوشتیم انتقال کردیم بیطن رابع سه و از شش یافتیم
 زوجه و این و بنت اصل مسئله از شش یکی زوجه را و بنت منکسر میشود بر این و بنت عدد دروس که سه ضرب کردیم در شش
 چهار بر آمد و وی افزد مگر ده بنت از بیطن اول خبری پس نصف ثانی که سه است در پندارست برین که یک است و بنت
 کردیم سه بر آمد سه از ضرب کردیم میت و بنت شد پس میت و بنت مافی الید است مقابل کردیم با میت و چهار بود
 بالثالث یافتیم ثلث میت و چهار که شش است بالا نوشتیم و ثلث میت و بنت که نه است با این نوشتیم انتقال کردیم
 بیطن خامس که یک شقیقه که بنت بیطن ثالث بود متوفی شد چهار و از شش که داشت شقیقه و اخت لام و جد که بقیه و از آن
 متقدم اند و چهارم زوج اصل مسئله شش است و عامل بهشت شده است و وی از بیطن اول و ثالث گرفته از بیطن
 چهار است چهار را در دو ضرب کردیم شش بر آمد شش را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو بر آمد هفتاد و دو در شش نوشتیم
 بالعدد و هفتاد و شش بر آمد و این نصف است از بیطن اول خبر کاغذی نوشتیم و نصف او از بیطن ثالث نیز چهار
 است چهار را ضرب کردیم در دو که پندارست برین است شش حاصل شد شش را در شش نوشتیم و چهار شد
 بر آن کاغذ نیز بنحویط اول نوشتیم بدینصورت مجموع شش شد و چهل بر آمد و آن مافی الید است
 کردیم با شش انقسام یافتیم جزو سهم که ثمانین است با این نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
 بیطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بیطن ثالث و اخت لام بیطن خامس فرود و چهار و از شش
 اخت لام و جد که در بیطن سابق هم بودند و زوج و اخت لام تصحیح او از شش است و نصف او از بیطن اول و بیرون و در ضرب کردیم

چهار برآمد چهار در نه زویم سی شش برآمد سی شش از دوشته زویم دو صد و هشتاد و هشت برآمد دو صد و هشتاد و هشت
بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن ثالث چهار بود چهار را در نه سه پانین که دوشته ضرب کردیم هشت برآمد هشت از دوشته زویم
شصت و چهار برآمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب از بطن خامس یکی است یک را در نه سه پانین که هشتاد و هشت
ضرب کردیم هشتاد و چهار برآمد از زیر محفوظ ثانی نوشتیم بر صورت $\frac{10}{10}$
مقابل کردیم با شش و منقسم شد جزو سیم که هفتاد و دو است پانین $\frac{10}{10}$
بطن سابع که ام بطن ثالث و جدو خامس و سادس بود چهار وارث گذاشت زوج دام و جدو اخت لای این سیکله
الذریه است اصل سیکله شش و عمل به نه و نصیب جدو اخت لای که چهار است بیاید که لذلکه مثل خط الانشین
منقسم کرد پس انگار لازم آمد عدد دروس که است در نه ضرب کردیم پس تصحیح از از بیت و بیت است دیدیم نصیب از بطن
ثالث سه بود سه ادر و ضرب کردیم شش برآمد شش از دوشته زویم چهل و هشت برآمد و در بطون متاخره صفر پانین
ضرب نکردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن خامس یکی است یک را در نه سه پانین که هشتاد و هشت
ضرب کردیم هشتاد و چهار برآمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب از بطن سادس یکی است یکی را در نه هشتاد و دو ضرب کردیم
هشتاد و دو برآمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم بر صورت $\frac{10}{10}$ همه اجمع کردیم دو صد و هشتاد و هشت برآمد
مباشرت برآمد بیت و بیت را بالا نوشتیم و دو صد را پانین $\frac{10}{10}$ انتقال کردیم بطن ثامن شقیقه تا نیرین
که در اول شقیقه بود و در ثالث ثبت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام گذاشت سه وارث ام حیده که سالی بود
و زوج و این تصحیح از از دوازده نصیب از بطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم و دوشته برآمد هشتاد و هشت از دوشته زویم هشتاد و
دو برآمد و در دوشته زویم با هشتاد و هشتاد و شش برآمد با هشتاد و هشتاد و شش را در بیت و هشت زویم پانین و چهار پانین
پنجاه و دو برآمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب از بطن ثالث چهار بود چهار را در دوشته ضرب کردیم هشت برآمد هشت از دوشته
زویم شصت و چهار برآمد شصت و چهار از دوشته و هشت زویم یکبار در هشتاد و هشتاد و هشت برآمد زیر محفوظ اول ثبت
کردیم و نصیب از بطن خامس یکی است سه بود سه را در دوشته زویم دو صد و هشتاد و هشت برآمد و در بیت و هشت زویم
و چهار صد و هشتاد و چهار برآمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم و نصیب از بطن سادس یکی است یکی را در هشتاد و دو ضرب کردیم هشتاد و
برآمد هشتاد و دو از دوشته و هشت ضرب کردیم یکبار در هشتاد و هشتاد و هشت برآمد زیر محفوظ ثالث ثبت کردیم بر صورت $\frac{10}{10}$
همه اجمع کردیم و چهار هشتاد و چهار برآمد و آن ثانی الیاد است مقابل کردیم با دوازده منقسم بالا ای و هشتاد و هشتاد و هشت
و پانین جزو سیم و دوازده یکصد و چهل و هشت بود انتقال کردیم بطن ناسع با فتریم زوج جدو متوفی شده است و دو وارث گذاشت

شقیق تقسیم سه از سه و نصیب از بطن ساج نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار و هشت صد برآمد در بطون خرد
صفر بود ضرب کردیم پس باقی الیه و همین قدر است متقابله کردیم با سه انقسام یافتیم بالای او صفر گذاشتیم زیرا او صفر بود
شد صد شد کردیم انتقال کردیم بطن عاشر است علای جده را یافتیم که در دست و گذاشت یک صد را فقط سه از یک
و نصیب از بطن ساج چهار است چهار را در هشت صد با این که دو صد است ضرب کردیم شد صد برآمد و آن
اوست متقابله کردیم با یک انقسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و شد صد با این نوشتیم چون انجمل تمام شد نوشتیم که انتقال
کنیم بجای که تقسیم ساج از وی صحیح شود باز در دو صد ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم و صد
برآمد دو صد و هشتاد و در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد و هزار و یکصد و شصت بود و هشت
کردیم بجای و هشت هزار و هشت صد و هشت برآمد و آن جامه جمیع مسائل است نوشتیم که این مبلغ را بر جای تقسیم کنیم
شقیق را یافتیم که از بطن ثانی نصیب او دو بود و در در هشت صد با این که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
دور در نه ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت
و هشت ضرب کردیم سه هزار و هشتصد و هشتاد و هشت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم
تقیقه یافتیم که از بطن ثانی یکی یافت است فقط سی را در یک ضرب کردیم یک برآمد سی را در نه
ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هشتاد و دو برآمد هشتاد و دو را در هشت و هشت زدیم یکبار
و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم تقیه در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که
از بطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب
کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت و هشت زدیم یکبار و دو صد و نو و شش برآمد
محاذی اسم آب در سطر احیا نوشتیم بعد از آن زوج از بطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه
ضرب کردیم هشت و هشت برآمد هشت و هشت را در هشت و هشت زدیم هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت
محاذی زوج در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم با بن ابن از بطن رابع چهارده بود چهارده را در نه
ضرب کردیم یکصد و هشت و شش برآمد یکصد و هشت و شش را در هشت و هشت زدیم هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت
و چهار صد و دو و برآمد محاذی این در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم به بنت از بطن رابع هشت
یافته است هشت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در هشت و هشت زدیم یکبار
و هشتصد و یک برآمد آنرا محاذی بنت نوشتیم انتقال کردیم برنج زوج از بطن خامس پنج یافته است را در هشت

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد و صد و چهل ادرست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد از محاذی نوج
نوشتیم انتقال کردیم نوج ثانی از بطن ثانی سی یافته است در هفتاد و دو ضرب کردیم و دو صد و نوزده برآمد و دو صد و نوزده از بطن
زیم پنجم هزار و شصت و سی و دو برآمد محاذی نوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم از لای بطن سادس یک یافته بود یک ادرست و دو
ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد و صد و شانزده ادرست و هفت زدیم پنجم هزار و شصت و سی و دو برآمد محاذی نوج ثانی نوشتیم
انتقال کردیم از لای بطن سادس یک یافته بود یک ادرست و دو ضرب کردیم هشتاد و دو ضرب کردیم هشتاد و دو در ادرست و هفت
ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد از محاذی نوشتیم انتقال کردیم بام که در بطن دیگر جده شده از بطن سابع
شش بود شش ادر دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد از بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن ثامن دو بود و در
هزار و یک صد و چهل دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم پنجم هزار و چهار صد و هشتاد و چهار
از محاذی ام نوشتیم و انتقال کردیم بدو بطن سابع ست و دیگر با نیز جده است نصیب از بطن سابع هشت است هشت
در دو صد ضرب کردیم هزار و شصت و شد بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن عاشتر کی بود یک ادرست و صد ضرب کردیم
هشتصد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد از محاذی بدو نوشتیم و انتقال نمودیم نوج از بطن ثامن
سه بود سه ادر دو هزار و یک صد و چهل دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و سیت و شش برآمد محاذی نوج نوشتیم و انتقال
کردیم این از بطن ثامن نصیب هفت است هفت ادر دو هزار و یک صد و چهل دو زدیم چهار ده هزار و نه صد و نود و چهار
برآمد محاذی این نوشتیم و انتقال کردیم ام از بطن تاسع نصیب یکی است یک ادرست و صد ضرب کردیم شش صد و شش
و شتیق از بطن تاسع نصیب ادرست دورا در شش صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد محاذی شتیق نوشتیم شبکه
تمام شد فصل چون عدد الضبا از الوف منتظم باشد تنزلی آنها برتر که شکل شود و معرفت نصیب هر یکی از
از ترکیه دشوار گردد و مستغنی بحیرت در ماند و قاسم نزدیک قسمت دست و پا کم کند پس محتاج شد بقاعده که سادسین خل
و اهل حساب ادرین باب عملی چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصرات کاتب الحروف است که تنزلی مرتبه
بر مرتبه مستقیم میباشد تنزلی قصی آن تنزلی الوف با حاد است پس کتب در مرتبه الوف را حاد اعتبار کنند و مکتوب
در مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزلی اوسط تنزلی مات با حاد است و تنزلی ادنی تنزلی عشرات
با حاد است هر تنزلی که مناسب کثرت اعداد ترک باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب حاد و عشرات و مات هر
عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزلی شدست و هر یک عشر عشر اگر تنزلی اوسط است و هر یکی عشر اگر تنزلی اقل است
پس اگر رفع این کسور با جمیع ابعاد و دیگر اشیاء اعشار عشر اربعه العشر میتوان آورد یا ثلث اربعه عشر فیها و الا دشواری

فهم سوم فهم الضعفاء البعیدین طبع باید بخیر من اقبل بلیتین فلیتخرجهما و کار باید بست و گاهی از منزل حقش خاص کرده منزل
یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و فهم سوم هموار باید ساخت دیگر آنکه الضعفاء باید که مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل را که علی
کنند و اگر بهمان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیبی را بر وفق آن باید آورد و در
بسطهها توافق در بعضی داخل باشد توافق بهایار یافند و اگر تیان باشد بعض الضعفاء یکی آن این نوع مقدر است دیگر اختصاصا
بجز کسیکه مستثنی از وی میراث گرفته است میت نشمرند و نام او نویسد و سهام او دهند و متصرف موت او تقسیم سهام او
نشوند و دیگر اختصاصا تصحیح و معنی اختصار تصحیح است که استخراج کنند و فیض در صورتها که بر دوس فریق منقسم شود
او را که کند در بطون آیند و در این مسئله تضاعف خواهد شد بوجهیکه آنکس منقسم گردد پس مقید تصحیح کند نشود و جبر
کند تا وقتی که تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تصحیح در الضعفاءی اجاست و آن حاصل است باید در
که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین از ششم نمی شود مانند حمام و حیران یا از آن قبیل است که عین
منقسم میشود مانند جوب و نقود و در این پس حصه او از ترک مانده حصه او است از جامعه این مسئله از جمعه تقاسم است
ثالث مجهول است و چهار دانستن آن تقریب است و تقریب عبارت از استخراج قیاط جامعه است یعنی جزو است و جامعه
و طریق او آنست که تقسیم کند جامعه اربعیت و چهار حاصل قسمت قیاط است پس اگر حاصل قسمت صحیح بر آید فیهما
و اگر کسری یا او جمع شد و تسویه الگوریتمی مخرج کسر در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیاط
صحیح بر آید و اگر کسر مضاعف یا معطوف بر آمد مثلا بکن هر دو کسر اگر توافق است و وفق یکی از دیگری ضرب کن
و حاصل را در جامعه حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند را تبا خراج مقصود باشد بهمان کسر
لفظ کن و طریق تقسیم قیاط بر اجایکت که جدولی رسم کنی از بالای صفحه بسوی پایین آن بقدر امتداد الضعفاء و آنرا
تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانههای پیدا شود و در هر خانه نصیبی از الضعفاءی جای کنی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
جامعه بنویس و بر حسب این جدول جدول دیگر مشابه او در طول و خانهها بنویس بالای این جدول قیاط جامعه
بعد از آن حل کن قیاط را با ضلع او تا آنکه واحد را هم پیم آن کسر عیدان خواند مثلاً ماتین حاصل میشود از ضرب
در ماتین پس یکی از ضلع او در دست و ماتیه حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلع او در دست یکی عشرده است
و مخرج عشر عشر است و دیگر یازده عشره از ضلع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیاط
بمقدار اضلاع بنویس بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیبی را بگیر و قسمت کن بر قیاط
و حاصل قسمت را در جدول قیاط محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب اول محاذی آن نصیب

و اگر کسی دیگر مناسب ضلع ثانی باقی ماند باشد در جدول ضلع ثانی تا آنکه منتهی شود

باسم اربابین	وفق الجاه	جدول اشتر	جدل العشر	جدل قیاط فوق	عشر القیاط	تسع عشر القیاط	تسع عشر القیاط
۵۸۳۲۰	۱۹۲۲۰	۱۹۲۲	۱۰	۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۹	۱	۹		
۱۹۲۲	۹۲۸	۹۲	۸		۸		
۱۲۹۹	۲۲۲	۲۳	۲		۵	۳	
۶۲۹	۲۲۳	۲۲	۳		۳		
۳۲۰۰۲	۱۱۳۲	۱۱۳	۲	۱	۲		
۱۶۰۱	۵۹۶	۵۹	۶		۶		
۹۲۸۰	۲۱۹۰	۲۱۹		۲	۹	۹	
۵۸۳۲	۱۹۲۲	۱۹۲	۲	۲	۲		
۱۹۲۲	۹۲۸	۹۲	۸		۸		
۵۲۸۲	۱۸۲۸	۱۸۲	۸	۲	۲	۵	۱
۲۲۰۰	۸۰۰	۸۰			۹	۶	۸
۹۲۲۹	۲۱۲۲	۲۱۲	۲	۲	۹	۲	
۱۲۹۹۲	۲۹۹۹	۲۹۹	۸	۹	۱	۹	۳
۹۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۲	۲
۱۲۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۸	۲

مثال تو جامع بر وفق نظر کردیم در این الضمایعیم که همه آنها متوافقی اند ثلث پس ثلث جامع را جامع ساخته و
 بر نصیب محادی آن نصیب ثبت کردیم مثال این رو جامع ثانیه بعشر آن در صورت عشر جامع یک
 و جامع سازند بعد از آن امتحان کنند سخت جدول اختیار اجمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه کسر باقی ماند
 آنرا دفع کرده تقریر نمایند آنکه در خمس و چهار خمس بعد از آن جدول اعداد تمامه اجمع کنند و با مجموع
 اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامع تطبیق دهند اگر مطابق برآمد عمل صحیح است و الا تذکره خطن باید کرد
 مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام که در مابعد دو بار جده شد و از نه اعتبار کنیم چهار بر آن کرد نصیب
 اخیان چون حصه در آن نه ضرب کنیم و حاصل را در شصت تصحیح اجبار است می آید مثال تقریط است که تقریط کنیم
 نوزده هزار چهار صد و چهل را بر سبت و چهار حاصل بقیته شصتصد و ده بر آید و آن قیراط اوست پس حل
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس بقیتم شصتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در شصتبار و یک هشتاد و یک
 حاصل میشود از ضرب نه در ده یکی تسع زشت پس اضلاع او سه بر آید نه عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم شصتصد و ده بالای قوس هشتصد و چهار و بر سر جدول دوم عدد
 دو تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اختیار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول
 تسع عشر قیراط است و در جدول الرابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از آن
 تقریط قیراط تا در جدول قیراط نوشتیم که در آنرا جدول اول و دوم یک جمع اقل کسر را جمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالا
 از آن رقم شمرده را یکی شمردیم باز انتقال کردیم بر جدول قیراط و محفوظ را بآن اعداد جمع کردیم و دست آمد
 باب مبررات ذوی الایهام غیر اهل الفریض والعصیا باب در میراث صحاب قرابه خیر این فرائض

و محضات ما الی عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حرم عن عبد الرحمن بن حفصه الزدی انه اخبره

عن محمد بن قریش کان قد جاء یقال این مرسمی انه قال کنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلی الظهر

قال یا رفاهلم ذلک الکتاب کثیرا کثیرا فی شأن القه نیال عنها و یستخبر فیها فاتی به یرفاهلما

بنور او قدح قه ماء ففی ذلک الکتاب فیه ذکر قال لودضیات الله اقول ابن مرسمی ثمة بود

نزدیک عمر بن الخطاب پس و قتی که خواند نماز ظهر را گفت ای رفاهلما این کتاب را اشاره کرد و بنا کرد

نوشته بود آنرا در باب عمه سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد و رفاهلما نامش را پس

طلبید عمر بایه سنگین بایا له جوین که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن پیاله بعد از آن

[illegible]

اگر رضامند میشدند استقال مقرر میگذاشت ترا ممالک حسن محمد بن ابی بکر بن حنظل ان شاء الله تعالی
یعول کان عمر بن الخطاب یقول یحیی للجنة تورث ولا تورث عمر بن الخطاب میگفت یحیی است عمر اگر
وارث خود میگردد اند پس آن برادر را خود وارث نمی شود قال حالک الامر الجمیع علیه عندنا الذی لا
اختلاف فیہ والذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدنا ابن الاخری للام والجد ابی الامم والعم اخا ابی للم
والخال والحجاة ام ابی الام وابنة الخ للاب والام والعمه والخال لا یورثون بارجاسهم شیئا قال وانه
لا تورث امراته بعد نسبها من المتوفی من سمی فی هذا الكتاب برحمتها شیئا وانه لا یورث احد من النساء
الاخیرت ستمین وذلك ان الله تبارک وتعالی ذکر فی کتابه میراث الامم من ولدها ومیراث البنات
من ابیهن ومیراث الزوجات من زوجهما ومیراث الاخوات للاب میراث الاخوات للاخوات ولا تورث البنات
بالذی جاء عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فیها والمرثه تورث من اعتقت هی نفسها لان الله تبارک
وتعالی قال فی کتابه فایؤنکم فی الدین وموالیکم گفت مالک حکمیکه اتفاق حاصل شد بر آن نزدیکان و اختلاف نیست
در آن و حکمی که یافتیم بر آن اهل علم را در شهر خود اینست که پسر برادر اخیا فی وجهه که پدر مادر باشد و عم که برادر
اخیا فی پدر باشد و خالو و جده که مادر پدر باشد و دختر برادر اخیا فی وجهه خاله وارث نمی شوند بقرابتها نمی
چیزی را گفت مالک وارث نمی شود هیچ زنیکه می در تر باشد از رومی نسب بر نسبت متوفی آن بجمعی که فکر کردیم
درین کتاب بقرابت خود خیر را و حکم اینست که وارث نمی شوند زنمان مگر آنجا که نام ایشان برده شد و تفصیل این
که خدا تعالی ذکر کرد در کتاب خود میراث مادر را از فرزندان خود و میراث دختران را از پدر خویش و میراث زن
از شوهر خود و میراث خواهران اعیانی یا حلاقه یا اخیا فی از برادر خویش و وارث ساخته شد جده را السبب حکمی
آمد از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب او وزن وارث میشود کسی که آزاد کرده باشد خودش زیرا که خدا تعالی
فرمود در کتاب خود فاؤنکم فی الدین وموالیکم باب لا یورث المسلم الکافر وارث نمی شود مسلمان هیچ کافر را
ممالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن عمر بن عثمان بن عفان عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله
صلیه وسلم قال لا یورث المسلم الکافر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وارث نمی شود مسلمان کافر را ممالک
ابن شهاب عن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب اخبرنا انما وارث ابی طالب حقیق و طالب لم یورثه حلی فذلک
شکنا لضعفنا من الشعب علی ابن حسین گفت جز این نیست که وارث ابی طالب شد نه حقیق و طالب و وارث او شد
علی گفت علی بن حسین پس ای همین سبب ترک کردیم نصیب خود را از شعب ابی طالب ممالک عن یحیی بن سعید

فقلت عليه السلام
 على صاحبها الرضوخ
 سوى الرضوخ في
 المسألة من أصلها
 ثم لا يرضخ ذو
 الأمر على المال
 بحيث لا يرضخ
 المتأخرون إلا أنه
 ينظم الأمر على المال
 بالرضوخ على الرضوخ
 غير الرضوخ في الرضوخ
 على الرضوخ في الرضوخ
 فإن لم يكن الرضوخ
 المال إلى الرضوخ
 ١٨

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبره انه سمعه له يهقاية وانصلا نية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال لعمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فساله عن
 ذلك فقال عثمان اني اني شئيت بما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمر محمد بن الاشعث يورث
 بالنصرانية ثم في سنة محمد بن الاشعث ذكر كذا في ناجر انش عمر بن الخطاب كفت اور وارث او كمي شود پس كفت
 اورا عمر بن الخطاب وارث ميشود بل دين او بعد از ان آمد پیش عثمان بن عثمان پس سوال كرد اورا از اين بجز
 پس كفت عثمان اياحي ميني ميرد كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا و وارث او ميشود بل دين او و مالك
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان نصرانيا اعتقت عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فلم ير
 بن عبد العزيز ان اجعل ما في بيت المال انصراني را از اذكر عمر بن عبد العزيز بعد از ان بمردان نصراني كفت
 پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه نهم مال اورا در بيت المال يعنى عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نشد بچيث
 نصراني بودن آن و بهمين است نه سبب جهود علماء كه كافران مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافران و انكف
 يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميتواند شد باب ميراث الحميل
 حميل آنست كه فرزندى بامادر خود اسير گرفته پس آن فرزند حميل است و اگر حامل بيابد و در الاسلام وضع
 آن وليد است نه حميل مالك عن الثقة عنه انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث احد
 مننا الا عاجم الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكده و وارث گردانيد پس يك از اهاجم الا كسى را كه راده
 و در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لها يرثها ان كانت
 و توفى ان تملأ يدانها في كتب الله عز وجل كفت مالك اگر اندر زنى در آن حال كه حامل است از زمين دشمن ميشود
 و ولد در عرب پس او فرزند خود است و ارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر بميرد و وارث او ميشود و آن فرزند
 اگر او بميرد و وارث ميراث من كتاب خداى عز وجل باب ميراث من مجهل تقدم مودة باب ميراث كسى
 دانسته نشد تقدم موت او مالك عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يتوارث
 من قتل يوم الجمل يوم صفين و يوم الحرة ثم كان يوم قد يد فلم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من
 علم انه قتل صاحبه ايكند ميرد و ارث نشد تا آنكه گشته شد در روز جمل در روز صفين در روز حرة بعد از ان واقع
 روز قد يد پس وارث گردانيد و نشد پس يك از ايشان از صاحب خود چيزى را كه مخفى كند دانسته شد كه او
 مقتول شد پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذى لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبره انه سمعه له يهقاية وانصلا نية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال لعمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فساله عن
 ذلك فقال عثمان اني اني شئيت بما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمر محمد بن الاشعث يورث
 بالنصرانية ثم في سنة محمد بن الاشعث ذكر كذا في ناجر انش عمر بن الخطاب كفت اور وارث او كمي شود پس كفت
 اورا عمر بن الخطاب وارث ميشود بل دين او بعد از ان آمد پیش عثمان بن عثمان پس سوال كرد اورا از اين بجز
 پس كفت عثمان اياحي ميني ميرد كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا و وارث او ميشود بل دين او و مالك
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان نصرانيا اعتقت عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فلم ير
 بن عبد العزيز ان اجعل ما في بيت المال انصراني را از اذكر عمر بن عبد العزيز بعد از ان بمردان نصراني كفت
 پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه نهم مال اورا در بيت المال يعنى عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نشد بچيث
 نصراني بودن آن و بهمين است نه سبب جهود علماء كه كافران مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافران و انكف
 يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميتواند شد باب ميراث الحميل
 حميل آنست كه فرزندى بامادر خود اسير گرفته پس آن فرزند حميل است و اگر حامل بيابد و در الاسلام وضع
 آن وليد است نه حميل مالك عن الثقة عنه انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث احد
 مننا الا عاجم الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكده و وارث گردانيد پس يك از اهاجم الا كسى را كه راده
 و در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لها يرثها ان كانت
 و توفى ان تملأ يدانها في كتب الله عز وجل كفت مالك اگر اندر زنى در آن حال كه حامل است از زمين دشمن ميشود
 و ولد در عرب پس او فرزند خود است و ارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر بميرد و وارث او ميشود و آن فرزند
 اگر او بميرد و وارث ميراث من كتاب خداى عز وجل باب ميراث من مجهل تقدم مودة باب ميراث كسى
 دانسته نشد تقدم موت او مالك عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يتوارث
 من قتل يوم الجمل يوم صفين و يوم الحرة ثم كان يوم قد يد فلم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من
 علم انه قتل صاحبه ايكند ميرد و ارث نشد تا آنكه گشته شد در روز جمل در روز صفين در روز حرة بعد از ان واقع
 روز قد يد پس وارث گردانيد و نشد پس يك از ايشان از صاحب خود چيزى را كه مخفى كند دانسته شد كه او
 مقتول شد پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذى لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد